ترجمہ جلد چہارم

بحار الانوار

احتجاجات

جلد دوم

تالیف علامہ محمد باقر مجلسی رہ

جمعداری شد
ش. اموال: ٤١٤٧٩

ترجمه جلد چهارم

بحار الانوار

تألیف:

مرحوم ملاّ محمّدباقر مجلسی (ره)

کتابخانه
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
شماره ثبت: ۰۱۸۰۰۵
تاریخ ثبت:

احتجاجات

جلد دوّم

ترجمه استاد معظم آقای موسی خسروی

به تصحیح محمد بهشتی

حق چاپ و عکسبرداری و تکثیر از این نسخه محفوظ است

انتشارات اسلامیه

تهران: خیابان ۱۵ خرداد ـ تلفن ۵۶۲۱۹۶۶ - ۵۶۳۵۴۴۸
فاکس ۵۶۲۱۹۶۶

چاپ اسلامیه

۱۳۷۹ هجری شمسی

مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق.
[بحارالانوار. برگزیده (فارسی)]
ترجمه جلد چهارم بحارالانوار : احتجاجات/
تالیف محمدباقر مجلسی؛ ترجمه موسی خسروی؛ به
تصحیح محمد بهشتی.ـــ تهران: اسلامیه، ۱۳۷۸-
ج.
ISBN 964-481-098-8 (دوره) .- ISBN
964-481-066-x (ج. ۱)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
ج. ۲ (چاپ اول ۱۳۷۸) ISBN 964-481-067-8
۱.احادیث شیعه -- قرن ۲اق. ۲.اسلام --
احتجاجات. الف.خسروی، موسی، مترجم. ب.بهشتی،
محمد، ۱۳۰۷ - ۱۳۶۰، مصحح. ج.عنوان. د.عنوان:
بحارالانوار. فارسی.

BP۱۳۶/م۳ب۳۰۴۲۱۳ ۲۹۷/۲۱۲
۱۳۷۸

کتابخانه ملی ایران ۷۸-۵۱۲۱م

- نام کتاب : ترجمه جلد چهارم بحارالانوار (احتجاجات قسمت دوم)
- مؤلف : علامه محمدباقر مجلسی (ره)
- مترجم : موسی خسروی
- مصحح : محمد بهشتی
- ناشر : انتشارات اسلامیه
- نوبت چاپ : اول - ۱۳۷۹ هجری شمسی
- تعداد چاپ : ۲۰۰۰ جلد
- چاپ و لیتوگرافی : چاپخانه اسلامیه
- صحافی : جلوه
- شابک : ۸-۰۶۷-۴۸۱-۹۶۴
- *ISBN: 964 - 481 - 067 - 8*
- شابک دوره ۲۰ جلدی: ۸-۰۹۸-۴۸۱-۹۶۴
- *ISBN: 964 - 481 - 098 - 8*

بسمه تعالی

پیش نوشتار مترجم

سپاس بیکران و حمد و ستایش بی‌پایان پروردگار منان راست که تمام نعمتهای جهان از آن اوست و بدون منت و یا استحقاق بانسان ارزانی داشته درود فراوان بر سرور کائنات و سید بشر حضرت ختمی مرتبت و فرزندان معصوم و پاک مردان از سلاله طیب و طاهرش که رهبران راه تاریک و پر بیم و خطر دنیا، بسوی بهشت و آخرتند.

خشنودم از اینکه مرهون این بیکران نعمت خداوند گردیده‌ام که بخامه نارسا و ناتوانم آثار ائمه گرام و پیشوایان دین را ترجمه نمایم و دُرّهای ناسفته و گوهرهای گرانبهای آسمان رهبری و هدایت این خاندان را برشته تحریر درآورده آویزه گوش و گردن خردمندان و پیروان راستین این خاندان نمایم بعقیده مترجم مشکلترین کارها ترجمه آثار پیشینیان است مخصوصاً ترجمه‌ای که مربوط بمسائل اعتقادی یا اخلاقی و عملی در محدوده دین و ایمان باشد، زیرا اهمال و عدم رعایت و بی‌احتیاطی در این موارد غیر قابل اغماض و بلکه موجب مسئولیت خطیر است، نمیتوان ترجمه این آثار را با یک داستان تاریخی یا اخلاقی و غیره مقایسه نمود.

خصوصاً فاصله زیاد از عصر صدور بیانات باضافه دامنه وسیع و گسترده‌ای که زبان عربی دارد مخصوصاً قلت بضاعت مترجم اما با تمام توضیحات بالا نمیتوان دست از یک وظیفه مذهبی بعذر ناتوانی و احتیاطهای نیش غولی برداشت با عنایت ائمه طاهرین علیهم السلام و کوشش هر چه بیشتر و با استمداد از ارباب فضل قدم در این راه بر می‌دارم به آن

امید که« للمصیب اجران و للمخطی اجر واحد » حتی درخطاهانیزامیدلااقل یک پاداش را دارم.

چون در ابتدای احتجاج بحار، استدلال به آیات قرآنی آورده شده، و پس از بیش از شصت صفحه به ترتیب تفسیر همان آیات ذکر گردیده برای فارسی زبانان که بخواهند از تفسیر هر آیه استفاده نمایند مراجعه به هفتاد صفحه بعد و توجه به آیات کاری دشوار و گاهی نقض غرض حاصل میشد و فارسی زبان ترجمه آیات را می‌خواند و بعدها که در تفسیر به توضیحی برمیخورد توجهی به ارتباط آن با آیه مخصوص نمیکند چنین در نظر گرفته شد که تفسیر هر آیه بترتیب از صفحات بعد در ذیل همان آیه آورده شود تا بیشتر مورد استفاده قرار گیرد گرچه این کار برخلاف ترجمه معمول و متداول است. بناچار در حدود یکصد و چند صفحه کتاب مرتب ترجمه نخواهد شد بلکه تلفیق و مخلوطی از صفحات قبل و بعد ترجمه گردیده. ضمناً چنانچه در بیشتر ترجمه‌های بحار الانوار که بقلم نارسای این حقیر ترجمه گردیده نوشته شده است.

در بحارالانوار از نظر تحقیق و تعداد و مصادر روایت گاهی یک روایت چندین بار تکرار گردیده که باز برای فارسی زبانان ترجمه همه آنها کسالت‌آور و بی‌فایده بوده است به‌همین‌جهت ترجمه روایات مکرر غالباً با قید تکرار حذف گردیده و یا قسمت اضافی یک روایت از روایت دیگر ترجمه شده است.

امیدوارم در راه خدمت به فرهنگ و ادب و آموزش اسلامی هرچه بیشتر توفیق به تمام پژوهندگان واقعی و ارادتمندان ائمه طاهرین علیهم السلام داده شود این ناچیز نیز بی‌بهره از توفیق وافر نبوده و مشمول بذل و لطف و عنایت کامل این خاندان قرار گیرم.

اول رمضان ۱۴۰۲

موسی خسروی

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمهٔ مؤلف

ستایش خدای راست که انسان را آفرید و باو سخن گفتن را آموخت و او را به شاهراه هدایت با دلیل و برهان راهنمایی کرد. و بر مردم بوسیله پیامبران و ائمه گرامی علیهم السلام حجت را تمام نمود تا آنها را از تاریکیهای کفر بسوی نور و ایمان راهیابی و رهبری نمایند.

دین داران و یاوران حق و حقیقت را با دلایل واضح و حجت‌های غیر قابل رد بر گمراهان و گمراه کنندگان از سایر مذاهب یاری نموده و درود بر کسی که صلوات بر او وسیله رسیدن به نعمتهای بیکران لطف و عنایت است.

محمد مصطفی (ص) که واسطه تنویر افکار و عرفان انبیاء و اوصیاء گردیده و درود بر خاندان پاکش که خداوند نعمتها را بوسیله آنها بر بندگان خویش تمام نموده و آنها را گنجینه علم و دانش قرآن و نگهبانان پایگاه یقین قرار داده.

این جلد چهارم از کتاب بحارالانوار است که مشتمل بر احتجاج و استدلال‌های خداوند و پیامبر و ائمه گرام علیهم السلام است بر مخالفین و ستیزه جویان از ارباب مذاهب مختلف و گمراهان از راه واقعی و دارای مطالب دیگری نیز هست که به بخش مخصوصی اختصاص داده نشده گرچه بیشتر مطالب کتاب تحت عناوین مناسب قرار گرفته برای سهولت استفاده جویندگان.

این اثر از تالیفات خاک پای مؤمنین محمدباقر پسر محمدتقی است که خداوند هر دو را با ائمه طاهرین محشور نماید و از گرفتاریهای قیامت محفوظ بدارد و از کسانی قرار دهد به فضل خود که نامه عملشان را به دست راستشان میدهند (و مترجم را نیز مشمول دعای مؤلف گرداند).

بسم الله الرحمن الرحیم

بخشهای احتجاجات امیرالمؤمنین و مسائل مختلف علمی که از آنجناب رسیده

بخش اول

احتجاج امیرالمؤمنین علیه‌السلام با یهودان در مسائل مختلف علمی و بخشهای گوناگون

خصال ج ۲ صفحه ۱۴۶-۱۴۸ از ابن عباس نقل می‌کند که دو برادر از رؤسای یهود وارد مدینه شدند گفتند شنیده‌ایم پیامبری در تهامه پیدا شده که افکار یهودان را به مسخره گرفته است و اعتقادات آنها را مورد طعنه قرار می‌دهد ما بیمناک شده‌ایم که ما را از راه و روش آباء و اجدادمان برگرداند کدامیک از شما آن پیامبر هستید اگر همان پیامبری باشد که داود بشارت آمدنش را داده از او پیروی خواهیم کرد و ایمان به او خواهیم آورد اما اگر بیهوده سخن می‌گوید و با زبان آوری بخواهد ما را مغلوب کند با مال و جان خویش به پیکار و مبارزه با او می‌پردازیم.

اینک بگوئید آن پیامبر کدامیک از شما است؟ مهاجرین و انصار گفتند پیامبر ما صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا رفته. یهودان گفتند خدا را سپاس اینک وصّی او کیست؟ زیرا خداوند هیچ پیامبری را نمی‌فرستد مگر اینکه برایش جانشین تعیین می‌کند که پس از او مُبیّن دستورات دینی او باشد.



مهاجرین و انصار اشاره به ابوبکر نموده گفتند وصّی او این مرد است. یهودان به ابوبکر گفتند ما چند سؤال از تو می‌کنیم از همان مسائلی که از اوصیاء باید پرسید. ابوبکر گفت هرچه می‌خواهید بپرسید انشاءالله جواب خواهم داد.

یکی از آنها پرسید: ۱- من و تو در نزد خدا چگونه هستیم؟ ۲-کدام شخص است که در درون دیگری قرار گرفته با اینکه بین آن دو خویشاوندی نیست؟ ۳- کدام قبر است که با صاحبش به راه افتاده؟ ۴- از کجا خورشید طلوع می‌کند و به کجا غروب می‌نماید؟ ۵- کجا خورشید تابید که بعد از آن دیگر نتابید؟ ۶- بهشت کجا است و جهنم کجا؟ ۷- خدا را کسی برمی‌دارد یا او کسی را برمی‌دارد؟ ۸- وجه پروردگار کجا است؟ ۹- دو شاهد کدامند و دو غائب و کینه‌توز؟ ۱۰- واحد چیست و دوتا کدام است و سه‌تا و چهارتا و پنج‌تا و شش‌تا و هفت‌تا و هشت‌تا و نه‌تا و ده‌تا و یازده‌تا و دوازده‌تا و بیست‌تا و سی‌تا و چهل‌تا و پنجاه‌تا و شصت‌تا و هفتادتا و هشتادتا و نودتا و صدتا؟

ابابکر در جواب سؤالات سکوت کرد ما ترسیدیم مردم از دین برگردند من به خانه علی‌بن‌ابیطالب رفتم و گفتم یا علی چند نفر از سران یهودان وارد مدینه شده‌اند و مسائلی را از ابابکر پرسیده‌اند که نتوانسته جواب آنها را بدهد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام تبسّمی نمود فرمود امروز همان روزی است که پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به من وعده داده از جای حرکت کرد و پیش افتاد درست شبیه پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله راه می‌رفت و رفت همان جائی که پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌نشست. آنگاه به آن دو نفر فرمود نزدیک من بیائید و آنچه از این پیرمرد پرسیدید از من سؤال کنید.

پرسیدند تو کیستی؟ فرمود من علی‌بن‌ابیطالب پسر عبدالمطلب و برادر پیامبر و همسر دختر او و پدر حسن و حسین و وصی او در تمام حالاتش هستم و صاحب هر منقبتی و عزتم و صاحب اسرار پیامبرم.

یکی از یهودان گفت من و تو در نزد خدا چگونه هستیم؟ فرمود من از وقتی خود را شناخته‌ام مؤمن هستم و تو از وقتی خود را شناخته‌ای کافری اما بعد از این چه



درباره‌ات پیش آید نمی‌دانم. یهودی گفت آن شخص کـه در درون دیگری قرار گرفته و بین آنها قرابتی نیست کیست؟ فرمود آن شخص یونس است که درون ماهی قرار داشت.

پرسید کدام قبر است که با صاحبش به راه افتاد فرمود یونس که در شکم ماهی هفت دریا را سیر کرد.

گفت خورشید از کجا طلوع می‌کند؟ فرمود از دوشاخ شیطان گفت کجا غروب می‌کند؟ فرمود: در چشمه‌ای گل آلود. پیامبرا کرم حبیب من فرمود نماز نمی‌خوانی هنگام طلوع و غروب او مگر به اندازه یک نیزه یا دو نیزه برآمده باشد.

گفت در کجا خورشید تابید که دیگر نتابید؟ فرمود: در نیل هنگامی که خداوند برای موسی آن را شکافت.

یهودی پرسید خدا چیزی را برمی‌دارد یا او را برمی‌دارند؟ فرمود: خداوند همه اشیاء را به قدرت خویش برداشته چیزی او را برنمی‌دارد گفت پس این آیه در قرآن شما چه می‌گوید «و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذٍ ثمانیة» فرمود: ای یهودی مگر نمی‌دانی هرچه در آسمانها و زمین و بین آنها است مال خدا است روی این جهان و این جهان را بپاداشته به قدرت خدا است و قدرت است که همه چیز را برداشته و بپاداشته.

گفت بهشت کجا است و جهنم کجا؟ فرمود: بهشت در آسمان و جهنم در زمین. گفت وجه پرودگارت کجا است؟ امیرالمؤمنین به من فرمود: پسر عباس برو هیزم و آتش بیاور. رفتم مقداری هیزم و آتش آوردم آنها را آتش زد بعد بـه آن یهودی گفت صورت این آتش کدام طرف است یهودی پاسخ داد طـرف معینی صورت او نیست. فرمود خداوند عزیز این مثل را دارد مشرق و مغرب از آن اوست هرکجا روی آورید جانب خدا است. یهودی پرسید دو شاهد کیانند؟ فرمود: آسمانها و زمین که ساعتی غائب نیستند. سؤال کرد آن دو غائب کدامند؟ فرمود: مـرگ و زندگی که بر آنها واقف نیستی.

گفت دو کینه‌توز کدامند؟ فرمود شب و روز. گفت واحد کیست؟ جواب داد



خدای یکتا. پرسید دوتا؟ گفت آدم و حوا. سؤال کرد سه‌تا؟ فرمود نصرانیان به خدا دروغ بسته‌اند که سومین سه‌تا است هرگز خداوند رفیق و فرزندی برای خود قرار نداده.

گفت چهارتا چیست؟ قرآن، زبور، تورات، انجیل. گفت پنج‌تا؟ فرمود پنج نماز واجب. پرسید شش‌تا؟ فرمود خداوند آسمانها و زمین و مابین آن دو را در شش روز آفریده.

پرسید هفت‌تا؟ فرمود هفت درب جهنم که بر روی جهنمیان بسته است. پرسید هشت‌تا کدام است؟ فرمود هشت درب بهشت. گفت نه‌تا؟ فرمود نه گروه هستند که در زمین فساد می‌کنند و راه صلاح از پیش نخواهند گرفت. گفت ده‌تا؟ فرمود ده روز ده گانه [1] گفت یازده‌تا؟ جواب داد گفتار یوسف به پدرش، بابا من یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم برایم سجده کردند. پرسید دوازده‌تا چیست؟ فرمود ماههای سال. گفت بیست‌تا؟ فرمود یوسف را به بیست درهم فروختند. گفت سی‌تا؟ فرمود ماه رمضان روزه آن واجب است بر هر مؤمنی مگر مریض باشد یا در مسافرت. پرسید چهل‌تا چیست؟ فرمود قرارداد موسی سی شب بود خداوند آن را تکمیل نمود با ده شب دیگر که قرارداد به چهل شب پایان پذیرفت.

گفت پنجاه‌تا؟ فرمود نوح در میان مردم هزار سال بجز پنجاه سال درنگ نمود. گفت شصت‌تا چیست؟ فرمود دستور خداوند است در کفاره ظهار هرکس نتواند شصت نفر را طعام دهد وقتی قدرت روزه گرفتن دو ماه متوالی را نداشته باشد.

پرسید هفتادتا چیست؟ فرمود برگزید موسی از میان قوم خود هفتاد نفر را برای قرارگاه خدا. گفت پس هشتادتا کدام است؟ فرمود دهی در جزیره است که به آن ثمانون می‌گویند از آن ده، نوح به کشتی نشست و بر جودی قرار گرفت و قوم غرق شدند.

گفت نودتا چیست؟ فرمود کشتی مشحون که نوح نود خانه برای چهارپایان در

۱- ایام ده روز ذی حجة

آن قرار داد. گفت صدتا چیست؟ فرمود اجل حضرت داود شصت سال بود چهل سال آدم به او از عمر خودش بخشید هنگام مرگ آدم که رسید انکار نمود فرزندان آدم نیز انکار می‌نمایند.

یهودی گفت ای جوان! برایم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را چنان توصیف کن گویا او را می‌بینم تا هم اکنون به او ایمان آورم. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در گریه شد و فرمود اندوه مرا سخت به هیجان درآوردی. فرمود عزیزم پیامبر چهره‌ای گشاده داشت، ابروان بهم پیوسته، چشمهای درشت و سیاه و گونه هائی نرم، دماغی کشیده داشت، مویهای سینه‌اش نرم بود و محاسنی انبوه داشت، دندانهائی سفید و گردنی چون نقره خام. مویهایی چند بر سینه تا ناف داشت بهم پیچیده که چون شاخه کافور بود و در پیکرش جز این موی نبود. نه خیلی بلند قد و نه بسیار کوتاه قد بود وقتی با مردم راه می‌رفت نورش آنها را فرامی‌گرفت وقتی راه می‌رفت گویی سنگ برمی‌کند و یا از سراشیبی پائین می‌آید (شاید کنایه از تند رفتن باشد) استخوانهای قدمش مدوّر و گرد بود و قدمهای لطیف داشت میان باریک بود عمامه‌اش سحاب نام داشت و شمشیرش ذوالفقار و قاطرش دلدل و الاغش یعفور و شترش غضباء و اسبش لزاز و عصایش ممشوق از همه به مردم مهربانتر بود و رئوفترین اشخاص به مردم، میان شانه‌اش مهر نبوت بود که بر آن دو جمله نوشته بود سطر اول لا اله الا الله سطر دوم محمد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله این بود صفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

آن دو یهودی گفتند ما گواهی به یکتائی خدا و رسالت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و جانشینی شما می‌دهیم مسلمان شدند و ملازم امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند و در جنگ جمل به خدمتش افتخار داشتند و با آنجناب به بصره آمدند در جنگ جمل یکی از آن دو شهید شد و دیگری تا جنگ صفین بود و در آن جنگ او نیز شهید شد.

در خبر دیگری که از خصال نقل می‌شود به اختصار بعضی از سؤالها جوابش بصورت دیگری داده شده که به چند قسمت آن اشاره می‌شود.

دوتا می‌فرماید یعنی دو خدا نگیرید «لا تتخذوا الهین اثنین» در مورد سه و



چهار و پنج و شش و هفت و هشت می‌فرماید این آیه در مورد تعداد اصحاب کهف است که مردم خواهند گفت سه نفر بودند چهارمی سگ آنها است بعضی چهار نفر پنجمی سگشان و بعضی شش نفر هفتمی سگشان و برخی هفت نفر هشتمی سگشان بوده است بدون اطلاع از چیزی که ندیده‌اند.

در مورد بیست تا می‌فرماید «ان یکن عنکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین» اگر بیست نفر پایدار باشند بر دویست نفر غلبه می‌کنند در مورد هشتادتا می‌فرماید هرکس به زنی تهمت زنا بدهد و شاهدی نداشته باشد باید هشتاد تازیانه بخورد.

و در مورد نودتا در این خبر آیهٔ «ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجة» را می‌فرماید و در مورد صدتا می‌فرماید زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید.

در خبر دیگری از خصال نیز نقل می‌شود جریان را به زمان عمربن‌خطاب و حکومت او اختصاص می‌دهد و در بعضی از سؤال و جواب‌ها اختلافی هست که به یک مورد آن اشاره می‌شود.

اولین قسمت سؤال از قفل آسمانها و کلید آنها است که در جواب می‌فرماید قفل آسمانها شرک به خدا است و کلید آن لا اله الا الله است.

یهودی در این خبر نیز با همراهان خود مسلمان می‌شود.

خصال ج ۲ صفحه ۷۷ و عیون اخبار الرضا علیه‌السلام صفحه ۳۱.

۱ صالح‌بن‌عقبه از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرد که فرمود ابابکر از دنیا رفت و عمر را به جانشینی خود برگزید عمر به مسجد آمد و نشست مردی پیش او آمده گفت من از یهودانم و از بزرگترین دانشمندان آنهایم و سؤالهائی دارم که اگر جواب بدهی مسلمان می‌شوم. گفت سؤالهایت چیست؟ یهودی گفت سه‌تا و سه‌تا و یکی اگر می‌خواهی از تو بپرسم اگر داناترین میان شما هست بگو از او بپرسم.

عمر گفت از این جوان بپرس یعنی علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام. یهودی خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفت و سؤالهای خود را تکرار نمود. علی علیه‌السلام فرمود چرا گفتی سه‌تا و سه‌تا و یکی؛ می‌گفتی هفت‌تا گفت اگر چنین می‌پرسیدم نادان بودم اگر در سه‌تا فروماندی دیگر سؤالی نخواهم داشت. فرمود اگر جواب دادم

مسلمان می‌شوی؟ جواب داد آری.

گفت اولین سنگی که روی زمین نهاده شد و اول چشمه‌ای که جوشید و اولین درختی که روئید کدام بود؟ فرمود شما یهودان عقیده دارید که اولین سنگ در بیت‌المقدس است ولی دروغ است اولین سنگ همان سنگی بود که آدم با خود از بهشت آورد. یهودی گفت صحیح است به خدا قسم به خط هارون و املاء موسی چنین نوشته دیدم.

فرمود شما معتقدید که اولین چشمه همان چشمه‌ای بود که در بیت‌المقدس جوشید ولی دروغ است آن چشمه زندگی است که یوشع‌بن‌نون ماهی را در آن چشمه شستشو داد و خضر نیز از همان چشمه آشامید و هرکس بخورد زنده می‌ماند. گفت صحیح است به خط هارون و املاء موسی چنین نوشته دیدم.

فرمود شما می‌گوئید اولین درخت که به روی زمین روئید زیتون بود ولی دروغ است اولین درخت همان درخت خرمای عجوه است (نوعی از خرما که در مدینه است) که آدم آن را از بهشت آورد. گفت صحیح است به خط هارون و املاء موسی چنین یافتم.

گفت اما سه سؤال دیگر: این امت چند نفر رهبر و امام دارند که مردم اگر آنها را خوار بنمایند زیانی برای آن امامان نیست؟ فرمود دوازده امام گفت همین‌طور است به خط هارون و املاء موسی علیه‌السلام یافتم.

گفت پیامبر شما در بهشت کجا است؟ فرمود در اعلی درجه بهشت و عالی‌ترین جایگاه بهشت عدن. گفت صحیح است همین‌طور به خط هارون و املاء موسی یافتم.

سپس پرسید چه کسی با او در منزلش خواهد بود؟ فرمود دوازده امام. گفت همین‌طور به خط هارون و املاء موسی دیدم.

سپس گفت هفتم را اگر بگوئی اسلام می‌آورم. وصی پیامبر شما چند سال بعد از او زندگی می‌کند فرمود سی‌سال. باز پرسید می‌میرد و یا او را می‌کشند؟ فرمود به وسیله شمشیری که بر فرقش می‌زنند که محاسنش با آن خونین می‌گردد از دنیا



خواهدرفت. یهودی گفت صحیح است به خط هارون و املاء موسی علیهما السلام چنین دیدم.

در اکمال الدین و احتجاج نیز همین حدیث نقل شده.

سلیمان بن قراء گفت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود از آباء گرام خویش از امام حسین علیه السلام نقل کرد که مردی یهودی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید چه چیز خدا ندارد و چه چیز نزد او نیست و چه چیز را نمی داند؟

علی علیه السلام فرمود اما آنچه خدا نمی داند این سخن شما است ای یهودان که عزیر را پسر خدا می دانید خدا برای خویش فرزندی نمی داند. اما آنچه برای خدا نیست شریک است و اما آنچه در نزد خدا نیست ظلم است که نزد خدا ظلم نیست. یهودی گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد أنّ محمداً رسول الله صلی الله علیه وآله.

این حدیث در صحیفة الرضا نیز نقل شده و از امالی شیخ نیز نقل شده این حدیث در صفحه ۲۲ کتاب با مختصر اختلافی از اکمال الدین نقل شده.

علل الشرایع حدیث اول:

علی بن محمد به اسناد خود نقل کرد که مردی یهودی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده گفت یا امیرالمؤمنین من از چند مسئله سؤال می کنم در صورتی که جواب دادی مسلمان می شوم. فرمود هرچه مایلی بپرس یهودی! از ما اهل بیت داناتر پیدا نخواهی کرد.

یهودی گفت این زمین روی چه قرار دارد و چرا فرزند شبیه عموها و دائیهای خود می شودو موی و گوشت و استخوان و رگ از کدامیک از دو نطفه مرد و زن است. چرا آسمان را آسمان نامیده اند و چرا دنیا به نام دنیا نامیده شد و آخرت به نام آخرت و آدم را آدم و حوا را حوا و درهم را درهم و دینار را دینار نامیده اند و چرا به اسب اجد و به قاطر عد و به الاغ حر گفته اند؟

فرمود قرار زمین نیست مگر بر شانه فرشته ای و قدمهای آن فرشته بر سنگی است و سنگ بر روی شاخ گاوی و پاهای گاو بر پشت ماهی است در دریای اسفل و دریا در ظلمت و ظلمت بر عقیم و عقیم بر ثری و زیر ثری را جز خداوند کس

نمی‌داند (۱).

اما شباهت فرزند به عموها و دائیهایش چنین است که اگر نطفه زن زودتر به رحم زن برسد بچه شبیه عموهایش می‌شود و از نطفه مرد استخوان و رگ‌ها است اگر نطفه زن زودتر از نطفه مرد به رحم برسد بچه شبیه دائیهایش می‌شود و از نطفه زن مویها و پوست و گوشت می‌روید زیرا آن نطفه زرد و رقیق است.

آسمان را آسمان نامیده‌اند، زیرا وسم آب است یعنی معدن آب و دنیا را دنیا نامیده‌اند چون پست‌تر از هر چیزی است و آخرت، آخرت نامیده شد چون در آنجا ثواب و پاداش داده می‌شود و آدم را آدم نامیده‌اند زیرا او را از پهن دشت زمین آفریده‌اند (ادیم زمین) یعنی روی زمین و جریان چنین بود که خداوند جبرئیل را فرستاد و دستور داد از روی زمین چهار خمیره بیاورد، طینت بیضاء و طینت حمراء و طینت غراء و طینت سوداء و آن رااز دشت هموار و ارتفاعات جمع کند و دستور داد چهار نوع آب نیز بیاورد آب گوارا، آب شور، آب تلخ و آب بدبو.

او را امر کرد که آب را بر روی خاک بریزد و با دست خود خمیر نماید، نه خاک‌ها زیاد آمد که احتیاج به آب داشته باشد و نه از آب زیاد آمد که احتیاج به خاک داشته باشد آب گوارا را در حلق او و آب شور را در دو چشم او و آب تلخ را در گوشش و آب بدبو را در دماغش وارد کرد و اما حوا را حوا نامیده‌اند چون او از حیوان آفریده شد. اسب را اجد نامیده‌اند زیرا اولین کسی که سوار بر اسب شد قابیل بود روزی که برادرش هابیل راکشت و این شعر را سرود:

اجـد الیـوم و مـا تـرک النـاس دماً

به اسب از این جهت اجد گفته‌اند و قاطر را عد نامیده‌اند زیرا اولین کسی که سوار قاطر شد آدم علیه‌السلام بود فرزندی داشت به نام معد که خیلی به چهارپایان

۱- از طریق عامه و خاصه رد آیاتی بدین مضمون رسیده که زمین بر شانه ملک و... گرچه بعضی با تکلفاتی خواسته این اخبار را تفسیر و توجیه نمایند واقع مطلب اینست که چنین اخبار متشابه است و ما معنی واقعی آن را نمی‌دانیم.

علاقه داشت و آن فرزند استر آدم را می‌راند هروقت از رفتار باز می‌ماند آدم می‌فرمود معد بران قاطر با اسم معد آشنا شد مردم معد را تبدیل به عد کردند اما به الاغ از آن جهت حر گفته‌اند چون اولین کسی که سوار الاغ شد حوا بود و در بین راه می‌گفت (وا حرّاه) چه گرم است وقتی این حرف را می‌زد الاغ راه می‌رفت و اگر چیزی نمی‌گفت الاغ از رفتن باز می‌ایستاد مردم آن را مخفف نموده گفتند حر.

اما درهم را که درهم نامیده‌اند زیرا گرفتار ناراحتی است هرکس جمع کند و در راه اطاعت خدا انفاق ننماید گرفتار عذاب می‌شود و دینار را از آن جهت دینار گفته‌اند که جمع کننده آن در خانه آتش است اگر در راه خدا انفاق ننماید گرفتار آتش جهنم می‌شود.

یهودی گفت صحیح است آنچه فرمودی ما در تورات می‌یابیم مسلمان شد و در خدمت آن مولیٰ بود تا در صفین شهید گردید.

معانی الاخبار صفحه ۱۲ و ۱۳.

علی‌بن‌محمدبن سیار از امام عسکری علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود قریش و یهودان قرآن را تکذیب نمودند و گفتند این سحر است که ساخته است خداوند فرمود «الم ذلک الکتاب» یعنی ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله این کتابی که بر تو نازل کرده‌ام تشکیل شده از حروف مقطعه که از جمله آنها است الف، لام، میم این حروف به لغت شما است و زبان مادری ایشان است «فاتوا بمثله ان کنتم صادقین» اگر راست می‌گوئید شبیه آن را بیاورید و از دیگران نیز کمک بخواهید، بعد می‌فرماید که آنها قدرت برآوردن شبیه قرآن را ندارند به این آیه «قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً» سپس می‌فرماید خداوند (الم) همین قرآنی است که موسی و انبیای پس از او خبر داده‌اند و به بنی‌اسرائیل گفتند که من در آینده بر تو نازل خواهم کرد ای محمد کتابی گرانقدر که نمی‌توان در آن اشتباهی یافت نه قبل و نه بعد از جانب خدای حکیم و حمید نازل شده (لا ریب فیه) شکی در آن نیست چون آشکار است نزد آنها چنانچه پیامبرانشان گفته‌اند بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله کتابی نازل می‌شود که باطل

در او راه ندارد که او و امتش آن کتاب را قرائت می‌کنند «هدی» راهنمای «للمتقین» پرهیزکاران است که از زشتیها می‌پرهیزند و نمی‌گذارند دچار نادانی و اشتباه شوند و بدنبال رضای خدا و تکلیف خویشند.

و حضرت صادق علیه‌السلام فرمود الف یکی از حروف این نام است «الله» با الف اشاره به (الله) دارد با لام اشاره به این که «الملک العظیم القاهر للخلق اجمعین» و با میم اشاره دارد که خداوند مجید و محمود است در هر کاری و این سخن را حجت برای یهودان قرار داده زیرا وقتی خداوند حضرت موسی و سایر پیامبران بعد از او را مبعوث نمود هیچ‌کس را فروگذار نکردند مگر اینکه از آنها پیمان گرفتند که ایمان آورند به محمد عربی اُمّی که در مکه مبعوث می‌شود و به مدینه هجرت می‌کند کتابی خواهد آورد. با حروف مقطعه در افتتاح بعضی از سوره‌ها که امتش آن را حفظ می‌کنند و می‌خوانند در تمام احوال خود چه ایستاده و چه نشسته و چه در حال راه رفتن باشند حفظ آن را خداوند برایشان ساده می‌کند و همراه می‌نماید.با محمد وصی و برادرش علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام را که نگهبان علومی است که به او آموخته و در اختیار دارد امانتی را که به او سپرده با شمشیر بزان خویش تمام دشمنان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را خوار و ذلیل می‌کند و با دلائل رسای خود بد اندیشان را محکوم می‌نماید با مردم بنا به تنزیل قرآن به پیکار برمی‌خیزد تا آنها را به پذیرفتن دین وامی‌دارد چه بخواهند و چه نخواهند.

سپس بعد از درگذشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گروهی که به ظاهر ایمان آورده بودند مرتد می‌شوند و قرآن را تحریف نموده و معانی آن را تغییر می‌دهند و برخلاف واقع تفسیر می‌نمایند در این هنگام با آنها از روی تأویل قرآن به پیکار می‌پردازد تا شیطان آنها را گمراه کند و موجب زیان و ذلت و بدبختی ایشان گردد.

گفت موقعی که خداوند پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله را در مکه مبعوث نمود و به مدینه رهسپارش کرد و قرآن را بر او نازل نمود در افتتاح سوره بزرگ آن (الم) را قرار داد یعنی این همان کتابی است که پیامبرانم خبر داده‌اند بر تو نازل خواهم کرد (لا ریب فیه) همان طور که گفته‌اند نازل شده است که باطل در آن راه ندارد او و



امتش قرآن را در حالات مختلف خود می‌خوانند سپس یهودان برخلاف واقع آن را تحریف می‌کنند و برخلاف توجیه می‌نمایند و پیوسته می‌خواهند اطلاع حاصل کنند از مقدار زیست این امت که خداوند آنها را از چنین اطلاعی محروم نموده یکی از یهودان گفت اگر آنچه محمد می‌گوید واقعیت داشته باشد مقدار حکومت او و زیست امتش هفتادویک سال است الف یک، لام سی و میم چهل است.

علی علیه‌السلام فرمود پس «المص» را چه می‌کنید که بر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده گفتند اینهم صدوشصت‌ویک سال می‌شود فرمود «الر» را چه می‌کنید که بر پیغمبر نازل شده. گفتند حالا می‌شود دویست‌وسی‌ویک سال باز علی علیه‌السلام فرمود درباره «المر» چه می‌گوئید گفتند حالا دویست‌وهفتادویک سال.

علی علیه‌السلام فرمود یکی از این حروف مقطعه شاهد مدت زیست این امت است یا همه آنها به اختلاف جواب دادند بعضی گفتند یکی و برخی گفتند همه آنها و بالاخره هفتصدوسی‌وچهار سال می‌شود و بعد قدرت به دست یهودان خواهد افتاد.

علی علیه‌السلام فرمود آیا کتاب خدا این مطلب را گفته یا از خود توجیه می‌نمائید بعضی گفتند کتاب خدا ناطق بر این گفته است و برخی مدعی شدند که این ادعای خود ما است.

فرمود بیاورید آن کتابی را که چنین مطلبی را بیان کرده نتوانستند بیاورند به دیگران نیز فرمود دلیل بر ادعای خود بیاورید گفتند دلیل گفتار ما حساب جمل است فرمود به چه دلیل چنین حرفی را می‌زنید در این حروف چیزی نیست که شاهد گفتار شما باشد اگر کسی مدعی شود که این حروف شاهد مقدار زیست و عمر امت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست ولی این حروف گواه است که هرکدام از شما به تعداد حساب این حروف مورد لعنت خدا هستید یا به مقدار این حروف شما از درهم و دینار به مردم مقروض می‌باشید یا بگوید این حروف گواه است که هرکدام از شما به من مقروض هستید به مقدار جمع اعداد این حروف گفتند هرگز آنچه تو می‌گوئی از الم و المص و الر و المر فهمیده نمی‌شود.

فرمود آنچه شما نیز ادعا می‌کنید از الم و المص و الر و المر فهمیده نمی‌شود اگر گفتار من با دلیل شما رد شود گفتار شما نیز با دلیل من رد می‌شود. یکی از سخنوران آنها گفت یا علی خوشت نیاید از اینکه گفتار ما رابه واسطه نداشتن دلیل رد کردی، ادعای شما نیز دلیلی ندارد چه دلیلی بر ادعای خود داری امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود نه این هر دو مساوی نیست ما دلیل داریم دلیل ما معجزه است بعد رو به شتران یهود نموده فرمود ای شتران گواهی دهید برای محمد و وصی او. شتران با عجله صدا زدند راست می‌گوئی راست می‌گوئی ای وصی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله این یهودان دروغ می‌گویند.

علی علیه‌السلام فرمود این یک نوع شهادت است ای لباسهای یهودان شما گواهی دهید برای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصی او و تمام لباسهایشان به سخن درآمده گفتند ما گواهی می‌دهیم یا علی که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر واقعی است و تو وصّی او هستی هر مقام و منقبتی او دارد تو نیز قدم جای قدم او گذارده‌ای شما دو نفر از عالی‌ترین نور خدا جدا شده‌اید که به دو صورت مشخص گشته‌اید و در فضائل شریک هستید جز اینکه بعد از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبری نیست در این موقع یهودان از سخن بازماندند بعضی از آنها که شاهد این جریان بودند ایمان به پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آوردند ولی شقاوت بر یهودان و سایر حاضرین مستولی گشت این است معنی قول خداوند «لا ریب فیه» همانطوری که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود و وصی او و از قول ایشان بیان کرده از قول خداوند جهانیان بعد می‌فرماید «هدی» بیان و شفا است «للمتقین» برای پرهیزکاران از شیعیان و پیروان محمد و علی علیهما‌السلام بپرهیزید از آشکار نمودن اسرار خدا و اسرار اولیاء خدا و اوصیای حضرت محمد و آن‌ها را پنهان نمائید و بپرهیزید از اینکه دانش را از مستحقان آن پنهان نمائید.

توحید صفحه ۱۷۱ - ۱۷۳.

حضرت باقر علیه‌السلام فرمود پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دو دوست یهودی داشت که به حضرت موسی علیه‌السلام ایمان داشتند و خدمت پیامبرا کرم



صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیده از ایشان نیز چیزهائی شنیده بودند تورات و صحف ابراهیم را قرائت کرده بودند و از کتب گذشته اطلاعاتی داشتند. پس از درگذشت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله جویای جانشینی آن حضرت شدند و مدعی بودند که هیچ پیامبری از دنیا نمی‌رود مگر اینکه جانشینی از نزدیکترین خویشاوندان خود دارد که به امر رهبری بعد از او می‌پردازد بسیار با مقام و جلیل القدر.

یکی ازآنها به‌دیگری گفت جانشین پیامبراسلام را می‌شناسی گفت نه، مگر باهمان صفاتی‌که‌در تورات از او هست که او اصلح و مصفر (جلو سرش‌موندارد و گرسنه‌است) [۱] او نزدیکترین مردم به پیامبر است وقتی وارد مدینه شدند و از مردم جویای جانشینی پیامبر گردیدند آنها را راهنمائی به ابابکر نمودند. پس از مشاهده ابابکر گفتند این شخص جانشین او نیست. پرسیدند چه نسبتی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داری؟ گفت من یکی از افراد قبیله او هستم و او همسر دختر من عایشه است.

گفتند نسبت دیگری هم داری گفت نه؟ گفتند این خویشاوندی لازم نیست گفتند حالا بگو خدایت کجا است گفت بر فراز هفت آسمان. گفتند غیر از این اطلاع دیگری هم داری گفت نه. گفتند ما را به داناتر از خود معرفی نما تو آن شخصی که در تورات به نام وصی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله توصیف شده و جانشین اوست نیستی. ابابکر از گفتار آنها در خشم شد و تصمیم کیفرشان را گرفت بعد آنها را پیش عمر فرستاد چون می‌دانست اگر پیش عمر چنین حرفی را بزنند او به آنها حمله خواهد کرد. آن دو از عمر پرسیدند تو چه خویشاوندی با پیامبر داری گفت من از قبیله او هستم و او شوهر دخترم حفصه است پرسیدند دیگر نسبتی داری گفت نه. گفتند این قرابت لازم نیست و این صفتی نیست که در تورات می‌یابیم بعد گفت خدایت کجا است؟ گفت بر فراز هفت آسمان گفتند جز این چیزی داری بگوئی

۱- در ذیل خبر خود مجلسی مصفر را به گرسنه و نیازمند معنی کرده می‌توان زردچهره نیز گفت.

گفت نه گفتند ما را به داناتر از خود معرفی کن آن دو را راهنمائی پیش علی علیه‌السلام نمود همینکه خدمت آن مولی رسیدند یکی از آنها به دیگری گفت این همان کسی است که در تورات ذکر شده که وصی این پیامبر است و خلیفه او و شوهر دخترش می‌باشد و پدر دو سبط و قائم بحق پس از اوست.

پرسیدند شما چه نسبت با پیامبر داری گفت او برادر من و من وارث و وصی او هستم و اولین کسی که به او ایمان آورده و همسر دختر اویم گفتند این خویشاوندی افتخارآفرین است و قرابت نزدیک این همان صفات ثابت در تورات است حالا بگو ببینم خدایت کجاست؟ فرمود اگر مایلید بگویم به صورتی که زمان پیامبر شما بوده و اگر می‌خواهید به آنطور که در زمان پیامبر ما است جواب بدهم. گفتند به آنطور که زمان پیامبر ما موسی علیه‌السلام بوده علی علیه‌السلام فرمود چهار فرشته از مشرق و مغرب و از آسمان و از زمین آمدند و بهم رسیدند فرشته مشرق به مغربی گفت از کجا می‌آئی گفت از نزد خدایم فرشته مغربی به مشرقی گفت تو از کجا می‌آئی گفت از نزد خدایم فرشته آسمانی به فرشته زمینی گفت تو از کجا می‌آئی گفت از جانب خدایم فرشته زمینی به فرشته آسمانی گفت تو از کجا می‌آئی گفت از نزد خدایم.

فرمود این چیزی بود که در زمان پیامبر شما موسی علیه‌السلام بود اما آنچه در زمان پیامبر ما است گفتار خداوند است در قرآن کریم «ما یکون من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا».

آن دو یهودی گفتند چرا آن دو تو را بجای خود قرار نداده‌اند به آن خدائی که تورات را بر موسی نازل کرده تو جانشین واقعی پیامبری صفات تو را در کتاب خود می‌یابیم و در عبادتگاههای خود می‌خوانیم تو شایسته‌تری به این مقام که از تو گرفته‌اند. فرمود پیش افتاده‌اند و تأخیر انداخته‌اند حساب آنها در دست خدا است آنها را نگه می‌دارند و می‌پرسند.

غیبت نعمانی صفحه ۵۳.



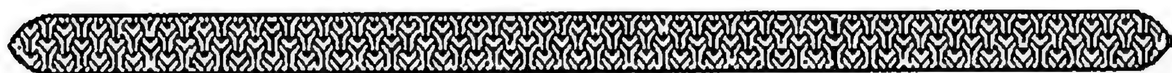
ابی ایوب مودب از پدر خود که مؤدب یکی از فرزندان جعفربن‌محمد علیه‌السلام بود گفت پس از درگذشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مردی از اولاد داود که یهودی مذهب بود وارد مدینه شد و دید بازارها بسته است پرسید چه خبر است؟ گفته شد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا رفته.

آن مرد گفت همان روزی که در کتاب ما ذکر شده از دنیا رفت. پرسید مردم کجا هستند گفتند در مسجد. وارد مسجد شد دید ابوبکر و عمر و عثمان و عبدالرحمن‌بن‌عوف و ابوعبیده جراح و گروه دیگری مسجد را پر کرده‌اند گفت اجازه دهید من هم وارد شوم و مرا ببرید پیش جانشین پیامبرتان او را پیش ابابکر آوردند گفت من مردی یهودی از اولاد حضرت داودم چهار سؤال دارم اگر جواب بدهی مسلمان می‌شوم گفتند مختصری صبر کن در این موقع علی علیه‌السلام از یک درب وارد مسجد شد گفتند برو پیش این جوان. یهودی نزدیک علی علیه‌السلام رفته گفت تو علی‌بن‌ابیطالبی.

فرمود تو فلان‌بن‌داود هستی گفت بلی. علی علیه‌السلام دست او را گرفته پیش ابوبکر آورد. گفت من از اینها چهار سؤال کردم مرا به شما راهنمائی کردند که از تو بپرسم فرمود بپرس. گفت اولین حرفی که خداوند در شب معراج با پیامبرتان صحبت کرد چه بود که نزد پروردگار خود برگشت و بگو کدام فرشته بود که مزاحم پیامبرتان شد و به او سلام نکرد و از آن چهار نفری که مالک از طبقات جهنم سر برداشت و با پیامبر شما صحبت کردند مرا مطلع نما بگو منبر شما کجای بهشت است؟

علی علیه‌السلام فرمود اولین سخنی که خدا با پیامبرمان گفت این بود «آمن الرسول بما انزل الیه من ربه» گفت منظورم این نبود فرمود پس این گفته پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله «والمؤمنون کل آمن بالله» گفت منظورم این نبود فرمود بگذار همین‌طور پوشیده باشد.

یهودی گفت مگر تو آن شخص نیستی؟! علی علیه‌السلام فرمود حالا که دست برنمی‌داری وقتی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از نزد خداوند برگشت و حجاب‌ها برداشته می‌شد قبل از اینکه برسد به مقام جبرئیل فرشته‌ای او را صدا زده گفت



احمد! فرمود آری گفت خدایت به تو سلام می‌رساند و می‌گوید سلام برسان بر سید ولی آن فرشته توضیح داد آن سید ولی علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام یهودی گفت والله راست می‌گوئی من این مطلب را در کتاب پدرم دیدم.

علی علیه‌السلام فرمود اما فرشته‌ای که مزاحم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شد ملک الموت بود که از پیش ستمگری از ستمگران زمان می‌آمد که سخن ناشایستی بر زبان آورده بود و آن فرشته برای خدا خشمگین بود به پیامبر ما برخورد کرد ولی او را نشناخت جبرئیل گفت ملک الموت! این رسول الله و حبیب الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است برگشت خدمت ایشان و پوزش خواست و گفت یا رسول الله من پیش پادشاه ستمگری رفتم که حرف بسیار عظیمی گفت برای خدا خشمگین شدم و تو را نشناختم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عذر او را پذیرفت اما آن چهار نفری که مالک سرپوش جهنم از روی آنها برداشت جریان چنین بود که پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به مالک دوزخ رسید با اینکه مالک تا آن وقت لبخند نزده بود جبرئیل به او گفت مالک این نبی رحمت است مالک تبسمی نمود در صورت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود به جبرئیل به او بگو یک سرپوش از جهنم بردارد سرپوش برداشت قابیل، نمرود، فرعون و هامان دیده شدند آنها گفتند یا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از خدایت بخواه ما را به دنیا برگرداند تا اعمال صالح انجام دهیم جبرئیل خشمگین شد و با یک پر از پرهای خود زد و سرپوش را بجای خود نهاد فرمود اما نبی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باید بدانی که جای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جنّت عدن است و آن بهشتی است که خداوند به دست خود آفریده و با او دوازده نفر از اوصیایش هستند و بالای آن قبه‌ای است بنام رضوان و بالای قبه رضوان منزلی است بنام وسیله که در بهشت جائی شبیه آن نیست همان منبر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

یهودی گفت راست گفتی قسم به خدا همین در کتاب داود است که پیشینیان یکایک به دیگری به ارث گذاشته‌اند تا به من رسیده و من می‌گویم لا اله الا الله محمد رسول الله و اوست همان کسی که مژده به آن موسی داده و گواهی می‌دهم که



عالم این امت و وصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او دستورات دینی را آموخت.

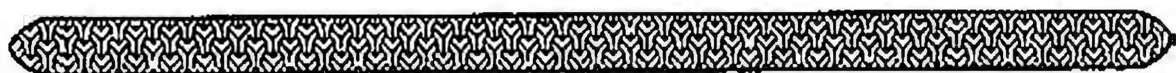
در کتاب روضة صفحه ۱۳۷ و فضائل صفحه ۱۷۸ نقل می‌کند از انس‌بن‌مالک که گفت روزی مردی یهودی در خلافت ابابکر آمد و گفت من مایلم با خلیفه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ملاقات کنم او را پیش ابابکر آوردند و یهودی گفت تو خلیفه پیامبری جواب داد آری مگر نمی‌بینی در جایگاه او نشسته‌ام و در محراب اویم. یهودی گفت اگر راست می‌گوئی من چند سؤال از تو دارم. ابابکر پاسخ داد هرچه مایلی بپرس.

یهودی گفت بگو چه‌چیز برای خدا نیست و چه‌چیز نزد خداوند نیست و از چه‌چیز خدا اطلاع ندارد. ابابکر با پرخاش گفت این سؤالهای کفار است و مسلمانان می‌خواستند مرد یهودی را بکشند در میان آنها ابن‌عباس حضور داشت به ابابکر گفت کمی صبر کن و دست از کشتن بازدار.

ابابکر گفت نمی‌بینی چه سؤالهائی می‌کند. ابن‌عباس گفت اگر می توانید جواب بدهید وگرنه او را خارج کنید هرجا مایل است برود مرد یهودی را بیرون کردند او می‌گفت خدا لعنت کند کسانی را که جای دیگری را غصب نموده‌اندبه واسطه عدم اطلاع می‌خواهند آدم‌کشی کنند که خداوند چنین عملی را حرام کرده آن مرد در حال رفتن می‌گفت مردم اسلام از میان رفت مگر جواب سؤال را بدهند. کجا است پیامبر و کجا است خلیفه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

ابن‌عباس از پی او رفت و به او گفت بیا برویم در نزد خزینه علم پیامبر به منزل علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام اما ابابکر و مسلمانان از پی یهودی براه افتادند و در بین راه به او رسیدند او را گرفته پیش امیرالمؤمنین علیه‌السلام آوردند پس از کسب اجازه وارد شدند و گروهی از مردم نیز به همراه آنها ازدحام کرده بودند بعضی گریه و بعضی می‌خندیدند.

ابابکر گفت یا اباالحسن این یهودی از مسائل کفرآمیز سؤال می‌کند امام علیه‌السلام فرمود چه سؤال می‌کردی یهودی گفت اگر سؤال کنم همان‌کاری که اینها



کردند می‌کنی؟ فرمود می‌خواستند چه کار کنند گفت می‌خواستند خون مرا بریزند فرمود این حرف را رها کن سؤالت را بنما. گفت سؤال مرا نمی‌تواند پاسخ دهد مگر پیامبر یا وصی پیامبر فرمود هرچه مایلی بپرس یهودی گفت بگو چه‌چیز خداوند ندارد و چه چیز نزد خدا نیست و چه‌چیز را خدا نمی‌داند علی علیه‌السلام فرمود من هم شرطی با تو دارم. پرسید چه شرط فرمود شهادت به لا اله الا الله محمد رسول الله به من بدهی گفت بسیار خوب آقای من فرمود اما آنچه برای خدا نیست رفیق و فرزند است یهودی گفت صحیح است مولای من!

فرمود اما اینکه چه‌چیز نزد خدا نیست ظلم است گفت صحیح است و امّا آنچه خدا نمی‌داند خداوند برای خود شریک و وزیری نمی‌داند و او بر هرچیزی توانا است. در این موقع یهودی گفت دست خود را بیاور من گواهی به لا اله الا الله و محمد رسول الله می‌دهم و اینکه تو خلیفه واقعی پیامبر و وصی او و وارث علم اویی خداوند جزای خیر به تو در اسلام عنایت کند.

مردم صدا به ضجه بلند کردند و ابابکر گفت ای اندوه زدا و ای ناراحتی برطرف نما یاعلی گفتند پس از این جریان ابابکر بر منبر رفت و گفت «اقیلونی اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم و علی فیکم» مرا رها کنید رهایم نمائید دست از من بردارید من بهترین شما نیستم در حالیکه علی میان شما است عمر پیش او رفت و گفت دست از این حرفها بردار ما تو را پسندیده‌ایم برای خود و او را از منبر به زیر آوردند این خبر را برای علی علیه‌السلام آوردند.



بخش دوم

استدلالی دیگر از امیرالمؤمنین علیه‌السلام با یکی از یهودان با ذکر معجزات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

در احتجاج صفحه ۱۱۱ تا ۱۲۰ از موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام نقل می‌کند که مردی یهودی از شام که تورات و انجیل و زبور و صحف انبیاء را خوانده بود و اطلاعاتی از استدلالهای آنها داشت وارد مجلسی شد که اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن حضور داشتند علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام نیز بود و ابن‌عباس و ابومعبد جهنی. گفت ای امت محمد هیچ مقام و منزلتی را برای پیامبری وانگذاشتید جز اینکه تمام آنها را برای پیامبر خود ادعا کردید آیا پاسخ سؤالهای مرا می‌دهید؟ مردم از او روی برگردانیدند. اما علی علیه‌السلام فرمود آری خداوند هیچ درجه‌ای به پیامبر و فضیلتی برای رسولی نداده مگر اینکه تمام آنها را در پیامبر ما جمع کرده و به آنجناب چند برابر افزونتر بخشیده یهودی گفت تو جواب مرا می‌دهی فرمود آری امروز از فضائل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مقداری نقل می‌کنم که موجب روشنی چشم مؤمنین شود و تردید کسانی که در فضائل آنجناب مشکوک بودند برطرف گردد وقتی فضیلتی از خود نقل می‌کرد می‌فرمود افتخار نمی‌کنم. من اکنون فضائل آنجناب را تذکر می‌دهم بدون اینکه خرده گیری به انبیاء داشته باشم ولی سپاسگذارم خداوند را به واسطه آنچه به او عنایت فرموده مانند تمام فضائلی که به انبیاء داده و



مقامات دیگری به ایشان اختصاص داده است و آنجناب را بر انبیاء فضیلت بخشیده.

یهودی گفت من اینک سؤال می‌کنم خود را آماده جواب کن فرمود بگو گفت خداوند ملائکه را به سجده آدم مأمور کرد آیا چنین مقامی را به ایشان داده فرمود آری آنچه درباره آدم گفتی چنین است اگر ملائکه آدم را سجده کردند سجده آنها سجده عبادت نبود که آدم را در مقابل خدا بپرستند ولی با این سجده به فضیلت آدم اعتراف نمودند که مورد رحمت خدا قرار گرفته به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از این بهتر عنایت شد خداوند در جبروت خود بر او صلوات فرستاد با تمام ملائکه و مؤمنین نیز موظف شدند که بر او صلوات فرستند این مقامی است بالاتر.

یهودی گفت خداوند پس از انجام خطا توبه آدم را پذیرفت. فرمود صحیح است اما به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بالاتر از این مقام را داده‌اند بدون اینکه گناهی از او سربزند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید «لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر» هرگز حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله با گناه وارد قیامت نخواهد شد و نه از او درباره گناهی بازخواست خواهند کرد.

یهودی گفت ادریس را خداوند به مقام عالی رسانید و از تحفه های بهشت پس از مرگ به او خورانید. علی علیه‌السلام فرمود صحیح است به حضرت محمد بهتر از او عنایت شده خداوند درباره آنجناب می‌فرماید «و رفعنا لك ذكرك» همین مقام و رفعت کافی است اگر ادریس را پس از مرگ از تحفه‌های بهشت خورانیدند به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در زمان حیات در همین دنیا تحفه دادند هنگامی که از گرسنگی به خود می‌پیچید، جبرئیل برایش جامی از بهشت آورد که در آن تحفه‌ای بود. جام و تحفه در دست او شروع به تهلیل خدا کرد و تسبیح و تکبیر و حمد خدا را نمودند. جام را یکی از اهل بیت پیامبر گرفت همان تهلیل و تکبیر را ادامه داد اما یکی از اصحاب که خواست بگیرد جبرئیل جام را گرفت و عرض کرد این تحفه را میل بفرمائید که از بهشت است خداوند به شما عنایت نموده و جز پیامبر یا وصی او نمی‌تواند بخورد آنجناب میل کرد ما نیز با ایشان خوردیم هم اکنون من مزه شیرین آن را در ذائقه خود درک می‌کنم.



یهودی گفت نوح در راه خدا صبر کرد عذر قوم خود را پذیرفت که او را تکذیب نمودند فرمود صحیح است حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز عذر قوم خود را پذیرفت و در راه خدا صبر کرد وقتی او را تکذیب کردند و او را بیرون کردند و با سنگ او را هدف قرار دادند و ابولهب زه‌دان گوسفند را از بالا بر سر او ریخت. خداوند به جابیل فرشته مأمور کوهها امر کرد خدمت پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برسد جابیل خدمت ایشان آمده گفت خداوند مرا مأمور کرد که دستور شما را اطاعت کنم اگر اجازه می‌دهی کوهها را بر سر آنها فرود آورم و هلاکشان کنم.

پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود خداوند مرا برای رحمت مبعوث نموده، خدایا امت مرا هدایت فرما، آنها نمی‌دانند وای بر تو ای یهودی نوح وقتی مشاهده کرد خویشاوندانش غرق می‌شوند دلش به حال آنها سوخت و اظهار ناراحتی کرد و گفت «رب ان ابنی من اهلی» خدایا فرزندم از خانواده من است خداوند به او فرمود «انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح» او از خانواده تو نیست می‌خواست نوح را بدینوسیله تسلّی بخشد ولی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی دشمنی قوم خود را مشاهده کرد شمشیر انتقام از نیام برکشید و هیچ رقت و دلسوزی نسبت به آنها که خویشاوندانش بودند روا نداشت و با دیده محبت به آنها تماشا نکرد.

یهودی گفت نوح از خداوند درخواست کرد آسمان به شدت باریدن گرفت. فرمود صحیح است وقتی پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه هجرت کرد اهل مدینه روز جمعه‌ای خدمت آنجناب آمدند و شکایت از خشکسالی نمودند که درخت‌ها زرد شد و برگها می‌ریزد دست خویش را به دعا برداشت که سفیدی زیر بغل آنجناب دیده می‌شد با اینکه در آسمان لکه‌ای ابر دیده نمی‌شد به فاصله کمی باران باریدن گرفت بطوریکه جوانان زورمند و توانا نیز برای رفتن به خانه خویش در این باران سخت به زحمت افتادند و نتوانستند بروند از شدت سیل. یک هفته طول کشید. عرض کردند یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله دیوارها خراب شد و مسافران از سفر بازماندند. آنجناب خندید فرمود این سرعت ملال فرزند آدم است سپس گفت «اللهم حوالینا لا علینا اللهم فی اصول اشیع و مراتع البقع» خدایا بر

روی سر ما تبار باران را به اطراف ما ببار بر روی گیاه بیابانها و چراگاههای اطراف. باران در اطراف مدینه می‌بارید ولی یک قطره در مدینه نمی‌بارید بواسطه کرامت آنجناب در نزد خدا.

یهودی گفت خداوند از دشمنان هود به وسیله باد انتقام گرفت آیا برای حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز چنین چیزی پیش آمده. فرمود صحیح است خداوند به حضرت محمد بالاتر از این را داده خداوند دمار از روزگار دشمنان او به وسیله باد گرفت در جنگ خندق که بادی فرستاد ریگ‌ها را برافشاند و سپاهی از فرشتگان ارسال داشت که مشرکان آنها را نمی‌دیدند خداوند هشت هزار فرشته را برای ایشان فرستاد که برای هود نفرستاد و فضیلت دیگری به ایشان بخشید که باد زمان هود باد خشم بود ولی باد زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باد رحمت در قرآن کریم می‌فرماید «یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ جاءتکم جنود فارسلنا علیهم ریحاً و جنوداً لم تروها».

یهودی گفت خداوند برای صالح شتری برآورد و آن را عبرت برای قومش قرار داد امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود همین‌طور است به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بهتر از این عنایت شد. شتر صالح با او سخن نگفت و با یکدیگر حرف نمی‌زدند و به نبوت صالح گواهی نداد ولی ما در خدمت پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بودیم در یکی از جنگها که شتری به ایشان نزدیک شد شروع به صدادادن کرد خداوند او را به سخن درآورد گفت یا رسول الله فلان کس مرا به کار گرفت تا پیر شدم و حالا می‌خواهد مرا بکشد من به شما پناه می‌برم از دست او پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از پی صاحب شتر فرستاد شتر را از او خواست آن مرد به پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بخشید و آنجناب شتر را آزاد کرد باز در خدمت آنجناب بودیم که مرد عربی وارد شد و شتری را می‌راند قرار بود دست او را قطع کند بواسطه دزدی و گواهانی که شهادت به دزدی او داده بودند شتر به زبان آمده گفت یا رسول الله این مرد پاک است و مرا ندزدیده سارق من فلان شخص یهودی است.

یهودی گفت ابراهیم با دیده عبرت به معرفت خدا آشنا گردید و با این بینش به



او ایمان آورد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود درست است به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بهتر از این بخشیدند دیده معرفت و بصیرت گشود و بینش ایمان یافت اما ابراهیم در پانزده سالگی چنین بینشی یافت ولی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در هفت سالگی. گروهی از نصرانیان بعنوان تجارت بین صفا و مروه در مکه وارد شدند یکی از آنها چشم به پیامبر انداخت و آنجناب را شناخت با آثار و علائمی که داشت.

گفت اسم تو چیست حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود محمد گفت اسم پدرت چیست جواب داد عبدالله گفت اسم این چیست اشاره به زمین کرد فرمود زمین. اشاره به آسمان نموده گفت اسم این چیست جواب داد آسمان گفتند آفریننده آنها کیست؟ گفت خدای توانا بعد به آنها پرخاش نموده گفت مرا در مورد خدای عزیز به شک می‌اندازید.

ای یهودی! او بینش توحید و دیده خداشناسی داشت در حالیکه خویشاوندانش به ازلام اشتغال داشتند و کفار بت قربانی می‌کردند و به پرستش بتها اشتغال می‌ورزیدند اما او می‌گفت لا اله الا الله.

یهودی گفت خداوند ابراهیم را از نمرود به وسیله پوشش‌های سه گانه پنهان کرد (مراد شکم مادر و رحم و زهدان است که ولادتش از نمرود مخفی بود) علی علیه‌السلام فرمود همین‌طور است اما حضرت محمد را خداوند از دشمنانش به وسیله پنج حجاب مخفی نمود که تصمیم قتلش را داشته سه حجاب در مقابل سه حجاب ابراهیم و دو حجاب ایشان بیشتر داشت خداوند در این آیه می‌فرماید «و جعلنا من بین ایدیهم سدّاً» این حجاب اول «و من خلفهم سداً» این حجاب دوم «فاغشیناهم فهم لا یبصرون» این حجاب سوم بعد می‌فرماید «و اذا قرات القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالاخره حجاباً مستورا» این حجاب چهارم بعد می‌فرماید «فهی الی الاذقان فهم مقمحون» اینهم حجاب پنجم.

یهودی گفت ابراهیم به وسیله دلائل خویش مبهوت و حیران کرد کافری را که با او به بحث پرداخته بود. علی علیه‌السلام فرمود صحیح است حضرت محمد



صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز مردی که به قیامت اقرار نداشت و منکر پیش او آمد بنام ابی‌بن‌خلف‌جمحی با خود استخوان پوسیده را آورد که با دست آنها را نرم می‌کرد بعد گفت یا محمد «من یحیی العظام و هی رمیم» این استخوانهای پوسیده که زنده خواهد کرد خداوند به زبان پیامبرش انداخت و با دلیل واضح و روشن فرمود «یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم» همان کسی که او را اول آفرید او به هرنوع آفرینشی دانا است. آن مرد مبهوت شده رفت یهودی گفت حضرت ابراهیم علیه‌السلام بت‌های قوم خود را تکه‌تکه کرد به واسطه حمایت از توحید علی علیه‌السلام فرمود همین‌طور است اما حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله سیصدوشصت بت را از فراز کعبه فرو ریخت و از جزیرة‌العرب بدور کرد و هر کس آنها را می‌پرستید با شمشیر خود او را خوار و ذلیل کرد.

یهودی گفت ابراهیم علیه‌السلام فرزند خود را بر زمین خوابانید و برای قربانی چهره‌اش را بر خاک نهاد علی علیه‌السلام فرمود درست است اما ابراهیم پس از خواباندن فرزند بر زمین خداوند برای او فداء فرستاد ولی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به مصیبتی دشوارتر از آن گرفتار شد. کنار پیکر عموی خود حمزه که شیر خدا و شیر پیامبرش و یاور دین خدا بود ایستاد موقعی که از دنیا رفته بود اظهار دلتنگی نکرد و اشک از دیده نریخت به چشم خویشاوندی به او تماشا نکرد تا خداوند را با شکیبائی و صبر خود خشنود کند و در تمام کارها تسلیم او باشد فرمود اگر خواهرش صفیه ناراحت نشود پیکرش را رها می‌کنم تا خداوند او را از درون دل درندگان و شکم پرندگان محشور نماید و اگر این کار سنت و روش بعد از من نمی‌شد این کار را می‌کردم.

یهودی گفت ابراهیم علیه‌السلام را قومش در آتش انداختند و صبر کرد خداوند آتش را بر او سرد و سلامت قرار داد آیا چنین کاری را نسبت به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله کرده‌اند امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود صحیح است حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی وارد خیبر شد زنی خیبری او را مسموم کرد خداوند سم را در اندرون بدنش سرد و سلامت قرار داد تا هنگام اجلش. سمّ وقتی در داخل بدن



قرار گرفت می‌سوزاند چنانچه آتش می‌سوزاند چنین چیزی را از قدرت خدا انکار نداری؟

یهودی گفت خداوند به یعقوب چه لطف زیادی نمود که اسباط را از صلب او قرار داد و مریم دختر عمران از دختران او است علی علیه‌السلام فرمود صحیح است اما حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بیشتر از او مورد لطف خدا قرار گرفت زیرا فاطمه سلام‌الله‌علیها از دختران اوست و امام حسن و امام حسین از نوادگان اوست.

یهودی گفت یعقوب بر فراق فرزند صبر کرد بطوری که نزدیک بود از بیماری زمین‌گیر شود علی علیه‌السلام فرمود درست است ولی اندوه یعقوب بالاخره به دیدار منتهی گردید ولی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در زمان حیاتش فرزندش ابراهیم از دنیا رفت و او را به این آزمایش امتیاز بخشید تا اجرش را افزون فرماید. پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله (در مورد فوت فرزندش ابراهیم فرمود) انسان محزون می‌شود و دل می‌سوزد ما بر تو ای ابراهیم محزونیم اما سخنی که موجب خشم خدا شود نمی‌گوئیم در تمام این موارد رضای خدا را مقدم می‌داشت و تسلیم امر او در تمام کارهایش بود.

یهودی گفت یوسف تلخ کامی فراق را با تمام ناراحتیش تحمل کرد و زندانی کشید تا از معصیت محفوظ بماند.

او را تنها میان چاه انداختند علی علیه‌السلام فرمود همین‌طور است محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله سختی غربت را کشید و از خانواده و فرزندان و مال خود فاصله گرفت و از حرم خدا و جایگاه امن پروردگار مهاجرت نمود وقتی خداوند ناراحتی و حزن او را دید خوابی شبیه رؤیای یوسف در تأویل به او نشان داد و برای جهانیان راستی آن رؤیا را آشکار کرد فرمود «لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجدالحرام ان شاءالله آمنین محلقین رؤوسکم و مقصرین لا تخافون» اگر یوسف به زندان افتاد پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله سه سال خویشتن را در شعیب و درّه کوه زندانی نمود خویشاوندان از او کناره گرفتند و او را به دشوارترین گرفتاریها دچار کردند خداوند چاره‌ای برایش اندیشید که جای شک و شبهه‌ای نبود زیرا



ضعیف‌ترین موجودات خود را مامور کرد تا عهدنامه آنها را درباره قطع رابطه با او نوشته بودند بخورد اگر یوسف را در چاه انداختند پیامبر اسلام از ترس جان خویش در غار رفت بطوری کار دشوار بود که به همراه خود فرمود «لا تحزن ان الله معنا» غمگین مباش خدا با ما است خداوند بر این وضع او را در کتاب خویش می‌ستاید.

یهودی گفت خداوند با حضرت موسی به مناجات پرداخت در طور سیناء علی علیه‌السلام فرمود همین‌طور است ولی خداوند به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در کنار سدرةالمنتهی وحی نمود مقام او در آسمان محمود است و در انتهای عرش مذکور شده.

یهودی گفت خداوند محبت خویش را به دل موسی انداخته علی علیه‌السلام فرمود همین‌طور است اما خداوند به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بهتر از آن عنایت کرد خداوند بر او محبت خویش را انداخت چه کسی شریک او است در این مقام زیرا گواهی به وحدانیت خدا تکمیل نمی‌شود مگر با گواهی به رسالت او و باید گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد أنّ محمداً رسول الله بر روی منابر فریاد می‌زنند صدا به ذکر خدا بلند نمی‌شود مگر اینکه نام محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله با او برده می‌شود.

یهودی گفت خداوند به مادر موسی وحی نمودبه واسطه عظمت مقام حضرت موسی در نزدش علی علیه‌السلام فرمود صحیح است اما خداوند چنان مادر حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را گرامی داشت که نام فرزندش را به او اعلام کرد که گفت من و جهانیان گواهی می‌دهیم که محمد منتظر است و ملائکه گواهی دادند بر انبیاء نامش را در کتاب‌های خود ثبت نمودند (تورات) به لطف و توجه خدا این نام به مادرش رسید چون پیامبر در نزد خدا مقام و منزلتی داشت بطوریکه در خواب دید یک نفر گفت فرزندی در رحم داری سرور و سیّدی است نام او را محمد بگذار خداوند نامی از نامهای خود را برای او جدا نموده او محمود و پیامبرش محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

یهودی گفت موسی را خداوند پیش فرعون فرستاد و به او آیت کبری را نشان داد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود همین‌طور است محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به



سوی چندین فرعون فرستاد مانند ابی‌جهل و عتبةبن‌ربیعه و شیبه‌و ابوالبختری و نضربن‌حارث و ابی‌بن‌خلف و منبه و نسبیه دو فرزند حجاج و پنج نفر از استهزاءکنندگان ولیدبن‌مغیره‌مخزومی و عاص‌بن‌وائل سهمی و اسودعبدیغوث‌زهری و اسودبن‌المطلب و حارث‌بن‌الطلاطله به آنها معجزاتی در آفاق و انفس خودشان نشان داد تا واقعیت برای آنها آشکار گردید.

یهودی گفت خداوند از فرعون برای موسی انتقام گرفت علی علیه‌السلام فرمود همین‌طور است اما خداوند برای حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز از فراعنه انتقام گرفت درباره استهزاءکنندگان فرمود «انا کفیناك المستهزئين» هریک را بطور جداگانه به قتل رسانید در یک روز اما ولیدبن‌مغیره رد می‌شد دستش به نیزه‌ای برخورد که مردی از بنی‌خزاعه پیکان آن با پر آراسته بود و در میان راه قرار داشت به چوب آن برخورد و دستش خون‌آلود شد با همین جراحت از دنیا رفت در حالی که فریاد می‌زد پروردگار محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا کشت.

اما عاص‌بن‌وائل از پی کاری می‌رفت به محلی، سنگی از زیر پایش غلتید بر زمین افتاد تکه‌تکه شد او نیز فریاد می‌زد پروردگار محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا کشت.

اما اسودبن‌عبدیغوث برای استقبال فرزندش زمعه می‌رفت در سایه درختی به استراحت نشست جبرئیل آمد سر او را به درخت کوبید به غلامش می‌گفت جلو این شخص را بگیر گفت من کسی را نمی‌بینم که نسبت به تو کاری انجام دهد جز خودت او را کشت پیوسته می‌گفت خدای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا کشت.

اسودبن‌مطلب پیغمبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌و سلم او را نفرین کرد که چشمش کور شود و فرزندش به فراقش مبتلا گردد آن روز از منزل خارج شد تا برود به محلی جبرئیل برگ سبزی آورد و بر چهره‌اش زد و کور شد همانطور بود تا فرزندش به مرگ او مبتلا شد.

و حارث‌بن‌الطلاطله از منزل خارج شد در هوای گرم و بر اثر باد سموم به صورت حبشی‌ها تبدیل شد برگشت به خانه‌اش و گفت من حارثم اما از این ادّعا



خانواده‌اش بر او خشم گرفتند و او را کشتند او نیز می‌گفت خدای محمد مرا کشت.

روایت شده که اسودبن‌حارث ماهی شوری خورد خیلی تشنه شد آنقدر آب آشامید که شکمش پاره گردید و هلاک شد می‌گفت خدای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا کشت تمام این جریانها در یک ساعت به وقوع پیوست و موضوع چنین بود که آنها خدمت پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند و گفتند ما به تو تا ظهر مهلت می‌دهیم اگر از ادّعای خود برگشتی وگرنه تو را می‌کشیم پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد منزل خود شد و با اندوه درب را به روی خویش بست از حرف آنها، همان ساعت جبرئیل بر او نازل شد گفت یا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله خداوند سلامت می‌رساند و می‌فرماید «اصدع بما تومر و اعرض عن المشرکین» یعنی آشکارا مردم را به دین خویش نما و از مشرکان کنار بگیر. فرمود به مستهزئین چه کنم و این تهدیدی که مرا کرده‌اند گفت «انا کفیناك المستهزئین» ما حساب مستهزئین را می‌رسیم و تو را از آنها آسوده خواهیم کرد.

فرمود جبرئیل هم اکنون پیش من بودند گفت ما کار آنها را تمام کردیم از آن پس آشکارا مردم را دعوت نمود اما بقیه فرعون‌ها در جنگ بدر با شمشیر از میان رفتند و بقیه آنها را منهزم و سپاه فراری شدند.

یهودی گفت موسی‌بن‌عمران دارای عصائی بود که به اژدها تبدیل می‌شد فرمود همین‌طور است به حضرت محمد بهتر از آن عنایت کردند. مردی از پی ابوجهل‌بن‌هشام می‌گشت تا بهای شتر خویش را بگیرد اما ابوجهل از او پنهان شده بود و به شراب خواری اشتغال داشت هرچه جستجو کرد او را پیدا ننمود. یکی از مستهزئین به او گفت دنبال که می‌گردی گفت عمروبن‌هشام یعنی اباجهل از او طلبکارم گفت تو را راهنمائی به کسی که حقوق مردم را از ستمگران می‌گیرد بکنم؟ جواب داد آری. آن مرد را خدمت پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستاد.

اباجهل پیوسته می‌گفت کاش روزی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به من کاری داشته باشد تا آن وقت او را مسخره نمایم و نیازش را برنیاورم. طلبکار خدمت پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده گفت شنیده‌ام بین شما و اباجهل سابقه خوبی است



من می‌خواهم شما را واسطه قرار دهم پیش او. آنجناب به همراه صاحب شتر به در خانه اباجهل آمد فرمود حرکت کن حق این مرد را بده. در آن روز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کنیه اباجهل را به او داد و با این نام به او خطاب نمود. ابوجهل با عجله از جا حرکت کرد و طلب صاحب شتر را به او پرداخت وقتی برگشت دوستانش گفتند از ترس محمد این کار را کردی؟ گفت وای بر شما عذر مرا بپذیرید وقتی چشمم به او افتاد دیدم طرف راست او گروهی ایستاده‌اند و اسلحه در اختیار دارند که برق می‌زد و در طرف چپ او دو اژدها دندانهایشان بهم می‌خورد و از دو چشم آنها آتش می‌بارید اگر نمی‌دادم اطمینانی نداشتم که پیکرم را پاره‌پاره کنند با اسلحه خود و آن دو اژدها گوشت بدنم را با دندان خود تکه‌تکه نمایند و بخورند این معجزه از عصای موسی مهم‌تر است اژدها در مقابل اژدهای موسی و خداوند به حضرت محمد اژدهائی دیگر اضافه داده با هشت فرشته که با حربه‌های مخصوص او را کمک می‌کردند.

پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قریش را با دعوت خویش می‌آزرد روزی به پا ایستاد و آنها را مورد سرزنش قرار داد و به بت‌های ایشان دشنام گفت و آباء و اجدادشان را به نادانی و گمراهی نسبت داد قریش بسیار ناراحت شدند اباجهل گفت به خدا مرگ برای ما از زندگی بهتر است در میان شما قبیله قریش مردی هست که محمد را بکشد که او را به خون بهای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بکشند؟ گفتند نه. اباجهل گفت من او را می‌کشم اگر بنی عبدالمطلب خواستند مرا به جای او بکشند و اگر خواستند رهایم کنند. گفتند اگر تو این کار را بکنی به این سرزمین خدمتی کرده‌ای که نامت باقی خواهد ماند.

گفت او اطراف کعبه سجده زیاد می‌کند وقتی سجده رفت سنگی برمی‌دارم و بر سرش می‌زنم. پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به مسجدالحرام آمد و هفت مرتبه طواف کرد و بعد نماز خواند و سجده طولانی نمود اباجهل سنگی برداشت و بالای سر آنجناب آمد همینکه نزدیک شد ناگهان دید اژدهائی دهان باز کرده و متوجه اوست تا او را دید چنان ترسید که به لرزه افتاد و سنگ از دستش پرید و به پایش برخورد



کرد با رنگ پریده و پای مجروح درحالیکه عرق می‌ریخت برگشت دوستانش گفتند تو را مثل امروز ناراحت ندیده بودیم گفت وای بر شما عذر مرا بپذیرید ناگهان اژدهائی دیدم که دهان گشوده بود نزدیک بود مرا ببلعد سنگ را رها کردم به پایم خورد.

یهودی گفت به موسی علیه‌السلام ید بیضا دادند آیا به محمد چیزی از این قبیل داده‌اند علی علیه‌السلام فرمود درست است به محمد بهتر از آن داده‌اند هرجا می‌نشست نوری از طرف راست او می‌درخشید و از طرف چپش که مردم همه آن نور را می‌دیدند.

یهودی گفت برای موسی دریا را شکافتند کاری چنین برای حضرت محمد صلی‌الله علیه‌وآله کرده‌اند. علی علیه‌السلام فرمود: صحیح است، به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بهتر از آن داده‌اند. با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به جنگ حنین می‌رفتیم رسیدم به یک درّه که سیل می‌آمد تخمین زدیم که چهارده قامت عمق سیل هست. گفتند دشمن پشت سر ما است و این رود نیز جلو ما. همانطور که اصحاب موسی گفتند ما را خواهند گرفت پیامبراکرم فرود آمد و فرمود خدایا تو برای هر پیامبر معجزه‌ای قرار داده‌ای اینک قدرت خویش را به ما نشان بده سوار شد و از آب گذشت بطوریکه سم اسبها نیز ترنشد و به آب نخورد و شترها نیز همانطور برگشتیم گویا فتحی بزرگ نصیب ما شده.

یهودی گفت خداوند به موسی سنگی را داد که از آن دوازده چشمه می‌جوشید علی علیه‌السلام فرمود همین‌طور است وقتی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به حدیبیّه رسید و اهل مکه او را در محاصره قرار دادند خداوند به او قدرتی از این بهتر بخشید زیرا اصحاب اظهار تشنگی کردند و چنان تشنه شدند که پهلوی اسب‌ها چسبید جریان را خدمت پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کردند آنجناب یک قمقمه یمانی خواست دست خود را در آن فرو برد از درون انگشتهایش نیز چشمه هائی جاری شد همه سپاه و چهارپایان سیرآب شدند و تمام ظرفها را پرآب کردند. در همان حدیبیه خدمت ایشان بودیم چاه قدیمی خشکی بود پیامبر اکرم تیری از



تیردان خود خارج نمود و به براءبن‌عازب داد و فرمود این تیر را داخل چاه به زمین بکن براء به دستور عمل کرد از زیر تیر دوازده چشمه جاری شد در جریان آفتابه عبرت و علامتی برای منکرین نبوت ایشان بود مانند سنگ حضرت موسی زیرا آفتابه‌ای خواست و دست در آن فرو برد آنچنان آب از اطراف شروع به ریختن نمود که هشت هزار نفر از آن وضو گرفتند و هرچه آب خواستند آشامیدند و به چهارپایان خود نیز دادند و آنچه لازم بود برداشتند.

یهودی گفت به موسی (منّ و سلویٰ) شیر خشت و مرغ بریان دادند آیا به محمد شبیه آن داده شده علی علیه‌السلام فرمود صحیح است به محمد بهتر از این دادند خداوند غنائم را برای او و امتش حلال کرد که برای دیگری حلال نکرده بود این از منّ و سلوی بهتر است و اضافه نمود که نیت را برای او و امتش عمل صالح به حساب آورد این امتیاز را نیز به امت‌های قبل نداده بود هروقت یک نفر تصمیم کار نیکی بگیرد و عمل ننماید برای او آن عمل را ثبت می‌نمایند اگر انجام داد ده برابر می‌نویسند.

یهودی گفت بر سر موسی ابر سایه افکند علی علیه‌السلام فرمود صحیح است این کار برای حضرت موسی علیه‌السلام در وادی تیه (که چهل سال سرگردان بودند) انجام شد به حضرت محمد بهتر از این داده شد ابر در طول مدت زندگی از روز تولد تا روز وفات در سفر و حضر بر سرش سایه می‌افکند این بالاتر است از آنچه به موسی داده‌اند.

یهودی گفت خداوند برای داود آهن را نرم کرده بود که زره با آن می‌ساخت فرمود صحیح است به محمد بهتر از آن داده شد خداوند برای او سنگ‌های سخت خارا را نرم کرد که به صورت غبار درآمد و در بیت‌المقدس سنگ در دستش چنان نرم شد مانند خمیر این جریان را به چشم دیدیم و در زیر پرچمش مشاهده می‌کردیم.

یهودی گفت داود گریه کرد بر خطای خود بطوریکه کوهها با او به سیر افتادند از خوف و ترس علی علیه‌السلام فرمود صحیح است به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بهتر

از این عنایت شده بود وقتی به نماز می‌ایستاد صدائی از دلش بر می‌آمد مانند دیگ که در حال جوش است از شدت گریه با اینکه خداوند به او امان عنایت کرده بود از عقاب او می‌خواست با گریه خود در مقابل پروردگار به خشوع پردازد و پیشوای دیگران باشد ده سال آنقدر بر روی قدمهای خود ایستاد که قدمهایش ورم کرد و صورتش زرد شد تمام شب را به شب زنده‌داری می‌پرداخت بقدری که او را سرزنش نمودند «طٰه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» برای اینکه به سعادت برسد آنقدر گریه می‌کرد که غش می‌نمود.

می‌گفتند یا رسول الله مگر خداوند گناه گذشته و آینده تو را نبخشیده «لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر» می‌فرمود چرا آیا بنده شاکر نباشم اگر کوهها به راه افتاد با داود برای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بهتر از آن انجام شد روزی با آنجناب در کوه حراء بودیم که کوه به حرکت درآمد فرمود آرام باش روی تو جز پیامبر و صدیق شهید نیست کوه در پاسخ دستور آنجناب آرام گرفت با هم از کنار کوهی رد شدیم سیلاب اشک از اطراف کوه می‌ریخت فرمود ای کوه چرا گریه می‌کنی عرض کرد یا رسول الله حضرت مسیح از کنار من گذشت مردم را می‌ترسانید از آتشی که آتش گیره آن انسان است و سنگ می‌ترسم من آن سنگ باشم فرمود نترس آن سنگ کبریت است کوه آرام گرفت و سکون اختیار کرد و سخن آنجناب را پذیرفت.

یهودی گفت به سلیمان قدرت و سلطنتی بخشیدند که به احدی بعد از او نبخشیدند علی علیه‌السلام فرمود همین‌طور است به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از این بهتر داده‌اند فرشته‌ای برایشان نازل شد که تا آنوقت به زمین فرود نیامده بود بنام میکائیل و گفت یا محمد در کمال نعمت زندگی کن اینک کلیدهای خزائن زمین در اختیار تو است و کوههای آن طلا و نقره می‌گردد و از مقام آخرتت ذره‌ای کسر نمی‌شود پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با جبرئیل که دوستش بود مشورت نمود او گفت تواضع را بگزین فرمود پیامبری بنده خدایم زندگی می‌کنم یک روز می‌خورم و دو روز نمی‌خورم تا به برادران دیگرم از پیامبران ملحق شوم.



خداوند کوثر را به او عنایت کرد و شفاعت را به او بخشید و این مقام هفتاد برابر بهتر از تمام قدرتهای دنیا است و به او وعده مقام محمود داد روز قیامت او را بر عرش می‌نشاند این بهتر است از آنچه به سلیمان‌بن‌داود داده‌اند.

یهودی گفت باد را در اختیار سلیمان قرار دادند که در یک روز به اندازه یک ماه و در یک شب به اندازه یک ماه راه می‌رفت فرمود همین‌طور است به محمد بهتر از این عنایت شده در یک شب او را از مسجدالحرام به مسجداقصی که یک ماه راه است بردند و به ملکوت آسمانها بلند نموده که به اندازه پنجاه هزار سال راه بود در کمتر از یک سوم شب تا رسید به ساق عرش به علم نزدیک شد و به مقام قرب رسید و برایش از بهشت فرشی سبز گستردند و نور چشمش را خیره کرد عظمت خدا را با دیده دل مشاهده کرد ولی نه با چشم به فاصله زه دو کمان یا کمتر از آن قرار گرفت خداوند آنچه خواست به او وحی کرد و از جمله چیزهائی که وحی نمود آن آیه سوره بقره بود «لله ما فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من شاء والله علی کل شی قدیر» این آیه (که خداوند مؤاخذه نماید و به حساب آورد آنچه در دل مخفی می‌کنند و آنچه آشکارا انجام می‌دهند) بر سایر پیغمبران از زمان آدم تا خاتم عرضه شده بود و بر امت‌های ایشان نیز عرضه داشته بود امتناع ورزیده بودند از قبول پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پذیرفت و به امت خویش نیز عرضه داشت پذیرفتند خداوند وقتی پذیرش را از آنها دید دانست که ایشان طاقت این آیه را ندارند وقتی به ساق عرش رسید آیه را تکرار نمود تا بفهمد و فرمود «آمن الرسول بما انزل الیه من ربه» در جواب این خطاب پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود «والمؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله» خداوند فرمود بهشت و مغفرت بهره آنها است اگر این کار را بکنند پیامبراکرم عرض کرد زمانی که چنین لطفی را به ما ارزانی بداری مغفرت و بازگشت بسوی تو را در آخرت آرزو داریم خداوند پاسخ داد برای تو و امتت این عمل را اجرا می‌کنیم.

سپس خداوند فرمود اینک که پذیرفتی این آیه را با دشواری تمامی که دارد و

به سایر امت‌ها عرضه شد و نپذیرفتند و امت تو قبول کرند شایسته است که من از آنها این حکم را بردارم و این آیه را فرمود «لا یکلف الله نفساً الا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت» وقتی پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله این آیه را شنید عرض کرد خدایا اینک که چنین لطفی فرمودی اضافه بفرما فرمود بخواه از من عرض کرد «ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا» فرمود امت تو را در مقابل فراموشی و خطا و اشتباه مؤاخذه نخواهم کردبه واسطه مقام تو در نزد من امت‌های پیشین اگر فراموش می‌کردند دستور را درب‌های عذاب بر آنها گشوده می‌شد این را از امت تو برداشتم و در مقابل اشتباه مسئول بودند و کیفر می‌شدند اینهم از امت تو برداشته شدبه واسطه مقام تو در نزد من.

پیامبرا کرم عرض کرد خدایا حالا این لطف را نمودی پس اضافه بفرما فرمود از من بخواه گفت «ربنا و لا تحمل علینا اصراً کما حملته علی الذین من قبلنا» و منظورش از (اصر) شدائد و گرفتاریهائی بود که امت‌های پیشین بر آنها تحمیل شده بود خداوند آن گرفتاریها از امت پیامبر اسلام برداشت. نماز آنها را قبول نمی‌کرد مگر در یک محل‌های معینی که برای ایشان انتخاب کرده بود گرچه دور باشند و تمام زمین را برای امت تو مسجد و طهور قرار دادم اینها از گرفتاریهای امم سابق بود که از امت تو برداشتم امت‌های قبل اگر نجاستی به بدنشان داده می‌شد باید آن را از بدن می‌تراشیدند و جدا می‌کردند ولی آب را برای امت تو پاک کننده قرار دادم اینهم از گرفتاریهای امم پیشین بود که از امت تو برطرف نمودم.

امت‌های پیشین باید قربانی خود را بردوش بگیرد و به بیت‌المقدس بیاورد هرکدام را قبول می‌کردم آتشی می‌فرستادم تا آن قربانی را فراگیرد با شادی برمی‌گشت هرکدام را قبول نمی‌کردم ناامید برمی‌گشت قربانی امت تو را در دل فقیران و مستمندان امتت قرار دادم از هرکس بپذیرم آن را چندین برابر می‌کنم و از هرکس نپذیرم عقوبت دنیا را از او برطرف می‌نمایم از امت تو برداشتم و این از گرفتاریهای امت‌های پیشین بود. بر امت‌های پیش نماز واجب بود در دل تاریکی شب و نیمه روز اینهم یک گرفتاری بود برای آنها که از امت تو برطرف نمودم و



نمازهای آنها را در اوائل و اواخر شب و روز گذاشتم هنگام سرحالی و خوشی آنها و برای پیشینیان پنجاه نماز در پنجاه وقت واجب کرده بودم که از گرفتاریهای آنها بود از امت تو برداشتم و برای آنها پنج نماز در پنج وقت قرار دادم و آن پنجاه و یک رکعت ولی اجر پنجاه نماز به ایشان دادم امت‌های قبل یک ثواب معادل همان ثواب می‌بردند و گناه معادل همان گناه و این گرفتاری بود برای آنها که از امت تو برداشتم یک حسنه را ده برابر نمودم و گناه را معادل همان. پیشینیان اگر تصمیم ثوابی داشتند تا عمل نمی‌کردند برای آنها نوشته نمی‌شد اگر انجام می‌دادند یک ثواب محسوب می‌شد اما امت تو اگر تصمیم کار خوب بگیرد و عمل هم نکند یک حسنه به او می‌دهم اگر عمل کرد ده برابر می‌شود. این نیز از گرفتاریهای امت های پیشین بود که از امت تو برداشتم.

پیشینیان اگر تصمیم گناهی می‌گرفتند و عمل نمی‌کردند برای آنها نوشته نمی‌شد و اگر انجام می‌دادند یک گناه نوشته می‌شد اما امت تو اگر تصمیم گناهی داشتند ولی انجام ندادند برای آنها یک حسنه نوشته می‌شود اینهم از گرفتاریهای پیشینیان بود که از امت تو برطرف کردم. امت‌های قبل اگر گناهی می‌کردند گناهشان بر درب منزلشان نوشته می‌شد و توبه ایشان به این وسیله بود که محبوبترین غذائی که دوست داشتند بر آنها حرام می‌گردید این را از امت تو برطرف نمودم و گناهان ایشان را بین خود و آنها قرار دادم و پرده‌های ضخیمی بر روی گناه آنها نهادم و توبه ایشان را بدون عذاب پذیرفتم و با محبوبترین غذا که حرام شود بر آنها کیفرشان نکردم.

گذشتگان از یک گناه صدسال یا هشتاد سال و یا پنجاه سال توبه می‌کرد توبه‌اش را نمی‌پذیرفتم تا او را در دنیا عقاب ننمایم اینهم از گرفتاریهای آنها بود که از امت تو برطرف نمودم یک نفر از امت تو بیست یا سی یا چهل و یا صد سال گناه می‌کند بعد توبه می‌نماید و پشیمان می‌شود در یک لحظه همه آن گناهان را می‌بخشم.

باز پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود اینک که به من اینهمه عنایت فرمودی



باز اضافه بفرما به او خطاب کرد درخواست بنما فرمود «ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنابه» فرمود این کار را برای امت تو کردم و بلاهای بزرگ امت‌ها را از آنها برداشتم و این حکم من است در تمام امتها که به آنها تکلیفی فوق طاقتشان ننمایم پیامبراکرم فرمود «واعف عنا واغفر لنا و ارحمنا انت مولانا» فرمود این را هم برای توبه کنندگان امت تو انجام می‌دهم بعد عرض کرد «فانصرناعلی القوم الکافرین» فرمود امت تو در زمین مانند خال سفیدی است بر روی گاوی سیاه آنها پیروز و غالبند به خدمت می‌گیرند و خدمتکار نمی‌شوندبه واسطه مقام تو در نزد من بر من لازم است که دین تو را بر ادیان دیگر پیروز نمایم بطوریکه در شرق و غرب دینی دیگر جز دین تو باقی نماند یا باید به دولت تو جزیه و مالیات بپردازند.

یهودی گفت سلیمان شیاطین را مسخر کرده بود که برایش محراب‌ها و تمثال‌ها می‌ساختند فرمود همین‌طور است به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بهتر از این بخشیدند شیاطین در حال کفر مسخر سلیمان بودند ولی در نبوت پیامبر اسلام آنها با ایمان مسخر ایشان شدند و خدمت او رسیدند، نه نفر از جنیان که باشخصیت‌ترین افراد آنها بودند از جنّیان نصیبین و یمن و بنی عمر وبن عامر از دانشمندان آنها بنام شضاة و مضاة و الهملکان و مرزبان و مازمان و نضاة و هاصب و هاضب و عمر و اینها همانهائی هستند که در این آیه خداوند می‌فرماید «و اذ صرفنا الیک نفراً من الجن» همان نه نفر «یستمعون القرآن» خدمت پیامبر رسیدند در بطن نخل پوزش خواستند که ما نیز مانند آدمیان خیال می‌کردیم کسی را خدا مبعوث نخواهد کرد هفتادویک هزار از آنها با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیعت کردند بر نماز و زکات و حج و جهاد و خیرخواهی مسلمانان پوزش خواستند که درباره خدا سخنان ناشایست گفته‌اند این بهتر از چیزی است که به سلیمان داده‌اند منزه است خدائی که در تسخیر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله قرارداد پس از تمرد آنها و اینکه خیال می‌کردند خدا فرزند دارد دعوت او تعداد بیشماری از جنّ و انس را گرفت.

یهودی گفت خداوند به یحیی‌بن‌زکریا حکم و فهم و حلم را در کودکی بخشید بی‌آنکه گناهی کرده باشد گریه می‌کرد و روزه‌ها را به هم می‌پیوست.



علی علیه‌السلام فرمود صحیح است اما به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بهتر از آن داده‌اند. یحیی‌بن‌زکریا در زمانی بود که بت‌پرستی و جاهلیت وجود نداشت ولی به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله حکم و فهم را در حال کودکی دادند یعنی بت‌پرستان و طرفداران شیطان هرگز اظهار علاقه به بتی نکرد و در اعیاد آنها شرکت ننمود و از او دروغی شنیده نشد پیوسته امین و راستگو و بردبار بود و روزه را به هم می‌پیوست در هفته و کمتر و بیشتر در این مورد به او می‌گفتند می‌فرمود من مثل شما نیستم من پیوسته در حضور پروردگارم مرا غذا می‌دهد و آب می‌آشاماند آنقدر گریه می‌کرد از خشیت خدا که جای نمازش خیس می‌شد.

یهودی گفت عیسی‌بن‌مریم را نقل می‌کنند در گهواره سخن می‌گفت علی علیه‌السلام فرمود صحیح است اما حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی از مادر متولد شد دست چپ خود را بر زمین نهاد و دست راست خود را به آسمان بلند کرده زبان به توحید گشود و نوری از دهان مبارکش درخشید که اهل مکه قصرهای بصری شام و اطرافش را دیدند و قصرهای قرمز یمن و اطراف آن و قصرهای سفید اصطخر و اطراف آن را مشاهده کردند در شب تولد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نورانی شد بطوری که جن و انس و شیاطین ترسیدند و گفتند در جهان پیش آمدی شده ملائکه را دیدند که در رفت و آمد و تسبیح و تقدیس خدایند و ستارگان در اضطرابند و سقوط می‌نمودند به علامت میلاد آنجناب، ابلیس تصمیم گرفت به طرف آسمان برود به واسطه عجایبی که آن شب مشاهده کرد، در آسمان سوم جایگاهی داشت و شیاطین گوش می‌دادند در آنجا وقتی این عجایب را مشاهده کردند خواستند گوش بدهند همینکه چنین تصمیمی می‌گرفتند از تمام آسمانها محجوب و مستور می‌شدند و با شهاب هدف قرار می‌گرفتند به واسطه علامت پیامبری آنجناب.

یهودی گفت گویند عیسی کور و پیس را با اجازه خدا شفا می‌بخشید. علی علیه‌السلام فرمود: صحیح است، به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از این بهتر دادند. بیمار را از رنج بیماری شفا می‌بخشید یک روز سؤال کرد از مردی که جزء صحابه او بود گفتند او از بیماری مانند یک جوجه‌ای شده که پر ندارد وقتی به بالین

او آمد دید همانطور است از شدت بلا فرمود برای سلامتی خود دعائی می‌کردی؟ جواب داد آری می‌گفتم خدایا هر عقوبتی که بنا است مرا در آخرت بنمائی در همین دنیا مرا به آن عقوبت فرما فرمود چرا نگفتی «اللهم آتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار» همین دعا را خواند مثل اینکه پاهای بسته‌اش باز شد صحت و سلامتی را در همان آن باز یافت و با ما از منزل خارج شد. مردی از قبیله جهینه که مجذوم بود و از جذام ناقص شده بود شکایت از درد خویش نمود. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قدح آبی خواست آب دهان در آن انداخت بعد فرمود به پیکر خود بمال این کار را کرد چنان سلامتی یافت که اثری از جذام در او نماند عربی پیس خدمت ایشان آمد آب دهان بر او ریخت از جای حرکت کرد با صحت کامل اگر گمان می‌کنی عیسی بیماران را از بیماری شفا می‌بخشید یک روز پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان اصحاب بود زنی وارد شد و گفت یا رسول‌الله پسرم در آستانه مرگ است هرچه غذا برای او می‌آورم دهانش باز مانده و قدرت حرکت ندارد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از جای حرکت کرد ما نیز در خدمت ایشان رفتیم وقتی به بالین جوان آمد فرمود دور شو ای دشمن خدا از دوست خدا من پیامبر خدایم شیطان از او دور شد با صحت و سلامتی از جای حرکت کرد او هم اکنون جزء سپاهیان ما است اگر گمان می‌کنی که عیسی کورها را شفا می‌بخشید محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بزرگتر از آن را انجام داده. قتادة‌بن‌ربعی مردی خوش قیافه بود در جنگ احد نیزه‌ای به چشم او خورد که حدقه چشمش بیرون آمد و در دست خود آن را گرفت و خدمت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده گفت یا رسول‌الله زنم حالا از من بدش می‌آید چشم او را از دستش گرفت و در جایش قرار داد آن چشم از دیگری تشخیص داده نمی‌شد مگر به این جهت که زیباتر بود و بهتر از چشم دیگر می‌دید.

عبدالله بن عتیک در جنگ ابن‌ابی‌الحقیق دستش قطع شد شب خدمت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید دستش را بر روی آن کشید از دست دیگر تشخیص داده نمی‌شد.

محمدبن‌مسلمه نیز در برخورد کعب‌بن‌اشرف چشم و دستش همانطور مجروح

شد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دست بر روی آن دو مالید از چشم و دست سالمش تمیز داده نمی‌شد.

عبدالله‌بن‌انیس هم جراحتی در چشم یافت که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دست بر آن مالید از چشم دیگرش تشخیص داده نمی‌شد تمام اینهابه واسطه اعلان نبوت و علامت رسالت آنجناب بود.

یهودی گفت: نصرانیان می‌گویند عیسی مرده را زنده می‌کرد علی علیه‌السلام فرمود صحیح است. محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله سنگ ریزه‌های نُه گانه در دستش تسبیح خدا می‌گفت. صدای نغمه تسبیح آنها را بااینکه جمادی بیروح بودند مردم می‌شنیدندبه واسطه اتمام دلیل نبوت آنجناب مردگان با ایشان صحبت کردند و تقاضای کمک نمودند از گرفتاریهای بعد از مرگ یک‌روز نماز جماعت با اصحاب خود خواند فرمود آیا از بنی‌النجار کسی اینجا هست؟ دوست آنها بیرون بهشت ایستاده و او را نگه داشته‌اندبه واسطه سه‌درهم که به فلان یهودی مقروض است با اینکه او شهید شده بود.

اگر می‌گوئی عیسی با مرده سخن می‌گفت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله داستانی عجیبتر از او داشت وقتی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به طائف رسید و آنجا را در محاصره گرفت برای آنجناب گوسفندی بریان ولی مسموم فرستادند دست آن گوسفند گفت یا رسول خدا مرا نخور که من مسموم هستم اگر چهارپا در حال حیات و زنده بودن صحبت می‌کرد بزرگترین دلیل بر نبوت ایشان در مقابل منکرین بود چه رسد به اینکه بعد از کشتن و پوست کندن و بریان کردن سخن گوید درخت را صدا می‌زد جوابش را می‌داد و چهارپا با او صحبت می‌کرد و درندگان گواهی به رسالتش می‌دادند و مردم را از مخالفت با آنجناب برحذر می‌داشتند این بیشتر از موقعیتی است که به عیسی دادند.

یهودی گفت می‌گویند عیسی خبر از آنچه در خانه پنهان کرده بودند و آنچه مـی‌خوردند مـی‌داد عـلی عـلیه‌السلام فـرمود صحیح است حـضرت مـحمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بیشتر از این انجام می‌داد حضرت عیسی علیه‌السلام به یاران خود

خبر می‌داد آنچه پشت دیوار بود حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از وقایع جنگ موته (که جعفربن‌ابیطالب در آن جنگ شهید شد) خبر می‌داد با اینکه در آنجا حضور نداشت و تعداد شهدا و کیفیت جنگ را بیان می‌کرد با اینکه یک ماه راه بین او و محل جنگ فاصله بود.

شخصی می‌آمد و تصمیم داشت سؤالی بکند به او می‌گفت خودت می‌گوئی یا من بگویم می‌گفت شما بفرمائید می‌فرمود راجع به فلان جریان می‌خواهی سؤالی کنی تمام خواسته او را بیان می‌کرد.

آنچنان اسرار اهل مکه را فاش نمود که دیگر سرّی نداشتند از آن جمله جریان صفوان‌بن‌امیه و عمیربن‌وهب بود که عمیر پیش پیامبر آمده گفت آمده‌ام برای آزادی فرزندم فرمود به او دروغ می‌گوئی تو با صفوان در خطیم کنار کعبه به یاد کشته‌شدگان جنگ بدر افتادید و به او گفتی مرگ برای ما از زندگی بهتر است با این کاری که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله کرد آیا زندگی فایده‌ای دارد بعد از آنهمه کشته که ما در قلیب دادیم.

تا به او گفتی اگر زن و فرزند نداشتم و قرضی که دارم نبود تو را از دست محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آسوده می‌کردم صفوان گفت من قرض تو را به عهده می‌گیرم و زن و فرزندت را جزء خانواده خود قرار می‌دهم که در خیر و شر آنها شریک باشند. تو گفتی پس این مطلب را پنهان بدار و وسائل سفر مرا فراهم کن تا بروم و او را بکشم تو برای کشتن من آمده‌ای گفت صحیح می‌فرمائید یا رسول الله اینک می‌گویم اشهد ان لا اله الا الله و انّک رسول الله از این جریانها زیاد اتفاق می‌افتاد که نمی‌توان شمرد.

یهودی گفت می‌گویند عیسی به صورت پرنده از گل می‌ساخت و در او می‌دمید یک پرنده می‌شد به اجازه خدا علی علیه‌السلام فرمود همین‌طور است حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز شنید این را انجام داده در جنگ حنین سنگی را بدست گرفت ما صدای تسبیح و تقدیس سنگ را شنیدیم سپس به سنگ فرمود شکافته شو، سنگ سه پاره گردید از هرکدام صدای تسبیحی غیر تسبیح دیگری می‌شنیدیم.

از پی درختی فرستاد در جریان بطحاء درخت فرمان‌پذیر شد و هر شاخه او تسبیح و تهلیل و تقدیسی داشت بعد فرمود به دوپاره شو درخت از میان نصف گردید باز فرمود به هم بپیوند بهم پیوست بعد فرمود گواهی به نبوت من بده گواهی داد سپس فرمود برگرد به جایگاه خود با تسبیح و تهلیل و تقدیس همان کار را کرد جایگاه درخت در محل سلّاخ‌خانه بود در مکه.

یهودی گفت می‌گویند عیسی سیاح بود. علی علیه‌السلام فرمود: صحیح است اما حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله سیاحتش در جهاد بود در طول ده سال تعداد بی‌شماری را از شهرنشین و ده‌نشین به جبهه گسیل داشت و گروه زیادی از سرکشان عرب که شمشیرزن و دلیر و خون‌ریز بودند به قتل رسانید مسافرت نمی‌رفت مگر مجهز برای جنگ با دشمن خود بود.

یهودی گفت می‌گویند عیسی زاهد بود. علی علیه‌السلام فرمود صحیح است اما محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله زاهدترین انبیاء بود سیزده زن داشت بغیر کنیزان هرگز سفره‌اش برداشته نشد که در او غذا وجود نداشته باشد و هرگز نان گندم نخورد و هرگز از نان جو سه شب پشت سر هم سیر نشد از دنیا رفت در حالیکه زرهش گرو بود در نزد مرد یهودی به چهار درهم، طلا و نقره از خود به جای نگذاشت با اینهمه کشورگشائی که کرد و غنائمی که بدست آورد در یک روز سیصدهزار و چهارصدهزار (درهم شاید باشد) می‌بخشید شب سائل در خانه‌اش می‌آمد می‌فرمود قسم به آن کسیکه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به حق مبعوث کرده در خانه آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله یک من جو و یک من گندم و درهم و دیناری وجود ندارد.

یهودی گفت منهم می‌گویم لا اله الا الله و محمداً رسول الله و گواهی می‌دهم که به هیچ پیامبری درجه‌ای یا فضیلتی نبخشیده خدا مگر اینکه همه آنها را در محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بجمع کرده و او را چندین برابر از دیگران بیشتر به درجات مفتخر نموده.

ابن عباس به علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام گفت یا اباالحسن من گواهی می‌دهم که تو از راسخین در علم هستی فرمود وای بر تو چرا نگویم آنچه گفتم درباره آن

شخصیتی که خداوند بزرگ درباره عظمت او می‌فرماید «و انک لعلی خلق عظیم» تو دارای اخلاق پسندیده عظیمی هستی.



بخش سوم

احتجاجهای امیرالمؤمنین علیه‌السلام با نصاری

احتجاج طبرسی صفحه ۱۰۸.

روایت شده که گروهی از رومیان در زمان ابابکر به مدینه وارد شدند در میان آنها راهبی نصرانی بود. راهب وارد مسجد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شد و به همراه خود یک شتر پر از طلا و نقره داشت ابوبکر در مسجد حضور داشت گروهی از مهاجر و انصار نیز بودند، وارد شد پس از تهنیت و تعارف لازم به دقت آنها را نگریست بعد پرسید کدامیک از شما خلیفه پیامبرید و امین امینتان به طرف ابابکر اشاره شد. راهب متوجه ابابکر شد.

گفت اسم تو چیست پیرمرد! گفت عتیق پرسید دیگر چه گفت صدّیق باز پرسید دیگر چه جواب داد غیر از اینها اسمی برای خود نمی‌دانم گفت تو شخصی که من می‌خواهم نیستی ابابکر گفت چه منظوری داری گفت من از مملکت روم آمده‌ام و یک شتر پر از طلا و نقره آورده‌ام تا از امین این امت سؤالی بکنم اگر پاسخ داد مسلمان می‌شوم و هر دستوری داد می‌پذیرم و این نقدینه را در اختیار شما می‌گذارم اگر نتوانست برمی‌گردم و مسلمان نخواهم شد و پولی که آورده‌ام برمی‌گردانم.

ابوبکر گفت هرچه مایلی بپرس راهب گفت لب به سخن نمی‌گشایم مگر اینکه از قدرت خویش و اصحابت مرا امان بدهی، ابابکر گفت تو در امانی و هیچ دغدغه‌ای نداشته باش هرچه می‌خواهی بگو راهب گفت بگو خدا چه چیز ندارد و



چه چیز نزد او نیست و از چه چیز علم ندارد ابابکر به لرزه شد و جوابی نداشت پس از چند لحظه گفت بروید عمر را خبر کنید، عمر آمد و نشست ابابکر به او گفت از این شخص بپرس راهب روی به عمر کرده سؤالهای خود را تکرار نمود عمر نیز نتوانست جواب بگوید بعد عثمان آمد بین راهب و عثمان نیز آنچه بین ایندو واقع شد به وقوع پیوست.

راهب گفت شخصیتهای بزرگی هستند اما قدرت جوابگوئی از مسائل را ندارند از جای حرکت کرد تا خارج شود ابابکر به او گفت ای دشمن خدا اگر پیمان ما نبود زمین را از خون تو رنگین می‌کردیم.

سلمان از جای خود حرکت کرد و خدمت علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام رسید که در صحن خانه‌اش نشسته بود با حسن و حسین جریان را نقل کرد از جای حرکت کرد با حسن و حسین و به مسجد آمد همینکه چشم مردم به علی علیه‌السلام افتاد تکبیر گفتند و حمد خدا را بجای آوردند و همه از جای حرکت کردند به احترام ایشان آنجناب وارد شد ابوبکر گفت: راهبا از این مرد بپرس که به منظور خود رسیده‌ای.

راهب متوجه علی علیه‌السلام شده گفت اسم شما چیست؟ فرمود اسم من در نزد یهود الیا و در نزد نصرانیان ایلیا و پدرم علی نهاده و مادرم حیدره گفت چه نسبتی با پیامبرتان داری؟ فرمود برادر اویم و دامادش و پسر عموی من است راهب گفت به پروردگار عیسی منظور من تو هستی بگو خدا چه ندارد و چه در نزد او نیست و چه چیز را نمی‌داند.

علی علیه‌السلام فرمود به شخص مطلعی برخورد کردی اما آنچه خدا ندارد خدا را رفیق و فرزندی نیست اما چیزی که در نزد خدا نیست ظلم است به احدی و امّا آنچه خدا نمی‌داند شریک در ملک است که برای خود شریکی نمی‌داند.

راهب از جای حرکت کرد و زنار از گردن برکند و سر علی علیه‌السلام را در آغوش گرفت و پیشانی او را بوسید و گفت لا اله الا الله محمداً رسول الله و گواهی می‌دهم تو خلیفه و امین این امت هستی و خزینه علم دین و حکمت و سرچشمه حجت در تورات نام تو را الیا و در انجیل ایلیا خواندم و در قرآن علی و در کتب



گذشته حیدرة و تو را بعد از پیامبر وصی او یافتم و امیر و رهبر مردم و تو شایسته‌تر به این مجلس از دیگران هستی بگو ببینم تو با این مردم چه می‌کنی؟ علی علیه‌السلام جوابی به او داد راهب از جای حرکت کرد و تمام مال را در اختیار او نهاد علی علیه‌السلام آن مال را در همان ساعت بین فقراء اهل مدینه تقسیم کرد راهب مسلمان به پیش قوم خود برگشت.

امالی طوسی صفحه ۱۳۷.

سلمان فارسی گفت پس از درگذشت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که ابابکر زمامدار شد گروهی از نصرانیان وارد مدینه شدند که رهبر آنها جاثلیق ایشان بود سخنور و با اطلاع بود تورات و انجیل را از حفظ داشت پیش ابابکر آمدند جاثلیق رو به ابابکر کرده گفت ما در انجیل خوانده‌ایم که پیامبری بعد از عیسی خواهد آمد ما شنیده‌ایم که محمدبن‌عبدالله قیام به رسالت نموده به فرمانروای مملکت خود مراجعه نمودیم شخصیت‌های مملکت را جمع نموده و به دنبال جستجوی واقعیت فرستاد اینک که پیامبر شما از دست ما رفته و در کتابهای ما است که هیچ پیامبری از دنیا نمی‌رود مگر اینکه بجای خود وصی و جانشینی قرار می‌دهد تا آنها را راهنمائی کند و از نور دانش او استفاده نمایند اینک اگر تو وصی او هستی سؤالهای خود را از تو می‌نمائیم.

عمر گفت آری همین شخص خلیفه پیغمبر است جاثلیق به دو زانو نشست و گفت ای خلیفه بگو ببینم شما را در دین چه فضیلتی بر ما است ما برای همین سؤال آمده‌ایم ابوبکر گفت ما مؤمن هستیم و شما کافرید مؤمن بهتر از کافر است و ایمان از کفر بهتر. جاثلیق گفت این ادعائی است که دلیل لازم دارد بگو ببینم تو مؤمنی در نزد خدا یا پیش خودت گفت من در نزد خود مؤمنم از پیش خدا اطلاعی ندارم.

جاثلیق گفت من هم به نظر تو کافرم چنانچه تو به نظر خود مؤمنی گفت تو به نظر من کافری اما نمی‌دانم در نزد خدا چگونه هستی. جاثلیق گفت تو اکنون در مورد خود و من مشکوک هستی و در دین خود یقین نداری بگو آیا تو را نزد خداوند منزلتی است در بهشت بواسطه این دین و آئینی که داری؟



گفت من مقامی در بهشت دارم‌به واسطه وعده‌ای که داده‌اند نمی‌دانم به آن مقام می‌رسم یا نه گفت امید مقامی برای من در بهشت داری؟ ابابکر در پاسخ گفت آری امیدوارم. جاثلیق گفت اکنون تو را امیدوار نسبت به مقام من در بهشت می‌بینم ولی در مورد خود خائف و ترسانی بگو چه فضیلتی بر من داری در علم؟

سپس پرسید آیا تو تمام علم پیامبر خود را داری؟ گفت نه همانقدر که به من رسیده مطلعم پرسید چه شد که خلیفه شدی با اینکه علمی که امت او نیازمند هستند نداری و چگونه مردم تو را به این مقام رسانده‌اند؟

عمر گفت نصرانی زبان خود را نگه دار از این حرفها، وگرنه خونت را می‌ریزیم نصرانی گفت این از عدالت دور است کسی که برای هدایت و راهنمائی آمده او را بکشند.

سلمان گفت گویا لباس خواری و مذلت بر تن ما کرده بودند از جای حرکت کرده پیش علی علیه‌السلام آمدم جریان را عرض کردم بجانم فدایش باد به مسجد آمد وقتی نصرانی می‌گفت مرا راهنمائی کنید به کسی که بتواند پاسخ مرا بدهد امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود سؤال کن قسم به آنکس که دانه را شکافت از گذشته و آینده هرچه بپرسی جواب از جانب پیامبر هدایت‌بخش محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله خواهم داد گفت همان سؤالی را که از این پیرمرد کردم از تو می‌کنم آیا تو نزد خدا و خودت مؤمنی؟ فرمود من در نزد خدا مؤمنم همانطور که در نزد عقیده خود مؤمن هستم.

جاثلیق گفت الله اکبر این سخن از روی اعتماد به دین است و یقین صحیح دارد بگو ببینم مقام تو در بهشت چگونه است فرمود در مقام پیامبر اُمّی در فردوس اعلی جای دارم هیچ شک و شبهه‌ای در این وعده‌ای که خدایم داده ندارم.

جاثلیق گفت از کجا اطلاع پیدا کردی به این وعده؟ فرمود به وسیله کتاب منزل و راستگوئی پیامبر مرسل. گفت راستگوئی پیامبر را از کجا اطلاع داری گفت به وسیله دلائل آشکار و معجزات عالی. جاثلیق گفت این راه استدلال است برای کسی که بدنبال دلیل باشد. گفت بگو ببینم خدا امروز کجا است؟ فرمود نصرانی! خدا منزه



است از جای داشتن و بزرگتر از آن است که به مکان نیاز داشته باشد در ازل بود که مکان وجود نداشت اکنون نیز هست از حالی به حال دیگر تغییر نمی‌کند.

گفت احسن همین‌طور است ای دانشمند جوابی کوتاه دادی بگو آیا خداوند با حواس درک می‌شود به نظر تو تا هرکس جویای او شد به وسیله حواس خود خدا را درک نماید اگر چنین نیست به چه صورت می‌توان معرفت پیدا کرد امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود خداوند بزرگتر از آن است که او را توصیف به مقدار نموده یا حواس درکش نماید و یا با مقایسه نسبت به مردم شناخته شود و راه به شناخت او مصنوعات حیرت‌انگیز اوست که عقل‌ها را رهبری به معرفتش می‌نمایند و از وجود این مصنوعات که مشهور و معقول ما است پی به عظمتش می‌بریم.

جاثلیق گفت راست می‌گوئی به خدا قسم این حق و حقیقت است که گمراهان در این شناخت سرگردانند اینک بگو آنچه پیامبر شما درباره مسیح فرموده که مخلوق خدا است به چه دلیل ثابت می‌کند که عیسی مخلوق است و اولوهیت را از او نفی نموده و نقص به او نسبت داده می‌دانی که گروهی در دنیا این اعتقاد را دارند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در پاسخ گفت مخلوق بودن را به این ثابت می‌نماید که عیسی محدود است و وجود او را (طول و عرض و وزن و مقدار) احاطه نموده و دارای شکل است و از حالی به حال دیگر تغییر می‌یابد و قابل افزایش و نقصان است اما او را از مقام پیامبری نفی نمی‌کنم و نه مقام عصمت را از او می‌گیرم دارای کمال و تأیید پروردگار بوده و از جانب خداوند به ما اطلاع داده شد: او مانند آدم است که از گل آفریده شده و به او گفته باش بوجود آمده.

جاثلیق گفت نمی‌توان بر این سخن ایرادی گرفت جز اینکه استدلال از چیزهائی است مردم درآن اشتراک دارند (چه آنها که این استدلال برایشان شده و چه دیگران) تو از کجا این اطلاع را پیدا کرده‌ای (که عیسی چنین متولد شده).

فرمود به همان جهت که گفتم من از گذشته و آینده اطلاع دارم.

جاثلیق گفت اینک یک نمونه از این اطلاعات برایم نقل کن تا برایم ثابت شود ادعای تو.



امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود ای نصرانی تو از محل خود خارج شدی تا با کسی که بحث و استدلال می‌کنی او را مغلوب نمائی و برخلاف آنچه اکنون ادعا می‌کنی که مایلی هدایت شوی قصد داشتی آن شخص را مغلوب و خوار نمائی اما در خواب به تو مقام مرا گفتند و از سخنان من برایت نقل کردند و تو را از مخالفت با من ترسانیدند و گفتند باید از او پیروی کنی.

گفت راست می‌گوئی قسم به آن کسی که مسیح را برانگیخت از آنچه خبر دادی جز خدا هیچ کس اطلاع نداشت من گواهی می‌دهم و می‌گویم لا اله الا الله محمداً رسول الله و تو وصی پیامبری و شایسته‌ترین مردم به مقام اویی همراهان او نیز مسلمان شدند و گفتند می‌رویم پیش فرمانروای مملکت‌مان و او را به این جریان اطلاع می‌دهیم و به حق دعوتش می‌نمائیم.

عمر به او گفت خدا را سپاسگزاریم که تو و همراهانت را به حق هدایت نمود جز اینکه باید بدانی علم نبوت در میان خانواده خود پیامبر است و حکومت بعد از او در اختیار همان کسی است که اول با او صحبت کردی اُمّت چنین صلاح دانستند و راضی شدند به دوست خود این جریان را نیز می‌گوئی و از او می‌خواهی که اطاعت از خلیفه بنماید. در جواب او جاثلیق گفت فهمیدم منظور تو چیست من در کار خود یقین دارم چه اظهار نمایم و چه پنهان.

مردم متفرق شدند اما عمر از آنها خواست که این جریان را به کسی نگویند و تهدید نمود کسی را که بازگو نماید و گفت به خدا قسم اگر مردم نگویند مسلمانی را کشت این پیرمرد و همراهان او را می‌کشتیم من آنها را شیاطین می‌دانم تصمیم دارند اختلاف بین این امت بوجود آورند و آنها را به تباهی بکشند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به سلمان فرمود دیدی چگونه خداوند محبت را آشکار نمود برای اولیای خود اما قوم ما بیشتر از ما نفرت پیدا کردند (با این استدلال).

در کتاب فضائل صفحه ۲۰۲ و روضة نقل شده.

انس‌بن‌مالک گفت اسقف‌نجران پیش عمر آمد برای پرداخت جزیه. عمر او را



به اسلام دعوت کرد. اسقف گفت شما می‌گوئید خداوند بهشتی دارد که عرض آن به اندازه آسمانها و زمین است پس جهنم کجاست عمر سکوت کرد و جوابی نداد.

جمعیت حاضر گفتند جواب او را بده یا امیرالمؤمنین تا خورده به اسلام نگیرد از خجالت سر به زیر افکند و ساعتی سکوت کرد ناگهان دیدند درب مسجد را مردی به بازوان خود بست درست دقت کردند دیدند گنجینه علم پیامبر علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام وارد شد از دیدن آنجناب مردم سخت خوشحال شدند.

همه مردم و عمر به احترام او از جای حرکت کردند. عمر گفت مولای من کجا بودی که جواب این اسقف را بدهی سؤالی کرد که ما را درمانده گذاشت جواب او را بده او می‌خواهد مسلمان شود تو نور درخشنده و روشنی‌بخش تاریکی‌ها هستی و پسر عموی پیامبر اسلام.

علی علیه‌السلام فرمود چه می‌گوئی اسقف؟ گفت جوان شما می‌گوئید عرض بهشت به اندازه آسمانها و زمین است. جهنم کجا است؟ امام علیه‌السلام فرمود وقتی شب فرارسد روز کجا است اسقف پرسید تو کیستی جوان اجازه بده از این آدم تندخو و بداخلاق سؤالی بکنم یا عمر بگو کدام زمین است که خورشید بر آن یک ساعت تابید و دیگر بر آن نتابید عمر گفت مرا معاف دار از این سؤال از علی‌بن‌ابیطالب سؤال کن و از آنجناب درخواست کرد که جوابش را بدهد امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود آن زمین رود نیل است که موسی از میان آن عبور کرد و برایش شکافته شد خورشید در آن ساعت بر آن زمین تابید که قبل و بعد از آن دیگر نتابید و بهم پیوست برای فرعون و سپاهش.

اسقف گفت راست گفتی جوان ای سرور مردم اینک بگو آن چیست در دنیا که مردم هرچه از آن استفاده می‌کنند و بهره می‌گیرند کم نمی‌شود بلکه افزایش می‌یابد فرمود آن قرآن و علوم است.

گفت راست گفتی پرسید آن رسولی که خداوند فرستاد که نه از جنیان بود و نه انسان کیست؟ فرمود آن کلاغی بود که خدا فرستاد موقعی که قابیل برادرش هابیل را کشت و نمی‌دانست پیکر برادر خود را چه کند در این موقع خداوند کلاغی را فرستاد



تا زمین را بکاود و به او نشان دهد چگونه جثه برادر را دفن نماید.

گفت راست گفتی جوان اینک سؤال دیگری دارم ولی مایلم این شخص جواب آن را بدهد اشاره به عمر کرد گفت بگو خدا کجا است عمر خشمگین شد و جوابی نداد.

علی علیه‌السلام رو به عمر نموده فرمود خشمگین نشو تا نگوید تو عاجز از جوابی. عمر گفت شما به او جواب بدهید فرمود روزی خدمت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم فرشته‌ای آمد و سلام کرد جوابش را داد فرمود کجا بودی گفت در خدمت پروردگارم بالای هفت آسمان.

بعد فرشته دیگری آمد از او پرسید کجا بودی؟ گفت نزد پروردگارم در درون زمین هفتم پائین فرشته دیگری آمد از او پرسید کجا بودی؟ گفت حضور پروردگارم در مشرق آفتاب فرشته چهارم آمد پرسید کجا بودی گفت در مغرب آفتاب زیرا جائی خالی از خدا نیست و او در چیزی قرار ندارد و نه بر چیزی هست و نه از چیزی هست کُرسیّ او آسمانها و زمین را فرا گرفته مثل و مانند ندارد شنوا و بینا است از او پنهان نیست ذره‌ای در زمین و نه در آسمان نه کوچکتر از ذره و نه بزرگتر می‌داند آنچه در آسمانها و زمین است هر نجوائی که سه نفر با هم داشته باشند خدا چهارمی آنها است و پنج نفری خدا ششمی آنها است چه کمتر و چه بیشتر که باشند خدا با آنها است هرکجا باشند.

وقتی اسقف گفتار امیرالمؤمنین علیه‌السلام را شنید گفت دست خویش را بده من گواهی می‌دهم به لا اله الا الله و محمداً رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و اینکه تو خلیفه الله در زمینی و وصی پیامبری و این آقای خشمگین که نشسته خود را پیوسته به دوش مردم تحمیل می‌نماید و کانون خشم است شایسته این مقام نیست تو شایسته هستی امام علیه‌السلام تبسمی نمود.

از کتاب ارشادالقلوب دیلمی:

وقتی عمر به خلافت نشست بین یکی از یارانش بنام حارث‌بن‌سنان‌ازدی و مردی از انصار گفتگو و منازعه‌ای شد عمر برای او دادخواهی نکرد دوست عمر به



جانب قیصر روم رفت و مرتد از اسلام شد و تمام قرآن را فراموش کرد مگر این آیه «و من یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الاخرة من الخاسرین» این آیه را قیصر شنید گفت چند مسئله برای فرمانروای عرب می‌فرستم اگر جواب آن سؤالها را داد اسیران عرب را آزاد می‌کنم اگر پاسخ نداد آن اسیران را وادار می‌کنم به پذیرش نصرانیت هرکدام پذیرفتند بعنوان برده و بنده خود می‌پذیرم و هرکدام نپذیرفتند او را می‌کشم.

نامه‌ای برای عمربن‌خطاب نوشت و این مسائل را پرسید: ۱- تفسیر فاتحه. ۲- آبی که نه از زمین است و نه از آسمان. ۳- کدام چیز است که نفس می‌کشد ولی روح در او نیست. ۴- عصای موسی از چیست و چه نام دارد و طول آن چقدر است. ۵- کدام دختر بکری است که در دنیا متعلق به دو برادر است و در آخرت متعلق به یکی از آن‌دو. وقتی نامه به عمر رسید از جواب آنها عاجز بود پناه به علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام برد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جواب قیصر نوشت این نامه از طرف علی‌بن‌ابیطالب داماد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که وارث علم او و نزدیکترین فرد به او و وزیر او و شایسته مقام ولایت و کسی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داده از دشمنانش بیزار باشند نور چشم پیامبر و همسر دخترش و پدر فرزندش به جانب قیصر روم. اما بعد پس از حمد و ستایش خدا عالم خفیات و نازل کننده برکات هرکه را هدایت نماید گمراه کننده نخواهد داشت و هر که را گمراه نماید هدایت کننده ندارد. نامه تو رسید و عمر به من نشان داد اما جواب سؤال تو از اسم خدا اسمی است که در او شفا از هر بیماری است و کمک به هر دواء است و رحمٰن کمک است برای هرکس ایمان به او بیاورد و آن نامی است که جز خدا بر کسی نهاده نشده اما رحیم پس رحم می‌کند به هرکس گناه کرده و توبه نمود و ایمان آورده و عمل صالح انجام دهد.

«الحمد لله رب العالمین» این آیه ثنای ما است برای پروردگار بزرگمان به واسطه نعمت‌هائی که به ما ارزانی داشته «مالک یوم الدین» او زمام تمام مخلوقات

را روز قیامت در اختیار دارد هرکس در دنیا شک داشته باشد یا ستمگر و جبار باشد او را به آتش می‌افکند نمی‌تواند از عذاب خدا رهائی یابد شخص شاک و جبار. اما هرکس مطیع و فرمانبردار و پیوسته مراقب اطاعت خدا بوده داخل بهشت می‌شود.

«ایاک نعبد» خدا را می‌پرستیم و برای او شریکی قائل نیستیم «ایاک نستعین» ما از خدا کمک می‌خواهیم که ما را مدد نماید بر شیطان منفور تا ما را مانند شما گمراه نکند. «اهدنا الصراط المستقیم» عبارت است از راه روشن هرکس در دنیا عمل صالح انجام دهد در قیامت از آن راه به بهشت رهسپار می‌گردد.

«صراط الذین انعمت علیهم» این همان نعمتی است که خداوند به پیامبران گذشته عنایت فرموده از خدا می‌خواهیم که ما را نیز مانند آنها مشمول نعمت خویش بگرداند «غیر المغضوب علیهم» یهودان هستند که نعمت خدا را به کفر تبدیل نمودند خداوند بر آنها خشم گرفت که به صورت میمون و خوک درآمدند ما درخواست می‌کنیم از خدا که به ما خشم نگیرد چنانچه بر آنها خشم گرفت «و لا الضالین» تو و امثال تو هستید ای عابد صلیب خبیث که پس از عیسی‌بن‌مریم گمراه شدید ما از خداوند درخواست می‌کنیم که ما را به گمراهی نسپارد چنانچه شما گمراه شدید.

اما مسئله آبی که نه از زمین و نه از آسمان است همان آبی است که بلقیس برای سلیمان‌بن‌داود فرستاد و آن عرق اسبها بود هنگامی که در جنگ جست و خیز کنند.

جواب سؤالی که نفس می‌کشد اما روح ندارد صبح است که «الصبح اذا تنفس» جواب عصای موسی از چه بود و چقدر طول داشت و چه نام داشت و چگونه بود به آن عصا «برنیه رایده» می‌گفتند وقتی در او روح وارد می‌شد زیاد می‌گشت و وقتی روح از او خارج می‌گشت کم می‌شد، از عوسج بود و طول آن ده ذراع (فاصله از آرنج تا کف دست) جبرئیل آن را از بهشت آورده بود.

جواب دختری که متعلق به دو برادر بود در دنیا و در آخرت تعلق به یکی از آنها می‌گیرد آن درخت خرما است در دنیا که تعلق به مثل من مؤمن هم دارد و به مثل تو که کافری نیز دارد و هردومان فرزند آدمیم اما در آخرت متعلق به مسلمان است نه



کافر و مشرک و در بهشت خواهد بود نه در جهنم این آیه همان مطلب را بیان می‌کند «فیها فاکهة و نخل و رمان» است. نامه را بست و به پیک داد و روانه شد. قیصر پس از قرائت جواب، اسیران را آزاد نمود ساکنین مملکت خود را به اسلام دعوت نمود. نصرانیان اعتصاب نمودند و تصمیم کشتن او را گرفتند.

همه آنها را جمع کرد و گفت مردم من می‌خواستم شما را بیازمایم و آنچه ابراز داشتم برای این بود که ببینم شما چگونه هستید اینک که آزمایش نمودم خدا را سپاسگزارم نصرانیان آرام گرفتند و اطمینان یافتند. گفتند ما نیز همین‌طور درباره تو گمان داشتیم. قیصر اسلام خود را پنهان کرد تا از دنیا رفت او به یاران نزدیک و کسانی که به آنها اعتماد داشت می‌گفت عیسی بنده خدا و رسول او و کلمه خدا است که به گریبان مریم القا نموده و روح از اوست و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از عیسی پیامبر به حق است.

عیسی بشارت ظهور او را به یاران خود داده و می‌گفت هرکس از شما او را درک کرد سلام مرا به او برساند او برادر من و بنده خدا و پیامبر اوست و با دین اسلام از دنیا رفت.

وقتی قیصر از دنیا رفت جریان او را به هرقل اطلاع دادند گفت این مطلب را پنهان نمائید و انکار کنید و اقرار به چنین چیزی نکنید که اگر مطلب آشکار شود پادشاه عرب طمع به مملکت ما می‌اندازد که شخصیت ما از بین می‌رود و نابود می‌شویم هرکدام از خواص قیصر و خدمتکاران و خانواده‌اش چنین عقیده‌ای دارند او را پنهان بدارید.

هرقل اظهار نصرانیت نمود و نفوذی پیدا کرد. پایان حدیث (الحمد لله رب العالمین).

از همان کتاب ارشاد به اختلاف سند: سهل‌بن‌حنیف‌انصاری گفت ما با خالدبن‌ولید در مأموریتی می‌رفتیم رسیدیم به دیر یک نصرانی بین شام و عراق. راهب از دیر سر برآورده گفت شما که هستید؟ گفتیم مسلمانیم از امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله. از جایگاه خود خارج شد و به جمع ما پیوست پرسید رهبر شما



کجا است؟ ما او را پیش خالدبن‌ولید آوردیم. سلام کرد خالد جوابش را داد پیرمردی کهنسال بود.

خالد گفت چند سال داری؟ جواب داد دویست و سی سال. پرسید چند سال است در این دیر زندگی می‌کنی؟ گفت شصت سال. سؤال کرد تا کنون کسی را دیده‌ای که او عیسی را دیده باشد؟ گفت آری دو نفر را دیدم که هردو عیسی را دیده بودند. پرسید آنها به تو چه گفتند؟

جواب داد یکی از آن دو گفت عیسی بنده خدا و پیامبر او و روح و کلمه خدا است که به مریم القاء نموده عیسی مخلوق است نه خالق. سخنش را پذیرفتم و تصدیق نمودم دیگری گفت عیسی خدا است اما او را تکذیب نمودم و لعنتش کردم. خالد گفت واقعاً تعجب است که دو نفر هر دو عیسی را دیده باشند و برخلاف هم سخن بگویند. راهب گفت آن یکی پیرو هوای نفس خویش گردید و اعمال زشت خویش را به اغوای شیطان نیک انگاشت اما دیگری پیرو حق شد خداوند او را هدایت نمود.

پرسید انجیل خوانده‌ای؟ جواب داد آری گفت تورات چطور جواب داد چرا. گفت پس به موسی ایمان داری؟ جواب داد آری. خالد گفت مایل نیستی که مسلمان شوی و گواهی به رسالت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بدهی؟ گفت من به او قبل از تو ایمان آورده‌ام گرچه سخنش را نشنیده بودم و او را ندیده‌ام گفت پس تو اکنون ایمان به او می‌آوری و به دستوراتش؟ جواب داد چگونه ایمان نیاورم با اینکه نام او را در تورات و انجیل خوانده‌ام و موسی و عیسی به آمدنش بشارت داده‌اند. گفت پس چرا در این دیر سکونت اختیار کرده‌ای. گفت کجا بروم پیرمردی کهنسال و افتاده هستم دیگر عمری از من باقی نمانده که به مردم بپیوندم. شنیده بودم شما می‌آئید انتظار آمدنتان را داشتم که سلام نمایم و اعلام کنم که من پیرو ملت شمایم.

پرسید پیامبر شما چه شد؟ جواب داد از دنیا رفت. پرسید تو وصی او هستی؟ گفت نه ولی وصی او یکی از خویشاوندانش هست که از یاران و صحابه او بوده.



پرسید تو را چه کسی به اینجا گسیل داشته آیا وصی او فرستاده؟ گفت نه خلیفه‌اش روانه کرده گفت آن خلیفه غیر وصی اوست؟ جواب داد آری. گفت وصی او زنده است جواب داد آری گفت چگونه چنین اتفاق افتاده؟ گفت مردم اجتماع نمودند و این شخص را انتخاب کردند که از خویشاوندانش نبود از صلحاء صحابه او به شمار می‌رفت. گفت جریان تو از جریان آن دو مرد عجیبتر است که درباره عیسی به اختلاف عقیده داشتند شما هم خلاف پیامبر خود نمودید و کار همان مرد را انجام دادید.

خالد توجه به دوست پهلوی خود نموده گفت به خدا همین‌طور است ما پیروی هوای نفس خود را نمودیم دیگری را به جای دیگری نشاندیم اگر اختلافی که بین من و علی در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وجود داشت نبود هیچ کس را بر او مقدم نمی‌داشتم.

مالک اشتر به نام مالک‌بن‌حارث که حضور داشت گفت چرا بین تو و علی اختلاف باشد جریان چه بوده؟ گفت من با او در شجاعت پیوسته مایل بودم برتری داشته باشم او دارای سابقه زیاد در اسلام بود و با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خویشاوندی داشت که مرا آن امتیازها نبود بالاخره مرا به جانبداری از قریش وادار نمود و این اتفاق افتاد ام سلمه همسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا بر این کار سرزنش نمود ولی من نپذیرفتم.

آنگاه رو به دیرانی نموده گفت حرف خود را بزن و از مطالبی که می‌گفتی ادامه بده گفت می‌گویم من دارای دینی بودم که تازه و جدید بود اما کهنه شد بطوری که در آن دین پایدار بر حق باقی نماند مگر دو نفر یا سه نفر و دین شما نیز کهنه می‌شود بطوری که دو یا سه مرد در آن باقی نخواهد ماند. شما با مردن پیامبرتان یک درجه از اسلام را رها کردید با از دنیا رفتن وصیتان نیز یک درجه دیگر را از دست خواهید داد تا یک نفر باقی نماند که پیامبرتان را دیده باشد چنان دین شما فرسوده شود که نماز و حج و جهاد و روزه شما فاسد گردد امانت و زکات از میان شما برود باقیمانده‌ای از دین خواهد بود میان شما تا کتابتان، خدایتان و از اهل بیت پیامبرتان

میان شما باشد وقتی ایندو چیز از میان شما رفت دیگر بجز شهادتین چیزی برایتان باقی نمی‌ماند لا اله الا الله و محمداً رسول الله» صلی‌الله‌علیه‌وآله. در چنین موقعی قیامت شما و دیگران به پا می‌خیزد و هنگام وعده فرا می‌رسد و قیامت بر شما ملت مسلمان بپا خواهد شد زیرا آخرین امت هستید به شما دنیا تمام و رستاخیز شروع می‌شود.

خالد گفت این مطالب را پیامبرمان به ما فرموده اینک از عجیبترین چیزی که مشاهده کرده‌ای در این دیر از وقتی سکونت گزیده‌ای برای ما نقل کن. گفت بیشمار عجایب و افراد دیده‌ام خالد گفت بعضی از آنها را برای ما بگو. گفت بسیار خوب من در دل شب از دیر خارج می‌شدم برای وضو گرفتن کنار آبگیری که در دامنه این کوه است و مقداری آب نیز با خود برمی‌داشتم و به دیر می‌بردم در بین دو نماز مغرب و عشاء می‌رفتم و کنار آبگیر به استراحت می‌پرداختم یک شب کنار آبگیر بودم که مردی آمد و سلام کرد جوابش را دادم. گفت از اینجا گروهی که دارای گوسفند بودند ردّ نشدند و آنها را ندیدی؟ گفتم نه. گفت گروهی از اعراب به یک گله گوسفند برخوردند که غلام من آنها را می‌چرانید غلام و گوسفندها را پیش انداخته و برده‌اند. گفتم تو کیستی؟ گفت من مردی از بنی‌اسرائیلم. پرسید دین تو چیست؟ گفتم تو چه دین داری؟ جواب داد من یهودی هستم. گفتم من هم نصرانی هستم و روی از او برگردانیدم.

گفت شما خطا کرده‌اید و داخل این دین شده‌اید و راه درست را رها کرده‌اید پیوسته با من بحث می‌کرد به او گفتم بیا دستهای خود را برداریم و نفرین کنیم هرکدام بر باطل بود از خدا بخواهیم آتشی فرود آید و او را فرا گیرد. دست برداشتیم اما هنوز دعای ما تمام نشده بود که دیدم آتش پیکر او را فرا گرفته و از زمین شعله برمی‌خیزد. طولی نکشید که مردی آمد و سلام داد. جوابش را دادم. گفت شخصی را با این نام و نشان مشاهده نکردی؟ گفتم چرا. جریان را برایش نقل کردم گفت دروغگو تو برادر مرا کشته‌ای او مسلمان بود شروع کرد به ناسزا گفتن من با سنگ از او دفاع می‌کردم او هم به من و عیسی مسیح ناسزا می‌گفت و هرکس به دین عیسی بود



در همین موقع دیدم او نیز شروع به سوختن کرد. از همان آتش برادرش پیکر او را نیز فرا گرفت روی زمین افتاد در همین موقع که از کار او در شگفت بودم شخص سومی آمد سلام کرد جواب دادم. گفت دو نفر با این مشخصات ندیده‌ای؟ گفتم چرا ولی جریان را به او نگفتم که باز مثل برادرش به جنگ با من برخیزد. گفتم بیا تا آنها را به تو نشان دهم. او را آوردم پهلوی آن دو به زمین نگاه کرد که دود از آن برمی‌خاست گفت این چیست؟ جریان را برایش گفتم. گفت به خدا قسم اگر دو برادرم گواهی دهند به راستی تو، من پیرو تو خواهم شد وگرنه با تو به جنگ می‌پردازم.

فریاد برداشت دانیال! این شخص راست می‌گوید؟ گفت آری ای هارون او را تصدیق کن گفت: «اشهد ان عیسی بن مریم روح الله و کلمة الله وعبده و رسوله».

گفتم خدای را سپاس که تو را هدایت نمود گفت من و تو در راه خدا برادر می‌شویم من دارای زن و فرزند و ثروتی هستم وگرنه با تو به سیاحت می‌پرداختم اما طاقت فراق آنها را ندارم امید دارم خداوندبه واسطه آنها به من در قیامت اجر و مزدی بدهد شاید هم بروم آنها را بیاورم و نزدیک دیر تو ساکن شوم.

از پیش من رفت و چند شب فاصله شد و شبی آمد و فریاد زد دیدم با زن و بچه و گوسفندهایش آمده در همین نزدیکی خیمه‌ای زد. پیوسته در دلهای شب پیش او می‌رفتم و به ملاقاتش بهره‌مند بودم و واقعاً برادر خوبی برای من بود. یک شب گفت من در تورات چیزی را خوانده‌ام وقتی بیان کرد دیدم صفات پیامبر شما محمد مصطفی است صلی‌الله‌علیه‌وآله گفتم من مشخصات او را در تورات و انجیل دیده‌ام و ایمان به او آورده‌ام. به او انجیل آموختم و مشخصات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در انجیل برایش خواندم ما هردو به او ایمان آوردیم و دوستش می‌داشتیم و آرزوی دیدارش را داشتیم.

مدتی به همین وضع زندگی کرد و بهترین شخص بود و با او انس داشتم از مقامات او این بود که برای چرانیدن گوسفندان خود خارج می‌شد و در سرزمین خشک و بی علف گوسفندهای خود را نگه می‌داشت ولی به زودی سرسبز و خرم می‌شد وقتی باران می‌آمد گوسفندان خود را جمع می‌کرد اطراف خیمه و



گوسفندانش باران می‌آمد ولی به خیمه و گوسفندان او باران نمی‌رسید در تابستان هرجا می‌رفت بالای سرش ابری سایه می‌افکند خیلی با مقام و با شخصیت بود و بسیار نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت.

گفت بالاخره هنگام مرگش رسید مرا خواست بالای سرش رفتم. پرسیدم چه شد که مریض شدی؟ گفت به یاد گناهی افتادم که در جوانی انجام داده بودم غش کردم بهوش آمدم باز به یاد گناه دیگری افتادم دو مرتبه بیهوش شدم این غش‌ها موجب بیماری من شد نمی‌دانم حالم چگونه است بعد گفت اگر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر رحمت را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان اگر او را ندیدی ولی به ملاقات وصیش نائل شدی باز سلام مرا برسان همین یک درخواست و تقاضا را از تو دارم. راهب گفت اینک من از جانب خود و دوستم از شما تقاضا دارم که به وصی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله سلام برسانید.

سهل‌بن‌حنیف گفت پس از بازگشت به مدینه علی علیه‌السلام را مشاهده کردم جریان راهب را گفتم و آنچه با خالد گفتگو کرده بود و سلامی که رسانید از طرف خود و دوستش. شنیدم مولا فرمود سلام من بر او و هرکه مانند اوست و سلام بر تو ای سهل‌بن‌حنیف و او را ناراحت ندیدم از یادآوری جریان خالدبن‌ولید و گفتارش و در این مورد با من چیزی نگفت جز اینکه فرمود یا سهل خداوند تبارک و تعالی پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله را برانگیخت چیزی در زمین باقی نماند مگر اینکه ایمان به او آورد مگر شقاوتمندان جن و انس و تبهکاران آنها.

سهل گفت در دنیا چیزی خود را بر او برتر ندانست جز شقاوتمندان جن و انس و گنهکاران این دو طایفه. سهل گفت مدتی گذشت من فراموش کردم جریان راهب را وقتی جریان زمامداری علی علیه‌السلام پیش آمد روزی در بازگشت از صفین به یک بیابان خشک رسیدیم که آب در آن وجود نداشت این مطلب را شکایت کردیم به مولی. به راه افتاد تا رسید به محلی که خود می‌دانست فرمود اینجا را حفر کنید وقتی حفر نمودیم به یک سنگ سخت و بزرگی رسیدیم فرمود آن را از جای بکنید. هر چه سعی کردیم نتوانستیم از جای بکنیم.



امیرالمؤمنین علیه‌السلام تبسمی نمود از ناتوانی ما، جلو سنگ آمد و با هر دو دست آن را گرفت مثل یک توپ از جای کند ناگاه دیدیم زیر آن چشمه‌ای صاف است که از سفیدی به یک نقره صیقلی می‌نمود فرمود اینک بیاشامید و هرچه می‌خواهید آب بردارید بعد مرا آگاه کنید. سهل گفت آب آشامیدیم و برداشتیم بعد خدمت آنجناب رسیدیم علی علیه‌السلام به جانب چشمه به راه افتاد بدون ردا و کفش، سنگ را با دست از جای برداشت و آن را گذاشت به دهان چشمه و با دست خاک بر روی آن ریخت همه این جریانها را آن راهب مشاهده می‌کرد نزدیک ما ایستاده بود و سخن ما را می‌شنید از دیر خود به زیر آمد و گفت رهبر شما کجا است او را خدمت علی علیه‌السلام بردیم گفت اشهد ان لا اله الله و أنّ محمداً رسول الله و گواهی می‌دهم که تو وصی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هستی قبلاً خدمت شما سلام رساندم و هم از طرف دوستم با یک سپاه در فلان تاریخ.

گفتم یا امیرالمؤمنین این همان راهبی است که خدمتتان عرض کردم (۱) که سلام او و دوستش را به شما رساندم و جریان روزی که خالد از آنجا رد شده بود به یاد آورد. علی علیه‌السلام فرمود از کجا فهمیدی من وصی پیامبر اسلام هستم. گفت پدرم به من اطلاع داد او هم به قدر من عمر کرده بود او از پدرش و او از جدش نقل کرد از کسی که به همراه یوشع‌بن‌نون وصی موسی به جنگ آمده بود و چهل سال با ستمگران بعد از موسی جنگ کرد او نیز از همین محل گذشته بود و تشنه شده بودند شکایت به یوشع نمودند گفت نزدیک شما چشمه آبی است که آدم آن را بیرون آورده. یوشع کنار محل چشمه آمد و سنگ را از روی آن برداشت آب آشامید و یارانش همه سیراب شدند بعد سنگ را به جای خود نهاد و به یاران گفت این سنگ را برنمی‌دارد مگر پیامبر یا وصی پیامبر. چند نفر از یاران یوشع عقب ماندند و بعد از

۱- شیخ مفید این جریان را در ارشاد صفحه ۱۷۸ ذکر نموده و جریان ورود به صفین و جریان راهب را نقل کرده و کندن سنگ و ظهور چشمه و اسلام راهب را ذکر کرده نوشته است جریان آنچنان مشهور شد که شعراء شعرها در این رابطه سرودند.

رفتن یوشع هرچه کوشیدند که جای چشمه را پیدا کنند نتوانستند این دیر نیز به برکت همین چشمه ساخته شده وقتی تو سنگ را از جای کندی فهمیدم وصی رسول خدا احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هستی که من در جستجوی اویم من مایلم در رکاب تو به پیکار پردازم.

سهل گفت یک اسب به او داد با سلاح جنگی به همراه سپاه شد و از کسانی بود که در جنگ نهروان شهید شد. سهل گفت یاران علی علیه‌السلام از جریان راهب بسیار خوشحال شدند چند نفر عقب ماندند پس از رفتن علی علیه‌السلام ولی هرچه از چشمه جستجو کردند پیدا نکردند بعد به لشکر پیوستند.

صعصعةبن‌صوحان گفت من آن راهب را مشاهده کردم موقعی که علی علیه‌السلام سنگ را از جای کند و مردم سیراب شدند و گفتار او را درباره علی شنیدم آن روز جریان خالد را با آن راهب برایم سهل‌بن‌حنیف نقل کرد.



بخش چهارم

احتجاج علی علیه‌السلام با طبیب یونانی و معجزاتی که از آنجناب آشکار شد

تفسیر امام عسکری صفحه ۶۷ و ۷۰ احتجاج طبرسی ۱۲۲-۱۲۵.

حضرت عسکری علیه‌السلام از امام زین‌العابدین علیه‌السلام نقل کرد که یک روز امیرالمؤمنین علیه‌السلام نشسته بود مردی یونانی خدمت ایشان رسید که مدعی علم فلسفه و طب بود. گفت من داستان دوست تو را شنیده‌ام و گمان می‌کنم دیوانگی داشته آمده بودم برای معالجه‌اش اما حالا که آمده‌ام شنیدم از دنیا رفته است گفتند شما پسر عمو و دامادش هستی. در چهره شما نیز یک زرد رنگی مشاهده می‌کنم و با این دو ساق پای باریک خیال نمی‌کنم بتوانی خود را روی آنها نگه داری. معالجه صفرا و زردی را می‌کنم و دوای آنرا دارم ولی دو ساق پای باریک تو را نمی‌توانم فربه و قوی نمایم. باید در راه رفتن خیلی ملاحظه کنی و سنگینی را زیاد روی پاهای خود نیندازی مخصوصاً موقعی که چیزی روی شانه برمی‌داری و تا به سینه می‌چسبانی چون پاهایت نازک است امکان دارد بر اثر فشار سنگینی بشکند.

اینک دوای زردی تو را می‌دهم این دوا معالج زردی است و موجب ناراحتی و اثر بدی برایت نمی‌شود اما باید چهل روز از خوردن گوشت خودداری نمائی بعد زردیت از بین خواهد رفت.



علی علیه‌السلام فرمود تو نفع این دوا را برای زردی من ذکر کردی آیا چیزی سراغ داری که موجب افزایش زردی شود و به زردی زیان داشته باشد؟ گفت بلی یک دانه از این دوا در این موقع اشاره به یک داروی دیگری کرد که اگر یک دانه آن را انسان بخورد و زردی داشته باشد بلافاصله خواهد مرد اما اگر زردی نداشته باشد چنان زردی در پیکرش پیدا می‌شود که آن روز خواهد مرد.

فرمود ببینم آن داروی مضر را مرد یونانی دوا را در اختیار علی علیه‌السلام نهاد فرمود این چقدر است گفت دو مثقال سمّ کشنده است به اندازه یک حبّه آن مردی را می‌کشد. دوا را گرفت و در دهان خود گذاشت و فروبرد. مختصری عرق کرد اما مرد یونانی شروع به لرزیدن کرد با خود می‌گفت اکنون مرا بـه جـرم کشتن پسر ابیطالب مؤاخذه خواهند کرد. کسی از من نمی‌پذیرد که جریان چه بوده و خودش این کار را کرده.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام تبسمی نموده فرمود بندهٔ خدا اکنون صحیح‌ترین مزاج را دارم آنچه مدعی بودی سم است مرا زیانی نرسانید اینک چشم خود را فروبند. همینکه یونانی چشم بر هم گذاشت فرمود چشم خود را بـاز کـن. چشم گشود و تماشای جمال علی علیه‌السلام را کرد که سفید چهره شده و مایل به سرخی است از دیدن این وضع به لرزه افتاد. امام علیه‌السلام تبسمی نموده فرمود کو آن زردی که خیال می‌کردی در وجود من هست؟ یونانی گفت به خدا قسم خیال می‌کنم تو آن شخص قبل نیستی قبلاً زرد چهره بودی و اینک گلگونی.

علی علیه‌السلام فرمود پس آن زردی که گمان داشتی بـه وسـیله سـمّی کـه می‌گفتی کشنده است از میان رفت اما دو ساق پایم. پاهای خود را دراز کرد و بالا زد گفت نشان می‌دهم به تو که طبّت برخلاف طبّ خدا است با دست یک ستون چوبی بزرگ که سقف بالای سرش را نگه داشته بود گرفت بالای سقف دو اتـاق قـرار داشت یکی روی دیگری چنان پایه چوبین را به حرکت درآورد و بلند کرد که سقف بالا رفت با دو اتاقی که بر فراز آن بود.

مرد یونانی غش کرد امام علیه‌السلام فرمود آب روی او بریزید وقتی آب بر

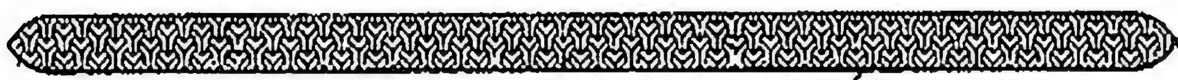


چهره‌اش پاشیدند بهوش آمد و می‌گفت تا کنون چنین چیزی ندیده بودم. علی علیه‌السلام فرمود این پیروی همین دو ساق باریک است و قدرت باربرداری آن برخلاف آنچه طب تو حکایت می‌کرد. یونانی گفت آیا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز مانند تو بود؟ فرمود مگر علم من جز از علم اوست و عقلم مگر جز از عقل او و نیرویم از نیروی او؟!

طبیبی ثقفی خدمت او آمد که ماهرترین طبیب عرب بود گفت اگر جنون داری من معالجه می‌کنم حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود می‌خواهی به تو دلیلی را نشان دهم که بدانی از طبّت بی‌نیازم و تو نیازمند طبّ منی؟ گفت چه نشانه‌ای؟ فرمود آن خوشهٔ خرما را صدا می‌زنی در این موقع اشاره نمود به درخت خرمای بلندی از ریشه کنده شد و زمین را شکافت تا در جلو آنجناب ایستاد. فرمود این نشانه تو را کافی است؟ گفت نه. فرمود چه می‌خواهی طبیب گفت به او دستور بده برگردد به همانجا که آمده و در جای اوّلی خود قرار بگیرد. امر کرد درخت به جای خود برگشت. طبیب یونانی گفت این جریان که از حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کنی برای من معلوم نیست من از خود شما چیزی کمتر از آن می‌خواهم من از شما فاصله می‌گیرم بگو بیایم. من نخواهم آمد اگر آمدم این خود نشانه‌ای است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود این نشانه برای تو تنها دلیل خواهد بود زیرا تو می‌دانی که تصمیم داشته مخالفت کنی و من اختیار از دست گرفته‌ام بدون اینکه بتوانی به من نزدیک شوی یا به کسی که دستور می‌دهم با تو چنان کند و یا هر کس تصمیم بگیرد تو را مجبور نماید گرچه من به او نگفته باشم جز اینکه قدرت خدا این کار را کرده و تو را بی‌اختیار نموده. ممکن استَ تو خود قبول کنی اما دیگری می‌تواند بگوید که من با تو تبانی کرده بودیم اگر می‌خواهی دلیلی مشاهده کنی چیزی را بخواه که برای همه جهانیان دلیل باشد.

یونانی گفت اینک که اختیار انتخاب را به من می‌سپاری من مایلم اجزاءَ این درخت خرما را از هم بپاشی و بین آنها فاصله بیاندازی باز همه را برگردانی و مانند حالت اوّلی برگردد. فرمود صحیح است این دلیلی است برای همه حالا تو خود پیک



و پیغام رسان من باش به آن درخت خرما بگو وصی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به تو دستور می‌دهد که اجزاءت از هم پاشیده شود و متفرق گردد. یونانی جلو رفت و به او گفت از هم پاشید و گسیخته گشت و تکه‌تکه شد بطوریکه اثری از آن باقی نماند گوئی در این محل درخت خرمائی وجود نداشته. بندبند مرد یونانی به لرزه درآمده گفت درخواست اول مرا عمل کردی اینک درخواست دوم را نیز به جای آور. امر کن به درخت که برگردد مانند اول.

فرمود تو خود پیک من باش و به اجزاء درخت خرما بگو وصی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله امر می‌کند به هم بپیوندی و مانند اول در جای خود قرارگیری. مرد یونانی صدای خود را بلند کرد. غباری به آسمان بلند شد مانند گرد و شروع به پیوستن کرد تا به صورت شاخ و برگ و ریشه و برگهای دراز خوشه‌ها درآمد و به یکدیگر پیوست و برافراشته شد و در جای خود قرار گرفت و تنه آن این بار را بر خود گرفت روی ساق درخت شاخه و روی شاخه‌ها برگ و در فواصل معینی خوشه خرما قرار گرفت اما خوشه خالی از خرما بود چون موقع خرما نبود نه هنگام خرمای رسیده و نه خرمای رنگ گرفته و نه خرمای نارس.

مرد یونانی گفت حالا مایلم خوشه‌ها دارای خرما شود و از حالت سبزی زرد شوند و بعد قرمز و بعد به حالت رطب و رسیده درآید تا بتوان خورد و به من و کسانی که اینجا حضور دارند بخورانی. فرمود تو از طرف من برو به او بگو که چنین شود.

یونانی فرمان مولا را اجرا کرد درخت پر از خرما شد و بعد سبز شد و پس از آن زرد و بالاخره قرمز گردید و تروتازه شد که خوشه‌ها از سنگینی آویزان گردید.

یونانی گفت تقاضای دیگرم اینست که شاخه‌های خرما پائین بیاید که دست من به آنها برسد یا دست من بلند شود که بتواند خرما از درخت بچیند و از همه بهتر اینکه یکی از خوشه‌ها فرود آید پهلوی من و دستم دراز شود که به خوشه دیگر در درخت برسد.

فرمود دستی که مایلی به خرما برسد دراز کن و بگو «یا مقرب البعید قرب یدي منها» و بگیر آن خوشه دیگر را که مایلی برایت پائین بیاید و بگو «یا مسّهل العسیر



سهّل لي تناول ما يبعد عني منها» این کار را کرد دست راستش بلند شد و به خرما رسید خوشه‌های دیگر پائین آمد روی زمین اما ساقه خوشه بلند و دراز شد تا به زمین برسد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت اگر تو از این خرماها بخوری و ایمان نیاوری به کسی که این عجائب را برایت آشکار نمود به زودی خداوند گرفتار عقابت می‌کند تا عبرتی برای خردمندان و جُهّال باشی. یونانی گفت اگر من بعد از اینهمه مشاهدات کافر شوم دیگر خیلی عناد و لج بازی کرده‌ام و خویشتن را دچار هلاک نموده‌ام. گواهی می‌دهم که تو از بندگان خاص خدا و آنچه نقل کردی راست و درست بود اینک هر دستوری به من بدهی انجام می‌دهم.

فرمود اقرار به وحدانیت خدا بیاور و گواهی به جود و حکمت او بنما و او را منزه از کارهای بیهوده و فساد و ستم به زن و مرد بدان و شهادت به رسالت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصایت من بده و گواهی بده به اینکه علی همان کسی که این عجائب را به تو نشان داد و بهره‌مند از معجزاتت نمود بهترین خلق خدا پس از محمد مصطفی است صلی‌الله‌علیه‌وآله و از همه شایسته‌تر به مقام و سزاوارتر به اداره احکام و شرایع مذهبی است. بدان دوستان او دوستان خدا و دشمنانش، دشمنان خدایند و بدان که مؤمنانی که مکلف به همین دستوراتی که به تو آموختم هستند آنها بهترین افراد امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و برگزیده از شیعیان علی علیه‌السلام هستند.

دستور می‌دهم از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته از نعمتهایش کمک کنی به برادران هم عقیده خود و جلو فقر و فاقه آنها را بگیری و از ناتوانی و نیازمندی آنها را رهائی بخشی هر کس در ایمان با تو مساوی بود در مال به جان از او دریغ نداری و هرکه برتر از تو بود در ایمان او را بر خود مقدم داری از مال تا خداوند ببیند که دین او در نظر تو مقدم بر مال است و دوستانش را تو از زن و فرزند خود بیشتر گرامی می‌داری. به تو سفارش می‌کنم آنچه از اسرار ما آموختی نگه بداری برای کسانی که به عناد و لج‌بازی برخورد می‌کنند افشا و آشکار نکنی و با تو از در ناسزا و لعنت و

ضرب و جرح برمی‌آیند. اسرار ما را در مقابل کسانی که جاهل به حال ما هستند افشا نکن که دوستان ما را مورد اعتراض نادانان قرار می‌دهی. تقیّه را در دین حفظ کن خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقاةً».

به تو اجازه می‌دهم دشمنان ما را در مواردی که مجبور شدی بر ما مقدم بداری و در صورتی که بر جان ترسیدی از ما تبری بجو و نماز واجب را ترک کن در صورتی که گرفتار ناراحتیها و بیماریهائی شوی (که امکان نماز نبود) زیرا دشمنان ما را که بر ما مقدم داری سودی به ایشان نمی‌بخشد وضرری برای ما ندارد و اظهار برائت از ما در هنگام تقیّه اشکالی برای ما ندارد و موجب نقص ما نیست در صورتی که با زبان یک ساعت از ما بیزاری بجوئی ولی در دل ما را دوست بداری تا جان خود و مال خویش و موقعیت خود را حفظ کنی و موجب حفظ جان دوستان و برادران و خواهران دینی خود شوی سالهای سال تا بالاخره این ناراحتی‌ها برطرف شود و این عقده‌ها حل گردد بهتر است از اینکه خویشتن را دچار هلاک کنی و از عمل به دین بازمانی و برخلاف مصلحت برادران دینی خود عمل کنی. مبادا ترک کنی این تقیّه را که خون خود و برادران خویش را ریخته‌ای و نعمت خود و آنها را به باد داده‌ای و آنها را در چنگ دشمنان خوار کرده‌ای. به تو دستور می‌دهم آنها را احترام کن اگر سفارش مرا عمل نکنی ضرر تو برای خود و برادرانت بیشتر خواهد بود از ضرر ناصبی و کافر به ما.



بخش پنجم

سؤالهای شامی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مسجد کوفه

عیون اخبار الرضا ۱۳۳-۱۳۷ و علل الشرایع ۱۹۷-۱۹۹.

حضرت رضا علیه‌السلام از آباء گرام خود از حسین‌بن‌علی نقل کرد که روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مسجد جامع کوفه بود مردی از اهالی شام از جای حرکت کرده گفت یا امیرالمؤمنین من چند سؤال از تو دارم. فرمود بپرس اما برای فهمیدن نه برای لج‌بازی مردم چشم به آن مرد دوختند.

گفت بفرمائید اولین چیزی که خداوند تبارک و تعالی آفریده چیست؟ فرمود نور. گفت آسمانها را از چه آفرید؟ فرمود از بخار آب. سؤال کرد زمین را از چه آفرید؟ فرمود از کف آب. پرسید کوهها را از چه آفرید؟ فرمود از امواج. گفت چرا به مکه اُم‌القری گفته‌اند؟ فرمود چون زمین از زیر آن گسترده شد.

پرسید آسمان دنیا از چیست؟ فرمود از موجی مکفوف. پرسید طول خورشید و ماه و عرض آنها چقدر است؟ فرمود نهصد فرسخ در نهصد فرسخ. پرسید طول ستارگان و عرض آن چقدر است؟ فرمود دوازده فرسخ در دوازده فرسخ. از رنگهای آسمان هفتگانه و اسم آنها پرسید فرمود آسمان دنیا رفیع و از آب و گاز است. نام آسمان دوم قیدرا و به رنگ مس است. آسمان سوم اسمش ماروم و به رنگ برنج زرد است. آسمان چهارم ارفلون نام دارد و به رنگ نقره است. آسمان پنجم هیلون نام دارد به رنگ طلا است. آسمان ششم عروس نام دارد و به رنگ یاقوت سبز است.



آسمان هفتم را عجمار می‌گویند و مانند دز، سفید است.

سؤال کرد از گاو، چرا سر به زیر انداخته و سر برنمی‌دارد گفت از حیاء نسبت به خدای بزرگ از وقتی قوم موسی گوساله پرست شدند او سر به زیر انداخت.

از جزر و مدّ پرسید که چیست؟ فرمود فرشته موکل دریاها است به نام رومان وقتی قدم‌های خود را در دریا بگذارد بالا می‌آید وقتی پای بیرون آورد فرو می‌رود.

از اسم ابوالجن پرسید فرمود شومان و هم اوست که از شعله آتش آفریده شد. پرسید آیا خداوند پیامبری برای جنیان فرستاده؟ فرمود آری پیامبری به نام یوسف برای آنها فرستاد یوسف آنها را دعوت به حق نمود اما او را کشتند.

از نام ابلیس پرسید که در آسمان چه بود؟ فرمود اسمش حارث بود. پرسید چرا آدم را آدم نامیده‌اند؟

فرمود چون از ادیم زمین و صفحه روی زمین آفریده شد. پرسید چرا ارث پسر دوبرابر دختر است. فرمودبه واسطه خوشه گندم بود که سه دانه داشت حوا اول یک دانه آن را خورد و به آدم دو دانه را داد بهمین جهت مرد دو برابر زن ارث می‌برد.

پرسید کدامیک از پیامبران ختنه شده بدنیا آمدند؟ فرمود آدم، شیث، ادریس، نوح، ابراهیم، داود، سلیمان، لوط، اسماعیل، موسی، عیسی و محمد صلی‌الله‌علیهم‌اجمعین. پرسید عمر آدم چقدر بود؟ فرمود نهصدوسی سال. پرسید چه کسی اولین شعر را گفت؟ جواب داد آدم. گفت چه شعری سرود؟ فرمود وقتی به زمین فرود آمد از آسمان و گستردگی زمین و هوای آن را که مشاهده نمود و قابیل برادرش هابیل را کشت آدم علیه‌السلام گفت:

تغيرت البلاد و من عليها ... فوجه الارض مغبّر قبيح

تغير كل ذي لون و طعم ... و قل بشاشة الوجه المليح

شیطان در جوابش گفت:

تنح عن البلاد و ساكنيها ... ففي الفردوس ضاق بك الفسيح

و كنت بها و زوجك في قرار ... و قلبك من اذي الدنيا مريح

فلم تنفك من كيدي و مكري ... الى ان فاتك الثمن الربيح



فلولا رحمة الجبار اضحي بكفك من جنان الخلد ريح [۱]

پرسید آدم چند مرتبه حج بجا آورد؟ فرمود هفتاد حج پیاده رفت. اولین حجی که بجا آورد با او بوم بود و جای آب را به او نشان می‌داد. از بهشت آمده بود از خوردن گوشت بوم و چلچله. پرسید چرا چلچله روی زمین راه نمی‌رود؟ گفت چون او در بیت‌المقدس چهل سال طواف می‌کرد و بر آدم می‌گریست و با او پیوسته به گریه اشتغال داشت بهمین جهت ساکن خانه‌ها شد با او نُه آیه از قرآن است. از آن آیاتی که آدم در بهشت قرائت می‌کرد سه آیه از اول سوره کهف و سه آیه از آیات سبحان الذي اسری و آنها این است «اذا قرأت القرآن» و سه آیه از یس «و جعلنا من بين ايديهم سداً و من خلفهم سداً».

پرسید اولین کسی که کافر شد و کفر را بوجود آورد چه کسی بود؟ فرمود ابلیس ملعون. از اسم نوح پرسید فرمود اسم او سکن بود او را نوح نامیدند چون نهصدوپنجاه سال بر قوم خود نوحه نمود.

از کشتی نوح پرسید که عرض و طول آن چقدر بود؟ فرمود طولش هشتصد ذراع و عرض آن پانصد ذراع و ارتفاع آن به آسمان هشتاد ذراع (هر ذراع از سر انگشتان تا آرنج است). آن مرد به زمین نشست شخص دیگری بلند شد و گفت یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام بگو اولین درخت چه بود که در زمین کاشته شد؟ فرمود عوسجه [۲] که عصای موسی از همان بود پرسید چه درختی اول روی زمین روئید؟ جواب داد کدو. پرسید از اهل آسمان چه کسی اول به حج رفت؟ گفت جبرئیل.

۱- ترجمه شعر آدم: شهرها تغییر پیدا کرده و مردم آن روی زمین غبارآلود و زشت است. هررنگ و طعمی برگشته چهره نمکین و خندان کم است.

شیطان گفت: از این سرزمین و مردم آن کناره بگیر. بهشت فردوس که جائی وسیع بود برایت تنگنائی شد. با همسرت آسوده بودی در آنجا و دلت از ناراحتی دنیا آسوده بود. اما از چنگ مکر و حیله من نتوانستی برهی تا آن بهاری پرارزش را از دست دادی. اگر لطف خدا نبود از بهشت برین بادی برایت می‌ماند.

۲- یک نوع درخت خاردار است.



پرسید کدام بقعه از زمین گسترده شد ایام طوفان؟ فرمود محل کعبه که زبرجدی سبز بود. پرسید کدام سرزمین بهترین جا است؟ فرمود وادی سراندیب که آدم در آنجا از آسمان فرود آمد. از بدترین سرزمین پرسید فرمود وادی است در یمن بنام برهوت که از وادیهای جهنم است پرسید کدام زندان با زندانی براه افتاد؟ فرمود ماهی که با یونس‌بن‌متی علیه‌السلام براه افتاد. پرسید آن شش نفر کدامند که در رحم قرار نگرفتند؟ فرمود آدم، حوا، قوچ ابراهیم، عصای موسی، ناقه صالح، خفاشی که عیسی‌بن‌مریم ساخت و به اجازه خدای عزیز پرواز کرد.

سؤال کرد کدام است آنکسی که به دروغ او را متهم کردند نه از جن بود و نه از انسان؟ فرمود همان گرگی که برادران یوسف به او تهمت زدند. پرسید چه بود آن چیزی که خدا به او وحی کرد با اینکه نه جن بود و نه انسان؟ فرمود خداوند به زنبور عسل وحی کرد. پرسید کدام محل است که یک ساعت بر آن آفتاب تابید و دیگر هرگز نخواهد تابید؟ فرمود همان دریائی است که خداوند آن را برای موسی شکافت. آفتاب بر آن تابید بعد که آب بهم آمد دیگر بر آن نمی‌تابد. پرسید کدام چیز بود که آشامید با اینکه زنده بود و خورد در حالیکه مرده بود؟ فرمود عصای موسی. گفت کدام ترساننده بود که فامیل خود را ترسانید نه از جنّ بود و نه از انسانها فرمود همان مورچه‌ای که مورچگان را از لگدمال شدن ترسانید.

پرسید چه کسی برای اولین بار مأمور به ختنه شد؟ فرمود ابراهیم. پرسید اولین زنی را که ختنه کردند که بود؟ جواب داد هاجر مادر اسمعیل که ساره او را ختنه کرد تا از عهدهٔ قسمی که خورده بود برآید. پرسید اولین زنی که دامن بر زمین کشاند که بود؟ گفت هاجر هنگامی که از ساره فرار کرد. پرسید کدام مرد برای اولین بار دامن بر زمین کشاند؟ فرمود قارون. اولین کسی که نعلین پوشید؟ فرمود ابراهیم. گرامی‌ترین شخص در نسب و نژاد؟ فرمود یوسف صدیق پسر یعقوب اسرائیل الله فرزند اسحاق ذبیح‌الله فرزند ابراهیم خلیل‌الله.

کدامند شش پیامبری که هر کدام دو اسم دارند؟ فرمود: ۱- یوشع‌بن‌نون نام دوم ذوالکفل. ۲- یعقوب که اسرائیل است. ۳- خضر که تالیا است. ۴- یونس که ذوالنون است. ۵- عیسی که مسیح است. ۶- محمد که احمد است صلی‌الله‌علیه‌وآله. سؤال کرد از چیزی که نفس می‌کشد که نه گوشت دارد و نه خون؟



فرمود آن صبح است که تنفس می‌کند. پرسید کدامند پنج پیامبری که به عربی سخن گفته‌اند. فرمود هود، شعیب، صالح، اسماعیل، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله.

این شخص نیز نشست و سوّمی از جای برخاست سؤال کرد ولی از در لجبازی درآمد گفت یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام این آیه را برایم توضیح بده «یوم یفرّ المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه» اینها کیانند که فرار می‌کنند؟ فرمود قابیل از هابیل و آن کسیکه از مادرش فرار می‌کند موسی است و آنکس که از پدرش فرار می‌کند ابراهیم است و کسی که از زن خود فرار می‌کند لوط است و آنکس که از فرزندش فرار می‌کند نوح است که از فرزند خود کنعان فرار می‌کند.

گفت چه کسی برای اولین بار مرگ ناگهانی کرد؟ فرمود داود که روی منبر در روز چهارشنبه از دنیا رفت. گفت کدامند آن چهار چیز که از چهار چیز سیر نمی‌شوند؟ فرمود زمین از باران و ماده از نر و چشم از نظر و عالم از علم. گفت اولین کسی که دینار و درهم را سکه زد که بود؟ فرمود نمرودبن‌کنعان بعد از نوح.

پرسید اولین کسی که عمل قوم لوط را انجام داد که بود؟ فرمود ابلیس که اجازه داد با او وطی کنند. از صدای کبوتر راعبیه پرسید فرمود او نفرین می‌کند به کسانی که مشغول رقص و آواز و تار و طنبورند. از کنیه براق پرسید فرمود او را اباهزال می‌گفتند. گفت چرا تُبّع را تُبّع گفته‌اند؟ فرمود او غلامی نویسنده بود و منشی پادشاه. هروقت نامه‌ای می‌نوشت آغاز نامه را بسم الله الذی خلق صبحاً و ریحاً قرار می‌داد. پادشاه گفت وقتی نامه می‌نویسی ابتدای آن را به نام ملک رعد بنویس. گفت جز به نام پروردگارم آغاز نمی‌کنم بعد هرچه مایلی بگو بنویسم خداوند سپاس عقیده او را گذاشت و پاداش او را چنین قرار داد که پس از این پادشاه سلطنت به او رسید و مردم تابع و پیرو او شدند بهمین جهت تُبّع نام گرفت.

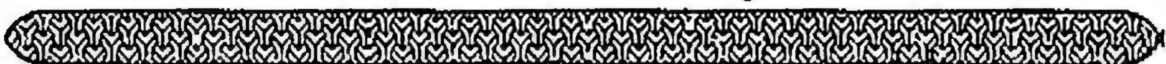
پرسید چرا بز دم کوتاه دارد (بعضی از نسخه‌ها دم او برافراشته است) و عورت و نشیمنگاهش مکشوف است؟ فرمود چون بز با نوح مخالفت کرد وقتی او را داخل کشتی نمود به زور او را انداخت دمش کنده شد اما گوسفند روی نشیمنگاهش پوشیده است چون خودش وارد کشتی شد نوح دستی بر پشت او کشید و دمش روی رانهایش را گرفت.

از سخن بهشتیان سؤال کرد فرمود اهل بهشت به عربی صحبت می‌کنند. از

جهنمیان پرسید فرمود به زبان مجوسیان. سپس امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود خواب چهار قسم است: ۱- پیامبران به پشت می‌خوابند چشمهایشان در خواب نیست انتظار وحی را می‌کشند. ۲- مؤمن به دست راست می‌خوابد روی به قبله. ۳- پادشاهان و ابناء آنها بطرف چپ می‌خوابند تا غذائی که خورده‌اند گوارا شود. ۴- شیطان و برادرانش و هر دیوانه و بیماری به رو می‌خوابد.

بعد دیگری از جای حرکت کرد و گفت مرا از روز چهارشنبه مطلع کن و اینکه فال بد می‌زنیم و آن روز برای ما سنگینی می‌آید کدام چهارشنبه است؟ فرمود چهارشنبه آخر ماه است. در آن چهارشنبه قابیل برادرش هابیل را کشت و ابراهیم را در آتش افکندند و روز چهارشنبه او را در منجنیق قرار دادند. روز چهارشنبه فرعون را خدا غرق کرد. روز چهارشنبه خداوند قریه لوط را زیرورو کرد. در چهارشنبه خداوند باد سهمگین بر قوم عاد فرستاد. روز چهارشنبه آنها مانند شب تار سیاه شدند. روز چهارشنبه خداوند پشه را بر نمرود مسلط کرد. روز چهارشنبه فرعون از پی موسی رفته تا او را بکشد. روز چهارشنبه سقف بر آنها فرود آمد. روز چهارشنبه فرعون دستور داد بچه‌ها را بکشند. روز چهارشنبه بیت‌المقدس را خراب کرد. روز چهارشنبه مسجد سلیمان‌بن‌داود را آتش زد در استخر فارس. روز چهارشنبه یحیی‌بن‌زکریا کشته شد. روز چهارشنبه اولین عذاب بر قوم فرعون سایه افکند. روز چهارشنبه خداوند قارون را به زمین فرو برد. روز چهارشنبه ایوب مبتلا به از بین رفتن مال و فرزند خود شد. روز چهارشنبه یوسف داخل زندان شد. روز چهارشنبه خداوند فرمود «انا دمرناهم و قومهم اجمعین». روز چهارشنبه صیحه آسمانی آنها را فرا گرفت. در چهارشنبه ناقه صالح را پی کردند. روز چهارشنبه سنگی چون سجیل بر آنها بارید. روز چهارشنبه صورت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شکافته شد و دندانش شکست. روز چهارشنبه قوم عمالقه تابوت را گرفتند.

از ایام هفته سؤال کرد که چه کارها در آن جایز است. فرمود روز شنبه روز مکر و خدعه است. روز یک‌شنبه روز کاشت درخت و ساختمان است. روز دوشنبه روز سفر و جستجو است. روز سه‌شنبه روز جنگ و خون. روز چهارشنبه روز شوم است که مردم فال بد می‌زنند. روز پنج‌شنبه روز دخول بر امراء و قضای حوائج است. روز جمعه روز خواستگاری و نکاح است.



بخش ششم

بعضی از احتجاجات امیرالمؤمنین علیه‌السلام و جوامع علومی که از موسی علیه‌السلام رسیده

احتجاج طبرسی صفحه ۱۲۱.

اصبغ گفت ابن‌کواء از امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید کیست که شب و روز بینا است و کیست شب و روز کور است و کیست که شب بینا است و روز کور و کیست که شب کور است و روز بینا؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در پاسخ او فرمود وای بر تو سؤالی بکن که بدردت بخورد نه سؤالی که تو را به کار نیاید. شخصی که شب و روز بینا است آن کسی است که ایمان به پیامبران و اوصیای آنها آورده و به کتابهای آنها و ایمان به خدا و پیامبر ما محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده و اقرار به ولایت من دارد که شب و روز بینا است.

اما شخصی که شب و روز کور است منکر انبیاء پیشین و کتاب‌های آنها است و پیامبر ما را نیز درک کرده و ایمان نیاورده و اقرار به ولایت من ندارد پس منکر خدا و پیامبر اوست شب و روزش کور است.

اما کسی که شب بینا و روز کور است شخصی است که ایمان به انبیاء گذشته و کتب آسمانی آنها دارد ولی به پیامبر ما ایمان نیاورده و منکر ولایت من است و انکار حق مرا می‌کند او شب بینا است و روز کور.



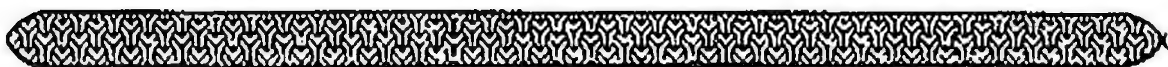
اما شب کور و روز بینا مردی است که منکر انبیای گذشته و اوصیای آنها و کتب ایشان است. پیامبر ما را درک کرده و ایمان آورده به خدا و پیامبرش و به امامت من نیز ایمان دارد و ولایت مرا پذیرفته است شب کور است و روز بینا. ای ابن‌کواء! وای بر تو به وسیله ما فرزندان ابوطالب اسلام را افتتاح نموده و به وسیله ما ختم می‌نماید.

اصبغ گفت وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام از منبر پائین آمد. از پی او رفتم و گفتم سرورم! یا امیرالمؤمنین دلم را محکم کردی با بیانات خود. فرمود اصبغ! هرکس شک در ولایت داشته باشد شک در ایمان اوست و هرکه اقرار به ولایت من نماید اقرار به ولایةالله نموده. ولایت من متصل است به ولایت خدا مانند این دو انگشت. اصبغ! هرکس اقرار به ولایت من نمود رستگار شد و هرکه انکار کرد ولایت مرا بدبخت و زیانکار شد و به رو در آتش خواهد افتاد و هرکه داخل آتش شد در آنجا سالهای سال و مدت زیادی خواهد ماند.

مناقب ج ۱ صفحه ۵۱۱.

پادشاه روم نامه‌ای برای معاویه فرستاد و از او سؤالاتی کرد. از آن جمله پرسید بگو لا شیء چیست؟ معاویه در جواب فرو ماند. عمروبن‌عاص گفت یک اسب خوب بفرست در سپاه علی علیه‌السلام که آن را به قیمت لا شیء بفروشند شاید مسئله روشن شود. فرستاده معاویه وارد سپاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام شد و برخورد به علی علیه‌السلام کرد که قنبر همراه او بود. مولی به قنبر فرمود اسب را قیمت کن. پرسید این اسب را چند می‌فروشی؟ گفت (بلا شیء) فرمود اسب را از او بگیر. صاحب گفت لا شیء را بده او را به صحرا برد و سراب را به او نمود گفت لا شیء این است و فرمود برو بگو به معاویه. عرض کرد به چه دلیل می‌گوئی؟ فرمود مگر نشنیده‌ای خداوند در قرآن می‌فرماید «یحسبه الظمآن ماءً حتی اذا جاءه لم یجده شیئاً».

ابن‌کواء پرسید فاصله بین آسمان و زمین چقدر است؟ فرمود به اندازه ناله مظلومی و دعای مستجابی. گفت مزه آب چیست؟ فرمود مزه زندگی را دارد. گفت بین مشرق و مغرب چقدر فاصله است؟ فرمود به اندازه یک روز راه خورشید. گفت آن دو برادر کدامند که در یک روز بدنیا آمدند و یک روز از دنیا رفتند عمر یکی از



آنها صدوپنجاه سال و عمر دیگری پنجاه سال بود؟ فرمود عزیر و عزره برادرش بود چون خداوند عزیر را صدسال میراند بعد زنده‌اش کرد.

از زمینی پرسید که یک مرتبه بر آن آفتاب تابید فرمود آن دریائی بود که برای بنی‌اسرائیل شکافت و از انسانی سؤال کرد که می‌آشامید و غذا می‌خورد ولی تغوط ندارد فرمود جنین است و از چیزی که آشامید در حالی که زنده بود و خورد وقتی مرده بود فرمود عصای موسی است آشامید موقعی که در درخت بود تروتازه و خورد وقتی وسائل سحر و جادوگری ساحران را بلعید.

و از زمینی که در طوفان نوح بالای آب قرار گرفت فرمود آن محل کعبه است چون آن زمین مرتفع بود.

از تهمت زده‌ای که نه از جن بود و نه انسان فرمود همان گرگی که برادران یوسف به او تهمت زدند و سؤال کرد از کسی که به او وحی شد نه جنّ بود و نه انسان فرمود خداوند به زنبور عسل وحی کرد و سؤال از پاکترین سرزمین کرد که نماز در آن صحیح نیست فرمود پشت کعبه است. سؤال کرد از پیکی که نه جن بود و نه انسان و نه از ملائکه و شیاطین فرمود هدهد «اذهب بکتابی هذا» و از برانگیخته‌ای که نه جن و نه انسان و نه ملائکه و شیاطین بود فرمود او همان کلاغی بود که خدا او را فرستاد (تا به قابیل کیفیت دفن هابیل را بیاموزد) و از جانداری که در شکم جانداری بود که بین آن دو قرابت و خویشاوندی وجود نداشت فرمود یونس پیامبر که در شکم ماهی بود. پرسید قیامت چه وقت است؟ فرمود هنگام مرگ و رسیدن اجل.

گفت عصای موسی چه بود؟ فرمود گفته‌اند به او اربیه و از عوسج بود هفت ذراع طول داشت به ذراع حضرت موسی جبرئیل از بهشت آورده بود برای شعیب.

ابن‌عباس گفت دو برادر یهودی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسیدند یکتائی که دو ندارد چیست و دوتائی که سه ندارد تا صدتا که متصل است در تورات و انجیل می‌یابیم و در قرآن شما می‌خوانید؟ فرمود اما واحد خداوند یکتا است قهار است و شریکی ندارد.

اما دوتا آدم و حوا هستند که اولین دوتا می‌باشند. سه‌تا جبرئیل، میکائیل و



اسرافیل است زیرا آنها سرآمدملائکه دروحی هستند. اما چهارتا تورات، انجیل، زبور و قرآن است.

اما پنج‌تا نماز است که خداوند بر پیامبرش نازل نموده و بر امت او که بر پیامبران قبل نازل نکرده و نه بر امت‌های پیشین شما در تورات می‌یابید آن را. اما شش‌تا خداوند آسمانها و زمین را در شش روز آفرید. هفت عبارت است از هفت آسمان طبقه طبقه. اما هشت‌تا برمی‌دارد عرش خدا را در آن روز ثمانیه یعنی هشت‌تا. اما نه‌تا عبارت است از معجزات نُه‌گانه موسی. اما ده‌تا این آیه «فتلک عشرة کامله» اما یازده یوسف به پدرش گفت دیدم یازده ستاره مرا سجده کردند. دوازده عبارت از دوازده ماه است. سیزده گفتار یوسف است به پدرش که گفت خورشید و ماه را دیدم برایم سجده می‌کنند که یازده برادر و خورشید پدرش و ماه مادرش بود.

چهارده عبارت است از چهارده قندیل نور که بین آسمان هفتم و حجب آویخته است که به نور خدا می‌درخشند تا روز قیامت. پانزده، پانزده روز از ماه رمضان گذشته تمام کتب آسمانی از لوح محفوظ نسخه گرفته شد و به آسمان دنیا آمد.

شانزده صف ملائکه که اطراف عرش را گرفته‌اند. هفده اسمی از اسماء خدا که بین بهشت و جهنم نوشته شده که اگر آنها نباشد چنان شراره آتش زبانه می‌کشد که هرچه در آسمان و زمین است می‌سوزاند.

اما هجده عبارت از هجده حجاب است که آویخته بین عرش و کرسی است اگر آنها نباشد کوههای سخت ذوب می‌شوند و آسمانها و زمین و هرچه مابین آنها است می‌سوزد از نور عرش.

نوزده عبارت از نوزده فرشته خازن جهنم است. بیست زبور را خداوند بر داود بیست روز از ماه رمضان گذشته نازل کرد. بیست‌ویک در آن روز خداوند آهن را برای داود نرم کرد.

بیست‌ودو کشتی نوح بر زمین قرار گرفت. بیست‌وسه میلاد عیسی مسیح و نزول



مائده بر بنی‌اسرائیل. بیست‌وچهار خداوند چشم یعقوب را برگرداند. اما بیست‌وپنج خداوند با موسی در وادی مقدس تکلم کرد بیست‌وپنج روز. بیست‌وشش مقدار درنگ ابراهیم در آتش نمرودیان بود در آنجا قرار گرفت وقتی سرد و سلامت شد. اما بیست‌وهفت خداوند ادریس را به مرتبه عالی رسانید در بیست‌وهفت سالگی. و بیست‌وهشت مدت درنگ یونس در شکم ماهی بود. اما سی مقدار قرار خداوند با موسی بود سی شب. اما چهل تمام این قرار بود «و اتممناها بعشر». اما پنجاه، پنجاه هزار سال. و اما شصت کفاره روزه ماه رمضان است «فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکیناً». اما هفتاد عبارت است از هفتاد نفری که موسی انتخاب نمود. اما هشتاد باید تازیانه بزنند به تعداد هشتاد تازیانه. اما نود عبارت از نودونه گوسفند است. اما صد «فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلده» که هرکدام صد تازیانه بزنید.

توضیح امیرالمؤمنین علیه‌السلام را که شنیدند هر دو ایمان آوردند یکی از آنها در جنگ جمل به شهادت رسید و دیگری در جنگ صفین.

در جواب سؤال کننده‌ای فرمود: آن دو همسری که باید با هم باشند با اینکه زنده نیستند خورشید و ماه است و نوری که نه از خورشید و نه ماه و نه ستاره و نه چراغ‌ها است همان عمود نوری است که خداوند در وادی تیه برای موسی فرستاد و ساعتی که نه از شب و نه از روز است همان ساعتی که قبل طلوع خورشید است.

پسری که از پدرش بزرگتر بود و او پسری داشت که بزرگتر از خودش بود عزیر است که خداوند او را مبعوث نمود به پیامبری در چهل سالگی اما پسرش صدوبیست سال داشت و آنچه قبله ندارد کعبه است و کسی که پدر ندارد مسیح است و کسی که عشیره ندارد آدم است.

کتاب غارات ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی سند را به اصبغ‌بن‌نباته می‌رساند گفت پادشاه روم نامه‌ای برای معاویه فرستاد و ده سؤال کرد اما او چنان فروماند مانند خر که در گل فرو می‌ماند یک نفر را فرستاد خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام. آن زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کوفه بود. گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین. امام علیه‌السلام فرمود تو از رعایای من نیستی؟ جواب داد آری. مرا معاویه فرستاده تا ده



سؤال بکنم که پادشاه روم از او پرسیده و گفته است اگر جواب این مسائل را بدهی به تو خراج می‌دهم وگرنه تو باید به من خراج بدهی. اما معاویه جواب آنها را نمی‌دانست مرا فرستاده تا از شما بپرسم.

علی علیه‌السلام پرسید آن سؤالها چیست؟ گفت: ۱- اول چیزی که در زمین تکان خورد؟ ۲- اول چیزی‌که‌ناله‌زددرزمین؟ ۳- چقدر فاصله بین حق و باطل است؟ ۴- چقدر فاصله بین مشرق و مغرب است؟ ۵- چقدر فاصله بین آسمانها و زمین است؟ ۶- ارواح مسلمین کجایند؟ ۷- ارواح مشرکین کجا؟ ۸- قوس و قزح چیست؟ ۹- این مجره چیست؟ ۱۰- به خنثی چگونه میراث می‌رسد؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود اول چیزی که بر روی زمین تکان خورد درخت خرما بود و مانند فرزند آدم است که اگر سر او را ببرند می‌میرد وقتی سر خرما را ببرند یک تنه خشک می‌ماند. اول چیزی که ناله کرد در زمین وادی بود در یمن و آن اولین زمینی بود که آب از آن تراوید. بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است همان فاصله‌ای‌که‌می‌گوئی‌چشمم دید و گوشم شنید آنچه را که نشنیده‌و بین آسمان و زمین فاصله طول‌دیداست‌ودعای‌مظلوم‌وبین‌مشرق‌ومغرب‌یک‌روزتمام‌برای‌خورشید.

ارواح مسلمین در سرچشمه‌ای در بهشت جای دارند به نام سلمی و ارواح مشرکین در چاهی قرار دارند از آتش به نام برهوت اما قوس امان برای اهل زمین است از غرق وقتی آن را در آسمان ببینند.

اما مجره (روشنائی است که در آسمان دیده می‌شود دو طرف آن را تاریکی فراگرفته) درب‌های آسمان است که خداوند آنها را برای قوم نوح گشود بعد آنها را بست و دیگر باز نکرد. اما خنثی بول می‌کند اگر ادرار او از آلت مردی خارج شد که مرد است اگر از آن خارج نشد زن خواهد بود.

معاویه این جواب‌ها را برای پادشاه روم نوشت. او خراج به معاویه پرداخت و گفت این جواب‌ها جز از کتاب پیامبر خارج نشده. این چیزهائی است که خداوند در انجیل عیسی نازل کرده.

پیرمردی از فزاره گفت علی علیه‌السلام فرمود از کارهائی که خداوند به نفع شما انجام داده اینستکه دشمن شما مسائل دینی خود را برای شما می‌نویسد.



بخش هشتم

تعلیماتی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در چهارصد بخش از مصالح دین و دنیای مسلمان آموخته

در کتاب خصال از حضرت صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در یک مجلس به اصحاب خود چهارصد بخش از مصالح دین و دنیای مؤمن را آموخت.

فرمود حجامت موجب سلامتی بدن و نیروی عقل می‌شود و عطر در شارب از اخلاق پیامبر است و احترام بدو فرشتهٔ مأمور به اعمال انسان است. مسواک موجب خشنودی خدا و روش پیامبر و پاک‌کننده دهان است.

استعمال روغن پوست را نرم مغز را افزایش می‌بخشد و مجاری آب را نرم می‌کند و خشکی پوست و عیب آن را برطرف می‌کند و رنگ را باز می‌کند و شستن سر کثافت و خار و خاشاک را می‌ریزد. مزمزه و استنشاق سنتی است و دهان و بینی را پاک می‌کند.

انفیه برای سر مفید است و بدن را پاک و مفید برای بیماریهای سر است و نوره کشیدن بدن را محکم و پاک می‌کند.

کفش خوب بدن را نگه می‌دارد و کمک به پاکی و نماز است و ناخن گرفتن مانع درد بزرگ است و رزق را فراوان می‌کند و موی زیر بغل را ستردن موجب از بین رفتن بوی بد می‌شود و پاکیزگی و روشی است که پیامبر دستور داده.



شستن دو دست قبل و بعد از غذا روزی را افزایش می‌دهد و جلو چرب شدن لباس را می‌گیرد و چشم را جلا می‌بخشد. شب‌زنده‌داری بدن را سالم و خدا را خشنود و موجب رحمت می‌گردد و چنگ زدن به اخلاق پیامبران است.

خوردن سیب ترشح معده را می‌افزاید. شیر خوردن دندانها را محکم می‌کند و بلغم و بوی دهان را می‌برد.

نشستن در مسجد از طلوع فجر تا طلوع آفتاب سریعتر رزق انسان را از دویدن به این طرف و آن طرف می‌رساند. گلابی خوردن نیروی دل ضعیف است و معده را پاک و قلب را تزکیه و موجب برطرف شدن ترس و خوشروئی بچه می‌شود.

خوردن بیست و یک دانه مویز قرمز هر روز ناشتا تمام امراض را برطرف می‌کند مگر مرض مرگ. مستحب است برای مرد مسلمان که شب اول ماه رمضان با زن خود همبستر شود. خداوند در قرآن می‌فرماید «احل لکم الصیام الرفث الی نسائکم». رفث همان همبستری است.

انگشتر غیر نقره به دست نکنید. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود پاک نیست دستی که در آن انگشتر آهنین باشد هرکس در انگشتر خود نام خدا را نقش نموده وقتی به مستراح می‌رود آن را از دستی که استنجا می‌نماید خارج کند.

هرکدام از شما به آینه نگاه کردید بگوئید «الحمد لله الذي خلقني فاحسن خلقي و صورتي فاحسن صورتي وزان مني ماشان من غيري و اكرمني بالاسلام».

باید خود را بیاراید هرکدام از شما که دوست مسلمانش به دیدن او می‌آید چنانچه مایل است. اگر شخص غریبی او را ببیند در بهترین شکل و قیافه باشد.

روزه سه روز در هر ماه چهارشنبه بین دو پنج‌شنبه و روزه ماه شعبان وسواس دل و آشفتگی خاطر را می‌برد.

استنجاء به آب سرد قطع بواسیر می‌کند شستن لباس ناراحتی و اندوه را می‌برد و پاکی برای نماز است. موی سفید را از بدن نکنید که آن نور شخص مسلمان است. هرکس ریش او در اسلام سفید شود برایش نوری خواهد بود در قیامت.

مسلمان در حال جنابت نمی‌خوابد و به خواب نمی‌رود مگر با وضو، اگر آب

نیافت تیمم نماید با خاک زیرا روح مؤمن به جانب خدا بلند می‌شود خداوند او را می‌پذیرد و مورد لطف خویش قرار می‌دهد. اگر اجلش رسیده باشد او را در گنجینه‌های رحمت خویش قرار می‌دهد وگرنه روح را به همراه اُمنای ملائکه خویش به جسد برمی‌گرداند.

مؤمن آب دهان جلو انظار نمی‌اندازد اگر چنین کاری از روی نسیان کرد استغفار نماید از خدا. محل سجده پوف نکند همچنین در خوراک و آشامیدن و دوا با دهان پوف ننماید. شخص نباید وسط راه بخوابد و ادرار از بام روی هوا نکند در آب جاری ادرار ننماید اگر چنین کرد و مبتلا به یک ناراحتی شد خود را ملامت کند زیرا برای آب و هوا هردو موجوداتی است (که در آن زندگی می‌کنند).

آدم به رو نباید بخوابد کسی که به رو خوابیده بیدارش کنید او را رها نکنید. به نماز نایستید در حال کسالت و نه در حالت چرت و پینکی و در فکر خویش نباشد زیرا در مقابل پروردگار عزیز است و آنقدر از نماز بنده قبول می‌شود که با دل توجه داشته باشد.

ریزه‌های ته سفره را بخورید که شفای از هر دردی است به اذن خدای عزیز برای هرکسی که مایل باشد شفا بگیرد. وقتی غذا خوردید، انگشتهای خویش را که غذا خوردید بمکید خداوند به او می‌فرماید برکت به تو خواهد داد. لباسهای پنبه‌ای بپوشید این نوع پارچه را پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌پوشید و ما نیز از همان لباس می‌پوشیم. لباس پشمینه و موئی نمی‌پوشید مگربه واسطه علتی. فرمود خداوند جمیل است و جمال را دوست دارد و می‌خواهد اثر نعمت را بر بنده خود ببیند. صله رحم به جا آورید گرچه سلام باشد. خداوند می‌فرماید «واتقوالله الذی تساءلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیباً». روز خود را به این و آن تمام نکنید و چنین و چنان کردیم زیرا با شما ملائکه‌ای هستند که تمام کارهای ما و شما را ثبت می‌کنند. خدا را به یاد آورید در هرمکان زیرا خدا با شما است.

بر محمد و آل محمد صلوات بفرستید. خداوند دعای شما را قبول می‌کند وقتی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را یاد کنید و برای او دعا نمائید و متوجه وظیفه خود نسبت



به ایشان باشید. چیز داغ و گرم را نگه دارید تا سرد شود. برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله غذای گرمی آوردند فرمود بگذارید تا سرد شود و خوردن آن ممکن گردد، خداوند به ما آتش را نمی‌خوراند و برکت در غذای سرد است. هروقت ادرار می‌کنید با آن ادرار به هوا نپاشید و روبروی باد ادرار نکنید. به بچه‌هاتان مطالبی که سودمند است برای آنها بیاموزید مبادا عقاید باطل خاطر آنها را بپوشاند. زبان نگه دارید و در مقابل خدا تسلیم باشید تا سود ببرید. امانت را به هرکس که شما را امین دانسته برگردانید اگرچه قاتل فرزند انبیاء باشد. پیوسته به یاد خدا باشید. هنگامی که وارد بازار می‌شوید و در موقع گرفتاری مردم این یاد خدا کفاره گناهان است و حسنات را می‌افزاید و از غافلین شمرده نمی‌شوید.

بنده نباید به سفر رود وقتی ماه رمضان وارد می‌شود زیرا خداوند می‌فرماید «فمن شهد منکم الشهر فلیصمه». در شراب خواری و مسح بر روی کفش تقیه نیست. مبادا درباره ما غلو کنید بدانید ما بندگان هستیم مورد توجه خدا و بگوئید در فضل ما هرچه خواستید. هرکه ما را دوست می‌دارد عمل ما را انجام دهد و باید از ورع کمک بگیرد زیرا ورع و پرهیزکاری بهترین کمک در مسائل دنیا و آخرت است. با عیبجوی ما ننشینید. آشکارا مقابل دشمنانمان دم از محبت ما نزنید که موجب خواری شما در نزد سلطان ستمگر می‌شود. راستی را از دست ندهید که موجب سخاوت است تمایل پیدا کنید به آنچه نزد خدا است و جویای اطاعت او باشید و تحمل و صبر بر این کار داشته باشید. چقدر زشت است که مؤمن وارد بهشت شود اما فاش کننده سرّ خود باشد. ما را به زحمت نیندازید در مورد شفاعت برای خود نسبت به کارهای خویش (شاید منظور این باشد که چنان نکنید که ما درباره شفاعت شما شرمنده باشیم). خود را در مقابل دشمنان روز قیامت رسوا ننمائید و موجب تکذیب خویش نشوید. راجع به مقام و منزلت خویش در مقابل دشمنان به واسطه چیز بی‌ارزش دنیا. چنگ بزنید به دستور خدا فاصله‌ای بین شما و بین مقام شایسته و رسیدن به آرزوی دیرینتان نیست مگر با حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله (یعنی دم مرگ به همه آرزوهای خویش می‌رسید). آنچه نزد خداست بهتر و دوام



بیشتر دارد در آن موقع مژده به او می‌دهند و آرزوی دیدار و لقاء پروردگار را می‌نماید.

برادران ضعیف خویشتن را تحقیر نکنید. هرکس مؤمنی را تحقیر نماید خداوند بین آن دو در بهشت جمع نخواهد نمود مگر توبه کند. وادار نکنید برادر مؤمن شما نیاز خود را ابراز نماید وقتی می‌دانید او نیازمند است (یعنی قبل از اظهار، حاجتش را برآورید). به هم کمک کنید مهربان باشید و بخشش بنمائید نه مانند منافق بگوئید و عمل نکنید. ازدواج کنید. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بسیار می‌فرماید هرکس می‌خواهد پیرو سنت من باشد باید ازدواج نماید زیرا از سنت من تزویج است. جویای فرزند باشید که من با امت‌های دیگر مباهات می‌کنم روز قیامت. نگذارید بچه‌هایتان شیر زنان هرجائی را بخورند و زنان دیوانه، زیرا شیر اثر می‌گذارد. از خوردن گوشت پرنده‌ای که چینه‌دان و سیخک پا و سنگ‌دان ندارد خودداری کنید و از هر حیوان درنده چنگال دار بپرهیزید و همچنین چنگال‌دارهای پرنده و طحال را نخورید زیرا مخزن خون فاسد است.

لباس سیاه نپوشید که آن لباس فرعون است از غده‌های گوشت پرهیز کنید زیرا موجب تحریک مایه جذام است. در دین قیاس نکنید زیرا در دین مطالبی است که قیاس بردار نیست به زودی خواهند آمد گروهی که قیاس را کار خود قرار می‌دهند. آنها دشمنان دینند. اولین کسی که قیاس کرد شیطان بود. کفشهای نک تیز نپوشید این نوع کفشها مال فرعون است. او اولین کسی بود که چنین کفشی پوشید. با شراب‌خواران مخالفت کنید. خرما بخورید که شفا از دردها است. پیرو دستور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باشید زیرا فرمودند هرکه به خود اجازه درخواست و سؤال از مردم را بدهد خداوند دری از فقر به روی او می‌گشاید. زیاد استغفار کنید موجب جلب روزی است. هرچه می‌توانید عمل خیر انجام دهید که در قیامت نتیجه آن را خواهید دید. از جدال بپرهیزید که موجب تردید و شک می‌شود.

هرکس حاجتی از خدا می‌خواهد آن حاجت را در سه موقع از خدا بخواهد ساعتی است در روز جمعه و ساعتی که خورشید از دائره نصف‌النهار پائین می‌رود



(هنگام ظهر)، موقعی که باد می‌وزد درهای آسمان باز می‌شود و رحمت نازل می‌گردد و پرندگان به صدا در می‌آیند و ساعتی در آخر شب هنگام طلوع فجر دوفرشته فریادمی‌زنند آیا توبه کننده‌ای هست که توبه کند و توبه‌اش پذیرفته شود؟ آیا درخواست کننده‌ای هست که به او عنایت شود؟ آیا استغفار کننده‌ای هست که مورد مغفرت قرار گیرد؟ آیا حاجتمندی هست که حاجتش روا شود؟ نداکننده خدا را جواب دهید و روزی را بجوئید و بخواهید بین طلوع فجر تا طلوع خورشید زیرا در این ساعت روزی جستن سریعتر به دست می‌آید تا از این طرف و به آن طرف دویدن و آن ساعتی است که خداوند روزی بین بندگان تقسیم می‌کند.

انتظار فرج را بکشید و از لطف خدا مأیوس نباشید. محبوبترین اعمال در نزد خدا انتظار فرج است که پیوسته این انتظار را داشته باشید بر خدا توکل کنید هنگام دو رکعت فجر وقتی به پا می‌دارید در این موقع به شما جوائز با ارزشی عنایت می‌شود با شمشیر به سوی حرم خدا (مکه) نروید و نماز نخوانید در حالی که جلو شما شمشیر باشد زیرا قبله امن است. حج خود را به زیارت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تمام کنید وقتی به مکه مشرف می‌شوید زیرا ترک این کار جفا و ستم است و مأمور هستید به این عمل و به زیارت قبرهائی که خداوند شما را ملزم نموده به زیارت آنها و درخواست روزی کنید در کنار آنها.

گناه خود را کوچک نشمارید زیرا گناه کوچک به حساب می‌آید و بزرگ می‌شود. سجده خود را طولانی کنید که عملی گرانتر بر شیطان از این نیست که انسان را در حال سجده ببیند زیرا به او امر سجده کردند و مخالفت نمود اما این انسان مأمور به سجده شد اطاعت کرد نجات یافت زیاد به یاد مرگ باشید و روز خارج شدن از قبر و ایستادن در پیشگاه پروردگار عزیز که با این کار مصائب برای شما ساده خواهد شد.

هرکدام گرفتار درد چشم شدید آیةالکرسی را بخواند و در دل چنین پندارد که خوب می‌شود خداوند ان‌شاءالله عافیت به او می‌بخشد. از گناهان بپرهیزید هیچ گرفتاری و یا کمبود روزی نیست مگربه واسطه گناه حتی یک خدشه و یا به زمین



خوردن و مصیبت. خداوند در این آیه می‌فرماید «و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر» در موقع غذا خوردن زیاد به یاد خدا باشید. طغیان نورزید (در نسخه دیگری است که بغیر یاد خدا صحبت نکنید یا در غذا از دهان خود چیزی نیاندازید) زیرا نعمتی از نعمتهای خدا است و یکی از ارزاق اوست لازم است شکر آن را به جا آورید و حمد خدا را بکنید و قدر نعمت را بدانید قبل از اینکه از دست شما برود. نعمت از دست خواهد رفت و به رفتار شما با خود گواهی خواهد داد.

هرکه از خدا به روزی کم راضی باشد، خداوند از او راضی می‌شود به عمل کم. از تفریط بپرهیزید که به حسرت خواهید افتاد هنگامی که سودی ندارد. وقتی در جنگ با دشمن روبرو شدید کم حرف بزنید و زیاد به یاد خدا باشید فرار نکنید که مورد خشم و غضب خدا قرار می‌گیرید اگر در جنگ برخورد به دوست مجروح خود کردید یا کسی که از پا افتاده یا شخصی که دشمن او را هدف گرفته با جان خویش آنها را حفظ کنید و کمک نمائید.

از نیکوکاری دست نکشید به مقداری که قدرت آن را دارید که موجب جلوگیری از زمین خوردگیهای بد می‌شود هرکس می‌خواهد ببیند چه مقامی در نزد خدا دارد ببیند خدا چه مقامی در نزد او دارد. هنگام گناه همین مقام را او در نزد خدا دارد. بهترین چیزی که شخص در منزل برای خانواده خود نگه می‌دارد گوسفند است هرکه در منزل گوسفندی دارد ملائکه روزی یک بار او را تقدیس می‌کنند و هرکه دو گوسفند داشته باشد دوبار در هر روز مورد تقدیس ملائکه قرار می‌گیرد و در سه گوسفند به او می‌گویند خدا برکت بدهد به تو وقتی شخص مسلمان ضعیف شد گوشت و شیر بخورد که خداوند نیرو را در این دو چیز قرار داده. وقتی تصمیم حج داشتید لوازم ضروری که در مسافرت لازمتان می‌شود بخرید. خداوند در این آیه می‌فرماید «و لو ارادوا الخروج لا عدّوا لدعُدّه» وقتی تصمیم به خارج شدن دارند لوازم ضروری را تهیه می‌کنند.

وقتی یکی از شما مقابل آفتاب می‌نشیند پشت به آفتاب نماید زیرا آفتاب دردهای پنهان انسان را آشکار می‌کند وقتی به حج می‌روید زیاد به خانه خدا تماشا



کنید. خداوند تبارک و تعالی یکصدوبیست رحمت در کنار خانه خود دارد که شصت قسمت آن متعلق به طواف‌کنندگان و چهل قسمت برای نمازگزاران و بیست قسمت به تماشا کنندگان خانه خدا.

در قلزم (پشت خانه خدا) هرچه بیاد دارید از گناهان خود اقرار نمائید و هرچه در خاطر ندارید چنین بگوئید: خدایا آنچه ملائکه مأمور بر من از گناهان نوشته‌اند و من فراموش کرده‌ام ببخش هرکه اقرار به گناه خود در این محل بنماید و بشمارد و یاد آورد و استغفار نماید بر خداوند لازم است که گناهان او را بیامرزد.

پیش از نزول بلا دعا کنید درب‌های آسمان پنج‌وقت به روی شما گشوده می‌شود:

۱- هنگام نزول باران. ۲-در موقع حمله به دشمن. ۳- موقع اذان. ۴- موقع قرائت قرآن. ۵- هنگام ظهر و موقع طلوع فجر. هر کس مرده‌ای را غسل می‌دهد بعد از کفن کردن خودش غسل نماید. کفن‌ها را عطرآلود نکنید و بوی خوش برای مرده به کار نبرید مگر کافور زیرا مرده مانند محرم است (که در حال احرام عطر نباید بکار برد).

دستور دهید خویشاوندان سخن خوب بگویند در کنار جنازه، زیرا فاطمه دختر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از درگذشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زنان به تسلیت او آمدند فرمود رها کنید تعریف و تمجید از مردگان را دعا کنید.

به زیارت مرده‌های خود بروید آنها از زیارت شما شاد می‌شوند. شخص حاجت خود را در کنار قبر پدر و مادرش از خدا بخواهد بعد از اینکه برای آنها دعا می‌کنید. مؤمن آینه برادر خویش است وقتی از برادر خود لغزشی دید به زبان او قدم برندارید با او همچون خودش باشید راهنمائی‌اش بکنید و نصیحت کنید و مهربان باشید با او از مخالفت بپرهیزید که موجب نابودی شما می‌شود و میانه‌روی را از دست ندهید به یکدیگر نزدیک شوید که پاداش خواهید گرفت.

هرکدام با چهارپا به مسافرت می‌روید پس از فرود آمدن ابتدا او را علف و آب بدهید. به سر و صورت چهارپای خود نزنید او خدا را تسبیح می‌کند. هرکدام در راه



گم شدید یا بر جان خویش ترسیدید فریاد زنید «یا صالح اغثني» در میان برادران جنّ شما یک جنی هست به نام صالح که در جهان گردش می‌کند وقتی صدا را بشنود جواب می‌دهد و گمشده را راهنمائی می‌نماید و چهارپای او را نگه می‌دارد.

.هرکس از شیر بر خود یا گوسفندش بترسد یک خط دور آن بکشد و بگوید «اللهم رب دانیال والجب و رب کل اسد مستأسد احفظني و احفظ غنمي» و هرکس از عقرب ترسید این آیات را بخواند «سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین» هرکه از غرق هراس داشته باشد این را بخواند «بسم الله مجریها و مرسها ان ربی لغفور رحیم بسم الله الملک الحق ما قدروا الله حق قدره و الارض جمیعاً قبضته یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون».

. روز هفتم فرزندان خود را عقیقه کنید وقتی سر آنها را تراشیدید به وزن موی آنها نقره صدقه دهید بر مسلمان. همین کار را پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای امام حسن و امام حسین علیهماالسلام کرد و سائر فرزندانش. وقتی به مستمند چیزی می‌دهید بگوئید برای شما دعا کند دعایش مستجاب می‌شود درباره شما، ولی درباره خودشان مستجاب نمی‌شود چون دروغ می‌گویند و دست خود را برگردانید به دهان خود و ببوسید زیرا خداوند تبارک و تعالی آن صدقه را می‌گیرد قبل از آنکه به دست سائل قرار گیرد چنانچه می‌فرماید «الم تعلموا ان الله هو یقبل التوبه عن عباده و یاخذ الصدقات».

در شب صدقه بدهید که صدقه شب خشم خدا را فرو می‌نشاند، سخن خود را از اعمال خویش بدانید. سخن کم بگوئید مگر در راه خیر. انفاق کنید از آنچه خدا به شما روزی داده، زیرا انفاق کننده همچون مجاهد در راه خدا است. هرکس یقین به این دارد که صدقه او را خداوند عوض می‌دهد از دل به انفاق اقدام می‌کند. هرکس یقین داشته ولی بعد شک عارض او شده همان یقین را بکار برد که شک موجب نقض یقین نمی‌شود.

گواهی بر سخن نادرست ندهید و بر سر سفره‌ای که شراب خورده می‌شود



ننشینید زیرا بنده نمی‌داند چه وقت او را می‌گیرند وقتی کنار سفره می‌نشینید مانند بنده بنشینید پای خود را روی پای دیگر نگذارید و چهارزانو ننشینید این نوع نشستن را خداوند دوست ندارد و خشم به صاحب آن می‌گیرد.

غذای شب را انبیاء علیهم‌السلام پس از نماز عشاء می‌خوردند. غذای شب را رها نکنید که موجب زیان بدن می‌شود. تب پیش‌قراول مرگ است و زندان خدا است در زمین در آن هرکدام از بندگان را بخواهد زندانی می‌کند و این تب گناهان را چنان از بین می‌برد چنانچه کرک از کوهان شتر سترده می‌شود. هیچ دردی نیست مگر اینکه از داخل درون بدن است مگر جراحت و تب که آنها بر بدن وارد می‌شوند.

تب را کم کنید به وسیله بنفشه و آب سرد. حرارت تب از شراره جهنم است. مسلمان شروع به مداوا نمی‌کند مگر وقتی مرض صحت او را بهم بزند. دعا قضای مبرم را برمی‌گرداند. دعا را وسیله‌ای برای خود قرار دهید. وضو بعد از طهارت ده حسنه دارد. طهارت بگیرید. از کسالت بپرهیزید. هرکس کسالت بورزد حق خدا را نخواهد پرداخت. به وسیله آب نظافت کنید. از بوی بد که موجب آزار و اذیت است متوجه خود باشید زیرا خداوند دشمن می‌دارد بنده‌ای را که کثیف است و مردم از او متنفرند. در نماز با ریش خود بازی نکنید و نه با چیزی که از نماز شما را وامی‌دارد. به کار نیک مبادرت کنید پیش از آنکه گرفتار کار دیگری شوید.

مؤمن خویشتن را به زحمت می‌دارد ولی مردم از دست او آسوده هستند. بیشتر سخن شما یاد خدا باشد. از گناهان بپرهیزید. بنده گناهی می‌کند روزی از او بازداشته می‌شود. بیماران خود را با صدقه مداوا کنید. اموال خویش را با زکات حفظ کنید. نماز وسیله تقرب هر پرهیزکار است. حج جهاد هر ناتوان است.

جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است. فقر مرگ بزرگ است. کمی اهل و عیال یکی از دو توانگری است. اندازه و موازنه صحیح، نصف زندگی است. غم و غصه نصف پیری است. محتاج نمی‌شود شخصی که اقتصاد را رعایت کند. سرزنش نمی‌شود کسی که مشورت نماید.



کمک نیست مگر در نزد کسی که دارای نژاد والا یا دین باشد. هرچیز میوه‌ای دارد ثمره نیکی عجله کردن در آن است. هرکه یقین به عوض داشته باشد از بخشش مضایقه ندارد. هرکس هنگام مصیبت دو دست خود را بر ران خویش بزند اجرش از بین می‌رود، بهترین اعمال شخص انتظار فرج خدا است. هرکه پدر و مادر خود را محزون نماید عاق آنها شده. روزی را با صدقه فرود آورید.

امواج سهمگین بلا را از خود به وسیله دعا دفع کنید. قسم به آن پروردگاری که دانه را شکافت و انسان را آفرید حرکت بلا به سوی مؤمن سریعتر از حرکت سیل است از شیب‌های تند به پائین درّه و از سرعت راه رفتن اسب‌ها. از خداوند تقاضای عافیت نمائید از بلای طاقت فرسا که بلای طاقت فرسا دین را از دست می‌رباید. سعید کسی است که از دیگران پند بگیرد و خویشتن را بسازد. خویشتن را بیارائید با اخلاق نیکو زیرا بنده مسلمان با حسن خلق به مقام روزه‌دار شب زنده‌دار می‌رسد. هرکه شراب بیاشامد با اینکه می‌داند حرام است خداوند از چرک و فساد اهل جهنم به او می‌خوراند گرچه آمرزیده می‌شود.

نذر در کار نامشروع صحیح نیست. قسم در مورد قطع رحم درست نیست. دعا کننده بدون عمل مانند تیر زننده‌ایست که کمانش زه نداشته باشد. باید زن مسلمان خویشتن را برای شوهر بیاراید. کسی که در راه دفاع از مال خود کشته شود شهید است. کسی که در معامله مغبون شده نه ستایش می‌شود و نه اجر دارد. قسم برای فرزند نسبت به پدر نیست و نه برای زن نسبت به شوهرش. خاموشی یک روز تا شب صحیح نیست مگر با ذکر خدای عزیز. بیابان نشینی بعد از هجرت صحیح نیست. هجرت پس از فتح وجود ندارد (شاید فتح مکه است).

خویشتن را به تجارت وادارید زیرا در تجارت بی‌نیازی از مال مردم بوجود می‌آید. خداوند پیشه‌وران را دوست می‌دارد. هیچ کاری در نزد خدا محبوبتر از نماز نیست. مبادا کاری از کارهای دنیا شما را به خود مشغول دارد از اوقات نماز. خداوند تبارک و تعالی سرزنش کرده گروهی را با این آیه «الذین هم عن صلوتهم ساهون» یعنی غافلند و بی‌اهمیت به وقتهای آن هستند. بدانید دشمنان خوب شما ریاکارند



نسبت به هم ولی خداوند به آنها توفیق نمی‌دهد و قبول نمی‌کند مگر عملی را که خالص باشد. کار نیک کهنه نمی‌شود و گناه فراموش نمی‌گردد. خداوند عزیز با کسانی هست که پرهیزکار و نیکوکارند.

مؤمن به برادرش غش نمی‌زند و به او خیانت نمی‌کند و نه او را خوار می‌نماید و نه متهم می‌دارد و نمی‌گوید من از تو بیزارم. برای برادرت بهانه‌ای بجو اگر بهانه‌ای نیافتی کوشش نما تا بهانه‌ای پیدا شود. از جای کندن کوهها ساده‌تر است از بدست آوردن قدرت از دست رفته. از خدا کمک بخواهید و صبر کنید. زمین ملک خدا است به هرکس بخواهد می‌سپارد و عاقبت نیکو از آن پرهیزکاران است. عجله در کار نداشته باشید. قبل از موقع آن که موجب پشیمانی می‌شود. زمان به نظر شما طولانی نیاید که موجب قساوت قلب می‌گردد.

به ناتوانان خود رحم کنید و رحمت خدا را با رحم نمودن به آنها بجوئید. از غیبت شخص مسلمان بپرهیزید. مسلمان به غیبت برادر خود نمی‌پردازد. خداوند این کار را نهی نموده و می‌فرماید «و لا یغتب بعضکم بعضاً ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتاً». مسلمان دو دست خود را روی هم نمی‌گذارد. در نمازش با اینکه در مقابل پروردگار عزیز ایستاده شبیه به اهل کفر می‌شود یعنی مجوسان. باید کنار سفره مانند بندگان نشست روی زمین بخورد و ایستاده آب نیاشامد. اگر یکی از شما جانوری در نماز خود یافت او را دفن نماید و آب دهان بر او بیاندازد یا داخل جامه خویش کند تا نماز را تمام کند و توجه زیاد (به خارج از نماز) موجب قطع نماز می‌شود و شایسته است برای نمازگزار که ابتدا اذان و اقامه و تکبیر بگوید.

هرکس «قل هو الله احد» را قبل از طلوع آفتاب یازده مرتبه بخواند و یازده مرتبه «انا انزلناه» و یازده مرتبه «آیة‌الکرسی» مالش از تلف و نابودی محفوظ است. هر که «قل هو الله احد» را قبل از طلوع آفتاب بخواند آنروز گرفتار گناه نمی‌شود گرچه شیطان کوشش کند. از انحراف دینی و مغلوب شدن در برابر افراد به خدا پناه ببرید. هرکه از ما کناره گیرد هلاک می‌شود. کوتاه کردن لباس موجب پاکی آن است. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید «و ثیابک فطهر» یعنی لباست را



کوتاه کن.

خوردن عسل شفا از هردردی است خداوند می‌فرماید «یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس» و آن به قرائت قرآن است. نوشیدن شیر باعث از بین رفتن بلغم می‌شود. غذای خود را با نمک شروع کنید اگر مردم بدانند چقدر نمک ارزش دارد او را بر پادزهر مجرب مقدم می‌دارند (کنایه از اینست که نمک اول غذا پادزهری برای سموم بدن است). هرکس غذای خود را با نمک شروع کند از او هفتاد درد دور می‌شود و چیزهائی که جز خدا دیگری نمی‌داند. به آدم تب‌دار در تابستان آب سرد بپاشید که تب را فرو می‌نشاند. هر ماه سه روز را روزه بگیرید که معادل روزه تمام عمر است و ما دو پنج شنبه را روزه می‌گیریم که در وسط آن یک چهارشنبه است زیرا خداوند جهنم را در روز چهارشنبه آفریده. هرکس از شما حاجتی دارد صبح زود روز پنج‌شنبه آن را بجوید. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است خدایا بر امت من مبارک گردان صبح زود روز پنج‌شنبه را.

وقتی که از خانه خارج می‌شود باید آیاتی از سوره آل عمران (ان فی خلق السموات والارض و اختلاف اللیل و النهار تا انک لا تخلف المیعاد) و آیةالکرسی و اناانزلناه و ام‌الکتاب را بخواند زیرا در این آیات قضای حوائج دنیا و آخرت است. لباس کلفت انتخاب کنید زیرا هرکس لباس نازک بپوشد دین او ضعیف می‌شود. در مقابل پروردگار خویش نایستید با اینکه دارای لباسی هستید که زیر آن مشاهده می‌شود. توبه کنید در پیش خدا و خویشتن را داخل محبت او نمائید زیرا خداوند توابین و مطهرین را دوست می‌دارد. مؤمن بسیار توبه کننده است. وقتی مؤمن به برادر خود بگوید اُف حرمت برادری از میان آن دو قطع می‌شود. وقتی می‌گوید تو کافری یکی از آن دو کافر می‌شود وقتی به او تهمت بزند اسلام در دلش چنان آب می‌شود مثل نمک که در آب حل می‌گردد.

در توبه باز است برای کسی که بخواهد، بسوی خدا توبه نصوح کنید. ممکن است خدا گناهان شما را بپوشاند. به عهد خویش وفادار باشید. نعمت از دست نمی‌رود و زندگی خویش پایان نمی‌پذیرد مگر با گناهانی که مرتکب می‌شوند.



خداوند نسبت به بندگان ستمکار نیست اگر آنها پیشگیری کنند این بلاها با دعا و انابه به سوی خدا نازل نخواهد شد، اگر زمانی که بلا نازل شد و نعمت از میان رفت پناه به خدا آورند با نیت پاک و سستی نکنند و اسراف نورزند خداوند هر فاسدی از آنها را اصلاح می‌نماید و هر خوبی را به آنها برمی‌گرداند.

هرگاه مسلمان در تنگدستی قرار گرفت شکایت از خدایش نکند و درد دل خویش را به خدای خویش بگوید که در دست او کلید تمام امور و تدبیر آنها است. در هر فردی یکی از سه امر است فال بد، کبر و آرزو. هرگاه یک نفر از شما فال بد زد به کار خود ادامه دهد و خدا را یاد کند. اگر از کبر ترسیدید با خادم خود غذا بخورید و گوسفند بدوشید. وقتی آرزو کردید از خدا درخواست نمائید و زاری کنید نزد او مبادا نفس شما را به گناه وادارد.

با مردم آمیزش داشته باشید و به آنها چیزهائی را بگوئید که قبول دارند و می‌پذیرند از چیزهائی که انکار می‌کنند صرف‌نظر نمائید آنها را بر خود و بر ما بار نکنید. امر ما (و ارتباط ولائی با ما) دشوار و بسیار سخت است که تحمل آن را ندارد مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده‌ای که خداوند دلش را به ایمان آزموده باشد.

هرگاه شیطان در دل تو وسوسه کرد به خدا پناه ببر و بگو «آمنت بالله و برسوله مخلصاً له الدین» هرگاه خداوند مؤمنی را لباس تازه‌ای روزی کرد وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و در آن دو رکعت ام‌الکتاب و آیة‌الکرسی را قرائت کند و قل هو الله احد و انا انزلناه فی لیلة‌القدر سپس خدا را سپاسگذاری کند که پیکرش را پوشانده و در میان مردم او را آراسته و زیاد بگوید «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم» در آن لباس به معصیت دچار نمی‌شود و به مقدار هر نخی در آن لباس فرشته‌ای او را تقدیس می‌کند و برایش استغفار می‌نماید و برای او طلب رحمت می‌کند.

بدگمانی را از میان خود دور افکنید. خداوند از این کار نهی نموده. من در خدمت پیامبر اکرم و عترتم با من در کنار حوض کوثر هستیم هرکس می‌خواهد ما را بیابد به دستور ما عمل کند و کار ما را از پیش گیرد. برای هر خانواده‌ای نجیبی است



برای ما شفاعت است و هرکه ما را دوست بدارد دارای شفاعت است. سرعت بگیرید در راه ملاقات ما. کنار حوض کوثر دشمنان خود را کنار می‌زنیم و دوستان و اولیای خود را سیرآب می‌کنیم. هرکس جرعه‌ای از آن آب بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد. حوض ما پرآب و دو سرچشمه فراوان از بهشت در آن می‌ریزد یکی از نهر تسنیم و دیگری از نهر معین است در کنار جویبارهای آن زعفران و دانه‌های مروارید و یاقوت است آن حوض کوثر است.

کارها به دست خدا است نه به دست مردم اگر به دست مردم بود کسی را بر ما مقدم نمی‌داشتند ولی خداوند به رحمت خویش ممتاز می‌گرداند هرکه را بخواهد. خدا را سپاسگزار باشید با امتیاز این رحمت و نعمت اولی که منظورم پاکی ولادت است.

هرچشمی در قیامت گریان است و هر چشمی در قیامت بیدار است مگر چشمی که ممتاز به کرامت خدا شده و گریه بر هتک حرمت خانواده حسین و آل محمد صلی‌الله‌علیهم نموده. شیعیان مانند زنبور عسل‌اند. اگر مردم بدانند بازده آنها چیست و چه در دل دارند آنها را می‌خورند. عجله نکند شخص در غذا تا غذایش تمام شود و نه هنگام قضای حاجت تا آنقدر که باید قضای حاجت نماید. هرگاه یکی از شما از خواب بیدار شد بگوید «لا اله الّا الله الحلیم اکریم الحی القیوم و هو علی کل شی قدیر سبحان رب النبیین و إِلٰه المرسلین رب السموات السبع و ما فیهن و رب الارضین السبع و ما فیهن و رب العرش العظیم، حسبی الرب من العباد، حسبی الذی هو حسبی منذ کنت حسبی الله و نعم الوکیل».

هرگاه یکی از شما حرکت کرد در دل شب تماشا به اطراف آسمان نماید و بگوید «ان فی خلق السموات والارض تا انک لا تخلف المیعاد».

سر در چاه زمزم نمودن درد را از میان می‌برد آب چاه زمزم را از طرف رکنی که حجرالاسود در آنجا است بپاشامید زیرا در حجر چهار نهر از بهشت است فرات و نیل و سیحون و جیحون.

نباید مسلمان به جهاد برود با کسی که ایمان به حکم خدا ندارد و در غنیمت



مطیع امر خدا نیست. اگر در این راه کشته شود یاور دشمنان ما بوده در جلوگیری از حقوق ما و ریختن خون ما و به مرگ جاهلیت مرده است.

یاد ما خانواده موجب شفا از علل و اسقام و وسواس و شک است و به سوی ما آمدن رضای خدا است کسی که مطیع ما باشد با ما خواهد بود در حظیرة‌القدس. کسی که منتظر امر ما است مانند آغشته به خونی است در راه خدا. هرکه در جنگ ما حضور داشته باشد یا تقاضای کمک ما را بشنود و ما را کمک نکند خداوند او را به رو در آتش جهنم می‌اندازد. ما درب نجاتیم زمانی که ستم پیشه گیرید و راهها دشوار شود ما باب حطه هستیم که باب‌السلام است هرکه داخل آن شود نجات یابد و هرکه گریزان باشد نابود می‌شود. به وسیله ما خدا می‌گشاید و به وسیله ما تمام می‌کند وبه واسطه ما محو می‌نماید هرچه را بخواهد و به وسیله ما اثبات می‌نماید به وسیله ما خداوند سختی ناگوار زمانه را دفع می‌نماید وبه واسطه ما باران فرود می‌آید. موجب فریب شما از درگاه خدا نشود وسائل فریب دهنده. آسمان قطره‌ای از آب خود را نازل نکرده از زمانی که خداوند آن را حبس نموده و اگر قائم ما قیام کند آسمان باران خود را می‌بارد و زمین روئیدنی خود را می‌رویاند و کینه از دل مردم می‌رود، درندگان و چهارپایان باهم آشتی می‌کنند بطوری که زن فاصله عراق تا شام را می‌پیماید و قدم خود را جز بر گیاه نمی‌گذارد و بر سر خود زینت دارد. هیچ درنده‌ای او را ناراحت نمی‌کند و چیزی موجب ترس او نمی‌شود.

اگر بدانید در مقابل دشمن و شکیبائی بر آنچه می‌شنوید از آزار و اذیت، چقدر ارزش دارد چشمهایتان روشن می‌شود. اگر مرا از دست بدهید پس از من با کارهائی روبرو می‌شوید که آرزوی مرگ می‌کنیدبه واسطه کارهائی که از منکرین می‌بینید که ستم و اهانت به حق خدا می‌نمایند و از ترس جان خویش در چنین زمانی چنگ به ریسمان خدا بزنید و متفرق نشوید. صبر و نماز و تقیه را از دست ندهید.

بدانید خداوند تبارک و تعالی از بندگان متلوّن (و رنگ پذیر و سازشکار) بدش می‌آید. از حق منحرف نشوید و از ولایت اهل حق هرکس دیگری را به جای ما بپذیرد هلاک می‌شود و دنیا را از دست می‌دهد و از دنیا با حسرت خارج می‌گردد.



هر وقت وارد منزل خود شدید به اهل منزل سلام کنید می‌گوید «السلام علیکم» اگر کسی در خانه نباشد بگوید «السلام علینا من ربنا» و «قل هو الله احد» را بخواند هنگام ورود به منزل که موجب از میان رفتن فقر می‌شود.

به بچه‌هاتان نماز بیاموزید و مؤاخذه کنید آنها را وقتی به هشت سالگی رسیدند. نزدیک سگها نشوید هرکس دست تر به سگ بزند دست خود را بشوید و اگر خشک باشد آب بر آن بپاشد. اگر از حدیث ما چیزی را شنیدید که نمی‌فهمید برگردانید آن را به خودمان و از اظهارنظر خودداری کنید و تسلیم باشید تا واقع برای شما کشف شود فوری شروع به انتشار آن نکنید. تندرو به سوی ما برگشت می‌کند و مقصر به ما ملحق می‌شود که در حق ما کوتاهی کرده. هرکه به ما چنگ زند ملحق می‌شود و هرکه از راه ما نیاید غرق می‌شود. محبان ما را فوجهائی از رحمت خدا است و دشمنان ما را فوجهائی از خشم خدا. راه ما راه میانه است و در دستورات ما رستگاری است.

سهو در پنج چیز نیست: در نماز وتر و جمعه و دو رکعت اول از هر نماز و در نماز صبح و نماز مغرب.

قرآن نخواند شخص اگر وضو ندارد تا وضو بگیرد.

هر سوره‌ای را حق رکوع و سجده آن را بدهید وقتی در نماز هستید.

نماز نخواند شخص با لباسی که زیر بغل و روی شانه انداخته این کار قوم لوط است. مرد می‌تواند در یک جامه نماز بخواند دوطرف آن را به گردن می‌بندد و در پیراهن تنگ بندهایش را می‌بندد.

سجده نمی‌کند شخص بر نقاشی صورت و نه بر فرشی که روی آن نقاشی است می‌تواند نقاشی را زیر پا بگذارد یا با چیزی روی آن را بپوشاند. سکه‌هائی که روی آن نقش صورت است در جامه خود نگه‌ندارد. در حال نماز می‌تواند سکه‌ها را در کیسه‌ای یا در جامه‌ای بگذارد اگر می‌ترسد و روی پشت خود بنهد نمی‌تواند سجده کند شخص روی خرمن گندم و جو و نه بر چیزهائی که خورده می‌شود و نه بر نان.

و وضو نمی‌گیرد شخص مگر با بردن نام خدا. قبل از دست زدن به آب می‌گوید

بسم‌الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین وقتی وضو را تمام کرد می‌گوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً صلی الله علیه و آله عبده و رسوله در این موقع شایسته مغفرت خدا می‌شود.

هرکس نماز را چنان که باید انجام دهد خدا می‌آمرزدش.

نباید شخص نافله را هنگام نماز واجب بخواند مگر با عذری ولی می‌تواند قضا کند بعد از آن وقتی امکان قضای آن را پیدا کند خداوند می‌فرماید«الذینهم علی صلوتهم دائمون» یعنی کسانی که قضا می‌کنند نمازی را که از دست آنها رفته در شب و قضا می‌کنند آن را روز و در روز به شب قضا نمی‌شود نافله در وقت واجب ابتدا نماز واجب را بخوان بعد هرچه مایلی بخوان.

نماز در دو حرم (مکه و مدینه) برابر با هزار نماز است. یک درهم در راه حج خرج کردن معادل هزار درهم است باید شخص در نماز خشوع داشته باشد هرکس در دل خشوع نماید اعضای او نیز خشوع دارد در نتیجه با چیزی بازی نمی‌کند.

قنوت در نماز جمعه قبل از رکوع دوم است. در رکعت اول حمد و سوره جمعه و در رکعت دوم حمد و سوره منافقین را می‌خواند بعد از دو سجده بنشینید تا بدنتان آرام بگیرد بعد حرکت کنید کارها همین‌طور است وقتی برای نماز می‌ایستید دست خود را مقابل سینه بیاورید. وقتی در مقابل خدا می‌ایستد سینه را پیش دهد و بر روی کمر بایستد و خم نباشد وقتی نماز را تمام کرد دست به آسمان بلند کند و به دعا بپردازد.

عبدالله‌بن‌سبا گفت: یا امیرالمؤمنین مگر خداوند همه‌جا نیست؟ گفت چرا. گفت پس برای چه دست خود را به آسمان بلند کند؟ فرمود مگر این آیه را نمی‌خوانی «و فی السماء رزقکم و ما توعدون» مگر روزی را از جایش نباید جست؟ محل رزق و جائی که وعده داده خدا، آسمان است.

دست از نماز خود برندارد شخص، تا از خداوند بهشت را بخواهد و به او پناه برد از آتش جهنم و تقاضا نماید ازدواج حور عین را. هرگاه به نماز می‌ایستید نماز را چنانکه می‌خواهید وداع از نماز نمائید بخوانید تبسم نماز را باطل نمی‌کند ولی



قهقهه باطل می‌کند وقتی دل بخوابد وضو واجب است و وقتی خواب چشم تو را فرا گیرد در حال نماز، نماز را قطع کن و بخواب زیرا نمی‌دانی دعا به نفع خود می‌کنی یا بر ضرر خویش.

هر که ما را به دل دوست بدارد و کمک نماید به ما با زبانش و با دست خود به جنگ دشمنان ما بپردازد او با ما خواهد بود در بهشت در درجه خودمان و هرکه به دل دوست بدارد و با زبان کمک کند و جنگ با دشمنان ما نکند یک درجه پائین‌تر خواهد بود و هرکه به دل دوست بدارد و با زبان ما را کمک نکند و نه با دست او در بهشت است و هرکه ما را به دل دشمن بدارد و با زبان و دست به زیان ما کار کند او با دشمنان ما در جهنم است و هرکه ما را دشمن بدارد ولی کمک به زیان ما با دست و زبان نکند در جهنم است و هرکه ما را دشمن بدارد و با زبان به زیان ما کارکند او در جهنم است.

بهشتیان تماشا می‌کنند منازل شیعیان ما را چنانچه انسان چشم به ستارگان می‌اندازد وقتی خواندید سوره سبحان الله‌های آخر را بگوئید «سبحان الله الاعلی» و وقتی خواندید «ان الله و ملائکته یصلون علی النبي» صلوات بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بفرستید چه در نماز باشید و چه در کار دیگر.

چیزی در بدن شکرش از چشم کمتر نیست خواسته او را ندهید که شما را از ذکر خدا باز می‌دارد.

وقتي خواندید «والتين» را در آخر آن بگوئید «و نحن علي ذلک من الشاهدين».

وقتی خواندید «آمنا بالله» نگوئید «آمنا الله» تا برسید به این قسمت «مسلمون» وقتی بنده در تشهد دو رکعت اخیر که نشسته است بگوید «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور» بعد حدثی از او صادر شود و نمازش تمام است خدا را پرستش نکرده و نه به چیزی بهتر از رفتن به سوی خانه‌اش.

جویای خیر باشید از پاها و گردن شتران به موقع آمدن و رفتن همانا سقایه



نامیده شده چون پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برایش از طائف کشمش آورده بودند دستور داد آن را داخل حوض زمزم بریزند چون آب آن تلخ بود خواست تلخی آن را با کشمش کم کند وقتی خیلی ماند آن را نیاشامید.

وقتی شخص عریان باشد شیطان به او تماشا می‌کند و در او طمع پیدا می‌کند. خود را بپوشانید نباید مرد جامه از روی ران بردارد و بین مردم بنشیند.

هرکس چیز بدبو بخورد نزدیک مسجد نرود پشت خود را مرد در حال سجده بلند کند در نماز واجب.

هرکس می‌خواهد شستشو کند ابتدا از دستها شروع نماید وقتی نماز می‌خوانی صدای قرائت و تکبیر و تسبیح را چنان بلند کن که خودت بشنوی. وقتی نماز را تمام کردی از طرف راست تمام کن (شاید منظور این است که بعد از نماز ابتدا روی بطرف راست بکن).

از دنیا توشه بردار بهترین توشه دنیا تقوا است. دو گروه از بنی‌اسرائیل گم شدند یکی در دریا و یکی در بیابان. پس نخورید مگر آنچه را می‌شناسید.

هرکس درد خود را از مردم تا سه روز بپوشاند و شکایت به خدا نماید شایسته است که خدا او را شفا بخشد.

دورترین حالات بنده از خدا هنگامی است که کوشش او فقط در راه شکم و نیروی جنسی باشد.

نباید شخص به مسافرتی برود که بر دین و نماز خود بیمناک است.

چهار دعا است که شنیده می‌شود (یعنی می‌پذیرند) پیامبر، بهشت، جهنم، حورالعین. وقتی بنده از نماز فارغ شد صلوات بر پیامبر بفرستد و از خدا بهشت بخواهد و به او از جهنم پناه ببرد و درخواست کند حور عین را به ازدواجش درآورد زیرا هرکس صلوات بر پیامبر فرستد دعایش بلند شود و هرکه بهشت بخواهد بهشت می‌گوید خدایا به این بنده خود هرچه می‌خواهد بده و هرکه از آتش پناه برد، آتش می‌گوید خدایا پناه بده به این بنده خود از آنچه درخواست پناه دارد و کسی که درخواست حورعین نماید حوران می‌گویند خدایا آنچه می‌خواهد به او بده.

غنا زاری ابلیس بر بهشت است.

هر کدام تصمیم خواب دارید دست راست خود را زیر جانب راست صورت بگذارید و بگوئید: «بسم الله و صفت جنبي لله على ملة ابراهيم و دين محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و ولاية من افترض الله طائة، ما شاء الله كان و ما لم يشا لم يكن» هر که این دعا را هنگام خواب بخواند از دزد و غارتگر و خراب شدن ایمن است و ملائکه برایش استغفار می‌کنند.

هرکه موقع وارد رختخواب شدن قل هو الله احد بخواند خداوند پنجاه هزار ملک را موکل او می‌گرداند تا آن شب او را حراست کنند.

هرکدام تصمیم خواب داشتید پهلو به زمین نگذارید مگر اینکه بگوئید «اعيذ نفسي و ديني و اهلي و مالي و خواتيم عملی. و ما رزقني ربي و خولني بعزة الله و عظمة الله و جبروت الله و سلطان الله و رحمة الله و رأفة الله و غفران الله و قوة الله و قدرة الله و جلال الله و يصنع الله و اركان الله و بجمع الله و برسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و بقدرة الله على ما يشاء من شر السامّه و الهامّه و من شر الجن و الانس و من شر ما يدبّ فى الارض و ما يخرج منها و ما ينزل من السماء و ما يعرج فيها و من شر كل دابة ربي آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم و هو على كل شيء قدير و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم».

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پیوسته حسن و حسین علیهما السلام را بهمین دعا تعویذ می‌فرمود و به ما دستور داد بخوانیم.

ما گنج داران علم خدا و چراغهای علم او هستیم هرگاه یکی از ما برود دیگری از ما جایش را می‌گیرد گمراه نمی‌شود تابع ما و هدایت نمی‌یابد منکر ما و نجات نمی‌یابد کسی که بر خود ما به دشمنانمان کمک کند و کمک نمی‌شود کسی که ما را واگذارد از ما کناره برای طمع به دنیا و آرایش ظاهر آن نگیرید که از دنیا مفارقت خواهید کرد. هرکه دنیا را بر آخرت گزیند و بر ما ترجیح دهد، حسرتش در دنیا زیاد خواهد بود این آیه اشاره به همان است «ان تقول يا حسرتى على ما فرطت فى جنب الله و ان كنت من الساخرين».



دست‌های بچه‌های خود را از چربی غذا بشوئید زیرا شیاطین بوی چربی را استشمام می‌کنند بچه در خواب می‌ترسد و فرشته‌های موکل انسان ناراحت می‌شوند.

اول نگاهی که به زنی کردید به نفع شما است (یعنی نگاه نوشته نمی‌شود) ولی برای مرتبه دوم نگاه نکنید و از فتنه بهراسید.

شرابخوار با خدا ملاقات می‌کند مانند بت‌پرست حجربن‌عدی گفت عرض کردم یا امیرالمؤمنین «مدمن خمر» کیست؟ فرمود کسی که هروقت بیابد می‌خورد.

هرکه شراب بخورد چهل شبانه روز نمازش را قبول نمی‌کند. هرکس به مسلمانی حرفی بگوید که بخواهد شخصیت او را خرد کند خداوند او را در چرک و کثافت جهنم زندانی می‌کند تا بتواند از عهده آن حرف برآید.

مرد با مرد (و زن با زن در یک جامه نمی‌خوابد) هر که چنین کند باید او را تأدیب کرد که شلاق است.

کدو بخورید که موجب افزایش غفر می‌شود پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از کدو خوشش می‌آمد.

لیمو بخورید قبل از غذا و بعد از غذا همانا آل محمد صلوات‌الله‌علیهم اجمعین این کار را می‌کردند.

گلابی دل را جلا می‌بخشد و تسکین دردهای داخلی است.

وقتی شخص به نماز می‌ایستد شیطان از حسد به او تماشا می‌کند که چگونه در رحمت خداوند فرو رفته.

بدترین کارها چیزهای تازه است (یعنی چیزی که در کتاب و سنت و اجماع سابقه‌ای ندارد و بدعت است) بهترین کارها کاری است که خدا راضی است. هرکه دنیاپرست باشد و دنیا را بر آخرت مقدم دارد آخرت وخیمی خواهد داشت.

آب را پاک و پاکیزه بدانید. هرکه از خدا راضی باشد به آنچه روزیش نموده خویشتن را آسوده نموده.

زیانکار است کسی که عمر و زندگیش در راهی به سر رفته که از خدا دور شده است.



اگر نمازگزار بداند چقدر از جلال خدا او را فرا گرفته خوشش نمی‌آید سر از سجده بردارد.

بپرهیزید از به تأخیر انداختن کارها فوری انجام دهید وقتی امکان پذیرفت هرچه روزی شما باشد به زودی می‌رسد با ضعفتان و هرچه به ضرر شما باشد نمی‌توانید با حیله دفع کنید.

به کار خوب امر کنید و از کار بد بازدارید و بر آنچه به شما می‌رسد صبر کنید.

چراغ مؤمن شناخت حق ما است. بدترین کوری، کوری از فضل ما است و عداوت پیشه کردن با ما بدون سابقه خطائی که نسبت به او از ما سرزده باشد. ما او را دعوت به حق می‌کنیم دیگران به فتنه و دنیا او را دعوت می‌کنند سخن آنها را می‌پذیرد و با ما طریق دشمنی و بیزاری می‌سپرد. در اختیار ما پرچم حق است هر که در سایه او قرار گیرد نگهداری می‌کند از او و هرکه بر آن پرچم سبقت گیرد رستگار می‌شود و هرکه کناره گیری کند هلاک می‌شود و هرکه به آن تمسک جوید نجات یابد. من یاور مؤمنین و مال یاور تاریکی است به خدا سوگند مرا دوست نمی‌دارد مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد مگر منافق.

وقتی با برادران خود برخورد کردید مصافحه کنید اظهار خوشحالی و شادی کنید که با این کار وقتی از هم جدا شوید تمام گناهانتان از بین رفته است. هرکدام عطسه زدید آن دیگری برایش دعا کند بگوئید (یرحمکم الله) خداوند می‌فرماید «و اذا حیتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها».

مصافحه کن با دشمنت اگر چه دوست نداشته باشد این کار را. چیزی که خداوند به آن امر کرده «ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم و ما یلقها الا الذین صبروا و ما یلقها الا ذو حظ عظیم».

مکافات نکردی دشمن خود را به چیزی شدیدتر از اینکه ببیند تو خدا را اطاعت می‌کنی در مورد او و برای تو همین بس که مشاهده کنی دشمنت عمل به معصیت می‌نماید. دنیا دست به دست می‌گردد بهره خود را از آن بگیر به نیکوترین وجه جستجو و طلب تا دولت تو برسد.



مؤمن بیدار و مترقب و ترسان است انتظار یکی از دو مژده پیروزی را دارد و از بلا ترسان است. از گناه خود می‌ترسد امید به رحمت خدا دارد. مؤمن خالی از خوف و رجاء نیست می‌ترسد از کارهای قبل خود و غفلت از جستن وعده خدا ندارد و اطمینان از چیزهائی که خدا او را ترسانیده نخواهد داشت.

شما آباد کنندگان زمین هستید که شما را خلیفه خود در اینجا قرار داده تا ببینند چه می‌کنید متوجه خدا باشید در کارهائی که از شما خواسته از راه روشن به راه خود ادامه دهید مبادا دیگران این راه را بگیرند.

هرکه عقلش کامل شود عملش نیکو می‌گردد و توجهش به دین.

سبقت بگیرید به سوی مغفرت پروردگار خود و بهشتی که عرض آن آسمانها و زمین است آماده شده برای متقین به آن بهشت نمی‌رسید مگر به وسیله تقوا.

هرکه آلوده به گناه شود از ذکر خدا غافل می‌شود. هرکه ترک کند چنگ زدن به اطاعت خدا را شیطانی برایش ترتیب می‌دهد که با او قرین باشد چه شده آنها که مخالف شمایند در عقیده خود بصیرترند و گذشت مالی آنها از شما بیشتر است این نیست مگر آنکه شما اعتماد به دنیا کرده‌اید و به ظلم تن داده‌اید و به زیور دنیا دل بسته و حریص هستید و آنچه موجب عزت و سعادت و قدرت شما بر ستمکاران است از دست داده‌اید نه از خدا خجالت می‌کشید نسبت به دستوراتش و نه متوجه نفع خویش هستید. هرروز دستخوش کم و کاست می‌شوید ولی بیدار نمی‌گردید و سستی شما پایان‌پذیر نیست و توجه ندارید به ملکت و دینتان هرروز کهنه می‌شود و شما در غفلت دنیا هستید خداوند می‌فرماید «و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار من دون الله اولیاء ثم لا تنصرون» برای فرزندان خود نام بگذارید اگر نمی‌دانید پسر است یا دختر نامی بگذارید که صلاحیت برای هردو دارد زیرا بچه‌های سقط شده شما وقتی قیامت شما را ببینند اگر نام نگذاشته باشید به پدرش می‌گوید چرا برایم نام ننهادی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای محسن قبل از تولد نام گذاشت.

بپرهیزید از آب خوردن ایستاده زیرا موجب درد بی‌دوا می‌شود مگر خدا شفا بخشد هروقت سوار چهارپا شدید خدا را یاد کنید و بگوئید «سبحان الذی سخر لنا

هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا منقلبون» هرکدام به سفر رفتید بگوئید «اللهم انت الصاحب فی السفر و الحامل علی الظهر و الخلیفه فی الاهل و المال و الولد» وقتی در منزل فرود آمدید بگوئید «اللهم انزلنا منزلاً مبارکاً و أنت خیر المنزلین» وقتی از بازار احتیاجات خود را خریداری می‌کنید موقع وارد شدن به بازار بگوئید «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله اللهم انی اعوذ بک من صفقة خاسره و یمین فاجرة و اعوذ بک من بوار الایم».

کسی که انتظار وقت نماز را دارد پس از انجام نماز از زوار خدا است شایسته است که خدا زوار خود را گرامی دارد و خواسته او را عنایت کند. حاجی و عمره گزار میهمان خدایند شایسته است خداوند میهمان خود را گرامی دارد و او را با مغفرت خویش مورد محبت قرار دهد.

هرکس کودکی بی‌عقل را شراب بدهد خداوند او را در چرک و کثافت جهنمیان زندانی می‌کند تا راه فراری برای این کار که کرده بیابد.

و صدقه سپر بزرگی از آتش برای مؤمن و موجب نگهداری کافر است (از تلف شدن) و به او عوض می‌دهد و از او دفع می‌کند ولی در آخرت بهره‌ای ندارد.

جهنمیان به وسیله زبان ساکن جهنم شده‌اند و با زبان روشندلان به روشنی رسیده‌اند. زبان را نگه دارید و به ذکر خدا مشغولش نمائید. بدترین کارها کاری است که موجب گمراهی شود. بهترین کاسبی کار نیک است از نقاشی بپرهیزید روز قیامت در مورد آنها از شما بازخواست می‌کنند اگر از چشم تو خاشاکی را کسی برداشت بگو «اخاط الله عنك ما تکره».

وقتی از حمام درآمدی و برادرت به تو گفت «طاب حمّامك و حمیمك» بگو «انعم الله بالك» زمانی که برادرت به تو گفت «حیّاك الله بالسلام» تو بگو «فحیاك الله بالسلام و احلّك دار المقام».

در راه ادرار مکن و قضای حاجت منما.

درخواست پس از ستایش است خدا را بستائید آنگاه حوائج خویش را بخواهید ثنای پروردگار را بکنید و او را مدح نمائید قبل از درخواست حاجت. ای دعا کننده

درخواست مکن چیزی را که ممکن نیست و حلال نخواهد بود.

اگر به مردی مبارکباد برای ولادت پسر گفتید بگوئید «بارك الله فی هبته و بلغه رشدّه و رزقك برّه».

وقتی برادرت از مکه بازگشت پیشانی و لبهایش را که حجرالاسود را بوسیده ببوس که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز آن حجر را بوسیده و چشمی را ببوس که خانه‌خدارا تماشا کرده‌وجای‌سجده و صورتش‌راببوس، وقتی به‌اوتهنیت‌گفتید بگوئید «قبل‌الله نسكك و رحم‌سعيك و اخلف عليك نفقتك ولاجعله آخرعهدك ببيةالحرام».

از سفله و بی بند و باران بپرهیزید آنها کسانی هستند که از خدا نمی ترسند در میان ایشان قاتلان انبیا و دشمنان ما هستند.

خداوند تبارک و تعالی توجهی به زمین نمود ما را برگزید و برای ما شیعیانی انتخاب کرد که ما را یاری کنند. شاد باشند در شادی ما و محزون در حزن ما و از جان و مال در راه ما مضایقه ندارند آنها از مایند و بسوی ما برمی‌گردند هیچیک از شیعیان کاری را که نهی کرده‌ایم انجام نمی‌دهد مگر اینکه قبل از مرگ دچار بلائی می‌شود که گناهانش به وسیله آن پاک می‌گردد یا در مال و یا در فرزند و یا در جان خودش تا بالاخره به ملاقات خدا بدون گناه برود ممکن است مقداری از گناهش باقی بماند مرگ بر او دشوار می‌گیرد (تا پاک شود).

مرده شیعه ما صدیق و شهید است تصدیق امر ما را کرده و در راه ما دوست داشته و در راه ما دشمنی ورزیده که منظورش خدا عزیز بوده مؤمن به خدا و پیامبر اوست خداوند مبی‌فرماید «و الذين آمنوا بالله و رسله اولئك هم الصديقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم».

بنی‌اسرائیل به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند این امت نیز به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند یک گروه در بهشت هستند هرکه اسرار ما را فاش کند خداوند گرفتار آهنش می‌کند.

روز هفتم فرزندانتان را ختنه کنید مانع شما سرما و گرما نشود که ختنه پاکی بهشت است زمین ناله می‌زند بسوی خدا از ادرار ختنه نشده‌ها.



مستی چهار نوع است: مستی شراب، مستی مال، مستی خواب، مستی سلطنت و قدرت.

هرگاه یکی از شما تصمیم خواب دارد دست راست خود را بگذارد زیر گونه راست زیرا او نمی‌داند از خواب بیدار می‌شود یا نه.

دوست دارم مؤمن در هر پانزده روز یکبار با نوره خود را تمیز کند.

کمتر ماهی بخورید که گوشت ماهی بدن را آب می‌کند و موجب افزایش بلغم می‌شود و نفس را سنگین می‌کند. شیر را جرعه جرعه نوشیدن شفای هر دردی است مگر مرگ. انار را با پیه آن بخورید که پاک کننده معده است. معده را دباغی می‌کند. هردانه از انار که در معده جایگیر شود دل را زنده می‌کند و روشنی جان است و مداوای وسواس شیطان است تا چهل شب.

چه خورش خوبی است سرکه تلخی را از بین می‌برد و دل را زنده می‌کند.

کاسنی بخورید هر صبحی نیست مگر اینکه قطره‌ای بر او از بهشت هست.

آب آسمان را بیاشامید که بدن را پاک می‌کند و جلو بیماریها را می‌گیرد خداوند می‌فرماید «و ینزل علیکم من السماء ماءً لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان و یربط علی قلوبکم و یثبت به الاقدام» هیچ دردی نیست مگر اینکه در زیره سیاه (سیاه دانه) برای او شفائی است مگر مرگ. گوشت گاو درد است ولی شیر آن دوا است و روغن آن شفا است زن حامله چیزی نمی‌خورد و مداوا نمی‌نماید به چیزی بهتر از رطب خداوند به مریم می‌فرماید «و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطباً جنیاً فکلی و اشربی و قری عیناً» کام فرزند خود را با خرما بردارید پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با حسن و حسین چنین کرد.

وقتی تصمیم همبستری با زن خود دارید عجله نکنید زیرا زنان را حوائجی است.

وقتی چشم شما به زنی افتاد و در شگفت شدید بیائید پیش زن خود در نزد او نیز مانند آنچه در آن زن دیده‌اید هست شیطان را به دل خود راه ندهد و چشم از او بردارد اگر زن ندارد دو رکعت نماز بخواند و بسیار خدایرا حمد کند و صلوات بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بفرستد بعد از فضل خدا بخواهد خداوند به رأفت خود به او عنایت می‌کند چیزی که بی‌نیازش می‌نماید.

وقتی با همسر خود همبستر شدید کم حرف بزنید زیرا سخن گفتن در این موقع



موجب گنگی می‌شود به داخل فرج زن خود نگاه نکنید شاید چیزی را ببینید که بدتان بیاید و موجب کوری می‌شود هرگاه تصمیم همبستری داشتی با زن خود بگو «اللهم انی استحللت فرجها بامرك و قبلتها بامانتك فان قضیت لی منها ولداً فاجعله ذکراً سویاً و لا تجعل للشیطان فیه نصیباً و لا شرکاً».

تنقیه یکی از چهار چیز است که پیامبر اکرم درباره آنها تعریف نمود فرمود بهترین چیزی که معالجه به وسیله آن می‌کنید تنقیه است معده را بزرگ و درد دل را برطرف و بدن را تقویت می‌کند.

بنفشه استنشاق کنید حجامت را از دست ندهید.

وقتی تصمیم همبستری با خانواده خود دارد از اول ماه بپرهیزد و نیمه ماه شیطان در جستجوی فرزند است در این موقع شاید شیاطین جویای شرکت هستند می‌آیند و می‌خواهند در آبستن کردن شریک شوند. از حجامت و نوره در روز چهارشنبه بپرهیزید روز چهارشنبه روز نحس دائمی است در آن روز جهنم خلق شد در جمعه ساعتی است که حجامت نمی‌کند در آن احدی مگر اینکه می‌میرد.

در تحف العقول این روایت با تغییر مختصری نقل شده که ما از خصال نقل کردیم بواسطه اعتماد بیشتری که به نسخه خصال بود در تحف العقول است که هرگاه خواستید به مستراح بروید بگوئید «بسم الله اللهم امط عنی الاذی و اعذنی من الشیطان الرجیم» وقتی نشست بگوید «اللهم کما اطعمتنیه طیّباً و سو غتنیه فاکفنیه» وقتی چشمش به مدفوع خویش افتاد بعد از فراغ بگوید «اللهم ارزقنی الحلال و جبنی الحرام» پیامبر اکرم فرمود هیچ بنده‌ای نیست مگر اینکه خداوند فرشته‌ای را مأمور او نموده گردنش را خم کند وقتی تغوط می‌نماید و مدفوع خود را ببیند در این موقع شایسته است از خدا درخواست حلال کند فرشته به او می‌گوید پسر آدم! اینست نتیجه آنچه بر آن حرص داشتی نگاه کن از کجا بدست آوردی و چه شد.

ضمناً این روایت را در رساله قدیمی دیدم با اختلاف کم که به بعضی از آن اختلافات در بین حدیث اشاره کردیم.

و باید دانست که اصل این خبر در کمال اعتماد و اعتبار است بنا به نظر قدماء گرچه به نظر متاخرین صحیح نیست مرحوم کلینی بر این خبر اعتماد نموده و اکثر اجزاء این خبر را در بابهای متفرق در ابواب کافی نقل کرده همچنین بزرگان محدثین.

بخش هشتم

آنچه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مردم ارزانی داشت به فرمایش خود سلونی قبل ان تفقدونی و جوامع علوم

توحید ۳۱۹-۳۲۳ امالی مجلس پنجاه و پنج صفحه ۲۰۵ - ۲۰۸.

اصبغ‌بن‌نباته گفت وقتی علی علیه‌السلام به خلافت نشست و با او بیعت کردند به سوی مسجد آمد با عمامه پیامبر و برد آنجناب را بر تن داشت نعلین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به پا داشت و شمشیر ایشان را بر کمر داشت بر منبر بالا رفت و در روی منبر نشست. سپس انگشتان دست خود را در هم فرو برد و گذاشت به قسمت پائین شکم خود سپس فرمود مردم از من بپرسید قبل از اینکه مرا نیابید اینجا گنجینه دانش است این آب دهان پیامبر است این چینه‌ها و خوراکی است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌عیله‌وآله شخصاً به من خورانده از من سؤال کنید که در نزد من علم اولین و آخرین است اگر تشک برای من برروی هم بنهند و بر روی آن بنشینم فتوا می‌دهم برای اهل تورات از روی تورات خودشان بطوریکه تورات به سخن درآید و بگوید علی راست می‌گوید و به آنچه خدا در من نازل کرده فتوا داد و انجیلیان را به انجیل خودشان بطوریکه انجیل بگوید علی راست می‌گوید دروغگو نیست به آنچه خدا در من نازل کرده فتوا داد و اهل قرآن را فتوا می‌دهم به وسیله قرآن بطوریکه



قرآن سخن بگوید و بگوید علی راست می‌گوید و دروغگو نیست. فتوا داد به آنچه خدا در من نازل نموده و حال اینکه شما شب و روز قرآن می‌خوانید آیا در میان شما کسی هست که بداند چه نازل شده در آن اگر نباشد یک آیه در قرآن هرآینه خبر می‌دهم به شما آنچه اتفاق افتاد و آنچه هست و به آنچه خواهد شد تا روز قیامت و آن این آیه است «یمحوا اللّٰه ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب» سپس فرمود «سلونی قبل ان تفقدونی» به آن خدائی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر از من بپرسید از هر آیه قرآن در شب نازل شده یا در روز مکّی است یا مدنی در سفر نازل شد یا در حضر ناسخ است یا منسوخ و محکم است یا متشابه و تأویل و تنزیل آن چیست به شما خبر خواهم داد.

مردی از جای حرکت کرد که ذعلب نام داشت و بسیار زبان‌آور بود و سخنور و پردل گفت پسر ابیطالب برروی پله‌های منبری دشوار بالا رفت. امروز با سؤالهای خود او را شرمنده می‌کنم. گفت یا امیرالمؤمنین آیا پروردگار خود را دیده‌ای؟ فرمود وای بر تو ذعلب خدائی را که ندیده باشم نمی‌پرستم. گفت چگونه دیده‌ای برای ما توصیف کن.

فرمود وای برتو. چشمها با مشاهده نمی‌بینند او را ولی دلها با حقیقت ایمان او را می‌بینند. وای بر تو ذعلب! خدای من به بعد و حرکت و سکون و قیام و ایستادن و آمدن و رفتن توصیف نمی‌شود. لطیف لطیف است اما به لطافت توصیف نمی‌شود. عظیم دارای عظمت است اما به عظمت توصیف نمی‌شود. رؤف بخشنده است اما به رقّت و دلسوزی توصیف نمی‌شود. مؤمن است نه با عبادت مدرک است نه با حواس گوینده است نه با لفظ او در اشیاء است نه با ممزوج شدن خارج از اشیاء است نه با جدائی برتر از هر چیز است داخل در اشیاء است نه چون اشیاء که در یکدیگر داخل می‌شوند و خارج از اشیاء است نه مانند چیزها که از هم جدایند.

ذعلب بر زمین افتاد و غش کرد و گفت به خدا قسم چنین جوابی نشنیده بودم



دیگر به خدا قسم چنین کاری نمی‌کنم.

سپس فرمود «سلونی قبل ان تفقدونی» اشعث‌بن‌قیس از جای حرکت کرده گفت یا امیرالمؤمنین از مجوس چگونه جزیه و مالیات گرفته می‌شود با اینکه کتابی بر آنها نازل نشده و پیامبری نداشته‌اند؟ فرمود چرا اشعث خداوند بر آنها کتاب نازل کرد و پیامبر فرستاد. پادشاهی داشتند که شبی مست شد دختر خود را به بستر خویش فرا خواند و با او همبستر شد. صبح مردم شنیدند جلو قصر او جمع شدند و گفتند پادشاها دین ما را آلوده کردی و از بین بردی بیا بیرون تا حد بر تو جاری کنیم.

به آنها گفت جمع شوید و سخن مرا بشنوید اگر توانستم شما را قانع کنم بهتر وگرنه هرچه خواستید بکنید. همه جمع شدند. به آنها گفت مگر نشنیده‌اید که خداوند خلقی را گرامی‌تر از آدم پدرمان نیافریده و مادرمان حوا؟ گفتند راست می‌گوئی. گفت مگر او دختران خود را به ازدواج فرزندان خویش درنیاورد؟ گفتند راست می‌گوئی همین اعتقاد ما است. به این کار معتقد شدند خداوند علم را از میان آنها برداشت و کتاب آنها را بالا برد. آنها کافرانی هستند که داخل آتش می‌شوند بدون حساب. منافقین از آنها بدترند. اشعث گفت به خدا قسم چنین جوابی نشنیده بودم به خدا دیگر چنین کاری را نخواهم کرد.

باز فرمود «سلونی قبل ان تفقدونی» مردی از انتهای مسجد که بر عصای خود تکیه کرده بود و از میان مردم رد می‌شد تا نزدیک به آنجناب رسید گفت یا امیرالمؤمنین مرا به عملی راهنمائی فرما که خداوند مرا از آتش نجات بخشد. فرمود: بشنو، بعد بفهم، سپس یقین کن. دنیا به پا ایستاده به سه چیز: به عالمی که علم خود را به کار برد و به ثروتمندی که بخل نورزد، به مال خود بر اهل دین خدا و به فقیر شکیبا. وقتی عالم بپوشاند علم خویش را و ثروتمند بخل ورزد و فقیر صبر نکند در چنین موقعی مرگ و بدبختی است در چنین موقعی خداشناسان می‌فهمند که دنیا به عقب برگشته و به کفر تبدیل شده بعد از ایمان.

ای سؤال کننده! فریب مساجد زیاد را نخوری و اجتماع مردمی که گردهم آمده‌اند اما دلهای آنها به هم پیوسته نیست. بدانید مردم سه قسمند: زاهد، راغب و صابر. اما زاهد اگر چیزی از دنیا به دست آمد شاد نمی‌شود و اگر چیزی از دستش رفت محزون نمی‌گردد. اما صابر به دل آرزوی دنیا را دارد اگر چیزی به دست آورد از آن کناره می‌گیرد چون می‌داند عاقبت بدی دارد. اما راغب به دنیا باکی ندارد که از حلال بدست آورد یا حرام.

گفت علامت مؤمن در این زمان چیست؟ فرمود متوجه وظیفه خویش است که چه خدا بر او واجب نموده علاقمند به آن می‌شود و چه مخالفت دستور خدا است از او متنفر است گرچه دوست نزدیکش باشد. گفت صحیح می‌فرمائید یا امیرالمؤمنین. بعد آن شخص غائب شد و ما ندیدیم او را. مردم به دنبالش رفتند پیدایش نکردند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام تبسمی نمود سپس فرمود چه می‌کنید او برادرم خضر علیه‌السلام بود.

باز فرمود «سلونی قبل ان تفقدونی» دیگر کسی از جای حرکت نکرد. خدا را ستایش نمود و صلوات بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستاد. سپس فرمود حسن جان حرکت کن برو منبر سخن بگو تا قریش تو را بشناسند بعد از من و نگویند حسن نمی‌تواند کاری بکند. گفت پدر جان چگونه به منبر بروم و سخن بگویم با اینکه شما میان مردم هستی می‌شنوی و می‌بینی مرا. فرمود پدر و مادرم فدایت خودم را پنهان می‌کنم از تو که بشنوم و ببینم ولی تو مرا نبینی.

امام حسن علیه‌السلام به منبر رفت حمدی شایسته و بلیغ نمود خدایرا و صلواتی مختصر و موجز بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستاد سپس فرمود مردم! از جدم پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم می‌فرمود «انا مدینة العلم و علی بابها» مگر می‌توان وارد شهر جز از درب آن شد؟ آنگاه از منبر پائین آمد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام از جای حرکت نمود و او را در آغوش گرفت آنگاه فرمود حسین جان! تو



حرکت کن و بر منبر برو و سخن بگو که قریش جاهل به مقام تو نباشند پس از من و بگویند حسین چیزی نمی‌داند، اما سخن خود را در ارتباط با سخن برادرت قرار بده. امام حسین علیه‌السلام بر منبر رفت پس از حمد و ثنای پروردگار و درود بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به اختصار فرستاد سپس فرمود: مردم! از جدم پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم می‌فرمود: «ان علیاً مدینة هدی فمن دخلها نجا و من تخلف عنها هلک» علی شهر هدایت است هرکه داخل آن شد نجات یافت و هرکه کناره گرفت هلاک شد. علی علیه‌السلام از جای حرکت کرد و او را در آغوش گرفت و بوسید سپس فرمود: مردم بدانید ایندو جوجه‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند و یادگار اویند که امانت به من سپرده و من به امانت در اختیار شما می‌گذارم بدانید مردم! که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره ایندو از شما بازخواست خواهد کرد.

احتجاج طبرسی صفحه ۱۳۸.

اصبغ‌بن‌نباته گفت روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام روی منبر کوفه مشغول سخنرانی بود پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود «ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی فان بین جوانحی علماً جماً».

ابن‌کواء از جای حرکت کرده گفت یا امیرالمؤمنین «الذاریات ذرواً» چیست فرمود بادها هستند. گفت «الحاملات وقراً» چیست فرمود ابرها. گفت «المقسمات امراً» کدام است فرمود ملائکه. گفت یا امیرالمؤمنین من در قرآن آیاتی را مشاهده می‌کنم که آیات دیگر را نقض می‌کند فرمود مادر به عزایت بنشیند پسر کواء کتاب خدا آیاتش یکدیگر را تصدیق می‌کنند نه هم را نقض نمایند اینک بپرس هر چه می‌خواهی.

گفت می‌بینم در قرآن می‌فرماید «رب المشارق و المغارب» و در آیه دیگری «رب المشرقین و رب المغربین» و در آیه دیگری «رب المشرق و المغرب».

فرمود مادر به عزایت بنشیند پسر کواء این مشرق است و آن مغرب اما «رب

المشرقین و رب المغربین» به این معنی است که مشرق زمستان غیر مشرق تابستان است این مطلب را از نزدیکی و دوری خورشید نمی‌یابی؟ اما آیه «رب المشارق و المغارب» خورشید سیصد و شصت برج دارد که هر روز از یک برج طلوع می‌کند و در یک برج غروب می‌نماید و به آن برج بازگشت نمی‌کند مگر سال دیگر در همان روز.

گفت یا امیرالمؤمنین فاصله بین قدمهای شما تا عرش خدا چقدر است؟ فرمود مادر به عزایت بنشیند پسر کواء سؤالی بکن برای یادگرفتن نه سؤال برای لجبازی و آزمایش‌کردن. از محل قدم من تا عرش پروردگارم به اندازه فاصله گفتن یک لا اله الا الله است از روی اخلاص [1] گفت یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام ثواب کسی که بگوید «لا اله الا الله» چیست؟ فرمود هر کس با اخلاص بگوید گناهانش پاک می‌شود چنانکه حرف سیاه از لوح سفید پاک می‌گردد. وقتی برای مرتبه دوم گفت لا اله الا الله با اخلاص درهای آسمان و صفوف ملائکه را می‌شکافد بطوریکه ملائکه به یکدیگر می‌گویند اظهار خشوع کنید در مقابل عظمت خدا. برای مرتبه سوم که به اخلاص گفت لا اله الا الله هیچ چیز مانع او نمی‌شود تا عرش خدا. پروردگار جلیل می‌فرماید آرام گیر به عزت و جلالم سوگند می‌آمرزم گوینده تو را با هرچه کرده. بعد این آیه را خواند «الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه» یعنی وقتی عملش خالص بود بلند می‌شود گفتار و کردارش.

گفت یا امیرالمؤمنین قوس و قزح را برایم توضیح بده. فرمود مادر به عزایت بنشیند. نگو قوس و قزح زیرا قزح اسم شیطان است ولی بگو قوس خدا. وقتی مشاهده شود نشانه فراوانی و سبزی و خرمی است. گفت برایم توضیح دهید این

۱- یعنی وقتی از روی اخلاص بگوید، به یک چشم بهم زدن به عرش خدا می‌رسد و حاصل اینستکه سؤال از مسافت برای شما سودمند نیست سؤال کنید خداوند چه چیزی را قبول می‌کند و به عرش او می‌رسد.

سفیدی تابناک در آسمان چیست؟ فرمود آن مسیل آسمان است و امان برای اهل زمین است از همان محل خداوند قوم نوح را به باران سیل‌آسا غرق نمود.

گفت یا امیرالمؤمنین بفرمائید این (محو) و نابودی که در ماه است چیست؟ فرمود الله اکبر، الله اکبر. مردی نابینا مسئله‌ای کورکورانه می‌پرسد مگر در قرآن نشنیده‌ای «و جعلنا الیل و النهار آیتین فمحونا آیة الیل و جعلنا آیة النهار مبصرة» گفت یا امیرالمؤمنین مرا از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر بده. فرمود از کدامیک آنها سؤال می‌کنی؟ گفت از ابی‌ذر غفاری. فرمود از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم می‌فرمود «ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء ذالهجة اصدق من ابی‌ذر».

آسمان سایه نیافکنده و زمین برنداشته راستگوتر از ابی‌ذر غفاری را.

گفت راجع به سلمان فارسی بگو. فرمود به‌به سلمان از ما اهل بیت است. چه کسی مانند لقمان حکیم است دارای علم اول و آخر بود گفت از حذیفةبن‌یمان فرمود او مردی بود که اسماء منافقین را می‌دانست اگر از حدود خدا از او بپرسید او را عالم و دانا به آن می‌یابید.

گفت مرا از عمار یاسر مطلع فرما. فرمود او مردی بود که گوشت و خون او را بر آتش خدا حرام کرده که ذره‌ای از پیکر او را فرا گیرد. گفت مرا از خود مطلع فرما. فرمود من جوری بودم که هرگاه از پیامبر اکرم سؤال می‌کردم جوابم را می‌داد و اگر سکوت می‌کردم او خود ابتدا به سخن می‌نمود.

گفت یا امیرالمؤمنین به من بفرمائید این آیه مربوط به کیست؟ «هل ننبئکم بالاخسرین اعمالاً» فرمود کفار اهل کتاب یهود و نصاری که بر حق بودند ولی در دین خود بدعت گزاردند خیال می‌کنند کار خوب انجام می‌دهند. آنگاه از منبر پائین آمد و با دست بر روی شانه ابن‌کواء زد و فرمود ای پسر کواء اهل نهروان از آنها دور نیستند.



ابن‌کواء (از شنیدن این سخن خود را خواست تبرئه نماید) گفت یا امیرالمؤمنین من که جز در خانه شما نرفته‌ام و از کسی جز شما نمی‌پرسم. در جنگ نهروان او را با خوارج دیدیم و اعتراض کرده گفتیم مادرت به عزایت بنشیند دیروز که مشکلات و سؤالات خود را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌کردی امروز با او جنگ می‌کنی. در اینموقع مردی به او حمله کرد و با نیزه‌ای او را کشت.

همین خبر را ابراهیم‌بن‌محمدثقفی در کتاب غارات نقل نموده و در آن اضافه کرده که سؤال کرد معنی «السماء ذات الحبک» چیست؟ فرمود صاحب خلق نیکو است. پرسید بین مشرق و مغرب چقدر فاصله است؟ فرمود به اندازه مسیر یک روز خورشید از محل طلوع تا غروب آن. هرکس غیر از این بگوید برای تو دروغ گفته.

پرسید آنها کیانند که نعمت خدا را تبدیل به کفر نمودند «الذین بدّلوا نعمة الله کفراً»؟ فرمود بگذار در گمراهی خود فرو روند آنها قریش هستند. گفت ذوالقرنین کیست؟ فرمود مردی بود که خداوند او را برای قومش برانگیخت تکذیبش کردند و شمشیر بر تارک او زدند مُرد، باز خداوند او را زنده و بسوی آنها برانگیخت دومرتبه تکذیب کردند و شمشیری بر تارکش زدند از دنیا رفت برای مرتبه سوم خداوند زنده‌اش کرد برای همین او دارای دو قرن بود سپس فرمود در میان شما نیز یک نفر مانند او هست. گفت کدامیک از مخلوقات خداوند سخت‌تر است؟ فرمود سخت‌ترین چیزهائی که خداوند آفریده ده تا هستند: ۱- کوههای مرتفع. ۲- آهن که کوه را می‌شکافد. ۳- آتش که آهن را می‌خورد. ۴- آب که آتش را خاموش می‌کند. ۵- ابرها که بر فراز آسمان مسخرند و حامل آب هستند. ۶- باد که ابرها را برمی‌دارد. ۷- انسان که بر باد غالب می‌شود با دست او را کنار می‌زند و راه خود را از پیش می‌گیرد. ۸- مستی که بر انسان غالب می‌شود. ۹- خواب که بر مستی غالب می‌گردد. ۱۰- غم و غصه که بر خواب غلبه پیدا می‌کند. پس سخت ترین چیزی که خدا آفرید غم و غصه و ناراحتی است.



احتجاج طبرسی صفحه ۱۳۹.

حضرت صادق علیه‌السلام از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرد که فرمود از کتاب خدا بپرسید به خدا قسم هیچ آیه از قرآن نازل نشد در شب و روز و در سفر و حضر مگر اینکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را برایم خواند و تأویلش را به من آموخته. ابن‌کواء از جای حرکت کرده گفت یا امیرالمؤمنین موقعی که قرآن نازل می‌شد و شما نبودی چگونه می‌شد؟ فرمود پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هر آیه‌ای که نازل می‌شد و من حضور نداشتم به محض اینکه می‌آمدم آن آیه را برایم می‌خواند و می‌فرمود یا علی خداوند این آیه را در نبودن تو نازل کرده و تأویل آن چنین است تأویل و تنزیل آن را به من می‌آموخت.

احتجاج طبرسی صفحه ۱۳۹.

در اخبار رسیده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشغول خطبه بود فرمود «سلونی قبل ان تفقدونی» به خدا قسم از من نخواهید پرسید از گروهی که صد نفر را گمراه نموده‌اند و صد نفر را هدایت کرده‌اند مگر اینکه تبلیغ کننده آنها و رهبرشان را برایتان معرفی می‌کنم تا روز قیامت. مردی از جای حرکت کرد (سعدبن‌ابی‌وقاص) و گفت بگو ببینم تعداد مویهای سر و ریش من چقدر است؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود برادرم پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا از سؤال تو مطلع نموده و بر هر دانه موی سرت یک فرشته تو را لعنت می‌کند و بر هر یک از مویهای ریشت شیطانی است که تو را می‌کشاند و در خانه‌ات گوساله‌ای است (عمربن‌سعد) که فرزند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌کشد نشانه تعداد موی‌های سر و ریشت همین مطلبی است که برایت گفتم.

اگر نه اینست اثبات تعداد مویهایت مشکل است می‌گفتم تعداد آنها چقدر است ولی دلیل این مطلب همان خبری است که اطلاع دادم از لعنتی که تو را می‌کنند و گوساله ملعونت. پسرش در آن موقع پسر بچه کوچکی بود چهار دست و پا حرکت



می‌کرد در جریان کربلا متصدی قتل آنجناب شد. مطلب همانطوری که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده بود شد.

از کتاب ارشاد القلوب دیلمی،

روایت شده که گروهی خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند موقعی که ایشان مشغول خطبه بود در کوفه و می‌فرمود «سلونی قبل ان تفقدونی» از من نخواهید پرسید از چیزی پائین عرش مگر اینکه پاسخ خواهم داد. این جمله هرکس بعد از من بگوید ادعای بیجا نموده و دروغگو است و مفتری.

مردی از جای حرکت کرد که پهلوی آنجناب نشسته بود و در گردن کتابی چون مصحف داشت مردی گندمگون و چاق و بلند قد با مویهای مجعد بود به یهودان عرب شباهت داشت. با صدای بلند گفت ای کسی که ادعا می‌کنی چیزی را که نمی‌دانی و پیشی می‌گیری در مورد مسائلی که نمی‌فهمی من از تو می‌پرسم جوابم را بده.

شیعیان و یاران علی علیه‌السلام از هر طرف به او حمله کرده تصمیم کشتنش را گرفتند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فریاد زد و آنها را بازداشت. فرمود رهایش کنید عجله ننمائید. با عجله و شتابزدگی نمی‌توان برهان و دلیل واقعی را اثبات نمود و نه با عجله کردن سائلی و پرسش کننده براهین خدا آشکار می‌گردد. بعد روی به جانب او نموده فرمود با تمام نیروی خود بپرس و هرچه می‌دانی سؤال کن ان شاءالله جوابت را خواهم داد. جوابی که شک بردار نباشد و نتوان خرده بر آن گرفت و تردید در واقعیتش نمود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

آن مرد گفت فاصله بین مشرق و مغرب چقدر است؟ فرمود مسافت هواء. گفت مسافت هواء چقدر است؟ فرمود به اندازه دوران فلک. گفت دوران فلک چقدر است؟ فرمود به اندازه یک روز مسیر خورشید. گفت صحیح گفتی.

پرسید قیامت چه وقت است؟ فرمود هنگام مرگ و رسیدن اجل. گفت صحیح



است. عمر دنیا چقدر است؟ فرمود هفت هزار دیگر حدی نیست (شاید از زمان خلقت آدم تا زمان خود را می‌فرماید) آن مرد گفت صحیح است.

گفت بکه کجای مکه است؟ فرمود مکه اطراف حرم است و بکه محل خانه خدا است. گفت صحیح می‌فرمائید. پرسید چرا مکه نام گرفته؟ فرمود زیرا خداوند زمین را از زیر آن مکّ نموده یعنی کشانده. پرسید پس چرا بکه نام گرفته؟ فرمود زیرا این خانه گردن ستمگران و تبهکاران را درهم شکسته. گفت راست می‌گوئی.

گفت خدا قبل از اینکه عرش را بیافریند کجا بود؟ فرمود منزه است خدائی که کُنه صفات او را حاملین عرش با قرب مقام کرامتی که دارند درک نمی‌کنند و نه ملائکه مقرب می‌توانند انوار دامن جلالش را بیابند. وای بر تو گفته نمی‌شود خدا کجا است و در چیست و نه کدام است و نه چگونه است؟ گفت صحیح است. اما چقدر عرش خدا بر روی آب بود قبل از آفرینش زمین و آسمان؟ فرمود می‌توانی حساب کنی؟ گفت بلی. فرمود شاید نتوانی حساب این عدد را بنمائی. جواب داد نه من خوب می‌توانم حساب کنم.

فرمود اگر دانه خردل به روی زمین بریزند تا آسمان را پر کند فاصله بین زمین و آسمان بعد به تو اجازه دهند که یک دانه یک دانه با این ناتوانی که داری از مشرق به مغرب آنها را حمل کنی عمرت را طولانی کنند و به تو نیروی چنین کاری بدهند تا نقل نمائی و بشماری این کار آسانتر است از تعداد سالهائی که عرش بر روی آب بود قبل از آفرینش زمین و آسمان من برای تو یک دهم یک دهم از یک دهم‌ها از یک جزء از صدهزار جزء را توضیح دادم استغفار می‌کنم از اینکه کم کردم و اندازه معینی نمودم.

آن مرد سر خود را تکانی داد و شروع به خواندن این شعر کرد:

انت اهل العلم یا هادی الهدی   تحیر من الشک الغیاهبا

حزت اقاصی العلوم فما   تستبصر ان غولبت مغلوبا



لا تنثنی عن کل اشکولة تبدی اذا حلت اعاجیبا

لله در العلم من صاحب یطلب انسانا و مطلوبا

نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود «سلونی قبل ان تفقدونی» من به راههای آسمان آشناتر تا راههای زمینم. پیش از آنکه فتنه‌ای برانگیخته شود که مدافعی وجود نداشته باشد برای رفع این فتنه و آرزوهای مردم بر باد رود.



بخش نهم

مناظرات امام حسن و امام حسین علیهماالسلام

خصال صدوق صفحه ۵۶ جلد ۲.

حضرت باقر علیه‌السلام فرمود یک روز امیرالمؤمنین علیه‌السلام در محله کوفه بود. مردم در اطرافش اجتماع داشتند. بعضی سؤالهای دینی می‌نمودند و بعضی انتظار می‌کشیدند که سؤال خود را بنماید. ناگاه مردی از جای حرکت کرده گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او نگاهی کرد فرمود علیک‌السلام و رحمة الله و برکاته تو که هستی؟ گفت من مردی از رعایا و همشهری‌های شمایم. فرمود تو از رعایای من نیستی و نه همشهری من. اگر یک روز به من سلام کردی وضع تو بر من مخفی نیست. گفت امان بدهید تا بگویم یا امیرالمؤمنین فرمود از وقتی وارد شهر ما شده‌ای کاری صورت داده‌ای؟ گفت نه. فرمود شاید تو از سپاه دشمنان ما هستی؟ جواب داد آری.

فرمود امان به تو می‌دهم تا جنگ تمام شود. گفت مرا معاویه پنهان فرستاده تا از تو سؤالهائی را بپرسم که پادشاه روم از او سؤال کرده گفته است اگر تو شایسته این مقام هستی و جانشین پیامبری این سؤالها را جواب بده اگر جواب بدهی از تو پیروی می‌کنم و برایت جایزه می‌فرستم اما معاویه نتوانسته جواب او را بدهد و بسیار ناراحت است. مرا پیش شما فرستاده تا جواب آنها را بگیرم.



امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود خدا بکشد پسر هند جگرخوار را چقدر گمراه و کور است و کسانی که اطرافش را گرفته‌اند. کنیزی را آزاد کرده بود یاد نداشت چگونه با او ازدواج نماید. خداوند بین من و این امت حکومت کند. پیوند مرا با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مراعات نکردند و سابقه‌ام را در اسلام و شدائدی که متحمل شدم برای پایداری دین در نظر نگرفتند، حقّم را ندادند و مقام عظیم مرا کوچک انگاشتند و با یکدیگر در راه پیکار با من همداستان شدند.

فرمود بروید حسن و حسین علیهماالسلام و محمدبن‌حنیفه را بیاورید. آنها را حاضر کردند فرمود شامی! ایندو فرزندان پیامبرند اما این فرزند من است. از هرکدام مایلی بپرس. اشاره کرد از همین آقا که موبهای پرپشت دارد بپرسم. به امام حسن علیه‌السلام اشاره نمود که کم سن بود. امام مجتبی علیه‌السلام فرمود هر سؤالی داری بکن. شامی گفت: فاصله بین حق و باطل چقدر است و بین آسمان و زمین و بین مشرق و مغرب؟ قوس و قزح چیست؟ محلی که ارواح مشرکین در آنجا منزل دارند چیست و محلی که ارواح مؤمنین آنجا مسکن گزیدند کدام؟ مؤنث چیست و آن ده چیز که هرکدام از دیگری سخت‌ترند کدام است؟

امام مجتبی علیه‌السلام فرمود بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است. هرچه با چشم دیدی حق است با اینکه با گوش باطل بسیاری را شنیده‌ای. شامی گفت صحیح است. فرمود بین آسمان و زمین به اندازه دعای مظلوم فاصله است و به اندازه دید چشم، هرکس جز این گفت او را تکذیب کن. گفت راست می‌گوئید. فرمود بین مشرق و مغرب به اندازه یک روز راه خورشید است که او را مشاهده می‌کنی از مشرق طلوع می‌کند و در مغرب غروب. شامی گفت صحیح است. پرسید قوس و قزح چیست؟ فرمود وای بر تو نگو قوس و قزح زیرا قزح اسم شیطان است این قوس الله است و علامت فراوانی و امان برای اهل زمین از غرق است.

اما چشمه‌ای که در آنجا ارواح مشرکین جا دارند برهوت است و محلی که ارواح مؤمنین جای دارند سلمی نام دارد. مؤنث کسی که معلوم نیست مرد است یا زن. باید انتظار کشید اگر محتلم شد مرد است و اگر زن باشد حیض می‌شود و



سینه‌هایش برمی‌آید و گرنه او را می‌گویند ادرار کن به دیوار اگر ادرارش به دیوار خورد مرد است اما اگر ریخت چنانچه ادرار شتر می‌ریزد او زن است. اما آن ده چیز که یکی از دیگری سخت‌تر است عبارت است از سنگ که سخت‌ترین چیز است که خدا آفریده از سنگ سخت‌تر آهن است که سنگ را قطع می‌کند از آهن سخت‌تر آتش است که آهن را آب می‌کند و از آتش سخت‌تر آب است که آتش را خاموش می‌کند و از آب سخت‌تر ابر است که حاصل آب است و از ابر سخت‌تر باد است که ابر را حمل می‌کند و از باد سخت‌تر فرشته‌ای است که آن باد را می‌فرستد و از او سخت‌تر ملک‌الموت است که آن فرشته را می‌میراند و شدیدتر از ملک‌الموت مرگ است که ملک‌الموت را می‌میراند و شدیدتر از مرگ امر خدای جهانیان که مرگ را می‌میراند.

شامی گفت گواهی می‌دهم که تو پسر پیامبری و اینکه علی علیه‌السلام شایسته‌تر به مقام خلافت است تا معاویه. این جوابها رانوشت و برای معاویه برد. معاویه برای پادشاه روم فرستاد. پادشاه روم برایش نوشت با سخن خود با من صحبت نکردی و جوابی دادی که جواب تو نبود. به حضرت مسیح سوگند این جواب مال تو نیست این نیست مگر از معدن نبوت و محل رسالت اما اگر تو یک درهم از من بخواهی نمی‌دهم.

در تفسیر قمی صفحه ۵۹۵ - ۵۹۹.

حضرت صادق علیه‌السلام از آباء گرام خود نقل کرد: وقتی جریان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و معاویه به پادشاه روم رسید که دو نفر بر سر ملک با یکدیگر به جنگ پرداخته‌اند پرسید از کجا خارج شده‌اند؟ گفتند یکی از کوفه و دیگری از شام. پادشاه به وزراء خود گفت بگردید ببینید می‌توانید از تجار عرب کسی را بیابید که آنها را برای من توصیف نماید. دو نفر تاجر شامی برای او آوردند و دو نفر از تجار مکه. از اینها امتیازات آن دو را پرسید. قیافه‌های آنها را توضیح دادند به خزینه‌دار خود گفت لیست‌ها را بیاورید. آنها را آوردند نگاه کرد. گفت مردی در شام قیام کرده گمراه است و آنکس که در کوفه قیام نموده هادی است.



برای معاویه نوشت که داناترین افراد خانواده خود را برایم بفرست و برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز نوشت که داناترین افراد خانواده خود را بفرست تا از ایندو فرستاده سؤالاتی را بشنوم و در انجیل نگاه کنم و بگویم کدامیک شایسته این مقام هستید و بر سلطنت خود بیم داشت. معاویه فرزندش یزید را فرستاد علی علیه‌السلام نیز فرزند خود امام حسن مجتبی را. یزید که وارد شد دست پادشاه روم را بوسید و بعد سر او را. امام حسن علیه‌السلام که وارد شد فرمود: خدا را شکر که یهودی و نصرانی و مجوس و خورشید پرست و ماه پرست و بت پرست و گاو پرستم قرار نداد مرا پیرو دین حنیف مسلمانم کرد و از مشرکینم قرار نداد. بزرگ خداوند جهانیان پروردگار عرش عظیم و الحمد لله رب العالمین بعد نشست و چشم بالا نکرد. وقتی پادشاه روم آن‌دو را مشاهده کرد هر دو را بیرون فرستاد و از هم جدا کرد. ابتدا یزید را به حضور پذیرفت. از خزائن خود سیصدوسیزده صندوق خارج کرد که در آن تمثال انبیاء وجود داشت و آن تمثال‌ها را زینت کرده بودند به آرایش هر پیامبر مرسلی.

یکی از آن تمثالها را به یزید نشان داد. یزید نشناخت. یکی یکی نشان داد. هیچکدام را نشناخت و جوابی نداد. بعد از ارزاق خلایق و ارواح مؤمنین که کجا جمع می‌شوند پرسید و از ارواح کفار که کجایند بعد از مرگ سؤال کرد، هیچکدام را نمی‌دانست.

بعد امام حسن علیه‌السلام را خواست. گفت ابتدا یزیدبن‌معاویه را خواستم تا او بفهمد که تو چیزهائی را که او نمی‌داند می‌دانی چیزهائی را که پدرت می‌داند پدر او نمی‌داند. برای من پدر تو و او را توصیف نموده‌اند در انجیل نگاه کردم دیدم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است و وزیر او علی است و در اوصیا که نگاه کردم دیدم پدرت وصی است.

فرمود هرچه مایلی از انجیل از من بپرس و آنچه در تورات و قرآن است تا برایت بازگو کنم.انشاءالله. پادشاه تمثال‌ها را خواست. اولین تمثال بصورت ماه بود. امام حسن فرمود این صفت آدم ابوالبشر است. بعد تمثالی بصورت خورشید فرمود



این صفت حوا مادر بشر است تمثال دیگری نشان داد بصورت زیبائی فرمود این صفت شیث پسر آدم است اولین کسی است که مبعوث شده و سنش به هزاروچهل سال رسیده. باز تمثال دیگر فرمود این صفت نوح است صاحب کشتی که عمرش هزاروچهارصد سال بود در میان مردم نهصدوپنجاه سال دیگر درنگ کرد.

بعد تمثال دیگری نشان داد و فرمود این صفت ابراهیم است که شانه پهن دارد و چهره گشاده. بعد تمثال دیگری نشان داد فرمود این صفت اسرائیل همان یعقوب است. بعد تمثال دیگری فرمود این صفت اسماعیل است. باز تمثال دیگری فرمود یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است. بعد تمثال دیگری گفت این صفت موسی‌بن‌عمران که عمرش دویست‌وچهل سال بود و بین او و ابراهیم پانصد سال فاصله شد. بعد تمثال دیگری نشان داد فرمود این صفت داود صاحب جنگ است. بعد تمثال دیگری را نشان داد فرمود این صفت شعیب است بعد زکریا و بعد یحیی و پس از آن عیسی‌بن‌مریم روح الله و کلمةالله که عمرش در دنیا سی و سه سال بود. پس او را به آسمان بلند نمود و به زمین خواهد آمد در دمشق هم او دجال را می‌کشد.

باز یک یک نشان می‌داد و نام هرکدام را بیان می‌کرد بعد اوصیاء و وزراء را نشان داد. نام یکایک آنها را بیان کرد پس تمثالهائی به نشانه پادشاهان نشان داد. امام حسن علیه‌السّلام فرمود نشانه‌های اینها در تورات و انجیل و زبور و قرآن نیست شاید اینها نشانه پادشاهان باشند.

پادشاه روم گفت گواهی می‌دهم که شما خانواده محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله دارای علم اولین و آخرین هستید و دارای علم تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و الواح موسی. سپس تمثال دیگری به او نشان داد. چهره این تمثال می‌درخشید. همینکه چشم امام حسن علیه‌السلام به او افتاد گریه شدیدی کرد. پادشاه پرسید چرا گریه می‌کنی؟ فرمود این صفت جدم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است که محاسن انبوه داشت و شانه پهن و گردنی بلند و پیشانی گشاده و دماغ باریک و دندانهای باز خوش صورت و مویهای پیچیده و مجعد و خوش بو و خوش صحبت

فصیح که امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و عمرش به شصت‌وسه سال رسید. چیزی بعد از خود به جای نگذاشت مگر انگشتری که بر آن نقش بود لا اله الا الله محمدرسول‌اللهصلی‌اللهعلیه‌وآله و بدست راست می‌کرد و شمشیرش ذوالفقار و عصایش و جبه‌ای پشمینه و کسائی پشمینه که به کمر می‌بست نه او را تکه کرده بود و نه دوخته بود تا از این جهان به لقاء الله پیوست.

پادشاه گفت ما در انجیل می‌یابیم که دارای ملکی بود که به دو نواده‌اش می‌رسید آیا چنین چیزی وجود داشت؟ فرمود صحیح است. پرسید آیا برای شما باقی مانده؟ فرمود نه. پادشاه گفت این اولین فتنه این امت است بر مردم و بر قدرت پیامبر و اصحاب ذریه خودش که از آنها قائم به حق است آمر به معروف و ناهی از منکر.

بعد پادشاه پرسید از هفت چیز که خداوند آفرید و در رحمی قرار نداشته‌اند. امام حسن علیه‌السلام فرمود آدم بعد حوا، سپس قوچ ابراهیم، بعد ناقه صالح، سپس ابلیس ملعون، بعد مار و پس از آن کلاغی که در قرآن نام برده شده سپس از ارزاق خلایق پرسید.

فرمود ارزاق خلایق در آسمان چهارم است که به اندازه نازل می‌شود و با مقدار معینی بسط و گسترش می‌یابد. آنگاه از ارواح مؤمنین پرسید که بعد از مرگ کجایند؟ فرمود در صخره بیت‌المقدس جمع می‌شوند در هر شب جمعه و آن عرش کوچک خدا است. از آنجا خدا زمین را گسترده و به سوی آن می‌پیچد و از همانجا محشر است و از آنجا خدای عزیز استیلا بر آسمان جست و همچنین ملائکه.

بعد از ارواح کفار پرسید که در کجا جمع می‌شوند؟

فرمود در سرزمین حضرموت پشت شهر یمن سپس خداوند آتشی از مشرق و آتشی از مغرب می‌فرستد و دو باد شدید می‌وزد و مردم محشور می‌شوند کنار صخره بیت‌المقدس هر که مستوجب بهشت باشد وارد بهشت می‌شود و هرکه مستوجب آتش باشد داخل آن می‌شود «فریق فی الجنة و فریق فی السعیر».

وقتی امام حسن علیه‌السلام تمثال‌ها را برای او توجیه کرد و سؤالاتش را جواب



داد پادشاه روم نگاهی به یزیدبن‌معاویه نمود و گفت فهمیدی که چنین اطلاعاتی را جز نبی مرسل یا وصی همکار او که خداوند به او امتیاز کمک به پیامبرش را داده یا عترت پیامبر کس دیگری نمی‌داند. دشمنان آنها دلهاشان در زیر پرده جهل تاریک شده دنیا را بر آخرت و هوای نفس را بر دین خود اختیار کرده‌اند و از ستمکارانند. یزید سکوت کرد و سر به زیر انداخت با شرمساری.

پادشاه بسیار احترام به امام حسن علیه‌السلام کرد و جایزه گرانی تقدیم داشت. گفت از خدا بخواه بمن تشرف به دین شما را عنایت کند شیرینی سلطنت بین من و این عمل فاصله شده. گمانم یک بدبختی مهلک و عذاب دردناکی باشد. یزید برگشت پیش معاویه پادشاه روم طی نامه‌ای برای او نوشت آنکس که خداوند به او علم ارزانی داشته و حکم به تورات و انجیل و زبور و فرقان می‌نماید شایسته خلافت است و برای علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام نوشت حق با توست و خلافت از آن تو. خاندان پیامبر شما و فرزندانت هستید با کسی که به جنگ پرداخته‌ای ادامه بده که خداوند او را بدست تو عذاب خواهد کرد و بعد دچار آتش جهنم برای ابد خواهد شد زیرا کسی که با تو پیکار کند در انجیل یافته‌ام که لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر اوست و بر او باد لعنت اهل آسمانها و زمینها.

در کتاب عددالقویه نقل شده است:

حسن بصری نامه‌ای به امام حسن علیه‌السلام نوشت به این مضمون شما خاندان نبوت و معدن حکمت هستید. شما را خداوند کشتی سیار در دریاهای ژرف قرار داده پناه بی‌پناهان هستید و به ریسمان نجات شما چنگ می‌زند تندرو. هرکه پیرو شما شود هدایت می‌یابد هرکه تخلف جوید هلاک می‌شود من این نامه را برای شما نوشتم موقعی که امت حیران و سرگردان در مسئله قضا و قدرند از شما تقاضا دارم آنچه خداوند به شما ارزانی داشته از علوم برای ما بگشائید تا راهنمای اعتقاد ما شود.

امام حسن علیه‌السلام در جوابش نوشت همانطوری که ذکر کردی ما خاندان پیامبر مورد لطف خدا و اولیای او هستیم اما اگر ما در نزد تو و یارانت چنانکه



نوشته‌ای می‌بودیم بر ما مقدم نمی‌شدید و دیگری را بر ما مقدم نمی‌داشتید. خداوند مثال شما را در قرآن زده می‌فرماید «استبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر» این مربوط به اولیاء و دوستان قسمت در سؤالی که کرده‌اند و مثالی نیز برای تو اگر نمی‌خواستم این احتجاج و استدلال را با تو و اصحابت بنمایم هرگز جواب تو را در این سؤال نمی‌دادم. وقتی نامه مرا دریافت کنی حجت بر تو و یارانت دامن گیر خواهد شد که خداوند در این آیه می‌فرماید «افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون».

پیرو آنچه در مورد قَدَر می‌نویسم باش که هرکس ایمان به قدر نداشته باشد چه خیر و چه شر آن کافر است و هر که گناه را به گردن خدا بیاندازد فاجر است. هرگز خداوند بزور مردم را به اطاعت خویش وانداشته و به زور به معصیت وادار نکرده و آنها را به خود وانگذاشته است اما مالک تمام نیروهائی است که در اختیار مردم قرار داده و قادر بر تمام قدرتهائی است که به ایشان سپرده اگر راه اطاعت و بندگی را سپردند مانع آنها نخواهد شد و بازشان نمی‌دارد. اگر به معصیت تصمیم گرفتند در صورتی که بخواهد ممکن است بین آنها و عمل خلاف فاصله شود (و نگذارد آلوده به معصیت شوند) اگر چنین کاری را نکرد آنها را وادار به معصیتشان نکرده و نه به زور دچار چنین عملی نموده.

خداوند به آنها قدرت انجام چنین کاری را داده و راهی برایشان گشوده و تمکن انجام عمل (و ترک آن را به ایشان داده) راه به انجام امر و ترک معصیت در آنها مقرر کرده. تکلیف را از کسانی که نقص بدنی دارند و قدرت انجام ندارند پا زمین‌گیر هستند برداشته والسلام.

امالی ابن شیخ صفحه ۱۰ - ۱۴.

امام علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام فرمود موقعی که امام حسن علیه‌السلام با معاویه صلح کرد از محل خود خارج شد تا با هم روبرو شدند معاویه بپاخاست و به منبر



رفت و به امام حسن گفت شما یک پله پائینتر بایستید. شروع به سخنرانی کرده گفت مردم اینک حسن بن علی و فرزند فاطمه علیهما السلام ما را شایسته خلافت دانست و خود را لایق آن نمی‌دانست. بهمین جهت آمده تا با ما بیعت کند بعد گفت از جای حرکت کن و بگو. امام حسن علیه‌السلام از جای حرکت کرد و شروع به سخنرانی کرده فرمود: حمد خدائی را که بر نعمت‌ها و پیاپی افاضه نمودن آنها و برگرداندن گرفتاریها و بلاها مستوجب ستایش است در نزد خردمندان و بی‌خردان پروردگاری که به جلال و کبریائیش امکان راه‌یابی به دوام و مقامش نیست خدائی که برتر از گمان و اندیشه مخلوقین است تا راه به کنه غیب او یابند. افکار دانشمندان و صاحبنظران اشهد ان لا اله الا الله وحده فی ربوبیته یکتا است در خدائی و وجود و وحدانیت خویش بی‌نیازی است که شریک ندارد و بی‌همتائی است که همکار ندارد و اشهد ان محمداً عبده و رسوله پیامبری که برگزید و ممتاز نمود و انتخابش کرد به رسالت تا دعوت به حق نماید و چراغ درخشان باشد و برای بندگان از آنچه باید بترسند بیم دهد و به آنچه آرزو دارند مژده دهد. امت را راهنمائی کرد و اظهار رسالت خویش نمود.

مردم! گوش کنید، شما دارای قلب‌ها و گوش‌هائید دقت نمائید ما خانواده‌ای هستیم که خداوند ما را گرامی داشت به اسلام و برگزید و امتیاز بخشید و انتخاب نمود. پلیدی را از ما دور کرد و پاک و پاکیزه‌مان نمود. رجس شک است هرگز شک در پروردگار و دین او نداریم و از هر بداندیشی و گمراهی پاکمان نمود. برگزیده از فرزندان آدم شدیم به نعمت خدا. هیچگاه مردم به دو دسته تقسیم نشدند مگر اینکه ما در قسمت برگزیده آنها بودیم. بالاخره روزها گذشت و سالها طی شد تا خداوند محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به نبوت برگزید و به رسالت برانگیخت کتاب آسمانی خود را بر او نازل کرد. سپس دستور داد که مردم را به سوی خدا دعوت نماید. اولین کسی که دعوت او را پذیرفت پدرم علی بود. او اولین مؤمن و تصدیق کننده رسالت

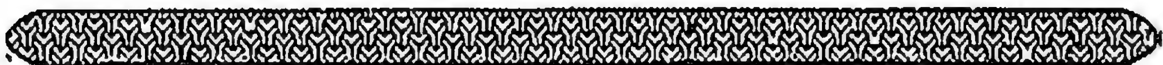


بود که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید «افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه» پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بینه و راهبر از جانب خداست و پدرم پیامد اوست و گواه از جانب خدا است پیامبر اکرم موقعی که خواست پدرم را به مکه بفرستد با سوره برائت فرمود «علی جان این سوره را ببر به من دستور داده‌اند که برای تبلیغ سوره یا باید خودم بروم یا شخصی چون خودم و تو آن شخص هستی. پس علی از پیامبر و پیامبر از علی است.

و در مورد قضاوتی که بین علی و برادرش جعفربن‌ابیطالب و غلامش زیدبن‌حارثه در مورد دختر حمزه نمود به او فرمود یا علی تو از من و من از تو هستم و ولی هر مؤمنی بعد از من. پدرم تصدیق رسالت پیامبر را از همه جلوتر نمود و با جان خویش از او حمایت کرد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در هر موقعیتی او را مقدم می‌داشت و برای هر پیشامدی انتخابش می‌کردبه واسطه اعتماد و اطمینانی که به او داشت. می‌دانست او خیرخواه خدا و پیامبر است و او از همه مقربین نزدیکتر بخدا و پیامبر اوست. خداوند در قرآن کریم فرموده «السابقون السابقون اولئك المقربون» پدرم از همه سبقت گیرنده‌تر بود به سوی خدا و پیامبر و از همه نزدیکتر.

خداوند در قرآن می‌فرماید «لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئك اعظم درجة» پدرم اول مسلمان و مؤمن و اول ملحق شونده به خدا و پیامبرش بود و اول مهاجر و اولین فرد بود که به مقدار وسع و توان خویش در راه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مایه گذاشت. خداوند می‌فرماید «والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لا خواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا ربنا انك رؤف رحیم» طبق این آیه تمام مردم برای پدرم طلب مغفرت می‌نمایند چون از همه زودتر سبقت به ایمان گرفت و هیچ کس از او جلوتر نبود خداوند می‌فرماید «السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان» پس او سبقت



بر تمام سابقین گرفته همانطوری که خداوند سابقین را بر متخلفین فضیلت بخشیده همچنین پیشتاز سابقین را نیز بر سابقین فضیلت می‌بخشد خداوند در این آیه می‌فرماید «اجعلتم سقاية الحاج و عمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله و اليوم الاخر و جاهد فى سبيل الله» مجاهد واقعی در راه خدا اوست درباره او این آیه نازل شده.

از کسانی که دعوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را پذیرفت عمویش حمزه و پسر عمویش جعفربن‌ابیطالب بود هردو مانند عده زیاد دیگری شهید شدند ولی خداوند حمزه را از بین تمام آن شهداء سیدالشهداء نامید و برای جعفر دو بال عنایت کرد تا با ملائکه به هرجا که خواست برود این امتیازبه واسطه مقام و موقعیت خویشاوندی بود که با پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داشتند.

در بین شهیدانی که با حمزه شهید شدند پیامبر حمزه را هفتاد نماز امتیاز بخشید چنانچه خداوند به زنان خوب پیامبر وعده دو پاداش و زنان بد وعده دو کیفر داده چون به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله انتساب داشتند. نماز در مسجد پیامبر را برابر با هزار نماز که در مساجد دیگر خوانده شود قرار داده بجز مسجدالحرام و مسجد خلیل خود ابراهیم در مکه این بواسطه مقام و موقعیتی است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در نزد خدا داشته. خداوند صلوات بر پیامبر را بر تمام مؤمنین واجب نموده پرسیدند یا رسول الله چگونه بر تو صلوات بفرستیم فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد پس بر هر مسلمان لازم است که بر ما نیز صلوات فرستد با صلواتی که بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرستد فریضه‌ای واجب است.

خداوند خمس غنیمت را برای پیامبرش قرار داده و آنچه به او مرحمت کرده برای ما نیز لازم شمرده. بر او صدقه را حرام کرده چنانچه بر ما نیز حرام نموده. پس بحمد الله ما را نیز در امتیازات پیامبر شریک نموده و از هرچه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را منزه نمود و خارج کرد، ما را نیز منزه نموده و خارج کرد. این امتیاز لطفی است که خداوند به ما داده و فضیلتی است بر سایر مردم که به ما بخشیده.



خداوند موقعی که اهل کتاب نبوت او را انکار کردند فرمود«فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسانا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین» پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای مباهله با خود مصداق انفس پدرم را و مصداق ابناء من و برادرم را و زنان مادرم را برد، از میان تمام مردم پس ما خانواده او و گوشت و خون و نفس اوئیم ما از او و او از ما است و فرموده است «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» وقتی آیه تطهیر نازل شد، پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ما را جمع کرد. من و برادرم و مادر و پدرم را در زیر یک کساء با خود قرار داد. آن کساء خیبری از ام سلمه بود و جریان نیز در حجره و نوبه او پیش آمد. پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خدایا اینها اهل بیت من هستند و خانواده و عترتم، از آنها پلیدی را دور کن پاکشان بگردان.

ام السلمه رضی الله‌عنها گفت من هم وارد اهلبیت بشوم؟ پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خدا رحمتت کند، تو عاقبت به خیری. چقدر من از تو خشنودم ولی این امتیاز مخصوص من و آنها است. سپس تا پایان عمر آنجناب که از دنیا رفت هر روز صبح هنگام طلوع فجر می‌آید پیش ما و می‌فرمود: موقع نماز است، خدا رحمتتان بکند «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً».

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد درهائی که از خانه به مسجد باز می‌شد بستند به‌جز در خانه ما. در این مورد بعضی اعتراض کردند فرمود من درب خانه‌های شما را از جانب خود نبسته‌ام که درب خانه علی را باز گذارم این دستور خدا و وحی است خداوند دستور داده آن درها را ببندم و در خانه علی باز باشد. دیگر بعد از آن هیچکس دچار جنابت و تولید فرزند در مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نمی‌شد غیر از شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و پدرم علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام این امتیازی بود مخصوص ما و فضیلتی که بر تمام مردم داشتیم اینک درب خانه پدرم قرین درب

خانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد است و منزل ما بین منازل پیامبر است زیرا خداوند به او دستور داد که مسجدش را بنا کند. آنجناب ده خانه ساخت که نُه خانه آن تعلق داشت به فرزندان و زنانش و خانه وسط متعلق به پدرم بود که اینک آشکار است و خانه همان مسجد پاک است که خداوند درباره آن می‌فرماید «اهل البیت» ما اهل بیت هستیم که از ما رجس پلیدی را دور کرده و پاک و پاکیزه‌مان کرده.

مردم اگر من سالها پشت سرهم بایستم و برای شما امتیازات خود را که خداوند ارزانی داشته بیان کنم نمی‌توانم تمام نمایم. من فرزند نذیر و بشیر و سراج منیرم آن پیامبری که رحمت برای جهانیان بود پدرم علی ولی مؤمنین و شبیه هارون بود.

معاویه فرزندصخر خیال می‌کند من او را شایسته خلافت می‌دانم و خود را شایسته آن نمی‌دانم دروغ می‌گوید. به خدا سوگند من از جان مردم بر آنها مقدم‌ترم.

بدستور قرآن و بیان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جز اینکه ما خانواده پیوسته مظلوم و مقهور و ستم‌کشیده و بیمناک از دست ستمگرانیم. از زمان درگذشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خداوند حاکم خواهد بود بین ما و ستمگرانمان. آنها که بار گران خود را بردوش ما نهادند و مردم را علیه ما شورانیدند و سهم و بهره ما را از خمس و غنائم جلوگیری نمودند و مادرمان فاطمه علیهاالسلام را از ارث پدرش محروم کردند. من نام کسی را نمی‌برم ولی بخدا سوگند قاطع می‌خورم که اگر مردم گوش به حرف خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داده بودند آسمان بارانش را می‌بارید و زمین برکتش را می‌داد و هیچ اختلافی بوجود نمی‌آمد و از مرغزار سبز و خرم زمین استفاده می‌کردند تا روز قیامت دیگر مثل تو ای معاویه طمع به خلافت پیدا نمی‌کرد اما وقتی پیشینیان خلافت را از جایگاهش خارج نمودند و پایه‌های آن را واژگون کردند و قریش بر سر آن به جست و خیز افتادند مانند توپی که از این دست به آن دست می‌کنند تا آنجا که تو نیز ای معاویه در آن طمع پیدا کردی و اصحابت نیز بعد از تو.



پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: مردم اختیار خویش بدست فردی نمی‌دهند که در میان آنها داناتر از او باشد جز اینکه زندگیشان تباه می‌شود مگر دست از کار خود بردارند (و حق را به مستحق آن بدهند). بنی‌اسرائیل هارون برادر و وزیر و جانشین موسی را رها کردند و روی به گوساله آورده مطیع سامری شدند با اینکه می‌دانستند هارون خلیفه موسی است و این امت نیز شنیدند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به پدرم فرمود تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی جز اینکه پیامبری پس از من نیست. دیدند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را به خلافت برگزیده در غدیر خم و با صدای بلند او را ولی مؤمنین نمود و فرمود حاضران به غائبان برسانند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از ترس قوم خود به کفار پناهنده شد وقتی تصمیم داشتند شبانه او را بکشند با اینکه مردم را دعوت به حق می‌نمود علت فرار از آنها این بود که یاور نداشت اگر یاور و کمک کننده داشت با آنها به نبرد می‌پرداخت پدرم نیز دست از خلافت برداشت با اینکه آنها را قسم داد و از یاران خود کمک خواست اما کمک نکردند و یاریش ننمودند. اگر یاور می‌داشت از آنها نمی‌پذیرفت. دیگر برایش مانعی نبود که گوشه‌نشینی را اختیار نماید. چنانچه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اجازه فرار یافت. مرا نیز امت خوار نمودند که با تو بیعت کردم ای پسر حرب اگر یاوران باوفائی داشتم هرگز بیعت نمی‌کردم. خداوند هارون را نیز در وسعت قرار داد موقعی که قوم موسی او را خوار و ضعیف شمردند من و پدرم نیز در کشا کشیم. وقتی امت رهایمان کردند و با دیگری بیعت نمودند و یاوری نیافتیم اینها روش و سنتهائی است که تابع یکدیگرند.

مردم اگر شما در فاصله مشرق و مغرب جستجو کنید که شخصی را بیابید جدّ او رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و پدرش وصی رسول الله باشد جز من و برادرم نخواهید یافت.

از خدا بپرهیزید بعد از این توضیحات گمراهی را نپذیرید چه می‌کنید و کجا



خواهید رفت؟! بدانید ما با این شخص (اشاره به معاویه کرد) بیعت کردیم «و ما ادری لعله فتنة لکم و متاع الی حین» شاید آزمایشی برای شما باشد و استفاده کردن برای مدت معینی از دنیا.

مردم کسی را نمی‌توان سرزنش کرد به واگذاردن حق خویش و اما سرزنش برای کسی است که حق دیگری را بستاند. هر راست و درستی سودمند است و هر خطا و نادرستی زیان‌آور مثلاً مسئله قضاوت سلیمان که حکم را خداوند به سلیمان آموخت و از آن سود برد اما برای داود زیانی نداشت (منظور شاید این باشد که انبیاء و اوصیاء مأمور به دستور خدایند و بر آنها عیب و ایرادی نمی‌توان گرفت که چرا داود ندانست).

قرابت و خویشاوندی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای مشرک سودمند است. به خدا قسم برای مؤمن سودمندتر است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به عموی خود ابوطالب هنگام مرگ فرمود بگو لا اله الا الله از تو شفاعت می‌کنم روز قیامت. هرگز پیامبر به او چنین حرفی نمی‌زد و چنین وعده‌ای نمی‌داد مگر اینکه یقین داشت که او این مقام را دارد (شاید برای الزام مردم بود که مدعی‌بودند ابوطالب مشرک‌است تا آشکارا ایمان او را ببینند) (۱) چنین مقامی هیچ کس را نیست جز جد

۱ - داخل پرانتز از بیان خود مجلسی است در آخر روایت شاید مسئله توبه را امام به میان می‌کشد بصورتی که خود آنها قبول داشته‌اند وگرنه شیعه اعتقاد به ایمان قبلی او دارد طبق دلائل زیاد از رفتارش با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و استغفاری که حاکی از ایمان او به خدا و پیامبر در روز قیامت است و روایاتی که از ائمه علیهم‌السلام رسیده در مورد ایمان ابوطالب زیدیها و گروهی از اهل سنت نیز در مورد ابوطالب همین اعتقاد را دارند و کتابها در این باره نوشته‌اند از آن جمله سیوطی کتاب «بغیه الطالب فی ایمان ابیطالب» و سید احمد زینی دحلان «اسنی المطالب فی نجاة ابیطالب» و از شیعه در این مورد از قدیم و جدید بیش از چهل کتاب نوشته شده است.

ما ابوطالب خداوند می‌فرماید «و لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان و لا الذین یموتون و هم کفار اولئك اعتدنا لهم عذاباً الیماً».

مردم بشنوید و حفظ کنید از خدا بترسید و برگردید اما هیهات هرگز برنگردید بواقعیت. شما در نبرد مغلوب باطل شده‌اید و همگام با طغیان و سرکشی و انکارید، ما شما را به زور وادار نمی‌کنیم حالا که میل ندارید والسلام علی من اتبع الهدی

معاویه گفت به خدا قسم امام حسن از منبر پائین نیامد مگر اینکه زمین برایم تاریک شد. نزدیک بود به او حمله کنم اما فهمیدم چشم‌پوشی و شکیبائی سودمندتر است برایم.



بخش دهم

مناظرات امام علی‌بن‌الحسین علیهماالسلام

احتجاج طبرسی صفحه ۱۷۱.

ابوحمزه ثمالی گفت یکی از قاضیهای کوفه خدمت علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام رسید گفت فدایت شوم مرا از تفسیر این آیه مطلع فرما «و جعلنا بینه و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاماً آمنین».

فرمود مردم عراق در مورد آیه چه اظهار نظر می‌کنند؟ گفت آنها می‌گویند منظور مکه است فرمود آیا دزدی در جائی بیشتر از مکه دیده‌ای؟ (یعنی پس چگونه در آیه می‌فرماید «در آنجا شما ایمن هستید این چه ایمنی است»). گفت پس کجا است فرمود منظور از این قریه‌ها رجال و مردانی هستند (نه سرزمین) گفت بر این مطلب چه دلیلی از قرآن دارید فرمود مگر این آیه را نشنیده‌ای؟ «و کاین من قریة عتت عن امر ربها و رسله» و آیه دیگر «تلك القری اهلکناهم» و آیه دیگر «اسئل القریة التی کنا فیها و العیر التی اقبلنا فیها» از ده و قریه می‌پرسند یا از اهل آن از مردم و قافله می‌پرسند چند آیه دیگر نیز در همین معنی تلاوت فرمود، عرض کرد آقا فدایت شوم آن مردان کیانند؟

فرمود آنها ما هستیم که «سیرو فیها لیالی و ایاماً آمنین» که هرکس به ما پناهنده شد از گمراهی ایمن است توضیح این تفسیر بطن آیه کریمه است. پس منظور از «قری التی بارکنا فیها» در آیه ائمه هدی علیهم‌السلام هستند یا اینکه اهل در تقدیر گرفته می‌شود و یا اینکه کنایه از ائمه است که معدن علوم هستند چنانچه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید «انا مدینة العلم و علی بابها» و منظور از القری‌الظاهره اصحاب خاص و سفرای ائمه‌اند که واسطه فیض علوم آنها به دیگران



می‌شوند چنانچه در بعضی از اخبار تصریح شده در بعضی از اخبار مراد از سیر شیعه در امن و امان زمان حضرت قائم عجل‌الله تعالی‌فرجه را معین فرموده.

احتجاج طبرسی صفحه ۱۷۱.

روایت شده که زین‌العابدین علیه‌السلام از کنار حسن بصری رد شد که مشغول موعظه بود و مردم را پند می‌داد در منی، امام علیه‌السلام ایستاد فرمود صبر کن تا از تو بپرسم نسبت به حالی که اکنون داری آیا بین خود و خدا از این حال راضی هستی برای مرگ اگر فردا در خانه‌ات بیاید؟

گفت نه. فرمود آیا چنین در نظر داری از این حالی که راضی نیستی به حال بهتری که مورد رضایت تو است تغییر بدهی خود را؟ حسن بصری سر به زیر انداخت سپس گفت این حرف را می‌زنم اما نه واقعاً و حقیقتی داشته باشد فرمود آیا پیامبری امیدواری بعد از حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بیاید که با او سابقه‌ای داری؟ گفت نه. فرمود آیا امیدواری یک زندگی دیگری برایت فراهم آید در دنیای دیگر که آنجا به عمل بپردازی (و اصلاح خویش کنی)؟ گفت نه.

فرمود آیا دیده‌ای کسی که مقداری عقل داشته باشد از نفس خود بهمین مقدار قانع باشد؟ تو در حالی هستی که برای خود آن را نمی‌پسندی و واقعاً در فکر این نیستی که تغییر حال بدهی و خویش را اصلاح کنی و پیامبری نیز بعد از حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیش‌بینی نمی‌کنی؟ و نه جائی جز این جا بنظر نداری که در آنجا به عمل و اصلاح پردازی؟ با این وضع به موعظه و پند مردم پرداخته‌ای؟!

در روایت دیگری است که پس چرا مردم را از کار بازمی‌داری و به موعظه پرداخته‌ای؟ وقتی امام علیه‌السلام رفت حسن بصری پرسید این شخص که بود؟ گفتند علی بن الحسین علیهما السلام گفت خاندان علم دیگر کسی ندید حسن بصری موعظه کند.

سیدمرتضی رحمة‌الله‌علیه در کتاب فصول از شیخ به اسناد خود نقل می‌کند که مردی از علی بن الحسین علیه‌السلام پرسید به چه چیز شما از همه مردم برترید و سرور آنهائید؟ فرمود تمام مردم خارج از یکی از سه دسته نیستند یا کسانی هستند که به‌دست جد ما مسلمان شده‌اند که آنها مولای مایند و ما سرور آنهائیم و بازگشتشان به ماست ازطریق ولاء.

یا کسی است که با او جنگ کرده ایم و او را کشته‌ایم او که روانه جهنم می‌شود و یا کسی است که از او جزیه و مالیات می‌گیریم یا با کمال خواری دیگر چهارمی ندارد چه فضیلتی است که مابدست نیاورده باشیم و شرفی وجود دارد که در ما نیست.



بخش یازدهم

چند مناظره از اهل زمان امام زین‌العابدین علیه‌السلام

کنز کراجکی صفحه ۱۶۷.

شعبی گفت در واسط بودم در روز عید قربان به نماز عید رفتم با حجاج، خطبه بلیغی ایراد کرد. پس از تمام کردن خطبه فرستاده حجاج پیش من آمده که حجاج تو را می خواهد. پیش او رفتم دیدم نشسته نیم خیز گفت: شعبی امروز روز قربان است من می‌خواهم یک نفر از اهالی عراق را قربانی کنم خواستم تو حرف‌های او را بشنوی تا بدانی در چنین کاری نسبت به او اشتباه نکرده‌ام.

گفتم امیر اگر صلاح می‌دانی به سنت پیامبر رفتار کنی و قربانی خود را طبق دستور آنجناب بنمائی و صرف نظر از آنچه تصمیم داری انجام دهی بنمائی در این روز بزرگ. گفت اگر تو سخن آن مرد را بشنوی خواهی فهمید کار من صحیح است به واسطه تهمتی که به خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌زند و شبهه در دین ایجاد می‌کند. گفتم اگر ممکن است مرا از این کار معاف بفرمائید. گفت امکان ندارد و دستور داد سفره‌ای چرمین گستردند و جلاد حاضر شد. گفت پیرمرد را بیاورید. وقتی آوردند دیدم یحیی‌بن‌یعمر است خیلی غمگین شدم و با خود گفتم یحیی چه می‌گوید که موجب قتلش شود.

حجاج روی به جانب او کرده گفت تو خود را رهبر عراقیان می‌دانی؟ گفت نه، من یکی از فقهای عراقم. گفت از کدام فقه تو استدلال می‌کنی حسن و حسین از ذریه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند؟ گفت من گمانم این نیست بلکه عقیده واقعی دارم به آن. گفت به چه دلیل می‌گوئی؟ جواب داد به دلیل قرآن. حجاج رو به جانب من نموده گفت گوش کن چه می‌گوید آیا تو دلیلی در قرآن می‌یابی دلالت کند بر اینکه حسن و حسین علیهماالسلام از ذریه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله



هستند. شروع به فکر کردم، چیزی به نظرم نیامد. حجاج نیز در اندیشه شد و بعد به او گفت شاید منظور تو این آیه است «فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءكم و نساءنا و نساءكم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين» و اینکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای مباهله رفت و با خود علی و فاطمه و حسن و حسین را برد.

شعبی گفت خوشحال شدم و با خود گفتم یحیی آزاد شد و نجات یافت. حجاج حافظ قرآن بود. یحیی گفت این خود دلیلی رسا برای اثبات این مطلب است ولی به این آیه استدلال نمی‌کنم. چهره حجاج زرد شد، سربزیر انداخت بعد سر به جانب یحیی بلند نموده گفت اگر تو دلیل دیگری بر این مطلب آوردی ده‌هزار درهم به تو می‌دهم اگر نیاوردی من مجاز هستم در ریختن خون تو. یحیی جواب داد: درست است قبول دارم.

شعبی گفت من از گفته او غمگین شدم گفتم آیا یحیی را کافی نبود که استدلال حجاج را قبول نماید و او خوشحال شود که قبل از یحیی اطلاع از چنین استدلالی داشته و موجب نجاتش شود. با این کار حالا اطمینانی نیست که هر استدلالی را بنماید چون استدلال حجاج را باطل می‌نماید و می‌فهماند که اطلاعی داشته که حجاج آن را نمی‌دانسته موجب کشته‌شدنش شود.

در این موقع یحیی گفت این آیه «و من ذريته داود و سليمان». پرسید منظور از این شخص که از ذریه او داود و سلیمان را می‌داند کیست؟ حجاج گفت ابراهیم خلیل و گفت پس داود و سلیمان از ذریه ابراهیم هستند؟ جواب: آری.

یحیی گفت در این آیه دیگر چه کسانی را جزء ذریه او می‌داند؟ حجاج خواند «و زكريا ويحيى و عيسى» یحیی گفت از کدام جهت عیسی از ذریه ابراهیم است با اینکه پدر نداشته؟ حجاج گفت از طرف مادرش مریم. یحیی گفت آیا مریم به ابراهیم نزدیکتر است یا فاطمه علیهاالسلام به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و عیسی به ابراهیم یا حسن و حسین به آن حضرت؟

شعبی گفت مثل اینکه دهان حجاج را بستند گفت بازش کنید خدا رویش را زشت کند. ده‌هزار درهم را به او بپردازید نامبارک باد زندگی او. بعد رو به من نموده گفت حرف تو صحیح بود ولی ما نپذیرفتیم. دستور داد شتری آوردند و قربانی کرد. از جای حرکت کرد دستور داد سفره گستردند و با او غذا خوردیم. دیگر حرفی نزد تا از پیش او خارج شدم. دیگر از استدلال یحیی زبان بند شده بود.



بخش دوازدهم

مناظرات حضرت باقر علیه‌السلام و احتجاجات آنجناب

تفسیر قمی صفحه ۸۹ مرحوم کلینی در روضه صفحه ۱۲۲ ذکر نموده.

عمروبن‌عبدالله الثقفی گفت هشام‌بن‌عبدالملک امام باقر علیه‌السلام را از مدینه به شام خواست و مجالسی پیش آمد که امام را با خود در آنجا می‌نشاند. یک روز حضرت باقر نشسته بود و گروهی نیز از ایشان سؤال می‌کردند، ناگهان دید گروهی از نصرانیان وارد کوه روبرو می‌شوند. فرمود چه شده اینها عید دارند؟ گفتند نه یابن‌رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله اینها می‌روند پیش عالم خود که در این کوه ساکن است و هر سال در چنین روزی او را از محلش خارج می‌کنند و سؤالات خود را می‌نمایند و مشکلاتی که در آن سال پیش آمده. امام علیه‌السلام پرسید عالم است؟ گفتند بلی از داناترین مردم است او شاگردان حواریین عیسی را مشاهده کرده فرمود برویم آنجا. گفتند مایلید می‌رویم.

امام علیه‌السلام سر خود را با لباس خویش پوشاند و به همراه اصحاب و یاران خود داخل آنها شد و به طرف کوه رفتند. امام با یاران خود در وسط جمعیت نصاری نشست. نصرانیان فرش گستردند و تشک و پشتی نهادند. بعد داخل کوه شده او را خارج کردند. چشمهایش را قبلاً بسته بودند وقتی گشودند مانند چشم افعی می‌درخشید. روی به جانب حضرت باقر علیه‌السلام نموده گفت تو از ما هستی یا از امت مرحومه؟ فرمود از امت مرحومه. گفت از دانشمندان آنهائی یا از نادانانشان؟



فرمود از نادانان نیستم.

نصرانی گفت تو از من می‌پرسی یا من از تو بپرسم؟ امام فرمود تو بپرس. نصرانی گفت مردم نصاری! یک نفر از امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گوید از من بپرس این شخص به مسائل وارد است.

آنگاه گفت بگو ببینم کدام ساعت است که نه از شب و نه از روز است؟ فرمود بین طلوع فجر تا طلوع خورشید. گفت اگر از ساعات شب و روز نباشد پس از کدام ساعات است؟ فرمود از ساعات بهشت است که مریض در آن بهوش می‌آید. نصرانی گفت صحیح است. اینک یا تو سؤال کن یا من. حضرت باقر فرمود تو سؤال کن. نصرانی گفت ای نصرانیان این شخص متفکر به من می‌گوید اهل بهشت چگونه غذا می‌خورند ولی مدفوع ندارند مثال از دنیا برایم بزن.

حضرت باقر فرمود جنین همین‌طور است در شکم مادر خود از آنچه مادر می‌خورد استفاده می‌کند ولی مدفوع ندارد. گفت صحیح است چرا پس نگفتی من از علمای آنهایم. فرمود من گفتم از نادانان نیستم. باز گفت یا تو سؤال کن یا من. گفت نصرانیان! به خدا قسم سؤالی می‌کنم که چون حمار در گل فرو ماند. فرمود بپرس گفت مردی با زن خود نزدیکی کرد حامله به دو پسر شد در یک ساعت آن دو مردند در ساعت دفن شدند در یک قبر در یک ساعت یکی از آن دو صدوپنجاه سال زندگی کرد و دیگری پنجاه سال. آن دو که بودند؟

حضرت باقر فرمود آن دو عزیر و عزره بودند. همانطور که گفتی مادرشان حامله شد و وضع حمل نمود هر دو سی سال از عمرشان گذشت بعد خداوند عزیر را می‌راند صدسال ولی عزره زنده بود. سپس خداوند عزیر را برانگیخت و با عزره بیست سال زندگی کرد. نصرانی گفت نصرانیان! من احدی را ندیده‌ام تا کنون که داناتر از این مرد باشد تا وقتی او در شام است از من سؤالی نکنید. مرا برگردانید. او را به غار خودش برگرداندند. نصرانیان با حضرت باقر علیه‌السلام برگشتند.

روایت دیگری از خرایج نقل می‌شود که عبدالملک‌مروان امام باقر علیه‌السلام را از مدینه به شام خواست. موارد اختلاف این روایت را ذکر می‌کنیم ضمناً روایت



اول سؤالهای نصرانی زیادتر از این روایت است ولی اول می‌پرسد اهل بهشت که در آنجا غذا می‌خورند و از نعمتهای بهشت استفاده می‌نمایند آیا چیزی کم می‌شود؟ فرمود نه. گفت نظیر آن در دنیا چیست؟ فرمود: مگر از تورات و انجیل و زبور و فرقان استفاده نمی‌کنند و چیزی از آن کاسته نمی‌شود در آخر سؤالها پیرمرد غش می‌کند. امام علیه‌السلام از جای حرکت می‌نماید و از دیر خارج میشود اما متعاقب آن چند نفر از دیر خارج می‌شوند و می‌گویند رئیس ما شما را می‌خواهد.

حضرت باقر می‌فرماید ما به او کاری نداریم اگر او به ما کاری دارد بیاید اینجا. برگشتند و پیرمرد را آوردند. گفت پسر اسم شما چیست؟ فرمود محمد است. گفت تو محمد پیامبری؟ فرمود نه من پسر دختر اویم. گفت اسم مادرت چیست؟ جواب داد فاطمه. گفت پدرت چه نام داشت؟ فرمود علی. گفت تو پسر الیا بعبرانی و علی بعربی هستی؟ گفت آری. پرسید پسر شبر یا شبیری؟ جواب داد من پسر شبیرم. پیرمرد گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و گواهی می‌دهم که جدت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله رسول الله است.

بعد کوچ کردیم تا رسیدیم به شام و نزد عبدالملک. او از تخت به زیر آمد و به استقبال پدرم شتافت و گفت سؤالی برایم پیش آمده که علماء جواب آن را ندانسته‌اند. بگو ببینم وقتی این امت امام واجب الاطاعه خود را بکشند چه عبرتی خداوند به آنها نشان می‌دهد؟ پدرم فرمود در چنین موقعی سنگی را بر نمی‌دارند مگر اینکه زیرش خون تازه می‌جوشد. عبدالملک سر پدرم را بوسید گفت راست گفتی روزی که پدرت علی‌بن‌ابیطالب از دنیا رفت بر در خانه پدرم مروان سنگ عظیمی بود. دستور داد سنگ را بردارند. زیر آن خون تازه می‌جوشید. من خودم نیز حوض بزرگی در باغم داشتم که اطراف آن را سنگ سیاه کار گذاشته بودم دستور دادم آن سنگ‌های سیاه را بردارند و سنگ سفیدی بجایش بگذارند. در آن روز حضرت حسن علیه‌السلام را شهید کرده بودند و دیدم از زیر سنگ خون تازه می‌جوشد.

عبدالملک به پدرم پیشنهاد کرد پیش ما می‌مانی با عزت و احترام یا بر می‌گردی؟ پدرم فرمود برمی‌گردم کنار قبر جدم. اجازه بازگشت داد. جلوتر از

حرکت ما پیکی را فرستاده بود که در تمام شهرهای بین راه ما اطلاع دهند به ما چیزی از خوراکی ندهند و اجازه فرودآمدن نیز ندهند تا از گرسنگی بمیریم. به هر منزلی که می‌رسیدیم ما را طرد می‌کردند، بالاخره خوراکی ما تمام شد تا رسیدیم به مدین شعیب. درب دروازه را بسته بودند. پدرم بر فراز کوهی رفت که مشرف به شهر و محل مرتفعی بود. این آیه را قرائت کرد «والی مدین اخاهم شعیباً قال یا قوم اعبدوالله مالکم من اله غیره و لا تنقصوا المکیال و المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین بقیةالله خیرٌ لکم ان کنتم مؤمنین».

بعد صدا را بلند نموده فرمود به خدا قسم من بقیةالله هستم. به پیرمردی که در آنجا بود جریان ورود ما و وضعمان را اطلاع دادند. پیرمرد را خدمت پدرم آوردند با غذا و خوراکی زیاد و از ما پذیرائی شایانی کردند. اما فرماندار دستور داد دست و پای پیرمردرابستند تا او را پیش عبدالملک ببرند. چون خلاف فرمان او را انجام داده.

امام صادق علیه‌السلام فرمود من خیلی غمگین شدم و گریه کردم. پدرم فرمود پیرمرد را از طرف عبدالملک گزندی نخواهد رسید او در اولین منزل که رهسپار می‌شوند از دنیا خواهد رفت. از مدین کوچ کردیم و با سختی تمام به مدینه رسیدیم.

فروع کافی جلد ۲ صفحه ۱۵۴.

ابوحمزه ثمالی گفت در مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بودم. مردی وارد شد و سلام کرد. پرسید تو کیستی؟ گفتم مردی از اهالی کوفه هستم. پرسید چکار داری؟ گفت تو ابی‌جعفرمحمدبن‌علی علیه‌السلام را می‌شناسی؟ گفتم آری. چه کار داری با او؟ گفت چهل سؤال آماده نموده‌ام تا از او بپرسم که هرکدام صحیح بود عمل کنم و هرچه ناصحیح بود واگذارم.

گفتم تو تمیز بین حق و باطل می‌دهی؟ گفت آری. گفتم پس چه احتیاجی به او داری در صورتی که خودت تمیز بین حق و باطل بدهی؟ گفت شما کوفیها تاب و توان ندارید. هروقت حضرت باقر را دیدی به من اطلاع بده. هنوز سخنش تمام نشده بود که امام باقر علیه‌السلام تشریف آورد. اطراف آن جناب را خراسانیان و چند نفر دیگر گرفته بودند که از مناسک حج می‌پرسیدند. امام در جای خود

قرارگرفت. این مرد هم رفت نزدیک آنجناب نشست. ابوحمزه گفت طوری نشستم که سخن آنها را بشنوم اطراف آنها گروهی نشسته بودند وقتی هرکدام مسائل مورد نیاز خود را پرسیدند و رفتند امام علیه‌السلام رو به آن مرد کرده فرمود تو کیستی؟

گفت من قتادة‌بن‌نعامه بصری هستم. فرمود تو فقیه اهل بصره هستی؟ گفت آری. فرمود وای بر تو قتاده خداوند گروهی از بندگان خویش را حجت بر خلق خود قرار داده. آنها پایه‌ها و استوانه زمین هستند به امر خدا و برگزیدگان علم خدایند قبل از آفرینش مردم آنها را برگزیده که سایه‌هائی در طرف راست عرش خدا بودند. قتاده مدتی سکوت کرد سپس گفت خدا به شما خیر دهد من در مقابل فقهای زیادی نشسته‌ام و پیش ابن‌عباس هیچوقت دلم نمی‌تپد. امام باقر فرمود میدانی کجا هستی؟ تو در مکانی هستی که «اذن اللّه ترفع و یذکر فیها اسمه و یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة» تو در چنین جائی هستی و ما آنهائیم قتاده گفت راست می‌فرمائید خدا مرا فدای شما کند این خانه از گل و سنگ نیست.

قتاده گفت راجع به پنیر مرا مطلع فرمائید. حضرت باقر علیه‌السلام تبسمی نموده فرمود تمام سؤالات تو بالاخره به پنیر رسید. گفت همه را فراموش کردم. فرمود اشکالی ندارد. قتاده گفت گاهی در آن پنیر مایه از شیردان مرده استفاده می‌کنند فرمود اشکالی ندارد شیردان دارای رگ و خون و استخوان نیست از بین پشگل و مدفوع گوسفند و خون گرفته می‌شود. بعد فرمود شیردان مانند تخم مرغ است که از مرغ مرده‌ای خارج کنند. گفت آیا چنین تخم‌مرغی را می‌خوری؟ جواب داد نه و نه اجازه می‌دهم کسی بخورد. حضرت باقر علیه‌السلام فرمود چرا؟ گفت چون از مرده است. فرمود اگر این تخم مرغ باز شود و جوجه‌ای بدهد آیا آن جوجه را می‌خوری؟ گفت بلی.

فرمود چه چیز موجب حرمت تخم‌مرغ و حلال بودن مرغ می‌شود؟ سپس فرمود شیردان هم مثل تخم‌مرغ است پنیر از بازار مسلمانان بخر از دست نمازگزاران و سؤال هم نکن مگر کسی بیاید و به تو اطلاعی بدهد.



تفسیر عیاشی.

ابرش کلبی به حضرت باقر علیه‌السلام گفت شنیدم شما درباره آیه «یوم تبدل الارض» فرموده ای زمین تبدیل به نان می‌شود فرمود راست گفته‌اند زمین تبدیل به نان پاک می‌شود و در محشر از آن می‌خورند. ابرش خندید و گفت دیگر هیچ گرفتاری ندارند که از خوردن بازمانند.

فرمود وای بر تو در کدامیک از ایندو جا گرفتاریشان بیشتر و ناراحت‌تر هستند وقتی در قیامت و محشرند یا موقعی که در آتش جهنم عذاب می‌شوند؟ گفت در آتش. فرمود وای بر تو خداوند می‌فرماید «لاکلون من شجر من زقوم فمالئون منها البطون فشاربون علیه من الحمیم فشاربون شرب الهیم» ابرش سکوت کرد. در خبر دیگر است که فرمود آنها در آتش جهنم از خوردن ضریع و آشامیدن حمیم در حال عذاب بازنمی‌مانند چگونه نمی‌خورند بواسطه گرفتاری در محشر.

مناقب ابن شهر آشوب جلد ۲ صفحه ۲۸۸.

طاوس یمانی از حضرت باقر علیه‌السلام پرسید چه وقت یک ثلث مردم مرده‌اند؟ فرمود یا اباعبدالرحمن هیچوقت یک سوم مردم نمرده‌اند. پیرمرد! می‌خواهی بگوئی چه وقت یک‌چهارم مردم مرده‌اند و آن روزی است که قابیل، هابیل را کشت. چهار نفر بودند آدم، حوا، هابیل، قابیل یک چهارم آنها. مرد گفت کدامیک از آن دو پدر مردم جهانند آنکه کشته شد یا زنده؟ فرمود هیچکدام. پدر مردم شیث بود سؤال کرد چیست که کم آن حلال است ولی زیادش حرام است در قرآن؟ فرمودند: نهر طالوت که هرکس یک جرعه با دست بیاشامد و از صلوة واجب بدون وضو و روزه‌ای که خوردن و آشامیدن در آن اشکال ندارد پرسید فرمود صلوة همان صلوات بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که وضو لازم ندارد اما روزه این آیه «انی نذرت للرحمن صوماً».

از چیزی که زیاد می‌شود و کم پرسید فرمود ماه. از چیزی که زیاد می‌شود ونه کم فرمود دریا و از چیزی که کم می‌شود نه زیاد فرمود عمر انسان. از پرنده‌ای که یک مرتبه پرید نه قبلاً پرید و نه بعداً فرمود طور سیناء که خداوند می‌فرماید:



«و اذنتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة» و از گروهی که شهادت به حق دادند ولی دروغ می‌گفتند فرمود منافقین بودند هنگامی که گفتند «نشهد انك لرسول الله».

محمدبن منکدر گفت حضرت باقر علیه‌السلام را دیدم تکیه به دو غلام سیاه کرده بود سلام کردم جوابم را داد و نفس نفس می‌زد و عرق از چهره‌اش می‌ریخت. گفتم خدا خیرت بدهد اگر مرگ دامنت را بگیرد و در این حال در جستجوی دنیا هستی؟ امام علیه‌السلام دو غلام را کنار زد و به پا ایستاد و گفت اگر مرگ بیاید من مشغول اطاعت خدایم و بکاری مشغولم که از احتیاج به تو و مردم بی‌نیاز باشم. باید از خدا بترسم در صورتی که مرگ بیاید و من به معصیت مشغول باشم گفتم خدا رحمتت کند می‌خواستم شما را نصیحت کنم مرانصیحت کردی.

عبدالله‌بن‌نافع بن‌ارزق می‌گفت اگر شخصی را بیابم در جهان که بتوانم با شتر به سوی او بروم و او مدعی باشد که علی علیه‌السلام اهل نهروان را کشت و ظلمی نکرد بسویش سفر می‌کنم و با او مناظره خواهم کرد.

گفتند برو پیش فرزندش محمدباقر علیه‌السلام. خدمت حضرت باقر رسید و بعد از مقداری صحبت امام علیه‌السلام فرمود ستایش خدای را که ما را به نبوت گرامی داشت و ولایت را به ما بخشید. ای فرزندان مهاجر و انصار هرکدام منقبتی درباره امیرالمؤمنین می‌داند حرکت کند و بازگو نماید. از جای حرکت کردند و مناقبی را بیان نمودند. وقتی رسیدند به این خبر که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود «لا عطین الرایة» در جنگ خیبر فرمود فردا پرچم را خواهم داد به دست کسی که امام باقر از عبدالله‌بن‌نافع پرسید این خبر صحیح است؟ گفت آری شکی در آن نیست ولی علی بعد کافر شد. حضرت باقر فرمود بگو ببینم در این خبر می‌فرماید خداوند او را دوست می‌دارد علی را دوست می‌داشت با اینکه می‌دانست او اهل نهروان را خواهد کشت یا نمی‌دانست اگر بگوئی نمی‌دانست کافر شده‌ای گفت می‌دانست. فرمود پس دوستش داشت برای اینکه عمل به اطاعتش می‌کرد یا برای اینکه معصیت می‌کند؟ گفت برای اطاعت. حضرت باقر فرمود حرکت کن مغلوب شدی. از جای حرکت کرد در حالی که می‌گفت «حتی یتبین لکم الخیط الابیض من



الخیط الاسود» خدا می‌داند رسالت خویش در کجا قرار دهد.

در حدیث نافع بن ارزق هست که او از حضرت باقر چند سؤال کرد از آن جمله پرسید از این آیه «و اسئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهة یعبدون» از چه کس حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال می‌کند با اینکه بین او و عیسی پانصدسال فاصله است. امام باقر علیه‌السلام آیه «سبحان الذی اسری بعبده لیلاً» خواند و بعد جریان اجتماع پیامبر را با انبیاء و مرسلین ذکر کرد که با آنها نماز می‌خواند بعضی از رؤسای کیسانی مذهب (که مدعی بودند محمدبن‌حنیفه پس از امام حسین علیه‌السلام امام است و زنده است) با حضرت باقر بحث کردند فرمود این حماقت چیست؟ شما بهتر به حال او واقف هستید یا ما، پدرم علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام نقل کرد برایم که او شاهد مرگ محمدبن‌حنفیه بوده و غسلش داده و کفن بر او پوشید و نماز خواند و در قبر داخلش کرده.

جواب داد به نظرش آمده، همانطوری که به نظر یهودان که می‌خواستند عیسی را بکشند آمد. حضرت باقر فرمود بهمین مطلب حاضری که حاکم بین من و تو باشد؟ گفت آری. فرمود بگو ببینم یهودانی که تصمیم کشتن عیسی را داشتند دوست او بودند یا دشمنش؟ گفت دشمن او. فرمود پس پدرم دشمن محمدبن‌حنفیه بود تا بنظرش بیاید؟ گفت نه نتوانست جوابی بدهد. از اعتقادی که داشت برگشت.

مردی از شام خدمت امام باقر علیه‌السلام آمد و از ابتدای آفرینش سؤال کرد فرمود خداوند تبارک و تعالی به ملائکه گفت «انی جاعل فی الارض خلیفه» ملائکه سخن خدا را چنین پاسخ دادند «اتجعل فیها» تا آنجا که می‌فرماید «و ما کنتم تکتمون» ملائکه فهمیدند که در خطا افتاده‌اند و اشتباه نموده‌اند بعرش خدا پناه آوردند و دور عرش هفت مرتبه طواف کردند تا خشنودی خدا را تحصیل نمایند. خداوند از آنها خشنود شد و فرمود به زمین فرود آئید و خانه‌ای برایم بسازید که هرکس از بندگانم گناهی کرد به آن خانه پناه برد و اطرافش طواف نماید چنانچه شما اطراف عرش طواف کردید، از آنها راضی شوم همانطوری که از شما راضی شدم. این خانه را ساختند.



آن مرد گفت صحیح می‌فرمائید. ابتدای این حجرالاسود چگونه بوده است؟ فرمود موقعی که خداوند پیمان بنی‌آدم را گرفت نهری شیرینتر از عسل و نرم‌تر از کره جاری کرد. به قلم دستور داد از آن نهر مرکب بردارد. اقرار مردم و آنچه تا روز قیامت اتفاق می‌افتد بنویسد، بعد آن نوشته را در نهاد این سنگ قرار داد این بوسیدن که مشاهده می‌کنی نشانه‌ای از بیعت بر اقراری است که داده‌اند. پدرم هروقت استلام رکن‌رامی‌کردمی فرمود «اللهم‌امانتی‌ادیتها ومیثاقی تعاهدته یشهد لی عندك بالوفاء».

آن مرد گفت صحیح می‌فرمائید. از جای حرکت کرد و رفت. در این موقع حضرت باقر علیه‌السلام به فرزندش امام صادق فرمود برو آن مرد را برگردان. تا صفا به دنبالش رفت، او را ندید. حضرت باقر علیه‌السلام فرمود او خضر بود.

رجال کشی صفحه ۱۴۳-۱۴۴.

ثویربن‌ابی‌فاخته گفت عازم حج شدم به همراه عمربن‌ذرقاضی و ابن قیس ماصر و صلت‌بن‌بهرام به هر منزلی که می‌رسیدیم آنها می‌گفتند چهارهزار سؤال نوشته‌ایم تا از حضرت باقر علیه‌السلام بپرسیم که هرروز سی مسئله سؤال نمائیم ما این مأموریت را به تو می‌سپاریم. من از حرف آنها غمگین شدم تا وارد مدینه شدیم و از هم جدا گشتیم. من خدمت حضرت باقر منزل گرفتم و عرض کردم فدایت شوم ابن‌ذر و ابن‌قیس‌ماصر و صلت با من همسفر بودند. شنیدم می‌گفتند چهارهزار سؤال نوشته‌اند که از شما بپرسم. من از حرف آنها غمگین شدم. امام باقر علیه‌السلام فرمود چرا غمگین شدی؟ وقتی آمدند اجازه ورود به آنها بده.

فردا صبح غلام امام علیه‌السلام آمد و گفت درب خانه ابن ذر و چند نفر ایستاده‌اند. امام به من فرمود ثویر حرکت کن. به آنها اجازه ورود بده. از جای حرکت کردم و آنها را آوردم. پس از ورود سلام کرده نشستند ولی حرفی نزدند. مدتی طول کشید. امام باقر علیه‌السلام شروع کرد به سؤال از احادیث ولی آنها صحبت نمی‌کردند. وقتی امام دید صحبت نمی‌کنند به کنیزی به نام سرحه داشت فرمود سفره بیاندازد. وقتی کنیز سفره را آورد و انداخت حضرت باقر علیه‌السلام فرمود خدایرا سپاس که برای هر چیزی حدّ و اندازه‌ای قرارداده حتی برای همین سفره.



ابن ذر گفت حدّ سفره چیست؟ فرمود گسترده شد نام خدا را ببری و پس از برچیدن حمد خدا را بنمائی. بعد شروع کردند به غذا خوردن. حضرت باقر علیه‌السلام فرمود آب برایم بیاورید. کنیز کوزه‌ای چرمین آورد. وقتی به دست امام علیه‌السلام قرارگرفت فرمود خدایرا سپاس که برای هر چیزی حدّی قرار داده حتی برای همین کوزه. ابن ذر گفت حدّ کوزه چیست؟ فرمود: وقت آشامیدن نام خدا را ببری و پس از نوشیدن حمد او را بنمائی و از دهانه آن ننوشی و اگر شکسته بود از جای شکستگی‌اش نیاشامی.

پس از خوردن غذا شروع کرد امام علیه‌السلام به سؤال احادیث از آنها ولی صحبت نکردند. وقتی امام علیه‌السلام دید صحبت نمی‌کنند فرمود پسر ذر ما را حدیث نمی‌کنی از احادیثی که از طرف ما به شما نقل کرده‌اند. عرض کرد چرا یابن‌رسول الله گفت «انی تارك فیکم الثقلین احدهما اکبر من آخر کتاب الله و اهل بیتی ان تمسکتم بهمالن تضلوا».

امام فرمود پسر ذر وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را ملاقات کنی و بپرسد در مورد امانتهای من چه کردید چه جواب می‌دهی؟ چنان ابن ذر به گریه افتاد که اشکهایش را دیدم بر روی صورتش می‌ریزد. بعد گفت اما امانت بزرگ را پاره پاره کردیم اما کوچکتر را کشتیم.

حضرت باقر علیه‌السلام فرمود در اینصورت تصدیق فرمایش آنجناب را خواهی کرد نه بخدا قسم کسی نمی‌تواند قدم بردارد روز قیامت تا سؤال کنند از او سه چیز ۱- از عمرش در چه راهی فانی کرده؟ ۲- از مالش از کجا بدست آورده و در چه راهی خرج کرده؟ ۳- از محبت ما خانواده. از جای حرکت کرده رفتند.

امام علیه‌السلام به غلام خود فرمود برو پشت سر آنها ببین چه می‌گویند. غلام رفت و برگشت گفت فدایت شوم شنیدم به ابن ذر می‌گفتند ما برای این کار که با تو نیامده بودیم. گفت ساکت باشید چه بگویم به مردی که معتقد است خداوند بازخواست ازولایتش می‌نمایدوچگونه سؤال کنم ازشخصی که حدّسفره وکوزه رامی‌داند.

تفسیر قمی صفحه ۶۱۰.

ابوالربیع گفت در سالی که هشام‌بن‌عبدالملک به مکه رفته بود من نیز به حج رفتم در خدمت حضرت باقر علیه‌السلام. به همراه هشام نافع‌بن‌ازرق غلام عمربن‌خطاب نیز بود. نافع چشمش که به حضرت باقر علیه‌السلام افتاد از هشام پرسید این کیست که مردم اطرافش را گرفته؟ هشام گفت این پیامبر مردم کوفه است محمدبن علی بن حسین بن علی بن‌ابیطالب علیه‌السلام است.

نافع گفت می‌روم و از او سؤالهائی خواهم کرد که جز پیامبر یا وصی یا فرزند وصی او نمی‌داند. هشام گفت برو سؤال کن شاید بتوانی او را شرمسار نمائی. نافع جلو آمد و تکیه بر مردم نموده تا توانست خود را به امام نشان دهد و گفت یا محمدبن‌علی من تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانده‌ام و از حلال و حرام آنها اطلاع دارم. آمده تاسؤالاتی بنمایم که جز پیامبر یا وصی و یا فرزند وصی او نمی‌داند.

امام علیه‌السلام سر بلند نموده فرمود بپرس. گفت فاصله بین عیسی و پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله چند سال است؟ فرمود به قول خودت جواب بدهم یا به نظر خودم؟ گفت به هردو جواب بده. فرمود به عقیده من پانصد سال است اما به عقیده تو ششصد سال. گفت از این آیه توضیح بفرمائید «و اسئل من ارسلنا من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهة یعبدون» از چه کسی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال کرد با اینکه بین ایشان و عیسی پانصد سال فاصله است؟ حضرت باقر آن آیه را خواند «سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا» از آیاتی که به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نشان داد هنگام معراج که او را به بیت‌المقدس برد تمام پیامبران گذشته برای او محشور نمود. بعد دستور داد جبرئیل اذان بگوید دوتا دوتا و اقامه نیز دوتا دوتا و در اقامه گفت حی علی خیر العمل حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در پیش ایستاد و بر آنها نماز گذاشت خداوند این آیه را نازل کرد «واسئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهة یعبدون».

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به آنها فرمود چه گواهی می‌دهید و چه کسی را می‌پرستید؟ گفتند گواهی می‌دهیم به لا اله الا الله وحده لا شریك له و به اینکه تو رسول الله هستی از ما چنین پیمان گرفته شد. نافع گفت صحیح می‌فرمائید یا اباجعفر



شما به خدا وصی پیامبرید و خلفای او، در تورات نام شما هست و در انجیل و زبور و قرآن شما به خلافت از دیگران شایسته ترید.

فصول المختاره صفحه ۱۲۲.

بکیربن‌اعین گفت مردی خدمت امام باقر علیه‌السلام رسید و گفت چه می‌فرمائید درباره زنی که از دنیا رفته و دارای شوهر و برادران مادری و یک خواهر پدری است؟ فرمود به شوهر نصف مال می‌رسد، سه سهم از شش سهم می‌رسد و به برادران مادرش ثلث که دو سهم از شش سهم است می‌رسد و به خواهر پدری بقیه مال که عبارت از یک سهم از ثلث سهم است خواهد رسید. آن مرد گفت فرائض زید و فرائض عامه و قاضیان غیر از اینست یا ابا جعفرا آنها می‌گویند خواهر پدری ثلث می‌برد از شش سهم تا هشت سهم. امام فرمود به چه دلیل چنین حرفی می‌زنید؟ گفتند بدلیل این آیه که خداوند می‌فرماید «ان امروا هلك ليس له ولد و له اخت فلها نصف ما ترك» فرمود اگر بجای خواهر برادر بود چقدر می‌برد؟ گفت جز یک ششم بیشتر نمی‌برد. فرمود به چه دلیل شما سهم برادر را کمتر می‌دهید اگر استدلال می‌کنید که در آیه تصریح به نصف شد برای برادر که تصریح به تمام شده است و تمام مال بیشتر از نصف آن است. خداوند می‌فرماید «فلها نصف ما ترك و هو يرثها ان لم يكن لها ولد» ولی شما در فرائض خود کسی که همه مال به او تعلق دارد هیچ نمی‌دهید و در یک موضع به او یک ششم می‌دهید و به کسی که خداوند نصف مال را داده همان نصف تمام را می‌دهید.

آن مرد گفت چگونه ما به خواهر نصف می‌دهیم و به برادر هیچ نمی‌دهیم؟ حضرت باقر فرمود درباره وارثانی که مادر و شوهر و برادران مادری و خواهر پدری باشد به شوهر نصف سه سهم از شش سهم که برمی‌گردد به نُه سهم و مادر یک ششم و برادران مادری یک سوم و خواهر پدری نصف مال سه سهم که شش سهم متجاوز می‌شود به نُه سهم. گفت بلی همین‌طور می‌گویند.

فرمود: اگر به جای خواهر برادرِ پدری بود، چیزی به او نمی‌دهند. آن مرد گفت شما چه می‌فرمائید؟ فرمود: برادر پدر و مادری و برادر مادری و برادر پدری یا مادر ارث نمی‌برند (وقتی مادر وارث باشد به آنها ارث نمی‌رسد).



بخش سیزدهم

احتجاجات حضرت صادق علیه‌السلام با کفار و مخالفین

معانی الاخبار صفحه ۱۳.

مردی از بنی‌امیه که اعتقادی به دین نداشت خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسید و گفت خداوند در این آیه که می‌فرماید «المص» چه منظوری دارد، در این لفظ چه حکمی از حلال و حرام است و مردم از این چه بهره می‌برند؟

امام صادق علیه‌السلام از این خشمگین شد فرمود حساب داشته باش الف یک و لام سی و میم چهل و صاد نود می‌شود به حساب ابجد مجموع چقدر شد آن مرد گفت صدوسی‌ویک‌سال. امام صادق علیه‌السلام فرمود وقتی سال صدوسی‌ویک برسد سلطنت بنی‌امیه دوستان تو به پایان خواهد رسید.

ما این تاریخ را یادداشت کردیم در سال صدوسی‌ویک روز عاشورا مسوّده (یعنی بنی‌عباس که پرچمهای سیاه داشتند) وارد کوفه شدند و بنی‌امیه منقرض گردیدند.

توضیح: این خبر با مدت حکومت بنی‌امیه سازگار نیست چون آنها هزار ماه حکومت کردند و حتی اگر مبدأ تاریخ را هجرت بگیریم زیرا مبدأ هجری بعدها تاریخ اسلام شد و مبدأ را اگر عام الفیل هم بگیریم ناسازگار است چون بنابراین مبدأ صد و شصت و یک سال می‌شود بااینکه در اکثر نسخه‌های کتاب صد و سی و یک است و آن مطابق عدد حروف نیست.



این خبر برای من مشکلی به‌وجود آورده بود تا مدتها بالاخره در کتاب عیون‌الحساب برخورد به اختلاف ترتیب ابجد کردم و در آنجا ترتیب ابجد را در نزد غربیها چنین دیدم.

ابجد، هوز، حطی، کلمن، سعفض، قرشت، ثخذ، ظغش، پس صاد بدون نقطه به حساب آنها شصت است و ضاد نقطه دار نود و شین نقطه دار هزار است با این توصیه سازگار می‌شود. آنچه در اکثر نسخه‌ها هست شاید اشتباه از طرف نسخه برداران شده که نوشته صاد نود است. بنابر مشهور از ترتیب حروف ابجد بوده. با این حساب اگر مبدأ را بعثت بگیریم درست می‌شود یا نزول آیه چنانچه بر دقت کننده پوشیده نیست.

احتجاج طبرسی.

قسمتی از سؤال مردی منکر خدا از حضرت صادق(ع) پرسید چگونه مردم خدا را عبادت می‌کنند با اینکه او را ندیده‌اند؟

فرمود: دلها به نور ایمان او را درمی‌یابند و عقلها آنچنان وجودش را ثابت کرده‌اند مثل اینکه با چشم دیده شود و دیده‌ها نیز از دیدن ترکیب عالی جهان و پیوستگی حیرت‌انگیز آن گویا او را می‌نگرند به دنیا اینهمه آثار و دلائل پیامبران و معجزات آنها در کتب آسمانی و آیات محکم آن نیز بیشتر موجب اثبات وجود بشر می‌گردد. دانشمندان با دیدن آثار عظمت و قدرتش دست از دیدنش برداشته‌اند.

پرسید آیا خدا نمی‌تواند خود را چنان ظاهر کند که او را ببینند و بشناسند بعد از روی یقین او را بپرستند؟ فرمود: محال جواب ندارد.

گفت به چه دلیل وجود انبیاء و پیامبران را ثابت می‌کنند؟ فرمود: وقتی ما ثابت کردیم دارای آفریننده و سازنده‌ای هستیم که بسیار برتر و منزه‌تر از ما و جمیع موجودات است و او حکیم است و نمی‌توانند مخلوقات او را مشاهده کنند و نه لمس نمایند و با آنها همکاری کند و آنها با او همکاری کنند و با آنها به استدلال بپردازند و آنها با او به بحث پردازند ثابت می‌شود که دارای سفیرانی در میان مخلوق است که آنها را راهنمائی به مصالح و منافع و موجبات بقاء که ترک آنها سبب فنایشان



می‌شود می‌کنند با همین دلیل ثابت می‌شود که دستور دهندگان و نهی کنندگانی از جانب حکیم علیم در میان خلق هست. کسانی هستند که تعبیر و تفسیر دستوراتش را می‌نمایند که آنها همان انبیاء و برگزیدگان خلق هستند. حکیمانی هستند که به حکمت او تربیت شده‌اند و فرستادگان از جانب اویند با اینکه با مردم در زندگی شریک و در تمام ترکیبات آفرینش با هم یکی هستند که ادای رسالت خویش را از جانب خدای حکیم و علیم به وسیله حکمت و دلائل و براهین و شواهد می‌نمایند از قبیل زنده کردن مرده و شفابخشیدن کور و شخص برص دار. پس زمین خالی از حجتی که همراه با دلیلی که شاهد بر صدق گفتارش باشد نیست و عدالتش را اثبات نماید.

سپس فرمود: ما مدعی هستیم که زمین خالی از حجت نیست و این حجت از نژاد انبیاء است. هرگز خداوند پیامبری را از نژاد غیر انبیاء نفرستاده و جریان چنین است که خداوند برای انسانها شرع درخشانی قرار داده و از نژاد آدم نسلی را طاهر برگزید که از آن نسل انبیاء و پیامبران را قرار داد و آنها را برگزیده و گوهر تابناک اویند در نهادهای پاک و پاکیزه آنها در رحم‌های مادران حفظ شدند و آلوده به تیرگیهای جاهلیت نشدند و نه نژادشان در هم آمیخت زیرا آنها را در موضعی قرار داد که بالاترین درجه و شخصیت را داشتند. پس کسانی که خزینه علم خدا و امین غیب و نگهبان اسرار و حجت او بر مردم و مفسر بیان خدایند جز چنین صفاتی را ندارند. حجت نیست مگر از نژاد آنها که جایگزین پیامبر است به وسیله علمی که به وراثت از پیامبر در مباحث نموده اگر مردم منکرش شوند سکوت می‌کنند. آنچه در اختیار مردم از علم پیامبر است مقدار اندکی از علم آنها است. با اختلافی که در همین مقدار کم دارند اگر مردم پیرو آنها شوند و اطاعت نمایند و به آنها چنگ زنند عدالت گسترده می‌شود و اختلاف و نزاع از میان می‌رود و کارها استوار می‌شود و دین ظاهر می‌گردد و یقین جای شک را می‌گیرد کمتر مردم اقرار به او می‌نمایند و پاس مقامش را دارند. بعد از درگذشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ پیامبری از دنیا نرفته مگر اینکه امت بعد از او اختلاف نموده‌اند و این اختلاف فقط از جهت



اختلاف در حجت به وجود آمده و رها کردن او.

گفت پس حجت با این مشخصات چه لزومی دارد؟ فرمود گاه مورد پیروی و اقتدار قرار می‌گیرد و از جانب او راهنمائی‌های لازم یکی پس از دیگری می‌شود اگر چیزی در دین ایجاد شد آنها را مطلع می‌نماید و اگر چیزی بیافزایند خبرشان می‌دهد و اگر کم کنند بصیر و مطلعشان می‌گرداند.

پس آن مرد منکر گفت جهان را از چه چیز آفرید؟ فرمود: از هیچ. گفت چگونه از هیچ بوجود می‌آید؟ فرمود: اشیاء از این دو صورت خارج نیست یا از چیزی آفریده شد یا از هیچ. اگر از چیزی باشد باید آن چیز با خدا وجود داشته باشد و قدیم باشد. قدیم هرگز پدیده و حادث نمی‌گردد و نه بر او تغییر و فنا عارض می‌شود و آن چیز یا باید یک ماده واحد و یک رنگ فقط باشد. این رنگهای مختلف و عناصر بسیار موجود در جهان از کجا پیدا شده؟ مرگ از کجا آمده؟ اگر چیزی که در جهان از او بوجود آمده زنده بود یا زندگی چگونه بوجود آمده اگر او مرده بود و نمی‌تواند از مرده و زنده‌ای که پیوسته بوده‌اند، به وجود آمده باشد زیرا زنده که پیوسته زنده باشد مرگ از او به وجود نمی‌آید و نمی‌تواند مرده در حال مردگی قدیم و ازلی باشد زیرا مرده را قدرت و بقائی نیست.

گفت پس از کجا قائل شده‌اند که اشیاء ازلی و قدیم است فرمود این عقیده را کسانی دارند که منکر آفریننده جهان هستند و پیامبران و دستوراتی که آورده‌اند تکذیب می‌کنند و کتابهای آسمانی را قصه سرائی نامیده‌اند و برای خود مرامی مطابق ذوق و علاقه خویش تراشیده‌اند.

با اینکه موجودات خود گواهی می‌دهند بر آفریده شدن از گردش افلاک و آنچه در میان آنها است که هفت فلک است و حرکت زمین و هرکس در روی آن است و تغییر زمان و اختلاف وقت و اتفاقاتی که در جهان به وقوع می‌پیوندد از افزایش و نقصان و مرگ و کهنگی که تمام اینها موجب می‌شود اقرار کنیم آنها دارای صانع و آفریننده حکیم و دانا است نمی‌بینی شیرینی تبدیل به ترشی می‌گردد و طعم خوشگوار تلخ می‌شود و تازه کهنه می‌گردد و تمام رهسپار جانب تغییر و فنا هستند.



گفت آفرینندهٔ جهان وقایع و حوادثی که پیش می‌آید قبل از پیدایش نسبت به آنها اطلاع داشت فرمود علم او ازلی است آنچه می‌دانسته آفریده است.

گفت ذات خدا از چند چیز جدا جداست یا از چند چیز به هم پیوسته فرمود شایسته جلال و ذات او نه اختلاف است و نه به هم پیوستگی زیرا چیزی که دارای چند جزء است پراکنده و مختلف می‌شود و چیزی که قسمت قسمت است به هم پیوسته می‌گردد درباره او نه مختلف صحیح است نه به هم پیوستگی و مؤتلف پرسید پس خدا چگونه است؟ فرمود: یکتا است در ذات نه یکی باشد مثل یک عددی زیرا غیر از او هر واحدی قابل تجزیه است اما ذات پروردگار یکتائی تجزیه‌ناپذیر است که شماره بردار نیست.

گفت به چه علت این مخلوق را آفرید با اینکه احتیاج نداشت و مجبور به آفرینش آنها نبود و نباید کار بیهوده‌ای در مورد خلقت ما کرده باشد فرمود: برای اظهار حکمت و اجرای علم و تدبیر خویش آفرید.

گفت چرا به همین جهان اکتفا نکرد که ثواب و عقاب خود را در همین جا بدهد فرمود: این جهان محل گرفتاری و جایگاه ثواب اندوزی و کسب رحمت است که آمیخته شده با بلاها و پر از شهوت‌ها است در اینجا بندگان را می‌آزماید با فرمانبرداری نمی‌تواند جایگاه عمل محل جزا و پاداش باشد.

گفت این هم از حکمت او بود که برای خود دشمنی به وجود آورد با اینکه قبلاً دشمنی نداشت شیطان را بنا به عقیده شما آفرید و او را بر بندگان خود مسلط کرد که مردم را تشویق به مخالفت خدا می‌کند و آنقدر به او قدرت داد مطابق عقیده شما که می‌تواند در دلهای ایشان رسوخ نماید و در آنها وسوسه کند و درباره خدا ایشان را به شک اندازد و از دین منحرفشان کند بطوریکه گروهی منکر خدا شوند و غیر او را بپرستند چرا دشمن خدا را بر بندگان مسلط گردانید و به او اجازه گمراه کردن ایشان را داد.

فرمود: این دشمنی که گفتی موجب زیان و دوستی سبب نفعی نمی‌گردد. دشمنی نقص در ملک خدا به وجود نمی‌آورد و دوستیش موجب افزایشی نمی‌گردد.



از دشمنی می ترسند که قدرتی داشته باشد که موجب سود و زیان گردد اگر تصمیم بگیرد، بتواند متصرف شود یا قدرت را از او سلب نماید، اما شیطان را خدا آفرید تا او را بپرستد و به وحدانیتش اقرار نماید. در همان موقع که آفرید می‌دانست چکاره خواهد شد. شیطان سالها با ملائکه به عبادت مشغول بود تا بالاخره به‌وسیله سجده بر آدم او را آزمایش کرد. شیطان از روی رشگ و حسد و بدبختی از سجده کردن امتناع نمود.

خداوند او را لعنت کرد و از میان ملائکه خارجش نمود و ملعون و مطرود به زمین فرستادش. شیطان از آن موقع دشمن آدم و فرزندانش شد و قدرتی بر فرزندان آدم جز وسوسه و تشویق به کار بد ندارد با همان مخالفت و سرپیچی که نمود باز اقرار به خدایی داشت.

گفت آیا سجده برای غیر خدا صحیح است؟ فرمود: نه. گفت: پس چگونه خداوند ملائکه را دستور داد بر آدم سجده کنند؟ فرمود: کسی که به امر و دستور خدا سجده کند او برای خدا است زیرا اطاعت فرمان او را نموده. پرسید کهانت و جادوگری از کجا به وجود آمد و چگونه خبر از آینده می‌دهند؟ فرمود: کهانت در جاهلیت بود هر موقعی که فاصله‌ای پیدا می‌شود از عصر پیامبران کاهن شبیه حاکم و داور میان مردم بود مسائل و وقایعی را که نمی‌دانستند به او مراجعه می‌کردند او نیز جریانهائی که بعد به وجود می‌آید به آنها اطلاع می‌داد، این اطلاع کاهن از آینده به چند طریق پیدا می‌شد.

تیزبینی و تیزهوشی و به خاطر خطور کردن و زیرکی و گاهی بر دلش القاء می‌شد، زیرا آنچه در روی زمین به وجود می‌آید شیطان مطلع است، آن را به کاهن می‌رساند و وقایع اطراف و داخل منازل را به او می‌گوید.

در مورد خبرهای آسمانی شیاطین می‌رفتند در جاهائیکه چیزی به گوش آنها برسد در آن موقعی که از استراق سمع ممنوع نبودند و هدف سنگهای آسمانی قرار نمی‌گرفتند. علت اینکه از آنها جلوگیری به عمل آمد تا روی زمین از اشخاص عملی شبیه وحی به وجود نیاید تا مسئله تشخیص پیامبر و نبوت بر مردم مشکل شود تا



حجت بر مردم ثابت گردد و اشتباهی به وجود نیاید.

شیطان یک کلمه از اخبار آسمان را در مورد حوادثی که برای مردم پیش می‌آمد می‌شنید آن را حفظ می‌کرد، به زمین می‌آمد و بر کاهن القاء می‌نمود. از طرف خود کلماتی نیز به آن می‌افزود، حق را به باطل می‌آمیخت. آنچه کاهن درست می‌گفت از اطلاعاتی بود که شیطان از آسمان گرفته بود و آنچه اشتباه می‌کرد از مطالبی بود که شیطان بر آن افزوده بود. از مواقعی که شیاطین از استراق سمع ممنوع شدند دیگر کهانت از میان رفت. در این زمان شیطان‌ها به کاهنان وقایعی را که مردم با یکدیگر گفتگو می‌کنند و جریانهائی که نقل می‌کنند می‌رسانند. گاهی نیز شیاطین به یکدیگر وقایعی که در جاهای دور اتفاق افتاده از قبیل سرقت، قتل و یا گمشده می‌گویند، آنها نیز مثل انسانها راستگو و دروغگو هستند.

گفت چگونه شیطانها به آسمان بالا می‌روند با اینکه آنها نیز مثل مردم هستند در خلقت و جثه برای حضرت سلیمان ساختمان می‌ساختند و کارهائی می‌کردند که انسانها از انجام آن عاجز بودند فرمود: برای سلیمان غلظت یافته بودند چنانچه مسخر او نیز بودند اما آنها موجوداتی رقیق (گازی شکل) هستند غذای آنها نسیم است به همان دلیل می‌توانند بر آسمان صعود کنند برای استراق سمع با اینکه جسم سنگین نمی‌تواند بالا برود مگر با نردبان یا وسیله‌ای دیگر (۱).

گفت اصل سحر از چیست؟ ساحر چگونه قدرت پیدا کرده بر آن کارهائی که می‌گویند؟ فرمود: سحر چند نوع است: یک نوع مانند علم طب است. همان‌طوری که پزشکان برای هر دردی دوایی دارند، ساحران نیز برای هر صحت و آرامشی بلا و فتنه‌ای دارند و برای هر عافیت و سلامتی بیماری و گرفتاری و برای

۱- از این قسمت خبر استفاده می‌شود که می‌توان به کرات بالا با وسیله رفت چنانچه این آیه قرآن نیز شاهد بر صعود به آسمانها و کرات است با وسیله.

«یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لاتنفذون الا بسلطان»

هرچیزی حیله‌ای اندیشیده‌اند. نوع دیگری تیزهوشی و سرعت عمل و شعبده بازی و سبکبالی است. یک نوع هم استفاده از شیاطینی که با آنها ارتباط دارند.

گفت شیاطین چگونه بر سحر اطلاع یافته‌اند؟ فرمود: از همان راهی که پزشکان به علم طب اطلاع یافته‌اند. برخی از اطلاعات به وسیله تجربه پیدا شده و برخی علاج و دوا است.

پرسید درباره آن‌دو ملک به نام هاروت و ماروت که مردم می‌گویند آن‌دو به اشخاص سحر می‌آموزند چه می‌فرمائید؟ فرمود: آن دو وسیله‌ای برای آزمایش و امتحان هستند. تسبیح آنها چنین است: هر کس امروز چنین کند، چنان خواهد شد. اگر به وسیله فلان چیز معالجه کند، چنان می‌شود. انواع سحر می‌آموزند هرچه می‌گویند اما آن‌دو ملک می‌گویند ما برای شما آزمایش هستیم. آنچه زیانبخش برای شما است و سودی ندارد از ما نگیرید.

گفت آیا ساحر می‌تواند به وسیله سحر انسان را به صورت سگ و الاغ یا چیز دیگر درآورد؟ فرمود: او ناتوان‌تر از اینها است و عاجزتر است از آنکه تغییری در آفرینش خدا دهد. هرکس ترکیب صورتی که خدا قرار داده تغییر دهد شریک اوست در آفرینش. خداوند منزه است از اینکه شریکی داشته باشد.

اگر ساحر چنین قدرتی داشته باشد باید بتواند امراض و ناراحتی‌ها و سفیدی موی و فقر و تنگدستی را از خود برطرف نماید. بزرگترین عمل ساحر سخن چینی است که موجب جدائی دو دوست و علاقمند به یکدیگر می‌شود و سبب خونریزی و خانه خرابی و رسوائی می‌گردد. سخن چین بدترین فرد روی زمین است. نزدیکترین سخن ساحران به درستی آن چیزهایی است که به منزله طب است. ساحر شخصی را معالجه می‌کند. از نزدیکی با زنان خودداری می‌نماید. پزشک او را برخلاف این معالجه می‌کند خوب می‌شود [۱].

۱- بااینکه قسمتی‌ازاین سؤالهامربوط‌به بخش خداشناسی نبود، امااز‌نظرتوضیحات لازم و مفیدی که‌داشت‌ودرضمن باز از یک جهت ارتباط به این بخش پیدا می‌کرد ذکر نمودیم.

گفت چرا میان فرزندان آدم بعضی باشخصیت هستند و برخی زبون و خوار؟ فرمود: شریف کسی است که مطیع خدا باشد و پست کسی است که معصیت او کند. گفت مگر در میان آنها بهتر و بدتر وجود ندارد؟ فرمود: برتری فقط با تقوی و پرهیزگاری است.

گفت شما می‌گویید فرزندان آدم همه در اصل مساوی هستند فقط به وسیله پرهیزگاری برتری می‌جویند؟ فرمود: آری اصل آفرینش خاک است. پدر آدم و مادر حوا یک خدا همه را آفریده و تمام بندهٔ او هستند. از میان فرزندان آدم گروهی که نطفه پاک و بدنهای ناآلوده داشته‌اند انتخاب کرده و در صلب مردان و رحم زنان آنها را حفظ نموده از میان این گروه پیامبران و انبیاء را برگزیده. آنها پاک‌ترین افراد انسان هستند. این کار را نه به آن‌جهت نموده که از خدا طلبکار بوده‌اند و اما چون هنگام آفرینش می‌دانسته که آنها مطیع و فرمانبردار هستند و در عبادت برایش شریک نمی‌گیرند انتخابشان نموده. پس آنها نیز به واسطه اطاعت و بندگی به آن مقام و منزلت رسیده‌اند.

اینها فقط دارای شرافت و برتری و موقعیت هستند، بقیه مردم برابرند. هرکس از خدا بپرهیزد او را گرامی می‌دارد و هرکه مطیع باشد محبوب خداست و هرکه محبوب او باشد با آتش او را عذاب نمی‌کند.

گفت چرا خداوند همه مردم را مطیع و خداپرست نیافرید با اینکه قدرت چنین کاری را داشت. فرمود: اگر همه را مطیع می‌آفرید دیگر ثواب و پاداشی نداشتند زیرا وقتی به اجبار اطاعت کنند و اطاعت از خود آنها سر نزند بهشت و جهنمی نخواهد بود ولی آنها را آفرید و دستور داد به اطاعت و از مخالفت بازداشت و پیامبران را راهنمای آنها قرار داد و بهانه را از ایشان قطع نمود به وسیله کتاب‌های آسمانی تا اگر اطاعت کنند یا معصیت نمایند کار خود آنها باشد و با فرمانبرداری شایسته ثواب و با معصیت مستحق عذاب گردند.

گفت کار شایسته که از انسان سر زند از خود اوست و کار بد نیز از خود او سر می‌زند. فرمود: عمل شایسته را بنده خدا انجام می‌دهد و خدا به آن امر کرده و عمل



بد را او انجام نمی‌دهد خدا نهی کرده. گفت: مگر کاری که می‌کند به وسیله آلت و اعضائی نیست که خدا در او ترکیب کرده؟ فرمود: چرا، اما به وسیله همان آلتی که کار خوب انجام می‌دهد قادر است کار بدی را که از آن نهی نموده انجام دهد.

گفت آیا بنده را در این مورد اختیاری هست؟ فرمود: هرچه خدا او را از آن بازداشته می‌دانسته که قادر به ترک آن هست و هرچه به آن امر کرده می‌دانسته که می‌تواند انجام دهد زیرا هرگز خداوند ستم روا نمی‌دارد و کار بیهوده نمی‌کند و چیزی را که نمی‌توانند انجام دهند تکلیف نمی‌نماید.

گفت کسی که خدا او را کافر آفریده می‌تواند ایمان بیاورد؟ آیا خداوند می‌تواند اعتراض بر او نماید که چرا ایمان نیاورده؟ فرمود: خداوند همه مردم را مسلمان آفریده، کافر شدن اسمی است که بعد از طرز کار و زندگی بر انسان نهاده می‌شود. هنگام آفرینش خدا او را کافر نیافریده پس از آنکه به موقعیتی که حجت بر او تمام می‌گردد و سرپیچی می‌کند کافر می‌شود، حقیقت بر او عرضه می‌شود منکر می‌گردد، با این انکار کافر می‌شود.

گفت ممکن است برای بنده شر را مقدر نماید در حالی که او را امر به کار خیر می‌نماید، با اینکه قدرت انجام آن را ندارد؟ فرمود: شایسته عدل خدا نیست که بر بنده‌ای شر را مقدر گرداند و از او این شر را بخواهد، بعد امر کند او را به کاری که می‌داند نمی‌تواند انجام دهد و قدرت ندارد دست بردارد از چیزی که بر او مقدر نموده بعد او را عذاب نماید که چرا انجام نداده کاری که نمی‌توانسته انجام دهد.

گفت پس با چه فضیلت و موقعیتی مستحق ثروت و توسعه زندگی شده‌اند، ثروتمندان و کسانی زندگی خوبی دارند و چه موجب شده که باید گروهی فقیر و تنگدست و سخت گذران باشند؟

فرمود: ثروتمندان را آزمایش می‌کند با ثروتی که به آنها می‌دهد تا چگونه شکر گذارند و فقیران را می‌آزماید تا مقدار صبر و شکیبائی آنها را بداند. یک جهت دیگر گروهی را در همین زندگی نعمت بخشیده و گروه دیگری را ذخیره نموده برای روز احتیاجشان، جهت سوم او مقدار توان هرکسی را می‌داند به اندازه توانش به او



داده با اینکه اگر تمام مردم ثروتمند می‌شدند دنیا خراب می‌گردید و نقشه جهان بر هم می‌خورد و به سوی نیستی رهسپار می‌شدند ولی گروهی را برای گروه دیگر کمک قرار داده و رزق و توشه آنها را در انواع مختلف از شغلها و حرفه‌ها نهاده که این کار بهتر موجب بقا و دوام می‌گردد.

و نقشه‌ای صحیح‌تر است، باز ثروتمندان را امتحان می‌نماید که تا چه اندازه نسبت به تنگدستان مهربان هستند، تمام اینها لطف و رحمتی است از جانب حکیمی که نمی‌توان بر کارش خرده گرفت.

گفت چرا طفل کوچکی که گناهی نکرده گرفتار بیماریها و امراض می‌گردد با اینکه سابقه عمل خلافی ندارد؟

فرمود: بیماری چند قسم است:

۱- بیماری آزمایشی.

۲- بیماری شکنجه‌ای.

۳- بیماری که موجب مرگ است با اینکه تو خیال می‌کنی به واسطه سوء تغذیه و آشامیدنی‌های بیماری‌انگیز و وباخیز است یا به واسطه بیماری مادرش مبتلا به این بیماری شده و گمان می‌کنی کسی که کاملاً وارد به حفظ بهداشت باشد و خوردنیها و آشامیدنیهای سودمند و زیانبخش را بداند و به کار برد مریض نمی‌شود و با این حرف هم عقیده هستی با آنها که می‌گویند بیماری و مرگ فقط از خوردنیها و آشامیدنیها است.

با اینکه ارسطاطالیس معلم اطباء افلاطون رئیس حکیمان مردند و جالینوس به پیری گرائید و از چشم نابینا شد و نتوانست مرگ را از خود دفع نماید بسا از پزشکان دانا و وارد بـه دردها و دواها و استاد که جان سپردند و نادانانی نسبت به علم پزشکی و طب بعد از آنها سالها زندگی کردند طبیب را هنگام تمام شدن مدت زندگی علم طب سودی نبخشید و نه آن شخص ناوارد را عدم اطلاعش بر علم طب زیانی به وجود آورد با اینکه اجلش سر نیامده‌بود.



بعد فرمود: بیشتر پزشکان معتقدند که انبیاء از علم پزشکی اطلاعی ندارند بنابر عقیده آنها می‌خواهیم چه کنیم، علمی را می‌گویند انبیاء که نماینده خدا بر مردم و امین پروردگارند در روی زمین و خزینه علم و وارث حکمت و راهنمای به سوی او دعوت کننده مردمند به اطاعت خدای از آن علم بهره ندارند، از آن گذشته بیشتر از پزشکان را مشاهده کرده‌ام که منحرف از راه انبیاء هستند و کتاب‌های آسمانی را تکذیب می‌کنند. همین مطلب موجب شده که بی علاقه به علم پزشکی و پزشکان شوم.

گفت: چگونه بی علاقه هستی نسبت به گروهی که خود رئیس آنها محسوب می‌شوی و معلم آنهائی.

فرمود: چون من می‌بینم پزشکی ماهر و استاد در علم طب اگر از او سؤال کنی حدود نفس خود را نمی‌داند و ترکیب و تألیف بدن و اعضای خویش را نمی‌شناسد و مجرای غذا در اعضاء و جوارح و محل خروج نفس و حرکت زبان و جایگاه سخن و نور چشم و تحرک آلت جنسی و اختلاف شهوات و ریزش اشک و محل شنوائی و محل درک و فهم و جایگاه روح و محل خروج عطسه و موجبات غم و اندوه و اسباب شادی و سرور و علل کری و کوری و چیزهای دیگر که اگر از آنها سؤال کنی چیزی ندارند جز آنچه بین خود مستحسن و مقبول می‌شمارند و عللی را که تجویز نموده‌اند.

گفت بفرمائید آیا خداوند را در ملک خود شریکی هست یا مخالفی در تدبیر آفرینش دارد؟ فرمود: نه.

گفت پس این فساد موجود در جهان از قبیل درندگان زیانبخش و جنبندگان وحشت‌انگیز و موجودات نفرت‌انگیز، کرمها، پشه‌ها، مارها، عقرب‌ها از چیست با اینکه شما عقیده دارید هرچه را خلق نموده علت و جهتی دارد و کار بیهوده نمیکند.

فرمود: مگر تو خود نمی‌گوئی که عقرب‌ها برای ناراحتی مثانه و خصیه‌ها خوب است و برای کسی که در رختخواب ادرار می‌کند و بهترین پادزهر از گوشت افعی به دست می‌آید، گوشت آنها را اگر جزامی بخورد برایش نافع است و عقیده داری کرمهای قرمز زیرزمین برای بیماری آکله نافع است.



فرمود: اما مگس و پشه و کیک و برخی از آنها را روزی برای پرندگان قرار داده و با آنها خوار می‌کند متکبران و ستمگرانی را که بر خدای خود تکبر می‌ورزند و انکار خدائیش می‌کنند. ضعیف‌ترین موجود را بر او مسلط می‌کند تا قدرت و عظمت خویش را به او نشان دهد. داخل در بینی او شد و به مغزش رسید بالاخره او را کشت (۱). در ضمن باید بدانی که، اگر بخواهیم علل و موجبات خلقت تمام موجودات را بدانیم که چرا آفریده با او در علم مساوی خواهیم شد و آنچه او می‌داند ما نیز خواهیم دانست و از او بی‌نیاز می‌شویم ما و او در علم برابر می‌شویم.

گفت آیا می‌توان بر خلقت و تدبیر آفرینش او ایراد گرفت؟ فرمود: نه. گفت پس خداوند مردها را بطوری آفرید که آلت مردی آنها نبریده است این کار او حکمت بوده یا کار بیهوده است؟ (۲) فرمود: حکمت است. گفت پس چرا شما آفرینش او را تغییر داده‌اید و پوست آلت را می‌برید و می‌گوئید این کار بهتر است و بر کسی که ختنه نشده عیبجوئی می‌کنید یا اینکه خداوند آنطور آفریده او را و کار خود را که ختنه است بهتر می‌داند یا شما می‌گوئید این کار را خدا اشتباه کرده و مصلحت نبوده.

فرمود: این کار از جانب خدا از روی حکمت و مصلحت است، اما خودش دستور داده و واجب کرده بر بندگان که ختنه نمایند چنانچه بچه از شکم مادر خارج می‌شود ناف او متصل به ناف مادر است اینطور او را آفریده اما دستور داده ناف او را قطع کنند، اگر قطع نکنند برای بچه و مادر هر دو زیانبخش است. همین‌طور است

۱- اشاره به داستان نمرود است که سعدی نیز در دیباچه خود می‌گوید جباری که نیش پشه را تیغ قهر دشمنان و تار عنکبوت را سد عصمت دوستان گردانید.

۲- این اشکال نیز شبیه ایراد سابق است بالاخره در قرنها پیش در این مورد مردم اشکالهائی داشته و دانشمندان بعضی جواب داده‌اند و گروهی مثل ثنویان قائل به دو آفریننده خیر و شر شده‌اند نور و ظلمت، جواب کافی و غیر قابل انکار در این مورد همان جواب حضرت صادق (ع) است.

ناخنهای انسان که فرمود هر وقت بلند شد آن را بچینید با اینکه قادر بود طوری بیافریند که بلند نشود. همین‌طور موی شارب و سر انسان بلند می‌شود و آن را کوتاه می‌کنند. چنین است نیز گاوهای نر که آنها را نر آفریده اما اخته کردن و قطع نسل نمودن بهتر است اینها هیچ‌کدام عیبی در نقشه آفرینش خدا نیست.

گفت مگر شما نمی‌گوئی که خدا فرموده است «ادعونی استجب لکم» مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم و مضطر و گرفتار را می‌بینیم دعا می‌کند ولی مستجاب نمی‌شود و مظلوم و بیچاره او را به فریادرسی خود می‌خواند به دادش نمی‌رسد.

فرمود: وای بر تو احدی او را نخوانده که دعایش مستجاب نشود اما دعای ظالم رد می‌شود تا وقتی توبه کند مظلوم و کسی که حق با اوست وقتی دعا کند دعایش را مستجاب می‌کند و بلا را بطوری از او برمی‌گرداند که متوجه نمی‌شود یا برایش ثواب زیادی ذخیره می‌کند برای روزی که احتیاج دارد. اگر چیزی که تقاضا نموده به نفع او نیست در صورتی که دعایش مستجاب شود در این صورت از دادن به او خودداری می‌کند. مؤمن عارف گاهی خودداری از دعا می‌کند چون نمی‌داند این کار او درست یا اشتباه است.

گاهی بنده از خدا درخواست از بین بردن کسی را می‌کند که اجلش نرسیده یا تقاضای باران می‌کند در موقعی که شاید باران در آن موقع صلاح نیست زیرا خداوند واردتر است به تدبیر و نقشه خلقت شبیه این جریانها زیاد است این مطلب را دقت کن.

گفت ای دانشمند چرا از آسمان کسی فرود نمی‌آید و کسی به آسمان بالا نمی‌رود و راهی به آنطرف نیست اگر بندگان در هر چند وقت یک نفر به آسمان بالا رود و پائین آید این کار ربوبیت را بهتر ثابت می‌کند و بهتر شک را از میان برمی‌دارد و موجب یقین بیشتری می‌شود و بهتر متوجه می‌شوند بندگان در آنجا مدبری وجود دارد به جانب او بالا می‌روند و پائین می‌آیند.

فرمود: هرچه در زمین مشاهده می‌کنی تدبیر آن از آسمان است و از آنجانب



آشکار می‌گردد. مگر نمی‌بینی خورشید از آسمان طلوع می‌کند که روشنائی روز است و پایداری جهان به او پیوسته است اگر از درخشش باز ایستد هر که در روی زمین است سرگردان و هلاک می‌شود. ماه نیز در آسمان طلوع می‌کند که نور شب است به وسیله آن تشخیص ماه و سال و حساب و روزها داده می‌شود، اگر باز ایستد مردم سرگردان می‌شوند و نقشه جهان بر هم می‌خورد در آسمان ستارگانی وجود دارد که به وسیله آنها راه را می‌یابند در تاریکی، خشکی و دریا و از آسمان باران فرود می‌آید که سبب زندگی تمام چیزها از زراعت و نباتات و چهارپایان و تمام آفریده‌ها است. اگر باران نبارد زندگی ادامه نخواهد یافت و تغییر پیدا می‌کند. ابر و رعد و برق و صاعقه تمام اینها دلیلی است بر اینکه آنجا مدبری وجود دارد که تدبیر هر چیزی در اختیار اوست و از جانب او فرود می‌آید جز اینکه تو قبول نمی‌کنی مگر چیزی را که با چشم بینی. آنچه با چشم مبینی اگر اندیشه خرد را بکار بری برایت کافی است.

گفت اگر خداوند در هر صد سال یک مرتبه از مرده‌ها گروهی را برمی‌گرداند تا سؤال کنیم چه بر آنها گذشته و بعد از مرگ را در چه وضعی بوده‌اند و درباره ایشان چه کرده‌اند سبب می‌شود که مردم یقین پیدا بکنند و تردید از دلهایشان می‌رود.

فرمود: این سخن کسی است که منکر پیامبران باشد و آنها را تکذیب کند و گفتار ایشان را که از جانب خداوند می‌گویند نپذیرد. خداوند توسط پیامبران حال فوت شدگان ما را بیان نموده کسی از خدا و پیامبران راستگوتر هست با اینکه گروهی به دنیا برگشته‌اند از مرده‌ها از قبیل اصحاب کهف که سیصدونه سال مرده بودند بعد خداوند آنها را برانگیخت در زمانی که مردم منکر بعث و زنده شدن بودند تا حجت بر آنها تمام گردد و قدرت خدا را ببینند. خداوند ارمیای پیغمبر را می‌میراند وقتی گذرش بر خرابه‌های بیت‌المقدس افتاد. پس از جنگ بخت نصر با خود گفت چگونه خداوند این مرده‌ها را زنده می‌کند. صد سال در آنجا مرده بود، پس از آن زنده شد می‌دید چگونه اعضایش به هم وصل می‌شود و گوشت بر آنها می‌روید، بندها و رگهایش به هم می‌پیوندد. همینکه صحیح و سالم نشست گفت فهمیدم که



خدای توانا بر هر چیز قادر است.

از آن جمله هزاران نفر بودند که از وطن خود از ترس طاعون فرار کردند، خداوند آنها را میراند و مدتها مرده بودند تا استخوانهایشان پوسید و بندها از هم گسیخت و به صورت خاک در آمدند، خداوند وقتی تصمیم گرفت قدرت خویش را نشان دهد پیامبری به نام حزقیل را برانگیخت، او این مردگان را فراخواند، بدنهای آنها گردهم آمد و روح به پیکرهایشان برگشت، از جا حرکت کردند به همان صورتی که مرده بودند، یک نفر از آنها کم نشده بود و مدتها پس از آن زندگی کردند خداوند گروهی را که با موسی به کوه طور رفته بودند و می‌گفتند خدا را به ما آشکارا نشان بده آنها را میراند سپس زنده گردانید.

گفت بفرمائید آنها که ادعای تناسخ ارواح را دارند [1] از کجا چنین ادعائی را کرده‌اند و چه دلیل بر گفته خود دارند.

فرمود مدعیان تناسخ پشت به افکار دین نموده و گمراهی را برای خود پسندیده‌اند و دل به شهوت رانی بسته‌اند گمان می‌کنند آسمان خالی از چیزهائی است که گفته شده و آفریننده جهان به شکل همین مردم است دلیل آنها این روایت است که گفته‌اند خداوند آدم را به شکل خود آفرید. می‌گویند بهشت و جهنم و قیامت و رستاخیزی وجود ندارد قیامت در نظر آنها خارج شدن روح از بدن و داخل شدن در بدن دیگری است. اگر آدم نیکوکاری باشد داخل قالبی می‌شود که از بدن اول بهتر باشد، در درجه‌ای بالاتر از نظر دنیا اگر گناهکار باشد یا عرفان نداشته باشد در قالب یکی از چهارپایان که در دنیا رنج کش هستند یا حشرات منفور وارد می‌شود.

روزه و نماز و عبادتی ندارند به جز شناسائی کسی را که واجب می‌شمارند شناختن او را هر نوع شهوت رانی با زنان برای آنها حلال است از قبیل ازدواج با

۱- پیروان این ادعا می‌گویند خداوند تعداد محدودی روح آفریده و روح‌ها را در بدنها می‌گرداند ممکن است روح فلان کس تاکنون چند بدن را تعویض کرده باشد.

خواهران و دختران خود و خاله‌ها و زنان شوهردار گوشت مرده و شراب و خون را حلال می‌شمارند. تمام فرقه‌ها اعتقاد ایشان را زشت می‌شمارند و تمام ملل آنها را لعنت می‌کنند.

وقتی از آنها دلیلی بخواهی کناره می‌روند و سر باز می‌زنند اعتقاد آنها را تورات تکذیب نموده و قرآن لعنت می‌کند. با تمام این خرافات می‌گویند خدای ما از قالبی به قالب دیگر نقل مکان می‌کند و ارواح ازلی همان‌هائی هستند که با آدم بوده‌اند همین‌طور نقل و انتقال نموده‌اند تا عصر ما یکی پس از دیگری وقتی خالق به صورت مخلوق باشد، چه دلیل می‌تواند بیاورد که یکی از آنها خالق دیگری است.

می‌گویند ملائکه از همان اولاد آدم هستند وقتی از امتحان درآمدند و به مرتبه عالی دین رسیدند و تصفیه شدند ملک می‌شوند در بعضی از گفتار خود متمایل به نصرانیان می‌شوند و در بعضی پیرو طبیعیین هستند.

می‌گویند اشیاء به صورت حقیقی خود نیستند. بر آنها لازم است که از خوردن هر نوع گوشتی پرهیز کنند زیرا چهارپایان، به عقیده آنها تمام از فرزندان آدم هستند که صورتشان تغییر یافته نباید گوشت خویشاوندان خود را بخورند.

گفت بعضی معتقدند با خدا یک طینت و سرشت موذی همراه است که از دست او رهائی ندارد مگر با او بیامیزد و در آن حلول کند از همان طینت و سرشت اشیاء را آفریده.

فرمود: سبحان الله چقدر عاجز و ناتوان است خدائی که می‌گویند قادر است اما از دست آن طینت رهائی ندارد. اگر آن طینت زنده و ازلی است پس دو خدای قدیم می‌شوند و با یکدیگر آمیخته و تدبیر جهان را می‌کنند اگر این مطلب درست باشد پس مرگ و نابودی از کجا است؟ اگر آن طینت مرده باشد بقائی برای مرده یا ازلی قدیم نخواهد بود و مرده نمی‌تواند منشأ موجود زنده شود، این عقیده دیصانیها است که از تمام کفار خرافی‌تر و بی‌بنیادترند دل بر کتاب‌هائی بسته‌اند که پیشینیان آنها نوشته‌اند پر از سخنان مزخرف بدون دلیل و اصلی استوار که ادعای ایشان را ثابت کند تمام این مزخرفات مخالف خدا و پیامبران است و تکذیب مطالبی است که آنها



از جانب خدا آورده‌اند.

اما آنها که مدعی هستند بدن‌ها از ظلمت و ارواح از نور است و نور کار بد نمی‌کند و ظلمت کار خوب انجام نمی‌دهد نباید کسی را بر کار خلاف و عمل حرام و انجام کار زشت سرزنش کنند و بر ظلمت نباید خرده گرفت چون کار او همین است و نباید خدای را بخواند و پیش او تضرع کند زیرا نور خداست و خدا برای خود تضرع نمی‌کند و به دیگری پناهنده نمی‌شود و نباید به هیچ کس از معتقدین به این عقیده بگویند کار خوبی کردی یا کار بدی، زیرا کار بد از ظلمت سر می‌زند و این طبیعی اوست و کار خوب از نور است و نور به خود نمی‌گوید خوب کاری کردی دیگر ثالثی آنجا وجود ندارد. ظلمت بنا به عقیده آنها کارش محکمتر و تدبیرش قوی‌تر است و از نور استوارتر است زیرا اختیار به دست بدنها است. چه کس این آفریده‌ها را به یک صورت درآورده با صفت‌های مختلف هرچه دیده می‌شود از قبیل گلها و درختها و میوه‌ها و پرنده و چهارپایان باید یک خدا باشند و نور در آنها زندانی شده است، اختیار در دست ظلمت است.

و آنچه می‌گویند: بالاخره عاقبت پیروزی با نور است ادعائی بیش نیست بنا بر گفته آنها نور باید منشأ کاری نباشد چون او اسیر ظلمت است و قدرتی ندارد، کار و تدبیری انجام نمی‌دهد، اگر در مقابل ظلمت اختیاری داشته باشد پس اسیر نخواهد بود و آزاد است. اگر آزاد نباشد و اسیر ظلمت باشد پس معلوم می‌شود نیکی و خوبی و بدی و شریکه در جهان وجود دارد از ظلمت سر می‌زند و اوست که کار خوب و بد را می‌کند اگر بگویند این محال است نه نوری ثابت می‌شود نه ظلمت و ادعای آنها باطل است و ثابت می‌شود که خدا یکتا است و جز این عقیده باطل است.

این عقیده مانی کافر و پیروان اوست و اما آنها که می‌گویند نور و ظلمت حاکمی در میان آنها وجود دارد پس آن حاکم از هر دو برتر است، زیرا به داور کسی احتیاج دارد که مغلوب یا نادان یا مظلوم باشد این نیز اعتقاد مدقونیه است داستان آن طولانی است.

گفت جریان مانی چیست؟ فرمود: مرد کنجکاوی بود که از مجوس مقداری



گرفت و با عقاید نصرانیان مخلوط کرد و با این کار هر دو اعتقاد را فاسد و سیاه نمود و مطابق هیچ یک از این دو مذهب سخنی نگفت و می‌گفت جهان از دو خدا به وجود آمده، نور و ظلمت و نور داخل ظلمت قرار گرفته همانطور که نقل کردیم نصرانیان او را تکذیب کردند ولی مجوس عقاید او را پذیرفتند[1].

گفت بفرمائید آیا خداوند برای مجوسان پیامبری فرستاد. چون من کتاب محکم و پند و اندرز به معنی دستورالعمل شفابخشی میان آنها ندیده‌ام و اقرار به ثواب و عقاب و شرایعی که عمل کنند ندارند.

فرمود: هیچ امت وجود ندارد مگر اینکه پیامبری میان آنها وجود داشته و رسولی با کتاب از جانب خدا برانگیخته شده اما انکارش کرده‌اند. آن مرد گفت پیامبر مجوسان کیست؟ بعضی از مردم خالدبن سنان را معرفی می‌کنند. فرمود: خالد بن سنان مرد عربی بیابانی بود نه پیامبر، این حرفی است که بعضی از مردم می‌زنند.

گفت پس زردشت بود؟ فرمود: زردشت برای آنها زمزمه (که یک نوع صدائی است موقع خوردن از دماغ خارج می‌کنند بی‌آنکه لب و دهان را به کار اندازند) و ادعای پیامبری کرد برخی ایمان آوردند و گروهی نیز منکر شدند او را در بیابان انداختند، درندگان بدنش را خوردند.

گفت بفرمائید مجوس به واقعیت نزدیک‌تر بودند در زمان خود یا عرب؟ فرمود: عرب در آن زمان بدین حنیف نزدیکتر از مجوس بودند.

زیرا مجوس کافر تمام انبیاء و منکر کتب آنهایند و برهان و دلیل ایشان را نمی‌پذیرند و خود را موظف دین و آداب هیچ پیامبری نمی‌دانند. کیخسرو پادشاه مجوس در آن زمان سیصد پیامبر را کشت. مجوس غسل از جنابت نمی‌کرد که عرب می‌کرد و این غسل از آثار خالص ملت حنیف است. مجوسیان ختنه نمی‌کردند با اینکه ختنه از سنن انبیاء است و اولین کسی که ختنه کرد ابراهیم خلیل بود. مجوسیها مرده‌های خود را غسل نمی‌دادند و کفن نمی‌کردند، اما عرب این کار را می‌کرد.

۱- جزء ۱۰ ص ۱۶۴.

مجوس مرده‌ها را در بیابانها و گودالها می‌انداختند ولی عرب در قبر می‌گذاشت و برایش لحد ترتیب می‌داد. با همین روش پیامبران اول کسی که برایش قبر کندند آدم ابوالبشر بود و لحد برایش ترتیب دادند.

مجوسیها با مادران خود جمع می‌شدند و با دختران خویش ازدواج می‌کردند ولی عرب آن را حرام می‌دانست. مجوس بیت الله الحرام را انکار می‌کرد و می‌گفت خانه شیطان است ولی عرب حج می‌گذارد و احترام می‌کرد و می‌گفت خانه خدا است و اقرار به تورات و انجیل داشت و از اهل کتاب استفاده می‌نمود و دستورالعمل از آنها می‌گرفت بالاخره عرب در تمام چیزها نزدیکتر به دین حنیف از مجوس بود.

فرمود: مجوسان که با خواهر خود همبستر می‌شدند مدعی بودند که این سنت آدم است اما چه دلیلی برای آمیزش با دختران و مادران داشتند، با اینکه آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر پیامبران این کار را حرام می‌دانستند و هر دینی که از جانب خدا آمده است.

گفت چرا خداوند شراب را حرام نموده با اینکه لذتی از آن بهتر نیست. فرمود: زیرا ام‌الخبائث بود و سر آمد هر شرّی ساعتی بر شرابخوار می‌گذرد که عقل از سرش می‌رود و خدای را نمی‌شناسد، از هیچ گناهی فروگذر نمی‌کند و هر احترامی را از میان می‌برد و هر خویشاوندی را هر چه نزدیکتر قطع می‌نماید و هر کار زشتی را انجام می‌دهد آدم مست افسارش به دست شیطان است، اگر به او دستور دهد برای بت سجده نماید خواهد کرد، به هر کجا می‌خواهد او را می‌برد.

گفت چرا خون تازه حرام شد؟ فرمود: چون موجب قساوت می‌شود و رحم را از دل می‌برد و بدن را به عفونت می‌کشاند و رنگ را تغییر می‌دهد و بیشتر چیزی که موجب جذام می‌شود خون است. گفت خوردن غدّه‌ها برای چیست؟ فرمود: موجب جذام می‌شود. گفت لاشهٔ حیوان مرده چرا حرام است؟ فرمود: تا فرق باشد بین آنچه نام خدا بر آن برده شده و آنچه برده نشده و مرده خون در آن منجمد شده و خون برگشت به بدنش می‌کند، گوشت آن سنگین و ناگوار است چون خون و گوشت با هم خورده می‌شود.



گفت پس ماهی هم مرده است. فرمود: کشتن ماهی به این است که زنده او را از آب بیرون آورند بعد رهایش می‌کنند تا بمیرد علت آن هم اینست که دارای خون نیست، ملخ نیز همین‌طور است.

گفت چرا زنا را حرام کرده؟ فرمود: به واسطه فساد و از بین رفتن مواریث و نابود شدن نژادها زن زناکار نمی‌داند چه کس او را حامله کرده فرزند نیز تشخیص نمی‌دهد پدرش کیست ارتباط خویشاوندی وجود ندارد و این قرابت معروف نخواهد بود. گفت چرا لواط را حرام کرده؟ فرمود: اگر حلال می‌بود مردها از زنها بی‌نیاز می‌شدند و موجب قطع نسل و تعطیل ازدواج می‌شد، مجاز بودن چنین کاری مفاسد بسیار زیادی داشت.

گفت چرا جمع شدن با حیوانات را حرام نموده؟ فرمود: نخواست مرد آب منی خود را ضایع نماید و با غیر هم‌جنس خود جمع شود. اگر اجازه می‌داد هر کس جمع می‌شد با همان الاغی که سوارش می‌گردید در این کار فساد زیادی بود. به همین جهت سواری آنها را حلال و جمع شدن با آنها را حرام نمود. برای مردان زنان را آفرید تا با آنها انس بگیرند و آرامش بجویند و آرام‌بخش لذت‌های جنسی آنها و مادران فرزندانشان باشند.

گفت چرا باید غسل جنابت کرد، کاری که کرده حلال بوده، و در حلال کثافتی نیست؟ فرمود: جنابت مانند حیض است. زیرا نطفه خونی است که محکم نشده و جماع ممکن نیست مگر با حرکت شدید و شهوت زیاد. وقتی فارغ شد بدن تنفس می‌کند و شخص بوی زننده در خود احساس می‌نماید، به همین جهت باید غسل کند. با اینکه غسل جنابت امانتی است که در اختیار بندگان خداوند قرار داده تا آنها را آزمایش نماید.

گفت ای حکیم! چه می‌گوئی درباره کسی که مدعی باشد این نظام و تدبیر در عالم از ستاره‌های هفتگانه است؟ فرمود: احتیاج به دلیل دارند که ثابت کند این جهان بزرگ و کوچک از تدبیر ستارگانی است که خودشان در مدار معینی حرکت می‌کنند و پیوسته به حرکت خود ادامه می‌دهند، نه خسته می‌شوند و نه ناراحت.



سپس فرمود: هر ستاره‌ای از ستارگان زیر پوشش تدبیری است آنها نیز مانند بندگانند که مأمور به کار معینی هستند و از کار دیگری ممنوع می‌باشند اگر قدیم و ازلی باشند نباید از حالی به حال دیگر تغییر نمایند.

گفت آنها که مدعی هستند این نظام از طبایع چهارگانه (سردی، گرمی، رطوبت و خشکی) به وجود آمده.

فرمود: کسی که مالک بقاء نیست و نمی‌تواند حوادث را از خود دفع نماید و شب و روز او را دستخوش تغییر قرار داده نمی‌تواند پیری را برطرف نماید و اجل را دفع کند چه می‌تواند انجام دهد؟

گفت بفرمائید چه جواب دارید در مورد کسی که مدعی است موجودات پیوسته در توالد و تناسل هستند و قرنها از پی هم می‌گذرد که بیماریها و ناراحتی‌ها و انواع آفت‌ها سبب هلاکت آنها می‌شود. این وضع شاهد اوضاع قبل است و قرن حاضر دلیل قرن سابق. مردم را به همین وضع مشاهده کرده‌اند مانند گیاه‌ها و درختها. در هر مدت زمانی حکیمی پیدا می‌شود که اطلاع از مصالح مردم دارد و قدرت تألیف کتاب نیز دارد که با زیرکی و هوشیاری کتابی تألیف می‌کند به عنوان دستورالعمل میان مردم می‌نهد که به کار نیک گرایند و از کار بد خودداری نمایند تا به فتنه و آشوب روی نیاورند و یکدیگر را نکشند.

فرمود: وای بر تو کسی که دیروز از مادر متولد شده و فردا از دنیا خواهد رفت، چه اطلاع از قبل و بعد دارد؟ دیگر اینکه انسان از این سه حال خارج نیست، یا خود را آفریده یا دیگری او را آفریده و یا از ازل وجود داشته. ردّ مطلب اوّل: چیزی که نبوده نمی‌تواند چیزی را بیافریند در حالی که خود وجود ندارد و چیزی نیست، مطلب دوم: همچنین آنچه نبوده بعد بوجود آمده نمی‌داند ابتدایش چگونه بوده است. اگر انسان ازلی باشد نباید دستخوش حوادث قرار گیرد، زیرا ازلی در او ایام اثری ندارد و در معرض فنا قرار نمی‌گیرد، با اینکه ما هیچ ساختمانی را بدون سازنده و بنّا و هیچ اثری را بدون مؤثر و هیچ تألیف و ترکیبی را بدون مؤلف و مرکب نمی‌یابیم. کسی که خیال کند پدرش او را آفریده گفته می‌شود پدرش را که آفریده؟



اگر پدر فرزند را آفریده باشد آنطور که دل بخواه اوست می‌آفریند و شکلی که دوست دارد به او می‌دهد و نظرات خود را در او بوجود می‌آورد، اگر مریض شود نمی‌تواند سودی بخشد او را و اگر بمیرد نمی‌تواند مرده‌اش را زنده کند. کسی که قدرت دارد آفریده‌ای را بیافریند و در او روح را بدمد به طوری که به پا ایستد و راه برود قادر است که از او هر گونه فساد و ناراحتی را رفع نماید.

گفت درباره علم نجوم چه می‌گوئید؟ فرمود: علمی است که منافع آن کم است و زیانهایش بسیار، زیرا نمی‌توان به وسیله آن گرفتاریها را رفع کرد و از ناراحتی‌ها پرهیز نمود.

اگر منجم از بلا خبر دهد قدرت فرار از قضا را ندارد و اگر از خیری اطلاع دهد نمی‌تواند آن را زودتر برساند و از گزند نمی‌تواند وارهد.

منجم با خدا مبارزه می‌کند به وسیله علم خود زیرا مدعی است که قضای خدا را از خلق دفع می‌نماید.

گفت پیامبر بالاتر است یا فرشته‌ای که به سوی او فرستاده می‌شود؟ فرمود: پیامبر بالاتر است. گفت چرا فرشته‌ها مأمور شده‌اند اعمال نیک و بد انسان را بنویسند با اینکه خداوند دانا به تمام اسرار و پنهانیها است؟ فرمود: آنها را مأمور به این کار کرده و شاهد بر مردم قرار داده تا بندگان به واسطه ملازمت این فرشته‌ها بیشتر در عبادت بکوشند و از معصیت بپرهیزند. چقدر از اشخاص که تصمیم گناهی می‌گیرند به واسطه همین مطلب باز می‌گردند، می‌گویند خدا مرا می‌بیند و ملائکه شاهد عمل ما هستند. خداوند آنها را به لطف و کرم خویش مأمور انسانها نموده تا شیطان‌های متمرّد را از آنها دور نمایند و حیوانات موذی و بسیاری از آفات را برطرف کنند به طوری که متوجه نشوند به اجازه خدا تا وقتی امر خدا درباره او نازل شود.

گفت خلق را برای رحمت آفریده یا عذاب؟ فرمود: برای رحمت، ولی می‌دانست قبل از آفرینش که گروهی مستوجب عذاب می‌شوند به واسطه اعمال ناشایست و انکار خدا. گفت کسی که منکر اوست به واسطه انکارش عذاب می‌کنند.



پس چرا کسی که معتقد به یگانگی اوست و خداشناس است عذاب می‌نماید؟ فرمود: منکر خدائیش را برای ابد و همیشه عذاب می‌کند و اما معترف را کیفر می‌کند به واسطه معصیت و مخالفتش نسبت به دستوراتی که به او داده، بعد از عذاب خارج می‌شود و خدای به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد.

گفت بین کفر و ایمان فاصله‌ای وجود دارد؟ فرمود: نه. پرسید ایمان و کفر چیست؟ فرمود: ایمان تصدیق چیزی است که از او پنهان است مانند عظمت خدا که این تصدیق از مشاهده مصنوعات و مخلوقات به وجود می‌آید و کفر انکار آن است.

گفت شرک چیست و شک چیست ؟ فرمود: شرک، این است که با خدای یکتا که مثل و مانند ندارد دیگری را شریک نماید و شک عبارت است از اینکه دلش به چیزی معتقد نشود.

گفت آیا عالم جاهل می‌شود؟ فرمود: عالم است نسبت به آنچه می‌داند و جاهل است نسبت به چیزهائی که نمی‌داند. پرسید سعادت و شقاوت چیست؟ فرمود: سعادت دست آویزی است که سعید به آن چنگ زده و او را به نجات می‌رساند و شقاوت خذلان و بدبختی است که شقی به آن تمسک جسته که موجب هلاکش می‌شود همه را هم خداوند عالم است. گفت بفرمائید وقتی چراغ خاموش می‌شود نورش کجا می‌رود؟ فرمود می‌رود و برنمی‌گردد. گفت پس شما انکار نمی‌کنی که انسان هم همانطور باشد وقتی مرد و روح از بدن خارج شد دیگر برنگردد و هیچوقت مانند نور چراغ که دیگر برنگردد؟ فرمود قیاس ناصحیح کردی. فرمود آتش در درون اجسام نهفته است اما اجسام پایدار به ذات خویشند مانند سنگ و آهن وقتی یکی را به دیگری زدی از بین آن دو آتشی افروخته می‌شود که چراغ روشن می‌گردد و دارای نور است پس آتش در درون اشیاء است و نور می‌رود. روح جسم لطیفی است که به او لباس کلفتی پوشیده‌اند مانند چراغی که گفتی نیست آن کسی که در رحم جنین را از آب صاف آفریده و در آن چیزهای مختلفی ترکیب نموده از رگ و پی و دندان و موی و استخوان و چیزهای دیگر بعد از مرگ زنده‌اش می‌کند و دومرتبه پس از فنا بازش می‌گرداند.



گفت روح کجاست؟ فرمود: در دل زمین، همانجا که بدن به خاک شده تا روز قیامت. گفت کسی را که بـه دار آویـخته‌انـد روحش کـجاست؟ گـفت در اخـتیار فرشته‌ای که روحش را گرفته تا به زمین تحویل دهد.

گفت بفرمائید آیا روح غیر از خون است؟ فرمود: آری روح بنابر آنچه توضیح دادم برایت ماده‌اش از خون است و از خون رطوبت جسم می‌باشد و صفای چهره و صدای خوب و خنده زیاد وقتی خون منجمد شود روح در بدن مـفارقت مـی‌کند. گفت آیا می‌توان روح را به وزن نسبت داد، سبکی و سنگینی؟ فرمود: روح مانند بادی است که در خیک و مشک می‌دمی. وقتی در او می‌دمی مشک پر می‌شود از باد اما به وزن مشک نمی‌افزاید این دمیدن باد در او نه از وزن او می‌کاهد وقتی خارج شود همین‌طور روح دارای سنگینی و سبکی نیست.

گفت بفرمائید حقیقت باد چیست؟ فرمود: باد هـمان هـوا است، وقـتی بـه حرکت درآید باد می‌شود وقتی ساکن است هوا است که به وسیله آن دنیا بـه پـا ایستاده اگر باد سه روز در جهان نوزد هر چه در روی زمین است فاسد می‌شود و بو می‌گیرد زیرا باد مانند بادبزن از اشیاء چیزهای فاسد را دور و دفع می‌نماید و او را پاکیزه می‌کند پس باد مانند روح است در بدن که اگر خارج شد بدن متعفن می‌شود و تغییر می‌یابد «فتبارك الله احسن الخالقين».

گفت آیا روح وقتی از قالب خارج شد متلاشی می‌شود یا باقی است؟ فرمود: باقی است تا وقتی در صور دمیده شود، در این موقع همه چیز از بین می‌رود دیگر حس و محسوسی وجود ندارد باز دومرتبه برمی‌گردند چنانچه ابتدا مدبّر اشیاء آنها را به وجود آورد و این در فاصله چهار صد سال است که مخلوقات آسوده‌انـد. ایـن چهارصد سال همان فاصله بین دو نفخه است.

گفت چگونه می‌تواند دومرتبه برانگیزاند با اینکه بدن فرسوده شده و اعضاء از یکدیگر جدا شده‌اند یک عضو در خلال سرزمین خوراک درنده شد و عضو دیگری را کرم‌ها خورده‌اند و عضوی را که خاک شده بود با آن دیواری برافراشتند؟ فرمود: کسی که آنها را به وجود آورده از هیچ و صورت بخشیده بدون اینکه سابقه شکل و



قیافه داشته باشد قادر است که دومرتبه بازگرداند آنها را مانند اول. گفت این مطلب را توضیح بده. فرمود: روح در محل خود عقیم است. روح نیکوکار در جای وسیع و روشنایی و روح بدکار در گرفتاری و ظلمت و بدن به صورت خاکی در می‌آید که از آن آفریده شده و آنچه درنده و حیوانات خورده‌اند و پاره کرده‌اند تمامش در خاک محفوظ است. پیش کسی که ذره‌ای از او پنهان نیست در ظلمات زمینی و تعداد و وزن تمام اشیاء را می‌داند خاک آدم‌های خوب مانند طلا است در خاک هنگام حشر که رسید باران شور می‌بارد، زمین بارور می‌شود بعد مانند مشک به حرکت می‌آید. خاک انسان مانند طلائی را که به وسیله شستن خاک از درون آن جدا کنند، جدا می‌شود و چنانچه کره از شیر جدا می‌گردد وقتی تکانش بدهند. خاک هر قالبی با اجازه خدا جمع می‌شود و منتقل می‌گردد به جائی که روح در آنجا است و شکلها به اجازه خداوند مانند اول می‌شود و روح در آنها می‌دمد یک مرتبه به پا می‌ایستد و هیچ در خود کم و کاستی نمی‌بیند.

گفت بفرمائید مردم در روز قیامت عریان محشور می‌شوند؟ فرمود: با کفنهایشان محشور می‌گردند. گفت کفن از کجا می‌آورند که پوسیده و نابود شده است؟ فرمود: کسی که زنده کند آنها را، کفن نیز برای آنها تجدید می‌نماید. گفت کسی که بدون کفن مرده است؟ فرمود: خداوند عورت او را به وسیله آنچه بخواهد می‌پوشاند.

گفت به صورت صف می‌آیند؟ فرمود: آری آنها صد و بیست هزار صف در عرض زمین هستند. گفت مگر اعمال را وزن نمی‌کنند؟ فرمود: نه، اعمال اجسام نیستند آنها صفت کارهای مردم است، احتیاج به وزن کسی دارد که تعداد اشیاء را نمی‌داند و سنگینی و سبکی آنها بر او پوشیده است، چیزی بر او مخفی نیست. گفت پس میزان چیست؟ فرمود: عدالت. گفت پس معنی این آیه در قرآن چیست «فمن ثقلت موازینه» فرمود: هرکس عملش برتری یابد.

گفت آیا آتش کافی نیست که مردم را به آن عذاب نماید و احتیاج به مار و عقرب نباشد؟ فرمود: به وسیله مار و عقرب عذاب می‌شوند کسانی که خیال



می‌کرده‌اند این موجودات آفریده خدا نیست و شریک خدا آنها را آفریده. خداوند در جهنم عقرب و مار را بر آنها مسلط می‌کند تا سزای انکار خویش را بیابند. گفت چگونه است که می‌گویند اهل بهشت نزدیک به درختی می‌شوند و میوه‌ای می‌چینند پس از خوردن باز درخت به حالت اول دارای میوه است فرمود: آری این شبیه چراغ است که یک نفر می‌آید و به وسیله آن چراغ دیگری را روشن می‌کند بدون اینکه از نور چراغ کم شود و دنیا پر از چراغ از همان چراغ می‌شود. گفت مگر نمی‌خورند و نمی‌آشامند باز شما معتقد هستی که قضای حاجت ندارند. فرمود: آری، چون غذای آنها رقیق است و سنگینی ندارد به وسیله عرق در بدن دفع می‌شود.

گفت چطور می‌شود که حوریه‌ها با هر چند مرتبه که شوهرش با او نزدیکی کند باز بکر است؟ فرمود: زیرا او از پاکی و پاکیزگی آفریده شد و هیچ عارضه‌ای او را نمی‌گیرد و آفتی بر او عارض نمی‌شود و چیزی در سوراخ او جریان ندارد و حیض آلوده‌اش نمی‌کند پس رحم به هم چسبیده است زیرا جز مجرای آلت مردی راه دیگری ندارد. گفت پس او هفتاد حُلیه و زیور می‌پوشد شوهرش از پشت این هفتاد حُلّه غفرساق و بدنش را می‌بیند؟ فرمود: آری، همانطور که شما پول را که در آب صاف انداخته‌اید و به اندازه یک نیزه عمق دارد مشاهده می‌کنید.

پرسید چگونه اهل بهشت متنعّم به نعمت‌ها می‌شوند یا اینکه هر کدام یا فرزند یا پدر و یا خویشاوند و یا مادر خود را از دست داده‌اند وقتی در بهشت آنها را نیابند بدون شک می‌دانند در جهنم هستند دیگر نعمت بهشت چه لذتی برای آنها خواهد داشت با اینکه می‌داند عزیزش در جهنم معذب است. فرمود: اهل علم گفته‌اند آنها فراموش می‌کنند از این خویشاندان و بعضی مدعی هستند که منتظر آمدن ایشانند و امیدوارند که بین بهشت و جهنم باشند در اصحاب اعراف.

گفت بفرمائید خورشید کجا غایب می‌شود؟ فرمود: بعضی از دانشمندان گفته‌اند وقتی سرازیر شد پائین قبه فلک دور می‌زند تا دل آسمان همین‌طور بالا می‌رود تا باز پائین بیاید از جائی که طلوع نموده. یعنی آن خورشید غائب می‌شود در سرزمینی تاریک و سیاه سپس می‌شکافد زمین را تا فرود می‌آید به جایگاه طلوعش



سرگردان است تا اجازه طلوعش دهند و نورش هر روز از بین می‌رود و نور دیگری متجلی می‌شود.

گفت کرسی بزرگتر است یا عرش؟ فرمود: هر چه خدا آفریده در دل کرسی است به جز عرش خدا که بزرگتر از کرسی است و نمی‌تواند کرسی آن را احاطه نماید.

گفت: آفرینش روز جلوتر است یا شب؟ فرمود: آری، آفرینش روز قبل از شب است و خورشید پیش از ماه است و زمین قبل از آسمان قبل از حوت و حوت در آب است و آب در سنگ مجوّفی است و سنگ بر شانه فرشته است و فرشته بر زمین است و زمین بر باد عقیم است و باد بر هوا و هوا را قدرت نگه می‌دارد زیر باد عقیم جز هوا و ظلمات چیزی نیست و نه پشت سر آن و سقی و نه شگی و نه چیزی تصور می‌شود. سپس کرسی را آفرید و او را پر از آسمانها و زمین کرد و کرسی بزرگترین چیزی است که خدا خلق کرده، سپس عرش را آفرید و او را بزرگتر از کرسی قرار داد.

مناظره حضرت صادق علیه‌السلام

هشام ابن حکم می‌گوید مردی طبیعی خدمت حضرت صادق علیه‌السلام آمد و سؤالاتی نمود از آن جمله پرسید: چرا جایز نیست که جهان را دو خدا باشد؟

حضرت صادق علیه‌السلام در جواب او فرمود: اینکه گفتی دو خدا باشد خارج از دوصورت نیست. یا هر دو قدیم و ازلی هستند یا هر دو ضعیف و یا اینکه یکی قوی است و دیگری ضعیف، اگر هر دو قوی هستند چرا یکی دیگری را دفع نمی‌کند تا به تنهائی تدبیر جهان را نماید در صورتی که یکی قوی و دیگری ضعیف باشد ثابت می‌شود که خدا یکتا است به‌واسطه عجز و ناتوانی که در دومی فرض شد.

(یا فرض دیگر) اگر بگوئی دو خدا است یا این دو خدا از همه جهت با هم متفق هستند یا با یکدیگر از همه جهت فرق دارند (در صورتی که از هر جهت با هم

متفق باشند حتی از نظر وجود دو بودن صحیح نیست) اما اگر با یکدیگر فرق داشته باشند چون نظام و هماهنگیِ جهان را مشاهده می‌کنیم از گردش افلاک و آمد و رفت شب و روز و خورشید و ماه از این نظام و هماهنگی که تمام موجودات روی هدف و نظر خاصی آفریده شده‌اند و (در تمام جهان از ذرات کوچک و اتمها تا کرات بزرگ و کهکشانها) یک پیوستگی و ارتباط وجود دارد متوجه می‌شویم که نظم دهنده و نقشه پرداز و مدیر یکی است.

از جهت دیگر در صورتی که دو تا باشند مطابق گفته تو باید بین آن دو یک فاصله باشد تا دو بودن درست شود باید آن فاصله هم قدیم باشد بنا به گفته تو خدایان سه می‌شود اگر بگوئی سه خدا است طبق استدلالی که برای تو کردم باید دو فاصله بین آنها باشد و تعداد به پنج می‌رسد. بالاخره تعدد و کثرت به بی‌نهایت می‌رسد.

هشام گفت از جمله سؤالهای او این بود که گفت چه دلیل بر وجود او هست. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: این موجودات شگفت‌انگیز و جهان بیکران که گواهند بر اینکه صانعی آنها را پدید آورده مگر وقتی تو چشمت به یک ساختمان مجلل و آراسته بیفتد یقین نخواهی کرد که آن را سازنده‌ای است گرچه سازنده آن ساختمان را مشاهده نکرده باشی و او را ندیده باشی. گفت پس او چیست؟ فرمود: او چیزی برخلاف چیزها وقتی می‌گویم چیزی است توجه کن یک معنی ثابت می‌شود و اینکه او چیزی است به معنی واقعی چیز بودن اما جسم و صورت نیست نه حس می‌شود و نه درک می‌گردد و با حواس پنجگانه درک نمی‌گردد خیال او را نمی‌یابد گذشت قرنها کم و کاستی در او به وجود نمی‌آورد و زمان در او تغییری نمی‌دهد.

گفت پس شما می‌گوئید او سمیع و بصیر است. فرمود: سمیع و بصیر است می‌شنود ولی نه با عضو می‌بیند ولی بدون آلت بینایی به نفس خود می‌شنود و می‌بیند اینکه می‌گویم به نفس خود می‌شنود و می‌بیند نه این است که او شیء است و نفس شیء دیگر چون تو از من می‌پرسی و باید طوری تعبیر کنم که بفهمی می‌گویم با تمام ذات خود می‌شنود باز نه این کل و تمامی را که گفتم جزء و بعض باشد. می‌خواهم به



تو بفهمانم تعبیر از من است منظورم جز این نیست که خدا سمیع و بصیر و عالم و خبیر است بدون اینکه اختلافی در ذات و یا اختلاف در معنی پیدا کند.

باز پرسید پس او چیست؟ حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: او پروردگار و معبود است او الله است از گفتن الله منظورم اثبات الف لام و لاه نیست منظورم کسی است که خالق اشیاء و سازنده آنها است. این حروف بر او دلالت دارد، او یک معنی است به نام الله و رحمن و رحیم و عزیز و سایر نامهایش که نامیده شده او معبود بزرگ و عزیز است.

گفت هرچه به وهم ما در آید و برایش یک معنی در نظر بگیریم مخلوق است. امام صادق (ع) فرمود: اگر آنطور که تو می‌گوئی صحیح باشد اعتقاد به توحید از ما برداشته شده، زیرا ما مکلف نیستیم معتقد شویم چیزی را که معنی نداشته باشد و غیر موهوم باشد ولی ما می‌گوئیم هر چیزی که با حواس تصور شود و درک گردد و بتواند حواس ما برایش حد و اندازه‌ای بسازد و در وهم و خیال ما درآید مخلوق است (۱).

چاره‌ای نداریم از اینکه برای اشیاء و موجودات صانعی ثابت کنیم منزه از دو جهت ناستوده، جهت اول: نبودن (خدا هست) زیرا نبودن عدم و نیستی است.

جهت دوم: تشبیه (خدا به هیچ چیز شباهت ندارد) او را منزه می‌دانیم از اینکه شبیه یکی از مخلوقات باشد، زیرا شباهت داشتن به چیزی، از صفات مخلوق است که از چند چیز ترکیب و تألیف یافته‌اند، راهی نیست جز اینکه برای این موجودات و پدیده‌ها سازنده و آفریننده‌ای معتقد باشیم که مثل آنها نباشد زیرا چیزی که مثل آنها باشد دارای این صفات خواهد بود تألیف و ترکیب و حدوث (سابقه نبودن و بعد هست شدن) و تغییر حال از کوچکی به بزرگی و سیاهی به سفیدی و نیرو به ضعف و

۱- سؤال کننده از سؤالهای مکرر خود در مورد اینکه خدا چیست و جوابهای امام چنین درک می‌کند که ذات خدا را می‌تواند تصور نماید. به همین جهت می‌گوید پس هرچه تصور شود مخلوق است. امام علیه‌السلام در جواب او می‌فرماید: خدا ذاتی است که فقط ما می‌توانیم بگوئیم هست اما نه شبیه دیگر موجودات بیش از این راهی برای درک او نداریم.

حالات دیگری که موجود است در مخلوقات و احتیاجی به اثبات آن نداریم.

گفت شما نیز او را محدود کردی چون وجودش را ثابت کردی. حضرت صادق فرمود: من او را محدود نکردم (که می‌گویم چنین و چنان است و کیفیت برایش ثابت کنم) فقط وجودش را اثبات نمودم (که هست) زیرا حد فاصل و درجه‌ای بین اثبات و نفی وجود ندارد [1].

گفت آیا خدا دارای ماهیت و شخصیت و حقیقت است؟ فرمود: آری، زیرا چیزی وجود نخواهد داشت مگر اینکه دارای شخصیت و ماهیت باشد.

گفت پس دارای کیفیت نیز هست؟ فرمود: نه، کیفیت یک حالت و چگونگی است که مربوط به صفت است (نه حقیقت ذات) و هرچه کیفیت داشت باید احاطه شود و به تصور درآید به ناچار باید خدا را خارج از دو حد تعطیل و تشبیه نمود زیرا کسی که بگوید نیست منکر او شده و خدائیش را نپذیرفته (حد تعطیل) و هرکس او را تشبیه به دیگری نماید وجودش را دارای صفت مخلوقات نموده که آنها شایسته خدائی نیستند.

باید ذاتی را اثبات نمود که دارای کیفیت نیست هیچ کس و هیچ چیز شایسته چنین ذاتی نیست و با او شرکت ندارد. ذاتی که نمی‌توان او را احاطه نمود و جز خود خدا کسی از کنه او مطلع نیست.

گفت پس موجودات را به دست خویش ساخته و پرداخته است. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: او بزرگتر از آن است که اشیاء را با دست و شخصاً بسازد زیرا این کار از مختصات مخلوقات است که اشیاء نزد آنها نمی‌آیند مگر اینکه آنها را تحصیل نماید و بیاورند. خدا دارای اراده کامل و مثبت است، هرچه بخواهد انجام می‌دهد (بدون مباشرت و مداخله نفسی).

گفت پس او هم خشنود می‌شود و هم خشم می‌گیرد. فرمود: آری، اما نه آنطور که مردم خشنودی و خشم دارند زیرا خوشحالی و خشم در انسان تغییر به وجود

۱- یا باید گفت هست یا نیست.

می‌آورد (در خوشحالی چهره‌اش بشاش و در خشم گرفته و عبوس و خونهایش به جوش آمده، رگها متورم می‌شود) و این اختصاص به مخلوق عاجز و نیازمند دارد.

خدا بزرگ و عزیز و بخشنده است، نیازی به مخلوق خود ندارد، تمام جهانیان به او نیازمندند. آفرینش را آفرید بی‌آنکه احتیاجی به آفریدن آنها داشته باشد و بی‌آنکه از کسی اقتباس نماید یا طرح آن را از دیگری فرا گیرد.

گفت پس معنی «الرحمن علی العرش استوی» چیست؟ فرمود: خداوند خود را چنین ستوده او بر عرش تسلط دارد و از آفریده‌ها جداست، نه اینکه بر روی عرش قرار گرفته باشد و عرش او را در بر داشته باشد. ما می‌گوئیم او نگهدار عرش و حامل آن است و هم در مورد آیه «وسع کرسیه السموات والارض» آنچه خداوند در مورد عرش و کرسی فرموده قبول داریم ولی ذات مقدسش را منزه می‌دانیم از اینکه عرش و کرسی جا و مکانش باشد و محتاج به جا و مکان یا چیز دیگری از مخلوقات خود شود بلکه آفرینش به او نیازمند است.

سائل پرسید چه فرق است بین اینکه دست‌های خود را به آسمان بلند کنید یا به طرف زمین پائین بیاورید؟ حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: این کار در علم و قدرت و احاطه خدا مساوی است ولی او خود به اولیائش دستور داده که دستهایشان را به آسمان بلند کنند بجانب عرش، زیرا عرش معدن روزی است پس ما آنچه قرآن ثابت کرده پذیرفته‌ایم و اخبار از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آنجا که می‌فرماید «ارفعوا ایدیکم الی الله عزوجل» دستهای خود را به جانب خدا بلند کنید و تمام امت بر این وضع اتفاق دارند (۱).

از کتاب غرر سید مرتضی رضی الله عنه نقل شده که جعدبن درهم در شیشه مقداری خاک و آب ریخت بعد کرمها و جانورانی پدید آمد، به یاران خود گفت من اینها را آفریده‌ام چون من وسیله وجود آنها شده‌ام.

۱- بقیه سؤال مربوط به اثبات انبیاء است که عیناً قبلاً ترجمه شده است و این خبر جزئی از خبر سابق است و اضافه بعضی از نسخه‌ها را از جهت اختصار صرف نظر کردیم.

این خبر به حضرت صادق علیه‌السلام رسید. فرمود: بگوید تعداد آنها چقدر است و چند عدد آن نر و چند عدد ماده است؟ اگر او به وجود آورده وزن هر کدام چه اندازه است و دستور دهد او که به این صورت آنها را درآورده به صورت دیگری درآیند. نتوانست جواب بگوید، فرار کرد.

مناقب ابن شهر آشوب

یونس در حدیث خود نقل می‌کند که ابن ابی العوجاء از حضرت صادق علیه‌السلام پرسید به چه جهت بیماریهای مختلف موجب مرگ است؟ بعضی به ناراحتیهای شکم و بعضی با سل می‌میرند؟ امام علیه‌السلام فرمود: اگر یک علت فقط موجب مرگ می‌شد مردم آسوده بودند تا همان علت و بیماری به خصوص پیدا شود، خداوند خواست که مردم در هر حال اطمینان به خود نداشته باشند. پرسید چرا دل انسان متمایل سبزه است بیشتر از مقداری که تمایل به چیزهای دیگر دارد؟ فرمود: چون دل را خداوند سبز آفریده (یعنی منبع معروف که تعبیر و تفسیر سبز است) و هر چیزی که متمایل به هم شکل خویش است.

روایت شده که وقتی خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسید امام پرسید اسم تو چیست؟ ابن ابی العوجاء جوابی نداد. امام رو به جانب دیگران کرد. ابن ابی العوجاء برگشت نزد یاران خود پرسید چه شد؟ گفت اولین سؤالی که کرد بسیار بد بود. از نام من پرسید اگر می‌گفتم عبدالکریم است می‌پرسید آن کریم کیست که تو بنده او هستی؟ یا باید اقرار به خدا می‌کردم و یا باید اظهار چیزی را می‌کردم که پنهان داشته‌ام. گفتند برویم. ابن ابی العوجاء که رفت حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: ابن ابی العوجاء پیش دوستان خود برگشت. در حالی که مغلوب شده بود و ذلت مغلوب شدن در چهره‌اش آشکار بود یکی از آنها گفت این استدلالی است که باطل را از میان برمی‌دارد، راست گفته اگر امید ثواب و ترس از عقاب نباشد مردم همه مساوی هستند، ولی اگر برگشت جهان به ثواب و عقاب برسد ما هلاک شده‌ایم.



ابن ابی العوجاء به یاران خود گفت مگر او پسر کسی که مردم جهان را مغلوب کرده نیست؟ دستور در قرآنش داد و وضع آنها را عوض کرد و اموالشان را تقسیم نمود و زنان آنها را حرام کرد (کنایه از حرکت سریع و قدرت نفوذ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است).

تفسیر قمی می‌نویسد: مردی از منکرین از ابوجعفراحول پرسید این آیه را برایم توضیح بده «فانکحوا ماطاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم ان لاتعدلوا فواحده» و در سوره دیگر می‌فرماید «ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلاتمیلوا کل المیل» بین این دو آیه چه فرق است؟ ابو جعفر گفت من نتوانستم جواب او را بدهم.

به مدینه رفتم و خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسیدم از آن دو آیه پرسیدم، فرمود: در آیه اول که می‌فرماید اگر ترسیدید از انجام ندادن عدالت یکی بگیرید منظور عدالت در خرج و نفقه است و در آیه دوم که می‌فرماید هرگز نمی‌توانید عدالت روا دارید، گرچه خیلی مایل باشید در مورد محبت است زیرا هیچ کس نمی‌تواند در محبت بین دو زن عدالت روا دارد. ابوجعفر احول جواب را برای آن مرد آورد. گفت این جواب از حجاز آورده شده.

فروع کافی ج ۲ صفحه ۲۷۵.

حضرت صادق علیه‌السلام به ابی حنیفه گفت: چه می‌گوئی در مورد خانه‌ای که روی چند نفر خراب شده فقط دو نفر پسربچه باقیمانده، یکی حرّ و دیگری برده او بوده. حالا حرّ از برده و غلام شناخته نمی‌شود. ابوحنیفه گفت نصف از این و نصف از آن آزاد می‌شود و مال بین آنها مساوی تقسیم می‌گردد. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: چنین نیست باید قرعه کشید. هر کدام قرعه به او اصابت کرد حرّ است و آن دیگری آزاد می‌شود و مولای او خواهد بود.

کتاب اختصاص.

محمدبن‌مسلم گفت: ابو حنیفه خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید، عرض کرد من پسر شما موسی را دیدم نماز می‌خواند و مردم از جلو او در رفت و آمد هستند.



هیچ کس نگفت که نهی کند آنها را با اینکه چنین کاری صحیح نیست. فرمود: صدا بزن پسرم بیاید. وقتی حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام آمد امام صادق فرمود: پسرم ابوحنیفه می‌گوید تو نماز می‌خوانده‌ای مردم در جلوت در رفت و آمد بوده‌اند آنها را نهی نکرده‌ای.

گفت صحیح است پدرجان، آنکس که برای او نماز می‌خواندم از مردم به من نزدیک‌تر بود. خداوند می‌فرماید «و نحن اقرب الیه من حبل الورید» امام صادق علیه‌السلام او را به سینه چسبانید و فرمود: پدر و مادرم فدایت ای خزینه اسرار.

امام صادق علیه‌السلام به ابوحنیفه فرمود: قتل در نزد شما مهم‌تر است یا زنا؟ گفت قتل. فرمود: پس چرا در قتل خداوند دستور می‌دهد دو شاهد بیاورند ولی در زنا چهار شاهد این مطلب چگونه با قیاس سنجیده می‌شود؟

ترک نماز مهم‌تر است به عقیده تو یا ترک روزه؟ گفت ترک نماز. فرمود: پس چرا زن باید روزه‌اش را قضا کند (در ایام حیض) ولی نمازش را لازم نیست قضا نماید. با قیاس چطور می‌توان درک کرد؟

بگو ببینم مدفوع نجس‌تر است یا منی؟ گفت: مدفوع. فرمود: چطور مدفوع با آب شسته می‌شود ولی برای منی باید غسل کرد؟ با قیاس چه می‌توانی بفهمی؟! فرمود: می‌گوئی من هم مثل آیات قرآن به زودی نازل خواهم کرد. گفت به خدا پناه می‌برم اگر چنین حرفی بزنم. فرمود: تو و یارانت به طوری که متوجه نیستید، این ادعا را دارید.

ابو حنیفه گفت: فدایت شوم، مرا حدیثی بفرمائید که از تو روایت کنم. فرمود: پدرم از پدر عزیزش تا علی‌ابن‌ابی‌طالب علیه السلام نام برد که فرمود پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: میثاق اهل بیت را خداوند از اعلی علیین گرفت و طینت شیعیان ما را از آن گرفت. اگر اهل آسمان و زمین کوشش کنند که تغییر دهند، از آنها یکی را هرگز قدرت ندارند. ابوحنیفه بلند گریه کرد، یاران او نیز به گریه افتادند. بعد خارج شدند.

علل الشرایع و خصال ج ۲ صفحه ۹۷.

ربیع گفت: روزی حضرت صادق علیه السلام وارد مجلس منصور دوانیقی شد. مردی هندی پیش منصور بود و کتابی درباره طب می‌خواند.

حضرت صادق علیه‌السلام برای شنیدن سخنان او سکوت کرد، وقتی مرد هندی از خواندن فارغ شد روی به حضرت صادق علیه‌السلام نموده، گفت مایلی از اطلاعات من کسب کنی. فرمود: آنچه خود دارم بهتر است از آنچه تو داری.

هندی گفت شما چه دارید؟ امام پاسخ داد گرمی را با سردی و سردی را با گرمی و رطوبت را با خشکی و خشکی را با رطوبت معالجه می‌نمایم و کار را تمام به خدا وامی‌گذارم و آنچه پیامبر اکرم فرموده است به کار می‌برم (فرموده معده کان بیماری است و خودداری از غذا راه علاج و مداوا است) و بدن را به آنچه عادت دارد می‌سپارم.

طبیب هندی گفت مگر علم پزشکی غیر از این است؟ امام فرمود: خیال می‌کنی من این مطالب را از کتاب‌های طب آموخته‌ام. گفت آری. فرمود: نه به خدا جز از خداوند از دیگری استفاده نکرده‌ام. حالا بگو ببینم تو به علم طب واردتری یا من هندی؟ گفت من.

فرمود: از تو سؤالی می‌کنم. گفت بگو. فرمود: بگو ببینم سر دارای چند شعبه است؟ جواب داد نمی‌دانم. پرسید چرا موی بالای سر در آمده است؟ گفت نمی‌دانم.

چرا پیشانی مو ندارد؟ نمی‌دانم.

چرا در پیشانی خطوط قرار داده شده و راه راه است؟ نمی‌دانم.

چرا دو ابرو را بالای دو چشم قرار داده‌اند؟ نمی‌دانم.

چرا بینی را میان دو چشم قرار داده‌اند؟ نمی‌دانم.

چرا دو چشم به شکل دو بادام است؟ نمی‌دانم.

چرا سوراخ بینی در پائین است؟ نمی‌دانم.

چرا لب و شارب بالای دهان است؟ نمی‌دانم.

چرا دندانهای پائین تیز است و دندانهای کرسی پهن و نیشها درازند؟ نمی‌دانم.

چرا ریش داشتن به مردان اختصاص داده شده؟ نمی‌دانم.



چرا کف دستها از مو خالی است؟ نمی‌دانم.
چرا موی و ناخن دارای حیات نیستند؟ نمی‌دانم.
چرا قلب به صورت میوه صنوبر است؟ نمی‌دانم.
چرا ریه دارای دو قسمت است و حرکت آنها را در محل خود قرار داده؟ نمی‌دانم.
چرا کبد محدب است؟ نمی‌دانم.
چرا کلیه‌ها مانند دانه لوبیا است؟ نمی‌دانم.
چرا پاهای انسان به عقب جمع می‌شود؟ نمی‌دانم.
چرا کف پاها گود شده است؟ نمی‌دانم.

فرمود: ولی من می‌دانم. عرض کرد پس جواب این سؤالها را خودتان بدهید. فرمود: سر دارای شعبه‌هایی است و به چند قسمت شده زیرا میان تهی و مجوف است، اگر تکه تکه نباشد زود سر درد می‌آورد، اگر دارای چند بخش باشد کمتر مبتلا به این درد می‌گردد [1]. و موی را در بالای سر قرار داده‌اند تا روغنها به وسیله آن موی‌ها به مغز برسد و بخارها از کناره‌های آن خارج گردد و سرما و گرمائی که بر او وارد می‌شود دفع نماید.

پیشانی خالی از موی شده چون تابش نور از آن‌طرف به چشم‌ها می‌شود و خطوط پیشانی برای این است که جلو عرقی که از سر به طرف چشم می‌آید به اندازه‌ای که انسان از خود دور می‌کند بگیرد، مانند جوی‌ها که آب‌ها را نگه می‌دارند، دو ابرو را بالای چشم‌ها قرار داده است تا به اندازه لازم نور به چشم‌ها برسد نمی‌بینی وقتی نور زیادی به چشم کسی وارد شود دستهای خود را روی دو چشم می‌گذارد تا جلو نور را بگیرد و به اندازه لازم به آنها می‌رساند.

۱- ابن‌سینا در تشریح می‌گوید جمجمه از هفت استخوان تشکیل‌شده که چهار استخوان به منزله دیوار و یکی چون‌پایه است، بقیه که از آنهاقحف تشکیل شده‌است این‌استخوانهابه یکدیگر وصل‌شده‌اند با درزهائی‌که دارند.

و بینی را بین دو چشم قرار داده تا نور را دو قسمت کرده به هر چشم به اندازه آن دیگری نور برساند و چشم را مانند بادام قرار داده تا میل در آن با دواء حرکت کند و درد از آن خارج شود، اگر چهار گوش یا دایره‌ای شکل بود میل در آن حرکت نمی‌کرد و دوا به آن نمی‌رسید و درد خارج نمی‌شد، سوراخ بینی را در پائین قرار داده شده تا ترشحاتی که از مغز فرود می‌آید خارج گردد و بوی‌ها از آنجا به نیروی شامه برسد اگر سوراخ بینی بالا بود نه ترشحات پائین می‌آمد و نه بوئی به مشام می‌رسید، شارب و لب را بالای دهان قرار داده تا جلوگیری کند از رسیدن آنچه از دماغ می‌آید به دهن تا خوردن و آشامیدن بر انسان ناگوار نشود و ناراحتش نکند.

و مردها را دارای ریش قرار داده تا به وسیله آن بی‌نیاز گردند از آشکار کردن عورت و آلت مردی و زن از مرد شناخته شود، دندان‌های پائین تیز شده چون به وسیله آن قطع می‌کند و دندان‌های عقب پهن است چون به وسیله آنها نرم می‌کند و می‌جود و نیش‌ها بلند است تا پایه‌ای نگهبان برای دندانهای پیش و عقب باشد مانند پایه‌های ساختمان، و دو دست خالی از مو است زیرا به وسیله آنها لمس می‌کند اگر دارای مو می‌شد لمس کردنیها را تشخیص نمی‌داد، موی‌ها و ناخن‌ها حیات ندارند زیرا طولانی شدن آنها خوب نیست و باید کوتاه نمود اگر دارای حیات می‌بود در موقع کوتاه کردن انسان ناراحت می‌شد، و قلب مانند میوه صنوبر است زیرا آن چپه است سرش باریک است تا داخل ریه شود و از سرما و هوای ریه سرد گردد تا مغز از حرارت قلب ملتهب نگردد.

و ریه دو قطعه است تا داخل شود بین گودیهای آن با حرکت آن نفس بکشد، و کبد محدب است تا معده سنگین شود تمامش بر معده قرار گیرد و آن را بفشارد تا گازهای آن خارج گردد، و کلیه را مانند دانه لوبیا قرار داده زیرا منی روی آن می‌ریزد قطره قطره اگر چهار گوش یا دایره‌ای شکل بود نقطه اولی به دومی می‌چسبید از خارج شدن آن لذت نمی‌برد چون منی از ستون فقرات می‌ریزد به کلیه، کلیه مانند کرم‌ها باز می‌شود و بسته می‌گردد و منی را قطره قطره به مثانه می‌ریزد مثل گلوله که از فلاخن می‌جهد.



زانوها به عقب جمع می‌شود زیرا انسان به طرف جلو راه می‌رود و موجب حفظ تعادل می‌گردد، اگر اینطور نبود در موقع راه رفتن به زمین می‌خورد، و وسط پاها گود شده زیرا در صورتی که تمام پاها روی زمین قرار می‌گرفت سنگین می‌شد مانند سنگینی سنگ آسیاب، اما اگر یک قسمت آن روی زمین قرار گیرد (مثل طایر ماشین) بچه هم می‌تواند حرکتش بدهد وقتی به رو بیافتد سنگینی آن برای مرد هم دشوار است.

پزشک هندی گفت این علم را از کجا آموخته‌ای؟ فرمود: من از اجداد خود استفاده کرده‌ام. آنها از رسول اکرم از جبرئیل از خدای بزرگ که آفریننده اجساد و ارواح است. طبیب هندی گفت راست می‌گوئی، من نیز شهادت می‌دهم به یکتائی خدا و رسالت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و اینکه شما دانشمندترین فرد روی زمینی.

کنز الفوائد کراجکی.

محمد بن سائب کلبی گفت وقتی امام صادق علیه‌السلام به عراق آمد ساکن حیره شد. ابوحنیفه خدمت امام علیه‌السلام رسید و مسائلی را پرسید از جمله سؤالهایش این بود که گفت فدایت شوم امر به معروف چیست؟

فرمود: یا اباحنیفه معروف چیزی است که معروف در آسمان باشد و معروف در زمین و آن امیرالمؤمنین علیه‌السلام علی بن ابی طالب است. پرسید فدایت شوم منکر چیست؟ فرمود: آن دو نفری که به او ستم روا داشتند و مقامش را غصب نمودند و مردم را علیه او شوریدند. ابوحنیفه گفت مگر نهی از منکر این نیست که شخص را ببینی مشغول گناهی است او را نهی نمائی؟ حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: این امر به معروف و نهی از منکر نیست، کار خوبی است که از پیش فرستاده.

ابوحنیفه گفت آقا بفرمائید تفسیر این آیه را «ثم لتسئلن یؤمئذٍ عن النعیم» فرمود: به نظر تو نعیم چیست؟ گفت امنیت و صحت بدن و خوراک حاضر. فرمود: اگر خدا نگه دارد تو را یا به پا دارد تو را در روز قیامت تا از هر لقمه‌ای که خورده‌ای و هر شربت آبی که نوشیده‌ای حساب بکشد باید مدت بسیار زیادی بایستی.



گفت پس نعیم چیست فدایت بشوم. فرمود: نعیم ما هستیم که خداوند مردم رابه‌واسطه ما نجات بخشیده از گمراهی و از کوری به بینش رسانده و از نادانی به علم. گفت چرا قرآن همیشه تازه است؟ فرمود: زیرا قرآن اختصاص به یک زمان ندارد تا گذشت زمان او را کهنه نماید اگر چنین بود قرآن نابود می‌شد قبل از فنای عالم.

ارشاد مفید نقل می‌کند:

عباس‌بن‌عمروفقیمی گفت ابن‌ابی‌العوجاء و ابن طالوت و ابن الاعمی و ابن مقفع با چند نفر از منکرین خدا در ایام حج در مسجدالحرام جمع بودند. امام صادق علیه‌السلام نیز در مسجد مردم را به مسائل آشنا می‌کرد و تفسیر قرآن می‌نمود و سؤالهای آنها را با دلیل و برهان پاسخ می‌داد. دوستان به ابن‌ابی‌العوجاء گفتند می‌توانی این آقائی را که نشسته به اشتباه اندازی و سؤالهائی بکنی موجب افتضاح او شود در مقابل این مردمی که اطرافش را گرفته‌اند؟ می‌بینی چقدر مردم فریبش را خورده‌اند و قرآن را تفسیر می‌کند و سؤال آنها را پاسخ می‌دهد. او علامه زمان خویش است.

ابن‌ابی‌العوجاء گفت بسیار خوب. جلو رفت و مردم را متفرق کرد و صدا زد یا اباعبدالله مجالس به امانت سپرده شد و هرکس عقده‌ای دارد باید بگشاید، به من اجازه می‌دهی سؤال کنم؟ فرمود: بپرس در صورتی که مایلی. ابن‌ابی‌العوجاء گفت چقدر این خرمن را می‌کوبید و خود را به این سنگ می‌چسبانید و این خانه برافراشته را می‌پرستید و به گردش مانند شتر رم کرده می‌دوید، هرکس اندیشه‌ای داشته باشد می‌فهمد این کار صحیحی نیست و از شخص صاحب نظر سر نمی‌زند اینک پاسخ بده که پیشوای این مردم و قله مرتفع این جمعیت هستی و پدرت بنیانگذار و نظام دهنده آن بوده؟

امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که خدا گمراهش نموده حق برایش سنگین می‌آید و پناه به آن نمی‌برد و همکار شیطان می‌شود و از او پیروی می‌نماید که موجب هلاکتش می‌گردد و هرگز او را از گرداب نجات نمی‌بخشد. این خانه‌ای است



که خداوند مردم را به پرستش در این خانه واداشته تا بیازماید که اطاعتش می‌نمایند در رابطه با آمدن اینجا. آنها را مأمور به تعظیم و زیارت خانه نموده و آن را قبله مسلمانان جهان نموده. پس این یکی در وسائل رضوان خدا و راهی است برای رسیدن به آمرزش او برافراشته گردیده با کمال و جایگاه عظمت و جلال است. خداوند دوهزار سال قبل از گستردن زمین او را آفریده، پس شایسته است که دستورش را اطاعت و از آنچه نهی نموده برحذر باشیم.

ابن‌ابی‌العوجاء گفت سخنی گفتی که ما را حواله به چیزی که غائب است دادی. فرمود: چگونه غائب است کسی که با مخلوق حضور دارد و به آنها از رگ گردن نزدیکتر است سخن آنها را می‌شنود و اسرارشان را می‌داند و هیچ مکانی خالی از او نیست ولی هیچ مکانی او را دربر نمی‌گیرد و به جائی نزدیکتر از جای دیگر نیست به این مطلب آثارش گواه است و افعالش راهنما؟ آن کسی که خداوند او را به راستی برگزیده با آیات محکم و براهین واضح حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله این نوع عبادت را برای ما آورده. اگر در چیزی از آن مشکوک هستی بگو تا برایت توضیح بدهم.

ابن‌ابی‌العوجاء فروماند و نتوانست چیزی بگوید و از خدمت امام رفت. وقتی به دوستان خود رسید گفت من از شما می‌خواستم شرابی برایم تهیه کنید شما کبابم کردید و به آتش انداختید.

گفتند ساکت باش. ما را با حیرت خود مفتضح کردی. ما کسی را از تو خوارتر در مجلس او ندیدیم. گفت به من چنین نسبت می‌دهید. این شخص پسر کسی است که اینطور سر مردم را تراشیده. اشاره کرد به مردمی که برای حج آمده بودند.

ارشاد صفحه ۳۰۱.

روایت شده که ابوشا کردیصانی روزی در مجلس امام صادق علیه‌السلام عرض کرد تو یکی از ستارگان درخشانی و آباء گرامت ماه تابان بودند و مادرانت شخصیت‌های برجسته و از نژادی گرامی وقتی نام از دانشمندان برده شود همه اشاره به تو می‌کنند. اینک تقاضا دارم مرا مطلع فرمائی که چه دلیلی بر حدوث و پدیدار

شدن جهان داری؟

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود یکی از نزدیکترین دلائل را برای تو ذکر می‌کنم. تخم مرغی را خواست و در کف گرفت و فرمود این یک دژ استوار و یک حصار محکمی که داخل آن یک پوست نازک سفیدی هست و در داخل آن پوست نازک سفیده‌ای روان جای گرفته مانند نقره و یک زرده مایع. آیا در محتویات این تخم‌مرغ شک داری؟ ابوشاکر گفت نه در آنچه فرمودی شکی وجود ندارد.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: بعد همین تخم جوجه‌ای می‌دهد چون طاووس. آیا غیر آنچه گفتم چیز دیگری وارد تخم‌مرغ می‌شود؟ ابوشاکر گفت نه. فرمود: این خود دلیلی بر پدید شدن جهان است.

ابوشاکر گفت متشکرم از راهنمایی شما توضیح دادید نیکو و مختصر، اما می‌دانید که ما جز چیزی را که به چشم درک نمائیم نمی‌پذیریم یا به گوش بشنویم و یا با دهان بچشیم و یا بویش را استشمام نمائیم و یا به دست لمس کنیم، حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: از حواس پنج‌گانه صحبت کردی، با اینکه حواس نمی‌توانند چیزی را ثابت کنند مگر با دلیل همانطوری که تاریکی را نمی‌شکافند مگر با چراغ. امام علیه السلام منظورشان این است که حواس بدون عقل نمی‌توانند راهنمای مسائلی باشند که از ما دور است و پیدایش شکل و صورتی که می‌بینی معقولی است که اطلاع به آن از راه محسوس پیدا شده.

مناقب آل ابی طالب ج ۲ صفحه ۲۸.

عبدالرحمن بن سالم گفت ابن بشرمه و ابوحنیفه خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسیدند، امام علیه السلام به ابوحنیفه فرمود: از خدا بترس و دین را با رأی و قیاس خود توجیه نکن. اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود زیرا خداوند او را امر به سجده کرد. گفت من از او بهترم مرا از آتش آفریده و او را از گل.

بعد فرمود می‌توانی سر خود را با بدنت مقایسه کنی. جواب داد نه. فرمود: بگو این آب شوری که در چشم‌ها است برای چیست؟ و ترشح تلخ گوش برای چیست و سردی بینی و آب شیرین دهان اینها برای چه قرار داده شده‌اند؟ جواب داد نمی‌دانم.



فرمود: خداوند دو چشم را از چربی آفریده و شوری را در آن دو از جهت حفظ آنها مقرر فرموده وگرنه فاسد می‌شدند. تلخی در گوش لطف دیگری است که به ما نموده اگر این تلخی نبود کرمها و حشرات داخل گوش می‌شدند و به دماغ و مغز صدمه می‌رساندند و آب بینی برای آن است که نفس بالا و پائین رود و بوی‌های خوب و بد را استشمام کنیم و طعم شیرین بزاق دهان برای آن است که انسان لذت طعم خوردنیها و آشامیدنیها را ببرد.

بعد فرمود: کدام جمله است که اولش کفر است و آخر آن ایمان؟ گفت نمی‌دانم. فرمود: «لا اله الا الله» بعد فرمود: کدامیک از ایندو کار نزد خدا بزرگتر است قتل یا زنا؟ جواب داد قتل. فرمود: پس خداوند در قتل به دو شاهد راضی شده ولی زنا را جز چهار شاهد نمی‌تواند ثابت کند. با اینکه شاهد در زنا شهادت علیه دو نفر می‌دهد و در قتل شهادت علیه یک نفر، زیرا قتل کار یک نفر است اما زنا کار دو نفر. باز فرمود: کدامیک از اینها نزد خدا بزرگتر است روزه یا نماز؟ جواب داد نماز. فرمود: پس چرا زن وقتی حایض می‌شود قضای روزه نمی‌گیرد ولی قضای نماز را می‌خواند؟ فرمود: برای اینکه زن بعد از حیض شروع به نماز می‌کند و ادامه می‌دهد اما در روزه چنین نیست.

باز پرسید: زن ضعیف‌تر است یا مرد؟ گفت زن. فرمود: پس چرا زن ضعیف در ارث یک سهم می‌برد اما مرد قوی دو سهم؟ سپس فرمود: چون مرد مجبور است خرج زن را بدهد اما زن اجباری برای خرج مرد ندارد.

باز فرمود: ادرار کثیف‌تر است یا منی؟ ابوحنیفه جواب داد ادرار. فرمود: بنا به قیاس تو باید غسل را برای ادرار کرد نه برای منی، با اینکه خداوند غسل را برای منی قرار داده نه ادرار. سپس فرمود: چون منی اختیاری است و از تمام بدن خارج می‌شود و در هر چند روز یک بار است ولی ادار ضروری است و در هر روز چند مرتبه. ابوحنیفه گفت چطور منی از تمام بدن خارج می‌شود با اینکه خداوند در قرآن کریم می‌فرماید «یخرج من بین الصلب و الترائب» امام صادق علیه‌السلام فرمود: آیا فرموده است از جای دیگر خارج نمی‌شود (فقط از همین دو جا خارج می‌شود).



باز فرمود: چرا زن هنگام حامله بودن حیض نمی‌شود؟ جواب داد نمی‌دانم، فرمود: خداوند خون را نگه می‌دارد و غذای فرزند می‌کند. سپس فرمود: دو فرشته‌ای که اعمال انسان را یادداشت می‌کنند در کجای بدن قرار می‌گیرند؟ گفت نمی‌دانم، فرمود: جایگاه آنها روی دندانهای عقل است که دهان دوات است و زبان قلم و آب دهان مرکّب.

باز فرمود: چرا مرد در هنگام مصیبت دست خود را بر جلوی سر می‌گذارد و زن به صورت می‌زند؟ گفت نمی‌دانم. فرمود: از آدم و حوّاء پیروی می‌کنند وقتی از بهشت پائین شدند نمی‌بینی مرد هنگام مصیبت کمر خم می‌کند ولی زن سر به آسمان بلند می‌نماید موقع گریه.

بعد فرمود: چه می‌گوئی در مورد مردی که ازدواج کرده و بنده‌ای دارد او هم در همان شب ازدواج نموده هر دو به مسافرت رفتند و زن هر دوی آنها در یک اتاق زندگی می‌کردند خانه بر سر آن‌دو خراب شد هر دو زن مردند ولی دو پسربچه باقی ماند کدامیک از آن دو پسر مالک است و کدام غلام و برده و کدام وارث و کدام موروث؟ دیگر اینکه بگو ببینم نظر تو چیست در مورد مرد کوری چشم شخص بینائی را کور کرده و کسی که دست ندارد دست یک نفر را قطع نموده و در مورد این آیه چه می‌گوئی که خداوند وقتی موسی و هارون را می‌فرستد پیش فرعون می‌فرماید «لعله یتذکر او یخشی» شاید گفتن و لعل از تو اگر بگوئی حالت شک و تردید را می‌رساند. گفت صحیح است فرمود: آیا از خداوند هم به معنی شک و تردید است؟

سپس فرمود: این آیه را توضیح بده «و قدّرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاماً آمنین» کدام محل است؟ ابوحنیفه گفت بین مکه و مدینه. امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم آیا در بین مکه و مدینه حرکت نمی‌کنید با اینکه اعتمادی به جان خویش از کشته شدن و به اموالتان از سرقت ندارید؟

فرمود: این آیه را بگو «و من دخله کان آمناً» کجا است؟ گفت خانه خدا. فرمود: شما را به خدا قسم مگر نمی‌دانید که عبدالله بن زبیر و سعید بن جبیر داخل خانه خدا شدند ولی از کشته شدن در امان نبودند. ابو حنیفه گفت مرا معاف دارید



یابن رسول الله فرمود: تو می‌گوئی من به زودی مانند آنچه خدا نازل کرده نازل می‌کنم؟ گفت به خدا پناه می‌برم از چنین حرفی.

فرمود: وقتی از تو سؤالی بکنند چکار می‌کنی؟ گفت از روی کتاب خدا یا سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یا اجتهاد جواب می‌دهم؟ فرمود: اگر اجتهاد نمودی به رأی خود آیا لازم است مسلمانان پیروی رأی و نظر تو را بکنند؟ گفت آری. فرمود: همین‌طور لازم است بپذیرند آنچه را خدا نازل کرده پس گویا تو گفته‌ای به زودی نازل می‌کنم مثل آنچه خدا نازل کرده (چون اطاعت تو نیز مانند اطاعت خدا لازم است).

در حدیث دیگری محمدبن مسلم گفت حضرت صادق علیه‌السلام به ابوحنیفه گفت بگو همین دو نکته که بر روی دست‌های الاغ تو است چیست که موی بر روی آنها نمی‌روید؟ گفت مانند دو گوش و دو چشم شما آفریده شده‌اند فرمود: در همین مطلب هم مقایسه کردی و قیاس نمودی و خداوند دو چشم مرا برای دیدن و دو گوش مرا برای شنیدن آفریده. این دو نکته که در همه حیوانات است برای چیست و به چه درد می‌خورد؟ ابوحنیفه شرمنده بازگشت.

محمدبن مسلم گفت من عرض کردم آقا بفرمائید برای چیست؟ فرمود: خداوند در قرآن کریم می‌فرماید «و لقد خلقنا الانسان فی کبد» یعنی راست (سرش به طرف بالا و پاهایش به طرف پائین است) غذای او از غذای مادر و آشامیدنی او از آشامیدنیه‌های مادر است. پیمان نامه او در پیشانی اوست وقتی خداوند اجازه ولادت فرزند را بدهد فرشته‌ای به نام حیوان می‌آید او را چپه می‌کند سرش به طرف پائین می‌آید و پاهایش به طرف بالا از پیمان فراموش می‌کند اما تمام چهارپایان در شکم مادرشان چپه هستند سرشان طرف دم مادر و دمشان طرف سر مادر است. چنانچه انسان هنگام زایمان چنین می‌شود این دو نکته که سیاه است و در چهارپایان دیده می‌شود جای دو چشم آنها است در شکم مادرشان. به همین جهت موی بر آنها نمی‌روید این وضع در تمام چهارپایان هست مگر شتر که گردن او بلند است و سرش جلوتر از دو دست و دو پایش هست.

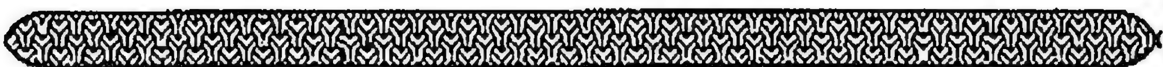


مناقب آل ابوطالب ج ۲ صفحه ۲۳۷.

ابوخنیس کوفی گفت خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسیدم گروهی از نصرانیان در خدمت ایشان بودند. مدعی بودند که مقام موسی و عیسی و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله مساوی است چون همه آنها دارای شریعت و کتاب آسمانی هستند. امام صادق علیه‌السلام فرمود: حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بهتر از آن دو است و داناتر. خداوند به او آنقدر علم عطا فرموده که به دیگری نداده. گفتند: آیا آیه‌ای در قرآن هست که شاهد بر این مطلب باشد؟ فرمود: آری این آیه «و کتبنا له فی الالواح من کل شیء» و این آیه که به عیسی می‌فرماید «و لیبیّن لکم بعض الذی تختلفون فیه» و فرمایش خداوند به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله که می‌فرماید «و جئنا بك شهیداً علی هؤلاء و نزلنا علیك الکتاب تبیاناً لکل شیء» و این آیه «لیعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم و احاط بما لدیهم و احصی کل شیء عدداً» به خدا قسم حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله داناتر از هردوی آنها است اگر حضرت موسی و عیسی پیش من بیایند و سؤال از من بنمایند جواب می‌دهم به آنها و سؤال می‌کنم جواب نمی‌دهند.

اختصاص.

داود رقی گفت یکی از خوارج این آیه را از من پرسید «من الضأن اثنین و من المعز اثنین» چه چیز از آنها را خدا حلال کرده و چه چیز را حرام؟ گفت من چیزی نمی‌دانستم به حج رفتم و خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدم و عرض کردم فدایت شوم یکی از خوارج چنین سؤالی را از من کرد فرمود: خداوند قربانی مِنی را میش و بز اهلی را حلال کرده ولی میش و بز کوهی را حرام. این آیه همین مطلب را می‌فرماید «و من الضأن اثنین و من المعز اثنین» و در قربانی مِنی شتر عربی را حلال کرده و شتر نجاتی را حرام (یک نوع شتر است که نسبت به بخت نصر دارد) و از گاوها گاو اهلی حلال و گاو کوهی حرام است این آیه همان مطلب است «و من الابل اثنین و من البقر اثنین» رفتم پیش آن خارجی و جواب را به او گفتم. گفت این مطلب را باید به وسیله شتر از حجاز آورده باشی.



کنز الفوائد کراجکی: نقل کرده‌اند که ابوحنیفه با حضرت صادق علیه‌السلام غذا خورد وقتی امام علیه السلام دست از غذا کشید گفت الحمد لله رب العالمین خدایا این نعمت از تو و پیامبر تو است. ابوحنیفه گفت یا اباعبدالله آیا با خدا شریک قرار می‌دهی؟ فرمود: وای بر تو خداوند در قرآن می‌فرماید «و مانقموا الا ان اغناهم الله و رسوله من فضله» و در جای دیگر می‌فرماید «و لو انهم رضوا ما آتهم الله و رسوله و قالوا حسبنا الله سیؤتینا الله من فضله و رسوله».

ابو حنیفه گفت به خدا قسم گویا تاکنون در قرآن این آیات را نخوانده بودم و نه شنیده بودم امام فرمود: من هم خوانده‌ام و هم شنیده‌ام ولی خداوند درباره تو و امثال تو نازل کرده «ام علی قلوب اقفالها» و در این آیه می‌فرماید «کلاّ بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون».

کتاب استدراک.

منصور دوانیقی در مجلسی که پر از جمعیت بود امام صادق علیه‌السلام را احضار نمود وقتی امام وارد شد اجازه جلوس داد. مدتی منصور سر به فکر فرو برده بود سپس سر برداشت و گفت یا جعفرا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روزی به پدرت علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام فرمود: اگر گروهی از امت حرفی که نصرانیان درباره عیسی گفتند برایت نمی‌گفتند سخنی درباره‌ات می‌گفتم که هر دسته‌ای که به تو برخورد می‌کردند از خاک پاهایت برای شفا برمی‌داشتند و خود علی علیه‌السلام فرمود: دو دسته در رابطه با من هلاک شده‌اند یکی دوست افراطی و دیگری کینه‌توز افراطی او از عقیده افراطی‌ها درباره خود عذر می‌خواهد. سوگند به جان خود یاد می‌کنم که اگر عیسی بن مریم سکوت کند درباره آنچه نصرانیان به او نسبت می‌دهند خدا عذابش خواهد کرد. ما می‌بینیم آنچه درباره تو مردم معتقدند که مشتی یاوه و بهتان است. اینکه تو در مقابل آنها سکوت کرده‌ای و راضی به حرف آنها هستی خشم خدا را بر می‌انگیزاند. نادانان شام و اوباش کوفه مدعی هستند که تو عالم دهر و ناموس دوران و حجت خدا و نماینده او و خزینه علم خدائی و ترازوی عدالت و چراغ راهنمای راه تاریکی به سوی فضای روشنی و خداوند عمل هیچ کس را قبول



نمی‌کند که جاهل به حق تو باشد و نه روز قیامت برایش ارزشی قائل شوند تو را مقامی می‌دهند که شایسته آن نیستی و آنچه سزاوار تو نیست به تو نسبت می‌دهند اینک می‌دانی اولین کسی که حق و حقیقت را گفته است جدّ تو و اولین کسی که تصدیقش نموده بر این حقیقت پدر تو است تو شایسته‌تری که پیرو آنها باشی و راه آنها را بپیمائی.

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: من شاخه‌ای از شاخه‌های زیتونم و چراغی از چراغهای خاندان نبوت و عترت پیامبر و تربیت شده سفیران خدا و دست پرورده راد مردان پاک و چراغی از چراغهای مشکات نوریم که در آن نور نور است و برگزیده پایدار در نهاد رهبران برجسته پروردگارم. منصور نگاهی به اطرافیان خود نموده گفت مرا در دریائی بیکران و مواج سرگردان کرد که هیچ ساحلش نمودار نیست دریائی ژرف که شناگران غرق می‌شوند و دانشمندان سرگردان و شنونده را در تنگنای اندیشه قرار می‌دهد این همان استخوانی است که در گلوی خلفاء گیر کرده نمی‌توان او را کشت و نه تبعیدش نمود اگر من و او از درختی مبارک بودیم که ریشه‌ای پاک دارد و شاخه‌ای بلند و میوه‌ای شیرین که در عالم ذرّ برجسته بودند و در کتابهای آسمانیِ مقدس هر آینه با او برخوردی می‌کردم که عاقبت پسندیده‌ای نداشته باشد به واسطه عیب، جوئیهائی که از ما می‌کند و حرف‌های ناستوده‌ای که درباره ما می‌گوید.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: قبول نکن در مورد خویشاوندان خود و کسانی که آسایش را می‌خواهند از بستگانت. سخن کسی را که محروم از بهشت و اهل جنهم است زیرا سخن چین گواهی به دروغ می‌دهد و شریک شیطان است در اختلاف انداختن بین مردم خداوند در این آیه می‌فرماید «یا ایها الذین آمنوا ان جاؤکم فاسق بنبأ» ما یاور و کمک کار تو هستیم و از ارکان مملکت و قدرت توایم تا موقعی که امر به معروف و نیکی کنی و اجرای احکام قرآن در میان مردم بنمائی و به اطاعت از خدا دماغ شیطان را به خاک بمالی. گرچه با هوشیاری و بردباری و اطلاعاتی که از آداب و سنن الهی داری بر تو لازم است پیوند نمائی با خویشاوندی که قطع نموده و

عطا کنی به کسی که محرومت کرده و ببخشی کسی را که به تو ستم روا داشته چون مقام کسی که جبران نیکی را می‌کند مانند کسی که صله رحم می‌نماید نیست.

واصل کسی است که اگر کسی قطع رحم نموده او پیوند نماید. اینک صله رحم کن تا خداوند بر عمرت بیفزاید و روز قیامت تخفیف در حسابت بخشد.

منصور گفت چون راست می‌گوئی عذرت را پذیرفتم و به واسطه مقامی که داری از تو گذشتم اکنون مرا حدیثی بفرما از جانب خود تا پند بگیرم و مرا از هلاکت و بدبختی بازدارد. امام صادق علیه‌السلام فرمود: حلم و بردباری را از دست مده که پایه علم است، خوددار باش هنگامی که قدرت پیدا می‌کنی زیرا اگر هرچه می‌خواهی انجام دهی تشفی خاطر کرده‌ای یا کینه‌ای را اظهار نموده‌ای یا خواهند گفت خیلی قدرت دارد بدانکه اگر مستحق مجازاتی را کیفر نمائی حداکثر به تو خواهد گفت که عادل است من حالی را بهتر از حال عدل نمی‌دانم اما حالی که موجب سپاس و تشکر شود بهتر است از حالی که موجب صبر و شکیبائی گردد.

منصور گفت پند دادی بسیار نیکو و سخن مختصر و موجز بیان کردی اکنون از شخصیت و مقام جدت علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌الصلوة‌والسلام حدیثی نقل کن که عامه نقل نکرده باشند فرمود: پدرم از جدم نقل کرد که پیامبر اکرم فرمود: در شب معراج چشمم گشوده شد و در فاصله دور چون اسب سواری که شکاف سوزنی را از فاصله یک روز راه ببیند خداوند بامن در مورد علی سه پیمان گرفت فرمود: یا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله گفتم آری پروردگارم. فرمود: علی پیشوای پرهیزگاران و رهبر سفید چهرگان و سرور مؤمنین است ولی مال و پول سرور ستمکاران. او همان کلمه‌ای است که برای پرهیزگاران لازم شمردم و آنها سزاوارتر به این کلمه هستند و اهل آن کلمه‌اند به این مقام او را بشارت بده پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله او را بشارت داد. عرض کرد یا رسول الله من در آنجا نیز یاد می‌شوم فرمود: آری تو را در رفیع اعلی یاد می‌کنند. منصور گفت این فضل خداست که به هر کس که بخواهد می‌دهد.

المجالس و الاخبار صفحه ۲۰.

حفصی بن غیاث گفت خدمت سرور جعفرها امام صادق علیه‌السلام بودم. آن موقعی که منصور ایشان را آورده بود. ابن ابی العوجاء که مردی ملحد و کافر بود خدمت آنجناب رسید و گفت درباره این آیه چه می‌فرمائید «کلما نضجت جلودهم بدلنا هم جلوداً غیرها» قبول کردیم این پوستها گنهکارند و عذاب می‌شوند چرا غیر آن پوستها عذاب شوند امام علیه‌السلام فرمود: وای بر تو آنها همان پوست اوّلند ولی غیر آنهایند.

ابن ابی العوجاء گفت این سخن را برایم خوب توضیح بده. امام علیه‌السلام فرمود: اگر شخصی یک خشت خام را تکه تکه کند، بعد آب را روی آن بریزد و گِل کند باز آن را در قالب بریزد و مثل خشت اول درآورد مگر این همان خشت اول نیست درحالی که غیر آن خشت است.

ابن ابی العوجاء گفت صحیح است، خدا عمرت را بیفزاید.

توضیح: به خط یکی از افاضل دیدم که از خط شهید اعلی الله در جته نقل می‌کرد که ابوحنیفه نعمان بن ثابت گفت در مِنی رفتم پیش سر تراشی تا سرم را بتراشند گفت طرف راست خود را بیاور و رو به قبله بنشین و نام خدا را ببر از او سه چیز آموختم که اطلاع نداشتم گفتم تو غلامی یا آزاد؟ گفت غلامم. پرسیدم غلام کیستی؟ گفت جعفر بن محمد علوی صلوات الله علیه.

گفتم ایشان در اینجا هستند یا نه؟ گفت اینجاست. رفتم درب خانه ایشان اجازه خواستم مرا اجازه نداد و گروهی از مردم کوفه آمدند و اجازه خواستند به آنها اجازه داد منهم با آنها وارد شدم. وقتی خدمت آنجناب رسیدم گفتم یابن رسول الله صلی الله علیه و آله اگر پیغام بدهی به اهل کوفه و آنها را از دشنام دادن به اصحاب محمد صلی الله علیه و آله باز داری خوب است من بیش از ده هزار نفر را در کوفه دیده‌ام که اصحاب را دشنام می‌دهند. فرمود از من نمی‌پذیرند. گفتم چه کسی از تو نمی‌پذیرد با اینکه شما پسر پیغمبری.

فرمود: تو خودت از کسانی هستی که حرف مرا نمی‌پذیری بدون اجازه من وارد خانه‌ام شدی و بی‌اجازه نشستی و برخلاف اعتقاد من حرف زدی. شنیده‌ام که تو



در دین قیاس می‌کنی گفتم بلی. فرمود: وای بر تو نعمان، اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود هنگام امر به سجده برای آدم علیه السلام گفت مرا از آتش و او را از گل آفریدی حالا بگو ببینم کدام بزرگتر است از این دو، قتل یا زنا؟ گفتم قتل. فرمود: برای قتل دو شاهد لازم داشته ولی در زنا چهار شاهد. آیا می‌توان مقایسه کرد؟ گفتم نه.

فرمود: از این دو کدامیک بزرگتر است ادرار یا منی؟ گفتم ادرار. فرمود: چرا خداوند در ادرار وضو را لازم دانسته ولی در منی غسل باید بکند آیا می‌توان قیاس کرد؟ گفتم نه. فرمود کدامیک اهمیت بیشتر دارد نماز یا روزه؟ گفتم نماز. فرمود: پس چرا برای زن حائض لازم است روزه را قضا کند ولی نماز را قضا نمی‌کند آیا می‌توان مقایسه کرد؟ گفتم نه. فرمود: کدامیک از ایندو ضعیف ترند زن یا مرد؟ گفتم زن. فرمود: پس چرا در ارث خداوند به مرد دو سهم و به زن یک سهم داده آیا می‌توان قیاس کرد؟ گفتم نه.

فرمود: چرا خداوند در مورد کسی که ده درهم بدزدد حکم به قطع دست او نموده اما اگر شخصی دست دیگری را قطع نماید باید دیه آن که پنج هزار درهم است بپردازد می‌توان اینها را قیاس کرد؟ گفتم نه.

فرمود: شنیده‌ام تو یک آیه از قرآن را تفسیر نموده‌ای به غذای پاک و آب سرد در روز گرم این آیه «ثم لتسئلن یؤمئذٍ عن النعیم» گفتم درست است. فرمود: اگر کسی تو را دعوت کند و غذای پاک و خوبی برایت بیاورد و آب سرد و گوارائی به تو بیاشامد بعد منت بگذارد بر تو همین‌طور که این آیه را تفسیر می‌کنی آیا می‌گوئی چه نوع آدمی است؟ گفتم من او را بخیل می‌دانم. فرمود: آیا خداوند بخل می‌ورزد گفتم پس نعیم در این آیه چیست؟ فرمود: «حبنا اهل البیت» دوستی با ما خانواده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

نقل شده که طاووس یمانی خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید فرمود به او یا طاووس تو را به خدا سوگند آیا کسی از خدا عذر پذیرتر هست؟ گفتم نه. فرمود: آیا کسی راستگوتر از آنکس که می‌گوید نمی‌توانم و واقعاً هم نمی‌تواند هست؟ گفتم



نه. فرمود: پس چرا عذر بنده را که راستگوترین شخص است کسی که عذر پذیرترین شخص است نمی‌پذیرد. طاووس دامن افشاند بین حق و من کینه و عداوتی وجود ندارد.

توضیح: منظور امام علیه‌السلام این است که معتقدین به جبر می‌گویند بنده به اجبار خدا معصیت می‌کند پس خدا عذر او را نمی‌پذیرد با اینکه ادعای صحیحی بنا به عقیده آنها کرده که گفته است خدایا من نمی‌توانم معصیت نکنم (۱).

از یکی از امامان معصوم علیهم‌السلام نقل شده که ابوحنیفه خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید. موقعی که آقا تکیه به عصائی کرده بودند ابوحنیفه گفت آقا این عصا چیست هنوز شما به سنی نرسیده‌ای که محتاج عصا باشی؟ فرمود صحیح است. اما این عصای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. می‌خواهم تبرک به آن بجویم. ابوحنیفه گفت اگر من می‌دانستم عصای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است از جای می‌جستم و آن را می‌بوسیدم. حضرت صادق علیه السلام در حالی که آستین بالا می‌زد فرمود: سبحان الله یا نعمان والله تو می‌دانی این موی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و از پوست اوست آن را نمی‌بوسی. ابوحنیفه جلو آمد تا دستش را ببوسد. آستین پائین زد و دست کشید و وارد منزل خود شد.

۱- روایت بعد چند مرتبه ترجمه شده بود با مختصر اختلاف که این مرتبه از ترجمه آن صرف‌نظر کردیم.

بخش چهاردهم

توضیحاتی که حضرت صادق علیه‌السلام درباره اصول و فروع دین به روایت اعمش داده

اعمش گفت: حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند: این مسائل شرایع و آداب دینی است برای کسی که مایل است تمسک به آن بجوید، خدا را در نظر بگیرد خداوند هم او را هدایت خواهد کرد:

وضو را شاداب گرفتن چنانچه خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: شستن صورت و دو دست تا آرنج و مسح سر و دو قدم تا برآمدگی روی پا هر کدام یک مرتبه - دو مرتبه نیز جایز است. وضو را باطل نمی‌کند مگر بول و گازهای معده و خواب و غائط و جنابت. هر کس روی کفش مسح کند مخالفت با خدا و پیامبر و کتاب خدا نموده وضویش صحیح نیست و نمازش نیز کافی نخواهد بود.

غسل‌ها چند قسم است: غسل جنابت، حیض، میت، غسل مس میت بعد از سرد شدن و غسل کسی که میت را غسل می‌دهد، غسل روز جمعه، غسل دو عید (عید قربان و عیدفطر) غسل دخول مکه، دخول مدینه، غسل زیارت، غسل احرام، غسل روز عرفه، غسل شب هفده ماه رمضان، غسل شب نوزده ماه رمضان و شب بیست و یکم ماه رمضان و بیست و سوم آن، اما واجب غسل جنابت است. غسل جنابت با حیض یکی است.

نماز واجب: ظهر چهار رکعت، عصر چهار رکعت، مغرب سه رکعت، عشاء



چهار رکعت و صبح دو رکعت. مجموع نمازهای واجب هفده رکعت است ونمازهای مستحب سی و چهار رکعت که چهار رکعت بعد از مغرب که در سفر و حضر کم نمی‌شود و دو رکعت نشسته بعد از عشاء که معادل با یک رکعت و هشت رکعت در سحر به قام نماز شب و دو رکعت شفع و یک رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح بعد از یک رکعت وتر و هشت رکعت قبل از ظهر و هشت رکعت قبل از عصر و خواندن نماز مستحب است در اول وقت.

نماز جماعت بر فرادی بیست و چهار برابر فضیلت دارد نماز خواندن پشت سر فاجر صحیح نیست نباید اقتدا نمود مگر به اهل ولایت ائمه علیهم السلام.

در پوست مرده نمی‌توان نماز خواند اگر چه هفتاد مرتبه دباغی شده باشد و نمی‌توان نماز خواند در پوست حیوانات درنده.

نمی‌توان سجده کرد مگر بر روی زمین یا روئیدنیهای زمین که خوردنی نباشد و پنبه و کتان. در افتتاح نماز گفته می‌شود «تعالی عرشك» نمی‌توان گفت «تعالی جدك» و در تشهد اول نباید بگوید «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» زیرا حلال بودن خروج از نماز همان دادن سلام است. وقتی این سلام را گفتی نماز را سلام داده‌ای.

قصر کردن در هشت فرسخ است که دو برید می‌شود هر گاه نماز را قصر نمودی روزه را هم افطار می‌کنی و هر که در سفر قصر نکند نمازش صحیح نیست. زیرا در مقدار فرض خدا افزوده است قنوت در تمام نمازها یک سنّت واجب است در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از قرائت نماز میّت پنج تکبیر است. هر که از این مقدار کم کند مخالفت با سنت نموده. میت را از طرف پا با ملایمت داخل قبر می‌کنند ولی زن از طرف عرض به طرف لحد گرفته می‌شود. قبرها چهارگوش می‌شود نه مرتفع.

بلند خواندن بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم در نمازها واجب است. واجبات نماز هفت عدد است، وقت، طهارت، توجه، قبله، رکوع، سجود، دعا.

زکات فریضه واجب است از هر دویست درهم پنج درهم در کمتر از دویست



درهم نقره زکات نیست. زکات بر مال واجب نمی‌شود مگر بعد از گذشتن یک سال بر مالکیت صاحب آن. زکات را نمی‌توان پرداخت مگر به کسانی که اهل ولایت و معرفت باشند. زکات در گندم، جو، خرما، کشمش وقتی به پنج وسق رسد یک دهم باید پرداخت. در صورتی که یا آب جاری آبیاری شود اما اگر با دست و دلو آبیاری گردد و یک بیستم می‌پردازد وسق شصت صاع و هر صاع یک من است.

در گوسفند زکات وقتی واجب می‌شود که به چهل رأس برسد که باید یک گوسفند بدهد وقتی به صد و بیست و یک رسید باید دو گوسفند بدهد تا به دویست رأس بعد از دویست در هر صد رأس یک گوسفند می‌دهد.

گاو در صورتی که به سی رأس رسید که یک سال داشته باشند یک گوساله یک ساله تا برسد به چهل گاو که در آن باید یک گاو مسن داده شود تا شصت گاو که در آن دو گوساله تا برسد به هفتاد که در آن یک گوساله و یک گاو مسن تا به هشتاد برسد در آن دو گاو مسن می‌پردازند تا نود که در آن سه گوساله می‌دهد بعد از آن در هر سی رأس یک گوساله و در هر چهل رأس یک گاو مسن.

در شتر زکات وقتی واجب می‌شود که به پنج نفر برسد که باید یک گوسفند داد در ده شتر دو گوسفند و در پانزده شتر سه گوسفند وقتی بیست شتر رسید چهار گوسفند در بیست و پنج شتر پنج رأس گوسفند. اگر بیست و شش شتر شد یک شتر که وارد سال دوم شده باشد وقتی‌به‌سی‌وشش شتر رسید، زکات‌آن شتری‌است که واردسال‌سوم‌شده‌باشد، در چهل و شش شتر باید شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد و در شصت و یک شتر زکات آن یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد، وقتی هشتاد و یک رسید دو شتر می‌دهد تا به نود برسد و در نود شتر دو شتر که داخل سال چهارم شده باشد، در صد و بیست و یک شتر دو شتر که داخل سال چهارم شده باشند و نر بر آن جهیده باشد وقتی شتر زیاد شد در هر چهل نفر یک شتر سال سوم و در هر پنجاه نفر یک شتر وارد سال چهارم می‌دهد دیگر گوسفند دادن ساقط می‌شود و برگشت به دندان شتر می‌نماید (شتر زکات باید ماده باشد).

زکات فطره بر هر شخص چه صغیر باشد و چه کبیر، بنده باشد یا آزاد، مرد باشد



یا زن واجب است که بدهد یک مَن گندم و جو و خرما و کشمش که یک صاع کامل است که آن را نمی‌توان پرداخت مگر به اهل ولایت و مودّت.

حداکثر ایام حیض ده روز است و حداقل آن سه روز، زن مستحاضه غسل می‌کند و پنبه می‌گذارد و نماز می‌خواند اما زن حائض نمازش را نمی‌خواند و قضا هم ندارد اما روزه را می‌خورد ولی قضای آن را باید بگیرد. روزه ماه رمضان واجب است که با دیدن ماه باید گرفت. نماز مستحب را نمی‌توان به جماعت خواند زیرا این کار بدعت و ضلالت است و هر ضلالتی در جهنم است. روزه گرفتن سه روز در هر ماه سنت است که روزه دو پنجشنبه و در وسط آن دو یک چهارشنبه پنج شنبه اول در ده روز اول ماه و چهارشنبه در ده روز دوم و پنج شنبه آخری در ده روز آخر روزه ماه شعبان خوب است برای کسی که بگیرد زیرا صالحین این روزه را گرفته و ترغیب کرده‌اند. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ماه شعبان را وصل به ماه رمضان می‌کرد روزه فوت شده از ماه رمضان اگر به تدریج جدا جدا گرفته شود اشکالی ندارد، اما پشت سر هم گرفته شود بهتر است.

الخابه حج واجب است بر هر کس که استطاعت دارد و استطاعت عبارت خوراک مال سواری و صحت بدن و به قدری داشته باشد که خرج خانواده‌اش تأمین شود و پس از بازگشت از مکه اداره شود، بجایز نیست مگر حج تمتع. حج اقران و افراد فقط برای کسی که خانواده‌اش در مسجدالحرام ساکن باشد احرام جایز نیست تا به میقات نرسد و از میقات تأخیر انداختن آن جایز نیست مگر به واسطه مریض بودن یا تقیه. خداوند می‌فرماید «و اتموا الحج و العمرة لله» و تمام نمودن حج عبارت است از اینکه پرهیز نماید از آمیزش جنسی و فسق و جدال در حج نمی‌توان در قربانی از گوسفند بی‌خایه استفاده کرد چون ناقص است، اما گوسفندی که خایه‌اش مالیده شده در صورتی که به جز آن یافت نشود اشکالی ندارد. واجبات حج عبارت است از احرام تلبیه چهارگانه که اینست «لبیك اللهم لبیك، لبیك لاشریك لك لبیك، ان الحمد والنعمة لك والملك لاشریك لك» طواف خانه کعبه برای عمره واجب است و دو رکعت نماز طواف در مقام ابراهیم واجب است و سعی بین صفا و مروه و طواف



نساء واجب است بعد از آن دیگر سعی بین صفا و مروه نمی‌کنند. وقوف در مشعر و قربانی برای حج تمتع واجب است اما وقوف به عرفه سنتی است لازم و تراشیدن سر سنت است و رمی جمره نیز سنت است.

جهاد واجب است با امام عادل، هر کس برای دفاع از مال خود کشته شود شهید است. حلال نیست کشتن یک نفر کافر و ناصبیان در زمان تقیه مگر به جنگ پردازد یا سعی کند در فساد دین و این در موقعی است که ترس از جان خود و دوستان نداشته باشی. به کار بردن تقیه در زمان تقیه واجب است و کفاره قسم ندارد و خلاف قسم حساب نمی‌شود. برای کسی که از روی تقیه قسم خورده تا بدین وسیله ظلمی را از خویش دور نماید.

طلاق به همان روش است که ذکر کرده در قرآن کریم و سنت پیامبر صلی‌الله علیه‌وآله برخلاف آن طلاق جایز نیست و هر طلاقی که مخالف قرآن باشد طلاق حساب نمی‌شود. چنانچه هر ازدواجی برخلاف سنت باشد ازدواج نخواهد بود. مرد نمی‌تواند بیش از چهار زن به ازدواج بگیرد، اگر زنی را سه مرتبه طلاق داد برای شوهری که سه مرتبه طلاق داده دیگر جایز نیست با او ازدواج کند مگر اینکه دیگری با او ازدواج نماید. فرموده است بپرهیزید از ازدواج با زنی که سه بار طلاق داده شده در یک چنین موقع؛ زیرا چنین زنانی شوهر دارند.

صلوات بر پیامبر اکرم واجب است در هر محلی، هنگام عطسه و بادها و غیر آن و دوستی با اولیای خدا واجب است و ولایت آنها نیز واجب و بیزاری از دشمنانشان لازم است و هم از کسانی که ظلم به آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله کرده و احترام آنها را نگه نداشته‌اند و فدک را از فاطمه زهرا علیهاالسلام گرفته‌اند و از میراث او مانع شدند و غصب حقوق او و همسرش را نموده‌اند و تصمیم به آتش زدن خانه‌اش را گرفتند و ظلم را بنیان نهاده و سنت پیامبر را تغییر دادند و برائت و بیزاری از ناکثین و قاسطین و مارقین واجب است و همچنین برائت از انصاب و ازلام (دو نوع قمار جاهلی بود) و بیزاری از رهبران ضلالت و شتم تمامشان از اول تا آخر لازم و واجب است.

و برائت از شقی‌ترین جهانیان همطراز با کشنده ناقه ثمود کشنده امیرالمومنین



علیه‌السلام واجب است و از تمام کشتگان اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

و ولایت مؤمنینی که پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله موجب تغییر و تبدیلی نشدند واجب است مانند سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و مقدادبن اسود کندی و عماربن یاسر و جابربن عبدالله انصاری و حذیفة بن یمان و ابوالهیثم بن التیهان، سهل بن حنیف، ابوایوب انصاری، عبدالله بن صامت، عبادة بن صامت، خزیمة بن ثابت ذی الشهادتین و ابی سعید خدری و کسانی که طریق آنها را پیموده‌اند و به روش ایشان رفتار کرده‌اند و ولایت کسانی که پیروی از آنها نموده و راه هدایت آنها را از پیش گرفته‌اند واجب است.

نیکی به پدر و مادر واجب است اگر مشرک بودند اطاعت آنها و دیگران را در معصیت خدا نباید کرد زیرا اطاعت هیچ مخلوقی در راه معصیت خدا صحیح نیست انبیا و اوصیاء آنها معصومند و پاک.

حلال دانستن دو متعه (متعه حج و متعه نساء) واجب است چنانچه خداوند نازل کرده در قرآن کریم و سنت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و واجب به همان نحوی است که خداوند نازل فرموده.

عقیقه برای فرزند پسر و دختر روز هفتم است روز هفتم باید فرزند را نام گذاری نمود و سر او را می تراشند و به وزن مویش طلا یا نقره صدقه می‌دهند خداوند هیچ کس را بیشتر از قدرتش تکلیف نمی‌نماید و بیش از نیروی او تکلیف نمی‌کند و افعال بندگان مخلوق است به خلق تقدیری نه به خلق تکوینی و خداوند خالق هر چیزی است و نباید معتقد به جبر یا تفویض شوی.

هرگز خداوند شخص پاک را به جرم گناهکار کیفر نمی‌کند خداوند فرزندان را به گناه آباء و اجدادشان کیفر نمی‌نماید خداوند در قرآن کریم می‌فرماید «لا تزر وازرة وزر اخری» و باز می‌فرماید «ان لیس للانسان الاّ ما سعی» خداوند می‌تواند ببخشد و مورد رحمت و تفضل خویش اشخاص را قرار دهد و هرگز ستم روا نمی‌دارد اطاعت کسی را که می‌داند بندگانش را گمراه می‌کند و به ضلالت می‌کشاند واجب نفرموده و برای رسالت و پیامبری خود از میان بندگان کسانی را انتخاب



نمی‌کند که بدانند کافر خواهند شد و پیرو شیطان می‌شوند و هرگز حجت برای مردم قرار نمی‌دهد مگر معصوم باشد.

اسلام غیر ایمان است هر مؤمنی مسلمان است اما هر مسلمانی مؤمن نیست.

سارق در حالت سرقت مؤمن نیست و زناکار در حال زنا ایمان ندارد کسانیکه حد بر آنها جاری شده مسلمانند ولی نه مؤمند و نه کافر خداوند تبارک و تعالی داخل آتش نمی‌کند مؤمنی را که وعده بهشت به او داده و از آتش خارج نمی‌نماید کافری را که وعده جهنم و عذاب جاوید به او داده و غیر از این دو را ببخشد برای هر که بخواهد پس اصحاب حدود فاسقند نه مؤمن و نه کافر مخلد در جهنم نخواهند بود بالاخره یک روز خارج خواهند شد شفاعت دربارهٔ آنها جایز است و همچنین برای مستضعفینی که خداوند دین آنها را بپسندد.

قرآن کلام خدا است نه خالق است و نه مخلوق و فعلاً جهان تقیه است و این منطقه اسلام است نه منطقه کفر و نه منطقه ایمان. امر به معروف و نهی از منکر واجب است برای کسی که امکان این کار را داشته باشد و بر جان خویش یا اصحاب خود نترسد ایمان عبارت است از ادای واجبات و اجتناب کبائر و ایمان شناخت قلبی و اقرار به زبان و عمل به ارکان و اعتراف به عذاب قبر و منکر و نکیر و برانگیختن بعد از مرگ و حساب و صراط و میزان و ایمان به خدا صحیح نیست مگر با برائت از دشمنان او.

تکبیر در دو عید واجب است اما در عید فطر در پنج نماز است که ابتدای آن از نماز مغرب شب عید فطر شروع می‌شود تا نماز عصر روز عید و آن تکبیر چنین است «الله اکبر، الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر، الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و الحمد لله علی ما ابلانا» به واسطه این که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید «ولتکملوا العدة و لتکبر و الله علی ما هدیکم».

اما در عید قربان در شهرها بعد از ده نماز است که از نماز ظهر روز عید قربان شروع می‌شود تا نماز صبح روز سوم و در منی بعد از پانزده نماز که ابتدای آن در نماز ظهر روز عید است تا نماز صبح روز چهارم و اضافه می‌نماید در این تکبیر «والله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام» و زنان زائو بیش از بیست روز نباید بنشینند مگر



قبل از بیست روز پاک شوند اگر پاک نشد بعد از بیست روز غسل می‌کنند و خود را بر حذر می‌دارند و عمل مستحاضه را انجام می‌دهند.

شراب عبارت است از هر چیزی که کم آن مست می‌کند زیادش نیز حرام است.

هر درنده که چنگال دارد و هر پرنده که پنگال دارد، خوردنش حرام است. طحال حرام است چون خون است و جرّی و مارماهی و طافی و هر نوع ماهی که فلس نداشته باشد خوردن آن حرام است (۱).

گناهان کبیره حرام است و آنها عبارت است از شرک به خدای عزیز و کشتن نفسی که خدا حرام نموده و عقوق والدین و فرار از جنگ و خوردن مال یتیم و رباخواری بعد از گواهی و نسبت زنا دادن به زنان پاک دامن بعد از این گناهان زنا و لواط و خوردن حرام و کم‌فروشی در پیمانه و ترازو و قمار و شهادت به دروغ و یأس از رحمت خدا و ایمنی از مکر خدا و ناامیدی از رحمت پروردگار و ترک کمک به مظلومین و اعتماد به ستمکاران و قسم دروغ و زشت و حبس حقوق مردم بدون تنگدستی و به کار بردن کبر و بزرگ منشی و دروغ و اسراف و تبذیر و خیانت و سبک شمردن حج و جنگ با اولیای خدا و لهو و لعبی که انسان را از ذکر خدا باز دارد مکروه است مانند غنا و تار زدن و اصرار بر گناهان صغیره. سپس فرمود: در این مقدار مایه‌ایست برای رسانیدن مردمان پارسا به هدف مکتبی خود.

شیخ صدوق رحمة‌الله علیه می‌فرماید: گناهان کبیره، هفت قسم است. بعد از این هفت قسم هر گناهی کبیره است نسبت به گناه کوچکتر از خود و صغیره است نسبت به گناه بزرگتر از خود. این تفسیر فرمایش امام صادق علیه‌السلام است. در این حدیث که بعد از آن هفت قسم کبائر دیگری را ذکر فرموده «ولا قوة الا بالله».

اجزاء خبر در بخش‌های مربوط به خود توضیح و تشریح شده است.

۱- جری یا جریت نوعی ماهی نهری است معروف به جنکلیس در مصر به نام اژدهای دریاست. استخوانی جز استخوان سر و ستون فقرات ندارد. طافی یک نوع ماهی است که در آب می‌میرد بالا می‌آید و معلوم می‌شود. زمیر نوعی ماهی است که پشت او خار دارد، بیشتر در آب شیرین زندگی می‌کند.

بخش پانزدهم

احتجاج اصحاب امام صادق علیه‌السلام با مخالفین

اختصاص: ابن ابی عمیر گفت: ابوحنیفه به ابی‌جعفر مؤمن طاق گفت: نظر تو دربارهٔ سه طلاقه نمودن چیست؟ مؤمن طاق گفت آیا برخلاف کتاب خدا و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است؟ ابو حنیفه جواب داد آری. گفت صحیح نیست.

ابوحنیفه گفت چرا صحیح نباشد؟ گفت چون ازدواج یک قرارداد در مسیر اطاعت خداست، هرگز با معصیت از هم گسیخته نمی شود. وقتی ازدواج در مسیر معصیت جایز نباشد، طلاق نیز در این مسیر جایز نیست و در تجویز چنین کاری طعنه زدن به خدای عزیز است در دستوراتش و به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در سنّتش، چون وقتی عمل برخلاف کتاب و سنت بود معنی ندارد، ما خود می‌گوئیم هر کس خلاف کتاب و سنت نماید به اجبار باید به کتاب و سنت وادار نمود.

ابوحنیفه گفت علما چنین کاری را تجویز نموده‌اند مؤمن طاق در جوابش گفت عالم نیست کسی که به بنده اجازه معصیت بدهد و راه شیطان را در دین خدا تجویز نماید. عالمی بزرگتر از کتاب و سنت نیست چرا شما به بنده اجازه می‌دهید جمع بین سه طلاق در یک وقت بنماید ولی اجازه نمی‌دهید جمع بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء نماید و در این تجویز تعطیل کتاب خدا و از میان بردن سنت پیامبر است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید «و من یتعدّ الله فقد ظلم نفسه».

اینک بگو ببینم ابا حنیفه! چه می‌گوئی درباره مردی که بگوید زن من به سنّت



شیطان طلاق داده شده است؟ آیا چنین طلاقی جایز است یا نه؟ ابو حنیفه گفت این برخلاف سنت است، زنش طلاق داده شده است، اما معصیت خدا را کرده. مؤمن طاق گفت پس این شبیه آن است که بگوئیم وقتی خلاف سنت خدا نمود عمل به سنت شیطان نموده و هرکه پیرو شیطان باشد او بر ملت شیطان است و نصیبی از دین خدا ندارد.

ابوحنیفه گفت چنین کسی عمربن خطاب است که او از بهترین پیشوایان مسلمین است.

عمر گفت خداوند عزیز در مورد طلاق برای شما مهلت قرار داد و فاصله انداخت ولی شما عجله نمودید و فرصت را از دست دادید، ما هم این عجله شما را پذیرفتیم.

مؤمن طاق گفت عمر وارد به احکام دین نبود. ابوحنیفه گفت به چه دلیل؟ مؤمن جواب داد چه دلیلی بیاورم که تو نمی‌پذیری. اولین مرتبه گفت شخص جنب نماز نخواند اگر آب پیدا نکرد گرچه یک سال طول بکشد، امت اسلامی برخلاف این عمل می‌کنند. ابو کیف عائذی پیش عمر آمد و گفت یا امیرالمؤمنین من به مسافرت رفتم، حالا برگشته‌ام زنم ازدواج کرده. او در جواب گفت اگر با زنت همبستر شده، زن اوست ولی اگر همبستر نشده زن تو است. این حکمی است که کسی قائل نیست و امت برخلاف آن هستند.

و در مورد زنی که چهار سال بود شوهرش به مسافرت رفته بود اجازه داد در صورت تمایل ازدواج کند اما امت برخلاف این دستورند که هرگز نمی‌تواند ازدواج نماید مگر گواهان بر مرگ او گواهی دهند یا گواهی به طلاقش بدهند، و هم دستور داد هفت نفر از یمنی‌ها را به جرم کشتن یک نفر بکشند و گفت اگر نبود رویه‌ای که اهل صنعا دارند همه را به واسطه این یک نفر می‌کشتم، با اینکه امت برخلاف چنین دستوری عمل می‌کند.

زن آبستنی پیش او آوردند که گواهان بر زناکاری او شهادت داده بودند، دستور داد او را سنگسار نمایند. علی علیه‌السلام فرمود: بر فرض تو بتوانی آن زن را رجم



کنی چه اختیاری در مورد بچه شکمش داری؟ فرمود: مگر نمی‌دانی که قلم از او برداشته شده تا صحّت یابد؟ عمر گفت «لولا علی هلک عمر».

هم او نمی‌دانست کلاله چیست. از پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید، آنجناب برایش توضیح داد باز نفهمید. از دخترش حفصه خواست که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بپرسد، وقتی حفصه پرسید آنجناب فرمود پدرت از تو خواسته و به تو دستور داده؟ گفت آری، فرمود: پدر تو این مطلب را نخواهد فهمید تا بمیرد. کسی که این کلاله را نداند چگونه احکام دین را می‌داند؟

توضیح: سید رضی در کتاب فصول می‌نویسد فضال بن حسن بن فضال کوفی از محلی گذشت که ابوحنیفه برای عده‌ای احکام فقهی و حدیث خود را می‌گفت تا بنویسند.

فضال به دوست خود گفت به خدا سوگند از اینجا رد نخواهم شد مگر اینکه ابوحنیفه را شرمنده کنم دوست او در پاسخ گفت تو ابوحنیفه را می‌شناسی و زبان آوری او را می‌دانی؟ گفت این سخنان را رها کن مگر استدلال کافری بر مؤمن تفوق و برتری پیدا خواهد کرد. در این هنگام نزدیک ابوحنیفه رفت و سلام کرد. ابوحنیفه و حاضران جواب سلام او را دادند.

گفت یا اباحنیفه خدا رحمتت کند. من برادری دارم که معتقد است بهترین مردم پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی‌بن‌ابی‌طالب است اما من می‌گویم ابابکر بهترین مردم و پس از او عمر بهترین فرد است، آیا نظر شما چیست؟

مدتی سر به زیر انداخت سپس سر برداشت و گفت درمقام و فخر آنها نسبت به پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله همین بس که آن دو همبستر پیامبر در قبر او هستند چه دلیلی واضح‌تر از این می‌خواهی؟ فضال گفت من این استدلال را برای او کردم. گفت به خدا قسم اگر محل متعلق به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و آنها حقی در آن محل نداشته باشند به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ظلم کرده‌اند که بدون حق آنجا دفن شده‌اند و اگر محل متعلق به آن دو بوده که به پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله



بخشیده‌اند باز خطا کرده و کار خوبی نکرده‌اند که از بخشش خود برگشته‌اند و محلی را که بخشیده‌اند باز خود تصرف نموده‌اند.

ابوحنیفه ساعتی سر به زیر انداخت. آنگاه گفت نه مال شخصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده و نه مال آن دو ولی آن دو به مناسبت حق دخترانشان عایشه و حفصه استحقاق این دفن را پیدا کرده‌اند. فضال گفت این حرف را هم برایش گفتم او در جواب من گفت خودت می‌دانی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی از دنیا رفت نه زن داشت وقتی محاسبه می‌کنیم به هر کدام از آن زنان $\frac{۱}{۷۲}$ می‌رسد و این یک نهم از یک هشتم به اندازه یک وجب در یک وجب می‌شود، چگونه آن دو بیش از یک مقدار معلوم متصرف شده‌اند؟ ضمناً چه شد که حفصه و عایشه ارث از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌برند ولی فاطمه زهرا علیهاالسلام دخترش نباید ارث ببرد؟

ابوحنیفه فریاد زد مردم این مرد را دور کنید از من که او رافضی خبیث است.

مناظره سید حمیری

از مطالبی که شیخ رحمة‌الله‌علیه نقل کرده این است که حارث بن عبدالله ربعی گفت من در حضور منصور دوانیقی بودم روزی که در پل بزرگ بود و سوّار قاضی نیز حضور داشت، سید حمیری این قصیده خود را می‌خواند:

ان الا له الذی لا شیء یشبهه — أتاکم الملك للدنیا و للدین
أتاکم الله ملکاً لازوال له — حتی یقاد إلیکم صاحب الصین
و صاحب الهند مأخوذ برمته — وصاحب الترک محبوس علی هون

قصیده خود را تمام کرد. منصور از ذکر فتوحات خود در این قصیده خوشحال بود. سوّار گفت این مرد یا امیرالمؤمنین به خدا قسم برخلاف عقیده قبلی خود شعر می‌گوید. خدا را سوگند این‌ها معتقد به محبت دیگران هستند و عداوت شما را در دل می‌پرورانند. سید حمیری گفت به خدا قسم او دروغ می‌گوید من در مدح تو



راستگویم این سخنان او از حسد سرچشمه می‌گیرد. من دلباخته شما و دوستدار اهل بیتم و در خون من از پدر و مادرم به ارث رسیده، اما این سوّار و فامیلش دشمن شما بوده‌اند در جاهلیت و اسلام خداوند بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد این خانواده او این آیه را نازل نموده «ان الذین ینادونك من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون» منصور گفت راست می‌گوئی؟ سوّار گفت یا امیرالمؤمنین او معتقد به رجعت است و شیخین را سبّ می‌کند و نسبت‌های زشت می‌دهد به آنها سید گفت اما مسئله رجعت من از روی قرآن به آن معتقد شده‌ام که می‌فرماید «و یوم نحشر من کل امة فوجاً ممن یکذب بآیاتنا بهم یوزعون» در آیه دیگر می‌فرماید «و حشرناهم فلم نغادر منهم احداً» می‌فهمیم از این دو آیه که دو نوع حشر وجود دارد یک نوع حشر عمومی و یک حشر خصوصی. و در این آیه می‌فرماید «ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل» و می‌فرماید «فامأته الله مائة عام ثم بعثه» و فرموده است «الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم» این گواهی قرآن است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز می‌فرماید «یحشر المتکبرون فی صور الذر یوم القیامة» متکبران به صورت ذره‌ها در قیامت محشور می‌شوند و فرموده است «لم یجر فی بنی‌اسرائیل شیء الا و یکون فی امتی مثله حتی الخسف و المسخ و القذف» و حذیفه گفته است بعید نیست که گروه زیادی از این امت به صورت میمون و خوک مسخ شوند. پس اعتقاد من به رجعت از چیزهایی است که قرآن حاکی از آن و سنت پیامبر شاهد است. من معتقدم خداوند این سوّار را به دنیا برمی‌گرداند به صورت میمون یا خوک یا ذرّه، زیرا او مردی ستمگر و متکبر و کافر است. منصور خندید. سید این اشعار را سرود:

جاءت سوّاراً ابا شمله — عند الامام الحاکم العادل
فقال قولا خطلاً کله — عند الوری الحافی و الناعل
و بان للمنصور صدق کما — قدبان کذب الانوك الجاهل

....



منصور گفت او را وا گذار. سید حمیری گفت یا امیرالمؤمنین او اول شروع کرده و شروع کننده ظالم‌تر است. او دست بکشد تا من نیز دست بکشم، از ریختن آبروی من خودداری کند تا من نیز خودداری کنم. منصور به سوّار گفت سید حمیری سخن منصفانه‌ای گفت، دست از او بردار تا سید هم از تو دست بردارد.



بخش شانزدهم

احتجاج‌های موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام با ارباب مذاهب و خلفاء و بعضی از مسائل مشکل علمی

توحید صدوق علیه‌الرحمة. هشام بن حکم از یکی از جاثلیق‌های نصرانی که هفتاد سال عمر خود را در نصرانیت گذرانده بود به نام بریهه نقل کرد که در جستجوی اسلام بود و می‌خواست کسی را بیابد که بتواند برایش استدلال نماید از کتابهای خودشان و عیسی مسیح را با امتیازاتش بشناسد. با این خصوصیت حتی بین نصرانیان و مسلمانان و یهودان و مجوس نیز مشهور شده بود، بطوری که نصرانیان به او افتخار می‌کردند و می‌گفتند اگر در دین نصرانیت جز بریهه عالمی نباشد همان یک نفر ما را کافی است. اما در عین حال مردی حق طلب و جویای اسلام بود. زنی به همراه داشت که او را خدمت می‌نمود و سالها با او بود. بریهه به آن زن صفت نصرانیت و دلائل پوشالی آنها را گوشزد کرده بود و او در این زمینه اطلاعی داشت. ولی برخلاف عقیده خود مطلب را می‌پوشاند اما پیوسته از رهبران مسلمانان و صلحا و دانشمندان و اهل استدلال می‌پرسید و از رهبر هر گروهی سؤالاتی می‌کر. اما آنچه می‌جست پیدا نمی‌کرد و می‌گفت اگر اینها رهبران واقعی باشند باید از واقعیتها اطلاعاتی داشته باشند. بالاخره مذهب تشیع را برای او توصیف نمودند و هشام‌بن‌حکم را برای این منظور ستودند.

یونس‌بن‌عبدالرحمن گفت هشام‌بن‌حکم برایم نقل کرد که روزی من در درب



دکان خود در کرخ نشسته بودم. چند نفر هم پیش من قرآن می‌خواندند ناگاه گروهی از نصرانیان را دیدم که دانشمندان متعددی، از قسیس گرفته تا دیگران میان آنها بود. در حدود صد نفر لباسهای سیاه داشتند با کلاههای مخصوص نصرانیت. بریهه جاثلیق اکبر نیز به همراه آنها بود. اطراف دکان مرا احاطه نمودند و یک صندلی مخصوص برای بریهه گذاشتند. روی آن نشست. بقیه اسقف‌ها و رهبانان بر عصای خود تکیه نموده، ایستادند با همان کلاههای مخصوص.

بریهه گفت کسی نمانده از مسلمانان که من با او مناظره نکرده باشم از دانشمندان مطلّع؟ ولی هیچ کدام چیزی نداشته‌اند آمده‌ام با تو مناظره کنم درباره اسلام. هشام گفت اگر می‌خواهی من معجزه‌ای بکنم مانند عیسی مسیح یا شبیه او که هرگز از من برنمی‌آید او روحی پاک و نیالوده داشت. بسیار ارجمند بود و دارای معجزاتی بزرگ و دلائلی آشکار. بریهه گفت از سخن و بیان توصیف تو خوشم آمد.

اما اگر منظورت بحث و استدلال است اشکالی ندارد، اینک من حاضرم. بریهه در پاسخ گفت آری بگو ببینم پیامبر شما چه نسبتی با عیسی مسیح دارد از نظر خویشاوندی جسمی؟ هشام گفت او پسر عموی جد مادری عیسی است، زیرا عیسی از فرزندان اسحاق است و حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از فرزندان اسماعیل.

بریهه گفت چرا او را نسبت به پدرش می‌دهی؟ هشام در پاسخ گفت که اگر مایلی آن نسبتی که به نظر شما دارد آن را بگویم. مایلی نسبتی که به عقیده ما دارد آن را توضیح دهم؟ بریهه گفت نسبتی که به نظر ما دارد بگو. بریهه خیال می‌کرد اگر آن نسبت را توضیح دهد هشام را مغلوب می‌کند. به همین جهت چنین درخواستی را کرد. هشام گفت بسیار خوب.

می‌گویند عیسی قدیم است از قدیم. در چنین صورتی کدامیک پدر است و کدامیک پسر؟

بریهه: آن یکی که به زمین آمد پسر است و پسر پیامبر از طرف پدر است.

هشام: پدر موقعیت بیشتری از پسر دارد چون آفرینش از پدر است.

بریهه: آفرینش آفریده پدر و آفریده فرزندند.



هشام: چه اشکالی دارد که هر دو پائین بیایند چنانچه با هم آفریده‌اند.

بریهه: چگونه شریک هستند با اینکه یک شیء واحدند.

هشام: پس در اسم با هم اجتماع دارند.

بریهه: این سخن از روی نادانی است.

هشام: اتفاقاً سخنی صحیح و درست است.

بریهه: پسر متصل به پدر است.

هشام: برعکس پسر جدا از پدر است.

بریهه: این که جدا باشد خلاف معمول مردم است.

هشام: اگر معمول مردم را شاهد و دلیل بر ادعای خود بگیریم من در این مناظره تو را مغلوب کرده‌ام زیرا معمول مردم اینستکه پدر وجود دارد قبل از پسر این معمول را تو قبول داری؟

بریهه: خیر چنین چیزی را نمی‌پذیرم.

هشام: پس چرامعمول‌مردم‌را گواهی می‌گیری درصورتی‌که آن را قبول نداری.

بریهه: پدر و پسر دو اسم است در قدرت قدیم.

هشام: هر دو اسم قدیم هستند مانند خود پدر و پسر.

بریهه: نه اسمها محدث و آفریده‌اند.

هشام: در صورتی که این اسمها را پسر آفریده باشد تو پدر را پسر نامیده‌ای (چون آفریدگار اسمها است و پسر را پدر اما اگر پدر این اسمها را آفریده باشد پس او پدر است و پسر هم پدر است در اینجا اِبْن و پسری وجود ندارد.

بریهه: پسر اسم روح است وقتی به زمین نزول می‌کند.

هشام: پسر وقتی به زمین نیامده چه اسم دارد؟

بریهه: اسم او پسر است چه فرود آید چه فرود نیاید.

هشام: پس‌قبل‌از فرودآمدن این روح هر دو یکی هستند یا اسم آنها دو تا است.

بریهه: یک روح است.

هشام: می‌پذیری که بعضی از آن روح ابن باشد و قسمتی از آن اب.



بریهه: نه، زیرا اسم پدر و پسر مربوط به یک چیز است.

هشام: پس پسر پدر پدر است و پدر پدر پسر در نتیجه پدر و پسر یکی هستند.

اسقف‌های نصرانی به زبان خود به بریهه گفتند: تا کنون چنین گیر نکرده بودی حرکت کن برویم.

بریهه متحیر شد بالاخره از جای حرکت کرد تا برود ولی هشام دامن او را گرفت و گفت چرا مسلمان نمی‌شوی؟ اگر در دل مطلبی داری و اشکالی هست بگو وگرنه من یک سؤال در مورد نصرانیت می‌کنم امشب تا به صبح در اندیشه خواهی بود و سحرگاه هرچند زودتر مایل خواهی بود که مرا بیابی.

اسقف‌ها گفتند آن سؤال را مطرح نکن ممکن است به اشکال برخورد کند اما خود بریهه تقاضا کرد سؤال را مطرح نماید.

هشام گفت به نظر تو آیا پسر هر چه نزد پدر است می‌داند؟ گفت آری. پرسید آیا پدر آنچه نزد پسر است می‌داند؟ گفت آری. باز پرسید آیا پسر قادر است به هر کاری که پدر قدرت دارد؟ گفت آری. گفت اینک بگو ببینم آیا آنچه پسر قادر است پدر هم بر آن قدرت دارد؟ گفت بلی. هشام گفت این چه نوع واحدی است که یکی پسر دیگری است ولی هر دو مساوی هستند و چطور یکی بر دیگری ستم روا نمی‌دارد بریهه در پاسخ گفت ظلم از آنها سر نمی‌زند.

هشام گفت سزاوار است که پسر پدر پدر باشد و پدر پسر پسر اینک برو امشب در این باره فکر کن، نصرانیان از جای حرکت کرده متفرق شدند و آرزو داشتند که هشام و یارانش را ندیده بودند.

بریهه با ناراحتی تمام و اندوه به منزل برگشت. زن خدمتکارش گفت چرا اینطور ناراحتی. بریهه جریان بحث و مناظره خود را با هشام برایش نقل کرد.

آن زن گفت تو می‌خواهی بر حق باشی یا بر باطل؟ بریهه گفت جویای حق هستم. زن گفت پس هرجا حقیقت را می‌یابی به همان طرف برو مبادا لجبازی کنی زیرا لجاجت شک و تردید است و شک و تردید زشت است و چنین اشخاصی در آتش جهنمند.



بریهه سخن آن زن را پسندید و تصمیم گرفت فردا پیش هشام برود و فردا صبح پیش هشام رفت ولی دیگر از نصرانیان کسی با او نبود. بریهه به هشام گفت آیا کسی داری که سخن او را بپذیری و مطیع او باشی. هشام پاسخ داد آری. پرسید امتیازات و مشخصات او چیست؟

گفت امتیازات نژادی را می‌خواهی یا دینی گفت امتیازات نژادی و دینی هر دو را بیان کن. هشام گفت اما از نظر نژاد بهترین نژاد را دارد سرآمد نژاد عرب و برگزیده از قریش و برترین فرزندان هاشم هر که با او در نژاد به جا آورده شود او را برتر از خود می‌یابد چون قریش بهترین قبیله عرب و بنی‌هاشم باارزشترین قبیله قریشند و بهترین افراد بنی‌هاشم سرور و سید آنها است و فرزند سرور و سید از دیگران بهتراست این شخص نیز از فرزندان سرور بنی‌هاشم است. بریهه گفت از نظر دینی برایم توصیف کن.

هشام گفت راه روش او را بیان نمایم یا امتیازات شخصی و طهارت روحی را. گفت امتیازات شخصی و طهارت روحی را.

هشام گفت معصوم است گناه از او سر نمی‌زند. سخی است بخل نمی‌ورزد. شجاع است ترس در او راه ندارد، گنجینه علم است و جهل در دانستنیهای او نیست. حافظ دین و به پا دارنده واجبات و از عترت انبیاء و جامع علوم آنها است هنگام خشم حلم می‌ورزد و هنگام ستم انصاف دارد و هنگام خوشحالی کمک می‌کند. نسبت به دوست و دشمن انصاف را رعایت می‌کند، درخواست بیهوده درباره دشمن خود نمی‌کند و دوست خویش را محروم نمی‌نماید عمل به کتاب خدا می‌کند و از عجایب خاندان طهارت جریانها نقل می‌کند. حکایت از قول ائمه گرام می‌نماید دلیل او قابل رد نیست و جای سؤال باقی نمی‌گذارد. در هر مشکلی فتوی می‌دهد و هر ظلمت و تاریکی را روشن می‌نماید.

بریهه گفت تمام صفت و مشخصات مسیح را با دلائل و معجزاتش بیان کردی جز اینکه او غیر مسیح است. هشام گفت اگر ایمان بیاوری راهنمائی خواهی شد و اگر پیرو حق گردی شرمسار نخواهی گشت سپس هشام گفت بریهه! هر حجتی که



خدا در ابتدای آفرینش به پا داشته در وسط آفرینش نیز به پا داشته و در آخر آن نیز به پا خواهد داشت حجت‌های خدا باطل نمی‌شود و ملت‌های پروردگار نابودی ندارد و نه سنن الهی از میان می‌رود.

بریهه گفت چقدر سخن صحیح و درستی است این از مزایای حکماء است که دلیل می‌آورند و شبهه و تردید را از میان می‌برند هشام گفت آری.

سه نفری با آن زن به جانب مدینه رهسپار شدند تا خدمت حضرت صادق علیه‌السلام برسند اما در بین راه به موسی‌بن جعفر علیه‌السلام برخورد کردند جریان را هشام خدمت آنجناب نقل کرد.

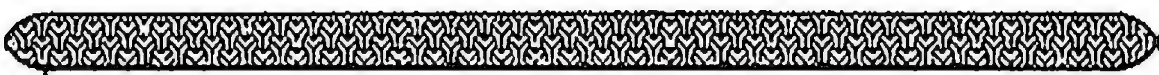
پس از توضیح جریان موسی‌بن جعفر علیه‌السلام فرمود: بریهه! چقدر از کتاب خود اطلاع داری؟ جواب داد من عالم به آن هستم. فرمود: چقدر اطمینان به تأویل و توجیه خود داری؟ گفت به اندازه اطلاعاتی که در مورد آن دارم. امام علیه‌السلام شروع به خواندن انجیل کرد. بریهه گفت حضرت مسیح همین‌طور قرائت می‌کرد، به این صورت جز مسیح کسی قرائت نکرده.

بریهه گفت پنجاه سال است که دنبال شما یا مثل شما می‌گردم ایمان آورد و شخص پایبند معتقداتش بود، زن خدمتکارش نیز ایمان آورد و با عقیده بود.

هشام با بریهه و آن زن خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدند، هشام تمام جریان را نقل کرد و آنچه بین امام موسی‌بن جعفر علیه‌السلام و بریهه اتفاق افتاده بود نیز بیان نمود. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود «ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم».

بریهه گفت آقا فدایت شوم شما از کجا تورات و انجیل و کتب انبیا را به دست آورده‌اید؟ فرمود این کتابها به وراثت از آنها به ما رسیده، به همان صورتی که خودشان خوانده‌اند ما می‌خوانیم بدون کم و کاست. خداوند در روی زمین حجتی قرار نمی‌دهد که از او چیزی بپرسند و بگوید نمی‌دانم.

بریهه تا آخر عمر امام صادق علیه‌السلام در خدمت ایشان بود، سپس ملازم خدمت امام موسی‌بن‌جعفر علیهماالسلام شد، تا در زمان آنجناب از دنیا رفت. امام علیه‌السلام او را به دست خود غسل و کفن کرد. فرمود این یکی از حواریین



مسیح است که عارف به حق بود بیشتر اصحاب امام آرزو داشتند که کاش مثل او بودند.

تحف العقول ۴۰۴-۴۰۸.

از سخنان موسی بن جعفر علیه‌السلام با هارون الرشید در یک خبر طولانی است که مورد نیاز را فقط ذکر می‌نمایم. امام علیه‌السلام وارد مجلس هارون شد که به واسطه تهمت‌هائی که به آنجناب زده بودند ایشان را احضار نموده بود. یک طومار بلند بالائی را به دست داشت و با نسبت‌های ناروائی که به شیعیان آن جناب داده بودند آنها را خواند.

آن گاه موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود: یا امیرالمؤمنین ما خانواده‌ای هستیم که به ما تهمت می‌زنند. خداوند بخشنده و سرّ پوش است. هرگز اسرار بندگان خود را فاش نمی‌کند مگر در هنگام حساب رستاخیز. روزی که مال و فرزندان سودی ندارند مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه او بیاید.

سپس فرمود: پدرم از پدر خود از علی علیه‌السلام از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرد که فرمود «الرحم اذا مسّت الرحم اضطربت ثم سکنت» خویشاوند وقتی با خویشاوند خود تماس حاصل نماید رگ خویشاوندی به هیجان می‌آید سپس آرام می‌شود. اینک اگر صلاح بداند امیرالمؤمنین با من مصافحه نماید. در این موقع هارون از تخت به زیر آمد و دست راست خود را دراز کرد و دست راست آن جناب را گرفت و او را در آغوش فشرد و در پهلوی راست خود نشانید و گفت گواهی می‌دهم که تو راست می‌گوئی و پدرت راستگو است و جدت صادق است و رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز صادق است. وقتی وارد شدی من شدیدترین کینه را نسبت به تو داشتم به واسطه اطلاعاتی که به من داده بودند، همینکه شروع به صحبت نمودی و آن سخنان را گفتی و با من مصافحه نمودی مسرور شدم و خشم من تبدیل به خشنودی از تو شد. ساعتی به سکوت گذرانید آنگاه گفت:

مایلم سؤالی درباره عباس و علی بنمایم که به چه دلیل علی به میراث پیامبر

صلی‌الله‌علیه‌وآله از عباس شایسته‌تر بود با اینکه عباس عموی پیامبر و برادر مهربان پدر او به شمار می‌رفت.

امام علیه‌السلام فرمود: مرا معاف دار. گفت نه، به خدا امکان ندارد باید جواب بدهی. فرمود: پس اگر ممکن نیست، امانم بده. گفت امان دادم. فرمود: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از میراث محروم نمود کسی را که قادر به هجرت بود ولی مهاجرت نکرد. پدرت عباس ایمان آورد ولی مهاجرت نکرد، ولی علی علیه‌السلام ایمان آورد و مهاجرت نمود. خداوند در این آیه می‌فرماید «الذین آمنوا و لم یهاجروا مالکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا» رنگ چهره هارون تغییر کرد و ناراحت شد. گفت چرا شما را نسبت به علی نمی‌دهند با اینکه علی پدر شما است و به پیامبرا کرم نسبت می‌دهند با اینکه ایشان جد شما هستند؟ فرمود: خداوند عیسی مسیح پسر مریم را نسبت داده به ابراهیم خلیل از طرف مادرش مریم بتول که هیچ انسانی با او نیامیخت در این آیه «و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلك نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین».

این انتساب فقط از طرف پدر و مادر به ابراهیم داده شده همانطوری که داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را از طرف پدر و مادر به ابراهیم نسبت می‌دهد که این خود فضیلتی برای عیسی است که تنها از جهت مادر دارای این مقام می‌شود و این آیه اشاره به همان است در داستان مریم «ان الله اصطفیك و طهرك و اصطفیك علی نساء العالمین» که عیسی را به او عنایت نمود بدون تماس بشری با مریم. همین‌طور خداوند فاطمه را برگزید و پاک و پاکیزه نمود و فضیلت بخشید به او به واسطه حسن و حسین که دو سرور جوانان اهل بهشتند.

هارون که سخت ناراحت شده بود، از سخنان امام علیه‌السلام با ناراحتی گفت از کجا شما مدعی هستید که انسان دچار فساد می‌شود از طرف پدر و مادر به واسطه خمس که به اهلش نپردازد؟ امام علیه‌السلام فرمود این سؤالی است که هیچ کدام از سلاطین تاکنون نکرده‌اند غیر از تو یا امیرالمؤمنین نه ابابکر و نه عمر و نه بنی امیه و



از هیچ یک از آباء من چنین سؤالی نشده، مخواه من از آن پرده بردارم. (در خبری است که هارون می‌گوید پس اگر این جریان را نقل کنی امان من از بین می‌رود. امام فرمود: قبول دارم.)

هارون گفت زندقه در اسلام زیاد شده هم آنها سخن چینی‌هائی می‌کنند نزد ما و اینها را به شما نسبت می‌دهند به نظر شما اهل بیت زندیق کیست؟ فرمود: زندیق کسی است بر خدا و پیامبرش ردّ کند و آنها کسانی هستند که از در خشم و عناد با خدا و پیامبر اویند. خداوند در این آیه می‌فرماید «لاتجد قوماً یؤمنون بالله والیوم الاخر یوادون من حادّ الله و رسوله ولو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم» تاآخرآیه، آنهاملحدهستندکه‌ازتوحیدبرگشته‌اندوبه‌الحادوکفرگرائیده‌اند.

هارون گفت اولین کسی که ملحد و کافر شد که بود؟ امام فرمود: اولین کسی که الحاد و زندقه را پذیرفت در آسمان ابلیس ملعون بود، که کبر ورزید و افتخار نمود بر آدم صفی و برگزیده خدا و گفت آن ملعون من بهتر از آدمم، «مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل». سرپیچی از فرمان خدا نمود و ملحد شد این الحاد به بازماندگان به ارث رسید تا روز قیامت. هارون گفت مگر ابلیس ذریّه و بازماندگانی هم دارد؟ فرمود: آری، مگر این آیه را نشنیده‌ای «الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدوٌ بئس للظالمین بدلاً ما أشهدتم خلق السموات و الارض و لاخلق انفسهم و ماکنت متخذ المضلین عضداً» زیرا آنها فرزندان آدم را گمراه می‌کنند به آرایش زر و زیور و دروغی که می‌گویند و گواهی به یگانگی خدا می‌دهند، چنانچه خداوند در این آیه می‌فرماید «و لئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله قل الحمد لله بل اکثرهم لایعلمون» یعنی آنها این حرف را از روی تلقین و تأدیب و سرزبانی می‌گویند نه اینکه اعتقاد داشته باشند کسی که اعتقاد نداشته باشد گرچه گواهی بدهد مشکوک است و دشمنی حسود خواهد بود، به همین جهت عرب می‌گوید هر که چیزی را نداند دشمن اوست و هرکه دستش به چیزی نرسد عیب تراشی برای آن می‌کند و منکر آن می‌شود چون



جاهل است. امام علیه‌السلام با ابی یوسف قاضی سخنان طولانی داشت که اینجا محل ذکر آن نیست.

سپس هارون الرشید گفت تو را سوگند می‌دهم به حق آباء گرامت سخنانی کوتاه در مورد بحثی که داشتیم بفرمائید. فرمود: دواتی بیاورید. دوات و کاغذ آوردند، نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم: امور ادیان چهار نوع است:

۱- امری که اختلافی در آن نیست و آن اجماع امت در مسائلی است که ضروری است که که چاره‌ای جز آن ندارند. ۲- اخباری که مورد قبول همه است که هر شبهه‌ای را به وسیله آنها باید برطرف نمود و هر حادثه‌ای را استنباط کرد. ۳- امری که احتمال شک و انکار دارد در مورد آنها باید از اهلش سؤال کرد تا دلیلی از کتاب خدا که تأویل آن مورد قبول همه است بیاورد. ۴- سنتی که جمیع آن را قبول دارند و اختلافی درباره آن نیست یا قیاسی که صحت آن را عقل بپذیرد و عامه و خاصه نتوانند در آن شک و تردید نمایند و انکار کنند، این دو امر از توحید گرفته تا سایر مسائل و از جریمه خدشه تا بالاتر از آن چیز است که باید امور دینی را به آنها ارجاع داد. هرچه با دلیل ثابت شد می‌پذیری و آنچه دلیلی نداشت از آن چشم می‌پوشی. هر کس یکی از این سه مطلب را ایراد نمود، این همان حجت بالغه‌ایست که خداوند در این آیه بیان می‌فرماید «قل فلله الحجة البالغة فلوشاء لهدیکم اجمعین» چنین دلیلی به جاهل که برسد با جهل خود آن را درک می‌کند چنانچه عالم با علم متوجه می‌شود، زیرا خداوند عادل است و ستم روا نمی‌دارد به وسیله آنچه درک می‌کنند بر آنها استدلال می‌نماید و دعوت به آنچه می‌شناسند می‌کند نه به آنچه منکرند و نمی‌فهمند. هارون‌الرشید به امام علیه‌السلام احترام لازم را نموده‌و ایشان را برگرداند، خبر مفصل است.

خرایج: روایت شده گروهی از یهودان خدمت امام صادق‌علیه‌السلام رسیدند و گفتند چه معجزه‌ای داری که دلالت بر نبوت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بکند؟ فرمود: کتاب مهیمن و حیران کننده عقول به آنچه در مورد حلال و حرام و سایر

چیزهائی که به ایشان داده شده.

یهودان گفتند از کجا ما بفهمیم که این مطالب شما همانطوری است که نقل می‌کنید؟ امام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام که کودکی بود در آن وقت و حضور داشت فرمود: ما از کجا بفهمیم دلائلی که برای حضرت موسی شما نقل می‌کنید و معجزات او همانطور است که شما می‌گوئید؟

گفتند این مطالب به وسیله اشخاص راستگوئی به ما رسیده. موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام فرمود: اینک صدق گفتار ما را به وسیله تلقینی که خداوند به طفل کوچکی نموده بدون تعلیم و نقل از دیگران بشناسید. گفتند لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه و گواهی دادند به امامت ائمه هدی و حجت‌های پروردگار بر مردم امام صادق علیه‌السلام از جای حرکت کرد و پیشانی موسی‌بن‌جعفر را بوسید، سپس فرمود: تو قائم بعد از من هستی.

به همین جهت که حضرت صادق تعبیر به قائم نمود، واقفی‌ها مدعی شدند که موسی‌بن‌جعفر زنده است و او قائم است. امام صادق علیه‌السلام به یهودان جایزه داد و با احترام و مسلمان شدن برگشتند. اما در اینکه هر امامی قائم است بعد از پدرش به امر امامت شکی نیست ولی آن قائمی که زمین را پر از عدل می‌کند، او حضرت مهدی فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام است.

تفسیر عیاشی - حسن بن علی بن نعمان گفت وقتی مهدی عباسی تجدید بنای مسجدالحرام را نمود یک خانه در زاویه‌ای از مسجد باقی ماند که از صاحبان آن تقاضای فروش نمود، اما آنها امتناع کردند. راجع به این مطلب از فقهاء پرسید، همه گفتند نباید چیز غصبی را جزء مسجدالحرام نمود.

علی بن یقطین گفت یا امیرالمؤنین اگر نامه‌ای به موسی بن جعفر بنویسی، او درباره این مطلب تو را راهنمائی خواهد کرد. مهدی نامه‌ای به والی مدینه نوشت که از موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام بپرسد: خانه‌ای را می‌خواهیم جزء مسجدالحرام نمائیم، اما صاحب آن امتناع دارد. چگونه می‌توان از این اشکال رهایی یافت؟ فرماندار



برای حضرت موسی‌بن‌جعفر نوشت، آقا در جواب فرمودند: باید حتماً جواب این مطلب را داد؟ گفت چاره‌ای نیست. فرمود: بنویس.

بسم الله الرحمن الرحیم اگر مردم آنجا سکونت داشته‌اند و کعبه بعد در آنجا به وجود آمده، مردم شایسته تصرف ملک خود هستند، اما اگر کعبه قبلاً بوده است و مردم آمده آنجا سکونت اختیار کرده‌اند، کعبه سزاوار اطراف خویش است نه مردم. وقتی نامه برای مهدی عباسی رسید آن را بوسید و دستور داد خانه را خراب کردند. صاحبان خانه آمدند خدمت موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام و تقاضا کردند که راجع به بهای خانه آنها برای مهدی نامه‌ای بنویسد، آنجناب نوشت یک چیزی به آنها بده. مهدی صاحبان خانه را راضی نمود.

تحف العقول ۴۸۰.

عبدالله بن یحیی گفت نامه‌ای خدمت موسی‌بن‌جعفر نوشتم در مورد دعای «الحمد لله منتهی علمه» نوشت: نگو «الحمد لله منتهی علمه» زیرا برای علم خدا انتهائی نیست ولی بگو «الحمد لله منتهی رضاه».

شخصی از آنجناب درباره جواد سؤال کرد. فرمود: سخن تو دو صورت دارد: اگر منظورت جواد در بین مردم کیست سؤال می‌کنی، جواد کسی است که آنچه خداوند بر او واجب نموده پرداخت نماید و بخیل کسی است که از پرداخت آن بخل ورزد و اما اگر از خدا می‌پرسی او جواد است، چه بدهد و چه منع نماید زیرا اگر بدهد چیزی را داده که مال تو نیست و اگر منع نماید چیزی را منع نموده که مال تو نبوده.

۷- وکیل امام در اموالشان به آنجناب عرض کرد به خدا به شما خیانت نکرده‌ام. فرمود: خیانت کردن و تضییع مال و از بین بردن با هم مساوی است ولی خیانت برای تو بدتر است.

۸- فرمود: هر کس درباره خدا صحبت کند هلاک می‌شود و هرکه ریاطلب باشد هلاک می‌شود و هر کس خودپسند باشد نیز هلاک می‌گردد.

۹- فرمود: گرفتاری دنیا و دین هر دو سخت و مشکل است. اما گرفتاری دنیا به



این دلیل که دست به هرچیز دراز کنی می‌بینی یک فاجر و تبهکاری قبل از تو آن را تصرف نموده و اما گرفتاری آخرت به این صورت است که کسی را پیدا نمی‌کنی بر امور آخرت به تو کمک کند.

۱۰- فرمود چهار چیز از وسواس است: خوردن گل و خاک بازی (خاک را با دست نرم کردن)، کوتاه کردن ناخن با دندان و خوردن ریش. و سه چیز موجب جلاء نور چشم می‌شود نگاه به سبزی و تماشای آب جاری و دیدار صورت زیبا.

۱۱- فرمود: هر وقت ستمکاری در میان مردم رایج بود بیشتر از حق، صحیح نیست هیچ کس به دیگری اطمینان نماید مگر اینکه او را تجربه نموده باشد.

۱۲- فرمود: بوسیدن لب صحیح نیست مگر از همسر و بچهٔ صغیر.

۱۳- فرمود: در دین خدا تفقه پیدا کنید زیرا فقه و اطلاعات دینی بینش و بصیرت است و موجب کمال عبادت و علت رسیدن به مقامات عالی و درجات بلند دین و دنیا است. برتری فقیه بر عابد مانند برتری خورشید است بر ستارگان. هرکس تفقه در دنیا نداشته باشد خداوند عملی را از او نمی‌پسندد.

۱۴- به علی‌بن‌یقطین فرمود: کفاره کار کردن برای سلطان، نیکی به برادران دینی است.

۱۵- فرمود: وقتی امام و پیشوا عادل باشد برای او اجر و پاداش است و برای تو شکر و سپاس. وقتی امام و پیشوا ستمگر بود برای او گناه است و برای تو صبر.

۱۶- ابوحنیفه گفت در زمان امام صادق علیه‌السلام عازم حج شدم به مدینه که رسیدم آهنگ خانه امام صادق علیه‌السلام را نمودم در دهلیز خانه نشستم تا اجازه ورودم بدهند. ناگاه کودکی آمد. به او گفتم پسر جان آدم غریب در شهر شما کجا باید قضای حاجت کند؟ گفت اجازه بده، عجله نکن تا برایت توضیح دهم. در این هنگام تکیه به دیوار نمود. گفت برای قضای حاجت باید از رودخانه‌ها و نهرهای آب پرهیز کنی و زیر درختان و پشت مسجدها و داخل کوچه‌ها و راه‌ها قضای حاجت نکنی و پشت دیوار پنهان شوی و جامه خویش بلند کنی به شرط اینکه رو به



قبله و پشت به قبله نباشی، آنگاه هرجا خواستی قضای حاجت می‌کنی.

از جملات و سخنان این کودک سخت به حیرت ماندم. پرسیدم اسم تو چیست؟ گفت من موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالبم.

پرسیدم پسر جان معصیت از کیست؟ گفت گناه از سه حالت خارج نیست:

یا از خدا سر می‌زند که از او هرگز نیست، در این صورت صحیح نیست خداوند بنده خود را عذاب کند برای کاری که نکرده و یا از بنده و از خدا دونفری انجام داده‌اند در صورتی‌که چنین نیز نیست. در این صورت هم نباید شریک قوی شریک ضعیف را ستم نماید و یا از خود بنده است که واقع مطلب همین است. اگر خداوند ببخشد، به جود و کرم خویش بخشیده و اگر کیفر نماید، به واسطه خطای بنده و انحراف او است.

ابو حنیفه گفت از همانجا برگشتم. دیگر موفق به ملاقات امام صادق علیه‌السلام نشدم و به همان حرف که از آن کودک شنیدم بی‌نیاز شدم.

همین خبر از کنز الفوائد کراجکی نقل می‌شود به مختصر اختلاف که در آخر آن این اشعار را امام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام می‌خوانند:

لم تخل افعالنا اللاتی نذم بها — احدی ثلاث معان حین ناتیها
اما تفرد بارئنا بصنعتها — فیسقط الذم عنا حین ننشیها
او کان یشرکنا فیها فیلحقه — ما سوف یلحقنا من لائم فیها
اولم یکن لالهی فی جنایتها — ذنب فما الذنب الا ذنب جانیها

ترجمه اشعار خلاصه‌ای از همان توضیحات سابق است.



بخش هفدهم

اخباری که علی‌بن‌جعفر از برادر خود موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام نقل کرد به غیر روایتی که حمیری نقل می‌کند، در اینجا مجموع آنها را نقل کردیم چون مختصر اختلافی با اخبار حمیری دارد و اخبار حمیری را در بخشهای مربوط به آن متفرق نموده‌ایم.

علی بن جعفر بن محمد از برادر خود موسی بن جعفر نقل کرد که فرمود: از پدرم جعفربن‌محمد پرسیدم مردی که با زن خود همبستر شود قبل از طواف نساء عملاً چه باید بکند؟ فرمود: طواف می‌کند و یک شتر قربانی می‌نماید.

پرسیدم مردی را گرفته‌اند که سه حد باید زده شود. حد شراب خواری، حد دزدی و حد زنا، چه باید کرد؟ فرمود: ابتدا شراب بعد سرقت و بعد از آن حد زنا را باید زد.

در مورد خنثی پرسیدم که با تدلیس و فریب زنی را ازدواج کرده فرمود: باید پشت او را شلاق زد تا ذلت و خواری را حس نماید و تمام مهر را باید بپردازد اگر با او دخول نموده، ولی اگر دخول نکرده نصف مهر را او می‌پردازد.

از ذبیحه و کشتار یهودی و نصرانی پرسیدم که خوردنش جایز است یا نه؟ فرمود: هر چه نام خدا بر آن برده شده باشد (مشهور برخلاف این فتوی است مگر مسلمان دستور کشتن داده باشد و خودش نام خدا را ببرد).

پرسیدم شخصی گوسفندی در بیابان پیدا کرده آیا برای او حلال است؟ فرمود: پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آن گوسفند یا مال تو است یا برادرت و یا گرگ.



گوسفند را بگیر و اطلاع بده در همان محلی که پیدا کرده‌ای درصورتی که صاحبش پیدا شد به او می‌دهی اگر صاحبش پیدا نشد آن را می‌خوری ولی ضامن آن هستی اگر صاحبش پیدا شود و درخواست بهای گوسفند خویش را بنماید (که باید مثل یا قیمتش را بپردازی)

پرسیدم کسی که برای کفاره ظهار روزه گرفته بعد وضع مالی او خوب می‌شود که می‌تواند کفاره مالی بدهد (بنده آزاد کند) از روزه کفاره‌اش دو روز یا سه روز باقیمانده چه کار باید بکند؟ فرمود: اگر یک ماه را روزه گرفته و داخل ماه دوم شده همان روزه کافی است، تمام می‌کند و بنده آزاد نمی‌کند. پرسیدم شخصی دو ماه رمضان متوالی مریض بوده بعد خوب شده، چه کار باید بکند؟ فرمود: ماه دوم را باید قضا کند ولی رمضان اول را کفاره می‌دهد برای هر روز یک مد طعام (تقریباً ده سیر).

پرسیدم شخصی پرنده‌ای را از مکه آورده تا به کوفه، حالا چه باید بکند؟ فرمود: آن را برگرداند به مکه اگر مُرد باید قیمت آن را صدقه بدهد.

پرسیدم شخصی ترک طواف نموده تا آمد به وطن، در آنجا با همسر خود همبستر شده، چه باید بکند؟ فرمود: یک قربانی می‌فرستد، اگر این طواف را از حج ترک کرده در ایام حج و اگر در عمره ترک کرده در عمره می‌فرستد و شخصی را وکیل می‌کند تا آنچه از طواف ترک نموده انجام دهد.

پرسیدم شخصی چهار زن دارد، یکی از زنها می‌میرد آیا جایز است قبل از تمام شدن عده متوفی با زنی دیگر ازدواج کند؟ فرمود: وقتی مُرد با هر که می‌خواهد ازدواج نماید.

پرسیدم نماز خوف چگونه است؟ فرمود: امام می‌ایستد و با عده‌ای از سپاهیان خود یک رکعت نماز می‌خواند بعد برای رکعت دوم حرکت می‌کند، سربازان نیز رکعت دوم را با او می‌خوانند بعد نمازشان را تمام می‌کنند و می‌روند بعد بقیه سپاه می‌آیند و با او نماز می‌خوانند، رکعت دوم نماز امام را وقتی امام به تشهد نشست، آنها حرکت می‌کنند و دومی را برای خود می‌خوانند سپس می‌نشینند و با او تشهد

می‌خوانند. سپس امام سلام می‌دهد از جای حرکت می‌کند با آنها می‌روند.

پرسیدم نماز مغرب را در هنگام خوف چگونه باید خواند؟ فرمود: امام می‌ایستد با عده‌ای از یاران یک رکعت نماز می‌خواند بعد رکعت دوم می‌رسد آنها نیز با او می‌خوانند، دو رکعت و تمام می‌کنند و می‌روند بقیه سربازان می‌آیند با او نماز را در رکعت دوم می‌خوانند سپس از جای حرکت می‌کند با آنها نماز را می‌خواند در رکعت دوم. در این موقع رکعت سوم امام و رکعت دوم آنها است، بعد می‌نشینند برای تشهد، آنها نیز تشهد می‌خوانند، بعد سربازان حرکت می‌کنند برای رکعت سوم خود، درحالی که امام نشسته است رکعت سوم را که خواندند آنها تشهد می‌خوانند بعد امام سلام می‌دهد آنها نیز سلام می‌دهند.

پرسیدم حج تمتع از کجا احرام باید بست و احرام حج چگونه است؟ فرمود: پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای اهل عراق از عقیق تعیین نموده و برای اهل مدینه و اطراف آن مسجد شجره و برای شامیان و اطراف آن از جحفه و اهل طائف از قرن و اهل یمن از یلملم، صحیح نیست کسی از این میقاتگاه‌ها تخلف ورزد و به دیگری برود.

پرسیدم شخص می‌تواند کبوتر حرم را در منطقه حلّ صید کند و بعد وارد حرم شود و آن را بخورد؟ فرمود: کبوتر حرم را در هیچ حال نباید خورد.

پرسیدم آیا شخص می‌تواند موی‌های زیر بغل خود را بکند در ماه رمضان که روزه دارد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص می‌تواند با آب دهان خود چیزی را که در لباسش هست بشوید؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم زنی شوهرش مرده و حامله است، وضع حمل کرد و قبل از گذشتن چهار ماه و ده روز ازدواج نمود، چگونه است؟ فرمود اگر شوهرش با او همبستر شده از هم جدا می‌شوند بقیه عده شوهرش را نگه می‌دارد بعد باز عده دیگری برای شوهر دوم نگه می‌دارد و به آن مرد دیگر هرگز حلال نمی‌شود، گرچه با دیگری هم ازدواج نماید. اما اگر با او همبستر نشده باشد از هم جدا می‌شوند و بقیه عده شوهر اولش را



نگه می‌دارد بعد این شوهر یکی از خواستگاران او به شمار می‌رود.

پرسیدم ملخ ریزه را می‌توان خورد؟ فرمود: نمی‌توان خورد تا بپرد.

پرسیدم دو نفر به خواستگاری دختری می‌آیند، جدّ دختر مایل است دختر را به یکی ازدواج بدهد ولی پدر دختر به دیگری تمایل دارد، کدام یک خواسته آنها مقدم است؟ فرمود کسی که جدّ انتخاب می‌کند شایسته است زیرا پدر و دختر هر دو در اختیار جدّ هستند.

از مردی پرسیدم که دارای گوسفند است پوست گوسفندهای مرده را هم نگه داشته مخلوط شده است با پوستهای تذکیه شده، نمی‌داند کدام حلال است آیا می‌تواند اینها را بفروشد؟ فرمود: می‌فروشد به کسی که پوست مرده را حلال می‌داند و پولش را استفاده می‌نماید، اشکالی ندارد.

پرسیدم زن می‌تواند معانقه کند با مرد در ماه رمضان یا حال روزه جائی از بدن مرد را، بدون غریزه جنسی و شهوت ببوسد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم زن می‌تواند روی روسری خود مسح بکشد؟ فرمود: صحیح نیست، باید مسح بر روی سر بکشد. پرسیدم روزه دار می‌تواند روغن در گوش خود بچکاند؟ فرمود: اگر داخل حلقش نشود اشکالی ندارد.

پرسیدم مردی با کنیزی همبستر شده، آن کنیز را قبل از حیض شدن بفروشد و مشتری در همان ظهر با او همبستر شود و زن آبستن گردد، بچه متعلق به کدامیک از آن دو است؟ فرمود: بچه متعلق به مردی است که کنیز در اختیار اوست، چون پیامبر اکرم فرموده است «الولد للفراش».

پرسیدم زنی شیر داده باشد به بچه‌ای که غلام و برده اوست چه می‌شود؟ فرمود: وقتی شیر داد آزاد می‌گردد. پرسیدم مادر می‌تواند از گوشت عقیقه فرزند خود بخورد؟ فرمود: صحیح نیست بخورد باید تمام آن را صدقه بدهد.

پرسیدم روز هفتم تولد سر بچه را نتراشیده‌اند، آیا باید بعد بتراشد و به وزن آن صدقه بدهد؟ فرمود: وقتی هفت روز گذشت لازم نیست بر آنها تراشیدن زیرا تراشیدن و عقیقه و اسم‌گذاری در روز هفتم است.



پرسیدم حج افراد بهتر است یا حج اقران؟ فرمود: حج تمتع بهتر از افراد و اقران است که با خود قربانی ببرد. سپس فرمود: متعه همان است که در کتاب خدا است و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آن امر کرده. سپس فرمود متعه داخل در حج است تا روز قیامت بعد انگشتهای خود را درهم داخل کرد یعنی اینطور باهم مخلوط شده. فرمود: ابن عباس می‌گفت حاضرم هرکه بخواهد در این مورد با او مباهله و نفرین کنیم.

پرسیدم شخص به سجده می‌رود و دست خود را روی کفش خویش می‌گذارد آیا صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم: شخص می‌تواند دختر خود را بدون اجازه‌اش به ازدواج دهد؟ فرمود: آری، فرزند با بودن پدر از خود اختیاری ندارد مگر قبلاً ازدواج کرده باشد (بیوه باشد) چنین زنی را جایز نیست مگر او را آگاه کند و اجازه بگیرد.

پرسیدم شخصی می‌تواند پشت سر امام نماز بگذارد بالای تخت گاهی دکان خود؟ فرمود: اگر با مأمومین در صف قرار گرفته باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم زن می‌تواند نماز بخواند در لحاف و روسری خود با داشتن چادر؟ فرمود صحیح نیست مگر با چادر.

پرسیدم زن می‌تواند نماز بخواند با لنگی و لحاف و سرپوشی با اینکه چادر دارد؟ فرمود: صحیح نیست مگر اینکه چادر خود را بپوشد. پرسیدم زن می‌تواند در لنگ و لحاف و روسری نماز بخواند با داشتن چادر؟ فرمود: وقتی چادر داشته باشد صحیح نیست.

پرسیدم مرد می‌تواند با شلوار و رداء پیش نماز باشد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم از شب زنده‌داری ماه رمضان آیا صحیح است؟ فرمود: صحیح نیست مگر با قرائت قرآن، ابتدا فاتحه را می‌خوانی بعد ساکت می‌شوی برای قرائت امام وقتی به رکوع رفت قل هو اللّه احد را و غیر آن سوره را می‌خوانی بعد به رکوع می‌روی. وقتی امام به رکوع رفت تو هم در رکوع تکبیر بگو و در سجده چنانچه تنها



در نماز این کار را می‌کنی ولی نمازت تنهائی بهتر است (۱).

پرسیدم آیا شلوار می‌تواند به جای لنگ در نماز کافی باشد؟ فرمود: آری.

پرسیدم مرد می‌تواند در لنگ و کلاه نماز بخواند یا اینکه عبا و رداء هم دارد؟ فرمود: صحیح نیست.

پرسیدم مرد می‌تواند پیش نماز باشد با شلوار و کلاه؟ فرمود: صحیح نیست.

پرسیدم مُحرِم می‌تواند لنگ خود را در نماز به گردن ببندد؟ فرمود: صحیح نیست به گردن ببندد ولی می‌پیچد به گردن خود و نمی‌بندد.

پرسیدم مرد می‌تواند دو طرف ردای خود را به طرف چپ جمع کند؟ فرمود: صحیح نیست جمع آن در طرف چپ ولی می‌تواند در طرف راست جمع کند یا رها نماید.

پرسیدم آیا ماهی (حنکلس که فقط استخوان سر و مهره پشت دارد و به آن اژدهای دریا می‌گویند) خوردن آن صحیح است؟ فرمود: در کتاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن را حرام یافتیم.

پرسیدم از مردی که به استخوان گوش او ضربتی زده‌اند مدعی است که نمی‌شنود؟ فرمود: اگر مسلمان است تصدیق می‌شود.

پرسیدم چارپاداران که سفر به نیل می‌کنند آیا نماز را باید تمام کنند؟ فرمود: وقتی در رفت و آمد هستند روزه بگیرند و نماز را تمام کنند مگر اینکه تازه به سفر می‌روند که باید افطار کنند و نماز را قصر نمایند.

پرسیدم مردی با زنش در ماه رمضان که مرد روزه دار بوده همبستر شده چه باید بکند؟ فرمود: باید قضای روزه را بگیرد و یک بنده آزاد کند، اگر نداشت دو ماه متوالی روزه بگیرد اگر نتوانست شصت نفر را غذا بدهد اگر نداشت استغفار کند.

پرسیدم جایز است برای روزه دار در ماه رمضان کنیز را به پشت بخواباند و به

۱- این جملات با هم هم‌آهنگ نیست شاید سؤال در نماز تراویح به جماعت کرده. فرموده است: صحیح نیست مگر با قرائت قرآن بعد حال کسی که باید تقیه کند بیان می‌نماید.

شکم و ران و پشت او بزند؟ فرمود: اگر این کار از روی شهوت نکند اشکالی ندارد اما از روی شهوت صحیح نیست.

پرسیدم صدقه (زکات) در چه چیزها است؟ فرمود: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: در نه چیز است: گندم، جو، خرما، مویز، طلا، نقره، شتر، گاو، گوسفند از چیزهای دیگر عفو شده.

پرسیدم شخص مسلمان می‌تواند به سیاحت بپردازد یا در گوشه خانه‌ای رهبانیت و ترک دنیا نماید و خارج نشود؟ فرمود: نه.

پرسیدم لباس شخصی برخورد به الاغ مرده می‌کند آیا قبل از شستن می‌تواند در آن نماز بخواند؟ فرمود: شستن آن لازم نیست، نماز بخواند اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی لباسش برخورد به سگ مرده می‌کند می‌تواند در آن نماز بخواند؟ فرمود: تکانش می‌دهد (یا آب بر آن می‌پاشد) و نماز می‌خواند اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی به نماز میت می‌رسد که یک یا دو مرتبه تکبیر را گفته‌اند چکار باید بکند؟ فرمود: بقیه تکبیرها را می‌گوید و دست برمی‌دارد و نماز را سبک و کوتاه می‌کند.

پرسیدم وبا در سرزمینی پیدا می‌شود آیا شخص می‌تواند از ترس مرگ فرار کند؟ فرمود: فرار می‌کند تا وقتی که در مسجدی که نماز می‌خواند اتفاق نیفتاده باشد، اگر در میان اهل مسجدی که نماز در آن می‌خواند وبا افتاد نباید فرار کند.

پرسیدم شخصی مسواک می‌کند در حال روزه و استفراغ می‌نماید چگونه است؟ فرمود: اگر قی کند عمداً باید قضا کند، اما اگر عمدی نباشد اشکالی ندارد.

پرسیدم آیا می‌توان با شراب مداوا نمود؟ فرمود: نه.

پرسیدم شخص می‌تواند در پیراهن تنها و قبای تنها نماز بخواند؟ فرمود: باید بر پشت خود چیزی بیندازد.

پرسیدم شخص می‌تواند پیش نماز باشد در یک بارانی (لباسی که برای حفاظت از باران می‌پوشند) یا یک جبّه؟ فرمود: اگر در زیر پیراهن پوشیده باشد



اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص محرم می‌تواند کشتی بگیرد؟ گفت: صحیح نیست، ممکن است مجروح شود یا از موی بدنش بریزد.

پرسیدم شخص محرم صحیح است که مسواک کند؟ فرمود: صحیح است، ولی صحیح نیست دهانش را خونی کند.

سؤال کردم از شخصی که لباسش برخورد به خوک کرده و در حال نماز یادش می‌آید؟ فرمود: اشکالی ندارد نمازش را بخواند ولی اگر داخل نماز نشده آنچه در لباس خود میابد پاک می‌کند و تکان می‌دهد مگر اینکه چیزی مشاهده کند که باید بشوید.

پرسیدم مرد می‌تواند در یک قبا و پیراهن پیش نمازی کند؟ فرمود: اگر دو جامه باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم از شخصی که در حال وضو خون دماغ می‌کند یک قطره از خون در ظرف آب او می‌ریزد صحیح است یا نه؟ گفت نه

پرسیدم شخصی خون دماغ کرده بعد مخاط دماغ را می‌ریزد بعضی از خون ذره‌ای کوچک به ظرف او می‌رسد آیا می‌تواند وضو بگیرد؟ فرمود: اگر چیزی در آب دیده نشود اشکالی ندارد و اما اگر دیده میشود وضو نگیرد از آن

پرسیدم کنیز اگر گوسفندی را بکشد آیا صحیح است فرمود: اگر به نخاع نرسیده باشد و گردن را نشکسته باشد، اشکالی ندارد فرمود: در خانواده حضرت علی بن الحسین کنیزی بود که برای آنها کشتار می‌کرد

پرسیدم شخص محرمی شتر مرغی را شکار می‌کند چه باید بکند؟ فرمود: یک شتر قربانی کند اگر نداشت به شصت نفر صدقه بدهد اگر نداشت هجده روز روزه بگیرد.

پرسیدم از محرمی که گاومیشی را صید کرده؟ فرمود: یک گوسفند قربانی می‌کند اگر نیافت، ده نفر را صدقه می‌دهد اگر نیافت، سه روز روزه می‌گیرد.

پرسیدم از شخصی که می‌گوید این کنیز مال تو به تو اختیار دادم آیا می‌تواند با



آن کنیز همبستر شود، فرمود: اگر می‌تواند او را بفروشد با او همبستر شود وگرنه نمی‌تواند.

پرسیدم از کسی که برخود لازم نمود عتق و آزاد نمودن بنده را، آیا می‌تواند بنده‌ای لنگ یا شل آزاد کند؟ فرمود: اگر خرید و فروش می‌شود می‌تواند، مگر نوع معینی را تعیین کرده باشد که باید همان نوع را آزاد کند.

پرسیدم از شخص آزادی که کنیزی دارد (می‌تواند با او رفع غریزه جنسی نماید) اگر زنا کرد باید او را رجم کنند؟ فرمود: آری.

پرسیدم از کسی که جنس را نسیه می‌دهد آیا می‌تواند ضامنی بگیرد؟ فرمود: آری.

پرسیدم از کسی که پیش خرید می‌کند خرما را قبل از اینکه شکوفه خرما بریزد و خرمای ریزه دیده شود، آیا حلال است؟ فرمود: در خرما پیش خرید صحیح نیست.

پرسیدم معامله نخل و خرما را؟ فرمود: وقتی تازه خرما رنگ انداخته و خرمای آن دیده می‌شود و تمیز داده می‌شود از خرمای نبسته خرید و فروش آن جایز است.

پرسیدم پیش فروش گندم صحیح است؟ فرمود اگر از تو مقدار معینی را بخرد صحیح است.

پرسیدم از پیش فروش در خرما؟ فرمود: صحیح نیست اما اگر بخرد از تو این خرمای معینی را اشکالی ندارد، یعنی یک اندازه معین.

پرسیدم از دو نفر که شریکند در معامله سلف و سلم، آیا می‌توانند قبل از گرفتن جنس سهم خود را تقسیم کنند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم اگر حیوانی را به حیوان دیگر نسیه بدهند با افزایش مقداری پول که پول را نقداً بپردازد و حیوان را بعد بدهد آیا صحیح است؟ فرمود: اگر هر دو راضی باشند اشکالی ندارد.

پرسیدم اگر کسی برده خود را مکاتبه نماید (یعنی در آزادی او قراردادی بنویسد) که یک پسرک غلام به او بدهد و ضمانت می‌دهد در چنین موقعی آیا



صحیح است؟ فرمود: اگر معین شود پسر بچه پنج ساله باشد یا چهارساله یا سن دیگری اشکال ندارد.

پرسیدم شخص کنیزی می‌خرد و با او همبستر می‌شود می‌تواند او را با ربح و سود بفروشد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی مقداری از دیگری گندم طلب دارد می‌تواند به همان مقدار جو بگیرد؟ فرمود: اگر راضی باشند هر دو اشکالی ندارد؟

پرسیدم شخصی از کسی مقداری خرما یا جو یا گندم طلب دارد می‌تواند قیمت آن را دریافت کند؟ فرمود: وقتی آن را قیمت نماید به درهم درست نیست، چون اصل معامله پول بوده و معاوضه پول به پول درست نیست.

پرسیدم شخصی مقداری طعام خریده می‌تواند آن را به دیگری واگذارد قبل از گرفتن آن طعام؟ فرمود: اگر از آن دیگری سود نگیرد اشکال ندارد، اما اگر سود گرفت درست نیست مگر بعد از تحویل گرفتن طعام (آرد گندم).

پرسیدم شخصی آرد گندم می‌خرد می‌تواند آن را قبل از تحویل بفروشد؟ فرمود: اگر سود بگیرد نمی‌تواند مگر بعد از تحویل اما اگر واگذار نماید اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی روغن می‌خرد بعد زیاد می‌شود می‌تواند به جای آن یک رطل یا دو رطل روغن زیتون بگیرد؟ فرمود: در صورتی که دو نوع باشد و راضی شوند هر چه مایل است می‌تواند بگیرد.

پرسیدم شخصی زمین یا یک کشتی را اجاره می‌کند به دو درهم بعد نصف آن را به یک درهم و نیم به اجاره می‌دهد و خود در بقیه سکونت می‌کند این کار صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم یک کنیز متعلق به دو نفر است که یکی از آن دو شریک غائب است شریک دیگر می‌تواند آن کنیز را به ازدواج بدهد؟ فرمود: اگر شخص غائب ناراضی باشد ازدواج صحیح نیست.

پرسیدم شخصی خانه‌ای را به ده درهم اجاره می‌کند خیاط یا صنعت‌گر دیگری



می‌آید و می‌گوید من اینجا کار می‌کنم مال الاجاره بین من و تو تقسیم شود و هرچه سود بردم با هم شریک باشیم بعد بیشتر از اجاره خانه سود ببرد، آیا چنین معامله‌ای صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی به دیگری می‌گوید به تو ده درهم می‌دهم تا به من صنعت خود را بیاموزی و شریک من باشی، آیا چنین کاری صحیح است؟ فرمود: وقتی راضی باشد، اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی به دیگری صد درهم می‌دهد که کار کند با آن به شرط اینکه پنج درهم یا بیشتر و یا کمتر به او بدهد، آیا چنین کاری حلال است؟ فرمود: نه این ربای محض است.

پرسیدم شخصی به بنده‌اش ده درهم می‌دهد که هر ماه به او ده درهم بپردازد، آیا این کار حلال است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص زکات نقره‌اش را با طلا می‌پردازد و زکات طلا را نقره به همان قیمت پرداخت می‌کند، صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی متاعی را می‌فروشد و شرط می‌کند که نصف آن متعلق به خود او باشد، بعد با سود می‌فروشد، آیا این کار صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی خانه‌ای را اجاره می‌کند به یک مبلغ معین و شرط می‌کند که بعد خانه را گل کاری و درب هایش را اصلاح نماید، آیا حلال است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی چیزی را می‌خرد به مدت معین، مدت فرا می‌رسد و جنس نزد فروشنده است. خریدار می‌آید و می‌گوید چیزی که از تو خریده‌ام خودت بخر و این مبلغ هم کم کن، من از خودم تاوان آن را می‌دهم آیا حلال است؟ فرمود: وقتی راضی باشند اشکالی ندارد.

پرسیدم قربانی در مِنی چند روز است؟ فرمود: سه روز و پرسیدم در غیر مِنی قربانی چند روز است؟ فرمود: سه روز.

پرسیدم شخصی مسافرت بوده دو روز پس از عید قربان می‌آید آیا می‌تواند



روز سوم قربانی کند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی ده درهم از دیگری طلبکار است، بدهکار می‌گوید یک پیراهن از من بخر و آن را بفروش هر چه کمتر فروختی من از خودم می‌دهم آیا صحیح است؟ فرمود: اگر هر دو راضی باشند صحیح است.

پرسیدم شخصی جامه‌ای خریده به ده درهم تا مدت معینی بعد همان جامه را می‌فروشد به پنج درهم نقد؟ فرمود: اگر شرط نکرده باشد و راضی باشند اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی پشت سر امام که قرائت را به حمد و بلند می‌خواند ایستاد و به او اقتدا کرده می‌تواند پشت سر او بخواند؟ فرمود: نه، ولی باید سکوت کند برای قرآن.

پرسیدم شخصی پشت سر امام است و به او اقتدا کرده در ظهر و عصر قرائت خود را پشت سر او می‌خواند؟ فرمود: صحیح نیست، باید تسبیح و تمهید بخواند و صلوات بر پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بفرستد و بر اهل بیت او.

پرسیدم انگشتری که در آن نقش جانوری درنده یا پرنده باشد آیا با آن نماز می‌تواند بخواند؟ فرمود: نه.

پرسیدم آیا شخص می‌تواند بعضی از فرزندان خود را بر بعض دیگر ترجیح دهد؟ فرمود: فلان کس را من بر تمام اهل خانه خود و فرزندانم ترجیح داده‌ام اشکالی ندارد.

پرسیدم از چند نفر که اجتماع نموده‌اند بر کشتن دیگری چه باید کرد؟ فرمود: کشته می‌شوند به واسطه او.

پرسیدم از چند نفر که اجتماع کرده‌اند بر کشتن یک غلام و برده و خود آزادند؟ فرمود: باید قیمت او را بپردازند.

پرسیدم زنی که قبل از انقضاء عده خود ازدواج کند؟ فرمود: باید بین او و شوهرش جدائی انداخت، بعد او یکی از خواستگاران این زن به حساب خواهد آمد.

پرسیدم از مردی که با کنیز برادر یا عمو یا پسر برادرش ازدواج کرده باشد،



بچه‌ای بزاید بچه چه خواهد شد؟ فرمود: اگر بچه از صاحب و مالک خود ارث ببرد به مقدار کمی آزاد می‌شود.

پرسیدم از شخص نصرانی که فرزندش از دنیا می‌رود با اینکه فرزند مسلمان است آیا پدر نصرانی از او ارث می‌برد؟ فرمود: اهل ملتی از ملت دیگر ارث نمی‌برد.

از گوشت الاغ اهلی سؤال کردم؟ فرمود: پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نهی نمودند و این نهی به واسطه آن بود که با آن الاغ کار می‌کردند و خوش نداشت خوردن گوشت آن را تا نابود نشوند.

پرسیدم زن موی از صورت خود می‌کند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم از زنی که با عمو یا دائی خود ازدواج کند؟ فرمود: نمی‌تواند.

پرسیدم از کسی که قسم می‌خورد و استثناء می‌کند حال او چگونه است؟ فرمود: او آنچه را استثناء کرده است برایش هست.

پرسیدم فاصله انداختن بین انگشتان در رکوع آیا سنت است؟ فرمود: اگر خواست این کار را می‌کند و خواست ترک می‌کند.

پرسیدم از آب باران که در محلی جریان پیدا می‌کند که در آن محل عذره است و به لباس انسان برخورد می‌کند می‌تواند در آن لباس نماز بخواند قبل از شستن؟ فرمود: وقتی آب باران راه برود اشکالی ندارد.

پرسیدم از لباسی که می‌افتد در محل چهارپایان و برخورد به ادرار و پشگل آنها می‌کند چه باید کرد؟ فرمود: اگر چیزی به آن چسبیده باشد باید بشوید اما اگر خشک باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم از غذائی که نهاده می‌شود روی سفره یا محلی که شراب به آن رسیده، آیا می‌توان از آن طعام خورد؟ فرمود: اگر سفره یا خوان خشک باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم از خوردن گوشت لاک پشت، خرچنگ و جرّی (نوعی ماهی است که قبلاً معنی شد به نام حنکلس) فرمود: جرّی و لاک پشت و خرچنگ را نمی‌توان خورد.



پرسیدم گوشت صدف دریا و نهر را می‌توان خورد؟ فرمود: این گوشت قورباغه است، نمی‌توان خورد.

پرسیدم در گِل مقداری سرگین داخل می‌کنند و مسجد یا خانه را به آن اندود می‌نمایند می‌توان در آن نماز خواند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم بوریا تر می‌شود و به آن آب کثیفی می‌رسد، می‌شود روی آن نماز خواند؟ فرمود: اگر خشک باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم که گچ را به وسیله عذره و مدفوع می‌پزند آیا صحیح است که با چنین گچی مسجد را گچ کاری کرد؟ فرمود اشکالی ندارد.

پرسیدم زنی مسلمان می‌شود بعد از او شوهرش مسلمان می‌شود اما آن زن با دیگری ازدواج نموده چه باید کرد؟ فرمود: متعلق به شوهر بعد است که با او ازدواج کرده به شوهر اولی بر نمی‌گردد.

پرسیدم زنی مسلمان می‌شود و بعد شوهرش مسلمان می‌گردد، آیا برای او حلال است؟ فرمود: آن مرد شایسته‌تر است برایش تا وقتی ازدواج با دیگری نکرده باشد ولی مخیر است هر که را خواست اختیار می‌کند.

از حد قطع دست دزد پرسیدم که چگونه است؟ فرمود: امیرالمؤمنین در بهای یک تکه آهن که معادل دو درهم یا سه درهم بود قطع نمود.

پرسیدم از شخصی که کنیزی را دزدیده است و او را فروخته کسی که خریده می‌تواند با آن کنیز همبستر شود؟ فرمود: اگر متهم به سرقت شد نمی‌تواند، ولی اگر نداند می‌تواند.

پرسیدم سگ یا موش اگر از پنیر یا روغن بخورند آیا می‌توان آن پنیر و روغن را خورد؟ فرمود: آنچه زبان آنها رسیده باید دور انداخت و بقیه خورده می‌شود.

پرسیدم از موشی یا سگی که از روغن باز یا زیتون یا شیر آشامیده می‌توان آن را خورد؟ فرمود: اگر در کوزه یا شبیه آن باشد خورده نمی‌شود، ولی می‌توان برای چراغ استفاده کرد اگر بیشتر از آن بود می‌توان خورد مگر اینکه صاحب ثروتمند باشد که باید آن را بریزد و از آن استفاده نبرند.



سؤال کردم از مردی که صدقه بدهد به یکی از فرزندانش بعد بخواهد دیگری را در آن صدقه‌ای که به فرزندش داده شریک کند صحیح است؟ فرمود: پدر در مال فرزند خود هرچه بخواهد می‌کند. بخشش پدر به فرزند مانند صدقه است به دیگری (در نسخه دیگری بخشش پدر به فرزند شبیه صدقه دیگری است به او).

پرسیدم دو نفر نصرانی یکی به دیگری خوک یا شراب می‌فروشد تا مدت معینی قبل از پرداخت پول هر دو مسلمان می‌شوند آیا بعد از مسلمان شدن می‌توانند پول آن را بگیرند؟ فرمود: پول متعلق به اوست، می‌تواند بگیرد.

پرسیدم از مردی که سه نفر علیه او شهادت دادند که زنا کرده با فلان زن، نفر چهارم می‌گوید نمی‌دانم با چه کسی زنا کرده با آن زن یا دیگری. فرمود: حال مرد چگونه است اگر زن داشته باشد یا نداشته باشد حدیث تمام نشد [1].

پرسیدم مردی زنش را طلاق می‌دهد قبل از آنکه همبستر شده باشد اما آن زن مدعی شود که از آن مرد حامله است؟ فرمود: اگر گواهان شهادت دادند که او به حجله رفته و بعد انکار فرزند را می‌کند با او لعان می‌کند و از آن زن جدا می‌شود باید تمام مهر را بپردازد.

پرسیدم از نان که با روغن مخلوط می‌شود؟ فرمود اشکالی ندارد.

پرسیدم می‌توان در رختخواب یهودی خوابید؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم در لباس نصرانی و یهودی می‌تواند مسلمان نماز بخواند؟ فرمود: نه.

پرسیدم از مردی که نسبت زنا به زن خود داده سپس او را طلاق می‌دهد، بعد زن حق خویش را در مورد این نسبت زنا طلب می‌کند؟ فرمود: اگر اقرار کند باید او را تازیانه زد و اگر در عدّه بود با او لعان می‌کند.

پرسیدم مرد مسلمانی که زنی یهودی یا نصرانی یا کنیزی دارد بچه‌اش را منکر می‌شود و او را نسبت به زنا می‌دهد آیا باید لعان کنند؟ فرمود: نه.

۱- حدیث از جائی که گرفته شده همینطور ناقص بوده ولی به روایت تهذیب که عمار همین سؤال می‌کند، می‌فرماید نه حد زده می‌شود و نه رجم می‌شود.

پرسیدم مردی به کنیز خود که می‌خواهد او را آزاد کند و با او تزویج نماید می‌گوید تو را آزاد نمودم و آزادیت را مهر ازدواجت قرار دادم. فرمود: آزاد می‌شود اگر خواست ازدواج می‌کند وگرنه نمی‌کند اما اگر با او ازدواج نمود باید یک چیزی به او بدهد و اگر بگوید با تو ازدواج کردم و مهر تو را آزادیت قرار دادم این عقد ازدواج درست است، اگر خواست به او چیزی می‌بخشد.

پرسیدم از برده‌ای که قرارداد آزاد شدن دارد (مکاتب) و بین چند نفر مشترک است، بعضی از آنها سهم خود را آزاد می‌کنند ولی بعد مکاتب عاجز می‌شود از انجام قرارداد چه باید کرد؟ فرمود: آزاد می‌شود به واسطه همان مقداری که آزاد شده و باید به کار وادارش کرد برای پرداخت حق بقیه.

پرسیدم شخصی غلام خود را مکاتبه می‌کند، بعد از قرارداد غلام می‌گوید به من مقداری از قراردادم را ببخش و بقیه را زودتر بگیر از برای تو است مکانم آیا حلال است؟ فرمود: اگر به صورت هبه و بخشش باشد اشکال ندارد اما اگر بگوید کم کن تا زودتر بدهم صحیح نیست.

پرسیدم از برده‌ای که نصف قرارداد مکاتبه خود را پرداخته یا مقداری از آن بعد می‌میرد و فرزند و مال زیادی می‌گذارد چه باید کرد؟ فرمود: اگر نصف را پرداخته باشد، آزاد می‌شود و بقیه آن را از مالش می‌پردازند و ارث او متعلق به فرزندش هست.

پرسیدم مسلمان می‌تواند با یک مجوسی در یک کاسه غذا بخورد و روی فرش او بنشیند یا در مسجدش و یا با او مصافحه کند؟ فرمود: نه.

پرسیدم یک برده‌ای که مکاتبه شده است جنایتی انجام داده به گردن کیست؟ فرمود: بر عهده مکاتب است.

از فطره ماه رمضان پرسیدم که مکاتب باید بپردازد یا بر کسی است که با او مکاتبه نموده است و یا شهادتش پذیرفته است؟ فرمود: فطره به عهده اوست و شهادتش پذیرفته نیست.

پرسیدم از شخصی که نصف غلام خود را آزاد کرده با اینکه غلام صحیح است



چه باید بکند؟ فرمود: نصف دیگر آزاد می‌شود و باید کار کند و به یک قیمت عادلانه بهای نصف دیگر را بپردازد.

پرسیدم آیا مرد می‌تواند عبائی بپوشد که در آن دیبا به کار رفته و کسای سیاه که ابریشم در آن به کار رفته؟ فرمود: نه.

پرسیدم مردم می‌توانند لباس دیبا بپوشند؟ فرمود: نه.

پرسیدم زن می‌تواند خلخال (پای بند طلا) بپوشد و بچه‌ها؟ فرمود: اگر صدا نداشته باشد اشکال ندارد ولی اگر صدا بدهد نه.

پرسیدم شخص می‌تواند سوار مرکبی بشود که زنگ کوچک دارد؟ فرمود: اگر صدا دارد نه ولی اگر بی‌صدا است اشکال ندارد.

پرسیدم که موش در روغن یا عسل جامد می‌میرد می‌توان آن را خورد؟ فرمود: اطراف جایی که مرده دور بیانداز و بقیه را می‌توانی بخوری.

پرسیدم مرکب سواری که مال شخصی است می‌میرد آیا می‌تواند پوستش را بفروشد و دباغی کند و بپوشد؟ فرمود: نه، اگر پوشید نماز در آن نخواند.

پرسیدم می‌توان چهارپا را زد یا به وسیله داغ کردن نشانه بر روی آن گذاشت؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم مرد می‌تواند ریش خود را بگیرد و کم کند؟ فرمود: از دو طرف چهره‌اش می‌تواند اما از جلوش نه.

پرسیدم شارب کوتاه کردن سنت است یا نه؟ گفت آری و سؤال کردم که شیرینی می‌پاشند در عروسی یا غیر عروسی. فرمود: کراهت دارد خوردن آنچه را به غارت ببرد.

پرسیدم از جایزه‌ای که برای هر بنده فراری یا گمشده می‌گذارند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم از فروش مالی که به وسیله عتق به ارث به کسی رسیده؟ گفت نه.

پرسیدم می‌تواند شخص نماز بخواند در مسجدی که دیوارهای قبله و اطرافش دارای سوراخ و رخنه‌ها است و زنی روبرویش نماز می‌خواند او را می‌بیند؟ فرمود:



صحیح نیست.

پرسیدم زن مشغول نماز است در حال قیام بچه‌اش پهلوی او گریه می‌کند می‌تواند در حال قیام او را بردارد و در آغوش بگیرد؟ فرمود: در حال قیام نمی‌تواند.

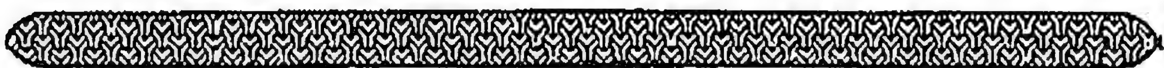
از قربانی پرسیدم فرمود: قوچ چاق قربانی کن، شاخ دار و نر و چاق باشد، اگر گوسفند چاق نر پیدا نکردی بز نر چاق و بی‌خایه از گوسفند یا بز اگر نیافتی بره چاقی. علی علیه‌السلام می‌فرمود: قربانی با گوسفند دوساله بکن و گوسفند خریداری کن که گوشها و چشم‌هایش سالم باشد و رو به قبله بگذار و هنگام قربانی بگو «وجّهت وجهی للّذی فطر السموات والارض حنیفاً مسلماً و ما أنا من المشرکین ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لاشریك له و بذلك امرت و أنا من المسلمین اللهم منك ولك اللهم تقبل منی، بسم اللّه الذی لا اله الاّ هو و اللّه اکبر و صلی اللّه علی محمّد و علی اهل بیته» بعد بخور و به دیگران بخوران.

سؤال کردم از تکبیر در ایام تشریق (سه روز بعد از عید قربان ایام تشریق است) فرمود: روز عید قربان نماز اول تا آخر ایام تشریق از نماز عصر تکبیر می‌گوید «اللّه اکبر، اللّه اکبر لااله الاّ اللّه و اللّه اکبر و للّه الحمد اللّه اکبر علی ما هدانا اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام».

پرسیدم از شخصی که بچه‌اش کنیزی دارد می‌تواند با کنیز بچه‌اش همبستر شود. فرمود: اگر مایل باشد قیمت آن را برای خود تعیین می‌کند و دو نفر شاهد می‌گیرد، اگر خواست با او همبستر می‌شود و اگر فرزندش مالی داشت در صورتی که بخواهد می‌تواند از آن مال بردارد اگر مادر زنده باشد دوست ندارم از او چیزی بگیرد مگر به عنوان قرض.

پرسیدم شخصی رو به قبله گوسفند را نمی‌کشد چگونه است؟ فرمود: اگر عمدی نباشد اشکال ندارد، اگر کشتار کرد و نام خدا را نبرد اشکالی ندارد وقتی بسم اللّه را بگوید، اول و آخرش سپس بخورد.

پرسیدم زکات آیا داده می‌شود به کسی که دارای صد (درهم) باشد؟ فرمود: آری و به کسی که خانه دارد و بنده دارد زیرا خانه را نباید مال شمرد.



پرسیدم از حائض؟ فرمود: نیم خورده او را می‌توان خورد ولی وضو از آن نمی‌گیرد.

پرسیدم آیا بر بنده زکات می‌توان داد؟ فرمود: نه.

پرسیدم از کسی که به مکه نرفته آیا از زکات می‌توان خرج حج او را داد؟ فرمود: آری، اهل مکه نباید مانع حاجی‌ها بشوند از ورود به خانه‌هایشان.

از این آیه پرسیدم «اذکروا اللّه کثیراً» پرسیدم اگر کسی دویست بار ذکر بگوید کثیر گفته؟ فرمود: آری.

پرسیدم از خوابیدن بعد از صبح. فرمود: نه تا وقتی خورشید طلوع کند.

گفت صحبت از انگشتری شد، فرمود: وقتی غسل می‌کنی آن را تکان بده از جایش، اگر فراموش کردی تا به نماز ایستادی نمی‌گویم نمازت را دو مرتبه بخوان.

صحبت از ذوالقرنین شد که بنده بود یا پادشاه؟ فرمود: بنده‌ای بود که خدا را دوست داشت خداوند هم او را دوست می‌داشت و خیرخواه خدا بود، خدا هم خیر او را می‌خواست.

پرسیدم از اختلاف در قضاوت که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده در چیزهائی که آنجناب نه امر به آن کرده و نه نهی از آنها کرده جز اینکه خود و فرزندانش را از آن نهی نموده. پرسیدم چنین چیزی چگونه امکان دارد؟ فرمود: یک آیه حلال کرده و آیه دیگر حرام نموده، گفتم چنین چیزی ممکن است مگر به این صورت که یکی از دو آیه ناسخ دیگری باشد یا هر دو آیه محکم هستند و باید به آنها عمل شود؟ فرمود: توضیح داده وقتی خود و فرزندانش را نهی نموده. گفتم پس چرا برای مردم توضیح نداده فرمود: ترسیده که اطاعت نکنند اگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام مسئله خلافت برایش استوار می‌شد و پاهایش محکم می‌گشت، تمام کتاب خدا را به پا می‌داشت و حق را اقامه می‌نمود، امام حسن و امام حسین پشت سر مروان نماز خواندند ما نیز با آنها نماز می‌خوانیم.

پرسیدم شخصی که از شما تفسیری را نقل می‌کند یا روایتی را در مورد قضاء یا طلاق یا چیزی دیگر که تاکنون نشنیده‌ایم از قبیل مناسک یا مشابه آن بی‌آنکه



شهرت به دشمنی شما داشته باشد، می‌توانیم بگوئیم خدا می‌داند آل محمد چنین چیزی را نگفته‌اند (یعنی انکار کنیم) می‌فرماید: نمی‌توانید مگر اینکه یقین نمائید.

پرسیدم آیا پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هرگز چیزی درباره خدا گفته یا از روی هوی نفس حرفی زده و یا تحمیل نموده؟ فرمود: نه. گفتم این سخن آنجناب که درباره علی علیه‌السلام فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه آیا خداوند به او دستور داده بود؟ فرمود: آری. گفتم پس من بیزار باشم از کسی که انکار این حرف را کرد، از روزی که پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را فرمود؟ فرمود: آری. گفتم ممکن است مردم نجاتی داشته باشند مگر اینکه این جریان را معتقد شوند. فرمود: نه، مگر اشخاص مستضعف از مرد و زن و بچه‌ها که راه به جائی و چاره‌ای ندارند.

پرسیدم آنها چگونه اشخاصی هستند؟ فرمود: مگر ندیده‌اید خدمتکاران و زنانتان پیدا می‌شوند که این مقام را معتقد نیستند مگر آنها را می‌کشید با اینکه اقرار نسبت به شما دارند؟ و فرمود: هر کس بر او این مقام علی علیه‌السلام ابراز شود و انکار کند خدا او را، دور گرداند و مرگش دهد که خیری در او نیست.

پرسیدم شخصی می‌گوید اگر فلان بنده را خریدم آزاد است و اگر این جامه را خریدم صدقه است و اگر با زنی ازدواج کردم او طلاق داده است. فرمود: این چیزی نیست.

پرسیدم مرد زنش را طلاق می‌دهد در غیر موقع. فرمود: پسر عمر زنش را طلاق داد در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حال حیض. پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد به او مراجعه نماید و این کار را طلاق حساب نکرد.

پرسیدم مردی به زنش می‌گوید تو بر من حرامی. فرمود: این یک نوع قسم است باید کفاره آن را بدهد. خداوند به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید «یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لك تبغی مرضات ازواجك والله غفور رحیم قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم و الله مولیکم» این کار را قسم گرفت. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کفاره آن را پرداخت.

پرسیدم به چه مقدار کفاره قسم را می‌دهد؟ فرمود: اطعام ده نفر مسکین.



پرسیدم هر مسکینی چقدر غذا باید داد؟ فرمود: ده سیر، ده سیر.

پرسیدم شخصی ربا خورد اما عقیده‌اش این بود که حلال است. فرمود: اشکالی ندارد مگر این کار را عمداً بکند که ربا است.

از این آیه پرسیدم «أو کسوتهم للمساکین» فرمود: جامه‌ای بدهد که پوشش برای عورت او باشد. گفتم شخصی می‌گوید من نذر کرده‌ام اما چیزی را بیان نمی‌کند. فرمود: چیزی نیست.

پرسیدم از روزه در وطن؟ فرمود: هر ماه سه روز، دو پنج‌شنبه که وسط آن یک چهارشنبه بگیرد.

شخصی می‌میرد و یک فرزند از کنیزی دارد و بچه‌های دیگر هم دارد آیا میتواند کسی آن زن را به ازدواج خود درآورد؟ فرمود: برایت نقل کنم سفارشی که علی علیه‌السلام در مورد کنیزان دارای فرزند فرمود گفتم بفرمائید. فرمود: علی علیه‌السلام دستور داد که هر زنی از کنیزان فرزند داشته آن زن از سهم فرزندش محسوب می‌شود.

از شغل حجامت‌گر پرسیدم. فرمود: مردی خدمت پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله همین مسئله را سؤال کرد به او فرمود: تو شتر آب کش داری؟ جواب داد آری. فرمود: از آن شغل او را علف بده.

پرسیدم شخصی به غنا مشغول است می‌شود با او نشست؟ فرمود: نه.

پرسیدم شخصی به فرزندش صدقه‌ای می‌دهد می‌تواند آن را بازپس بگیرد؟ فرمود: پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود هر کسی که صدقه‌ای بدهد و بعد آن را پس بگیرد مثل کسی است که استفراغ کند و استفراغ خود را دومرتبه ببلعد.

پرسیدم مردی از درخت میوه رد می‌شود و از آن می‌خورد. فرمود: آری. پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نهی کرد که دیوارها را بلند نمایند که بپوشاند درخت را.

سؤال کردم شخصی زمینی را در اختیار دیگری می‌گذارد که آبادش کند ولی آب آن را به مبلغ معین به اجاره می‌دهد. فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم از اهل ذمه (یهود و نصاری) می توان از غذای آنها خورد در صورتی که



گوشت مرده و خوک بخورند؟ فرمود: نه، و نمی‌توان در ظرف طلا و نقره غذا خورد.

پرسیدم کبائری که خداوند در این آیه می‌فرماید «ان تجتنبوا کبائر ماتنهون عنه فکفر سیئاتکم» چه نوع گناهانی است؟ فرمود: گناهانی که وعده آتش به آنها دادم.

پرسیدم شخصی کناره گیری می‌کند از برادر یا خویشاوندش از کسانی که عارف به ولایت نیستند؟ فرمود: اگر طلاق و عتق و آزادی بنده‌ای در کار نباشد با او حرف بزند.

پرسیدم یک شخص به تنهائی شب اول ماه رمضان ماه را می‌بیند و دیگری غیر از او نمی‌بیند آیا روزه بگیرد؟ فرمود: اگر شکی در آن ندارد، تنها خودش روزه بگیرد و روزه می‌گیرد با مردم وقتی آنها روزه گرفتند.

پرسیدم شخصی که روزه ماه رمضان را قضا می‌کند می‌تواند با همسر خود ملامسه و بوس و کنار داشته باشد؟ فرمود: نه.

پرسیدم شخصی برخورد به مدفوع خشک می‌کند به لباس و پای او می‌رسد می‌تواند داخل مسجد شود و نماز بخواند و شستشو ندهد به آنچه برخورد به مدفوع کرده؟ فرمود: وقتی خشک باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی بدون وضو اذان یا اقامه می‌گوید، همین کافی است؟ فرمود: اذان اشکالی ندارد اما اقامه را باید با وضو بگوید. گفتم اگر اقامه گفت بدون وضو آیا می‌تواند با آن اقامه نماز بخواند؟ فرمود: نه.

پرسیدم شخص تخم کبوتر را می‌شکند یا مقداری از آن را در حالی که جوجه در داخل تخم تکان می‌خورد چه کار باید بکند؟ فرمود: در مقابل هر جوجه‌ای یک گوسفند صدقه می‌دهد و گوشت آن را صدقه می‌دهد وقتی محرم است و اگر جوجه حرکتی نداشته باشد، پول تخم مرغ را صدقه می‌دهد یا با پول آن خوراکی برای کبوتر حرم می‌خرد.

پرسیدم شخصی تخم شترمرغ را دست می‌زند با اینکه جوجه داخل آن حرکت می‌کند؟ فرمود: در مقابل هر جوجه یک شتر باید در قربانگاه قربانی کند.

پرسیدم نضوح (یک نوع بوی خوش است) در آن شراب می‌ریزند می‌تواند زن



نماز بخواند در صورتی که آن نضوح روی سرش باشد؟ فرمود: نه، مگر اینکه بشوید آن را.

پرسیدم سورمه چشم را می توان با شراب مخلوط کرد؟ فرمود: نه.

پرسیدم مرد لباس زرد پررنگ می‌پوشد؟ فرمود: اگر در آن بوی خوش نباشد اشکالی ندارد.

پرسیدم زن خضاب به حنا و وسمه نموده؟ فرمود: اشکالی ندارد و نمی‌تواند نماز با آن بخواند.

پرسیدم پوشیدن پوست سمور و سنجاب و روباه کوچک و قاقم چگونه است؟ فرمود: اشکالی ندارد، نماز با آن نمی‌خواند مگر اینکه تزکیه شده باشد.

پرسیدم انجیر و خرما را با هم مخلوط کردن و میوه‌های دیگر آیا صحیح است؟ فرمود: پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نهی کرده از مخلوط کردن اگر تنها بودی هر چه مایلی بخور، اما اگر با دیگران بودی این کار را نکن مگر با اجازه آنها.

پرسیدم مرد در مسجد نشسته ولی پایش خارج از مسجد است یا از مسجد منتقل می‌شود در حال نماز صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

سؤال کردم نقره در خوان یا کاسه و یا شمشیر و کمربند و زین یا افسار فروخته می‌شود به قیمتی کمتر از نقره یا بیشتر، آیا حلال است؟ فرمود: باید ثمر را به طلا بخرد و غیر آن را به درهم.

پرسیدم زین نقره‌دار و لجام نقره‌ای را می‌توان سوار شد؟ فرمود: اگر آب نقره باشد که نتوان آن را جدا کرد، اشکالی ندارد وگرنه سوارنشود.

پرسیدم شمشیر را در مسجد می‌آویزد؟ فرمود: رو به قبله نه، اما طرف دیگر اشکالی ندارد.

پرسیدم شیرخر برای دوا می‌توان آشامید یا در دواء می‌توان قرار داد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم در ظرفی که شراب خورده‌اند می‌توان آب آشامید قدح چوبی یا ظرف شراب، فرمود: وقتی شسته شود اشکالی ندارد.



پرسیدم شخصی در محلی غسل جنابت می‌کند یا ادرار می‌نماید بعد خشک می‌شود، می‌تواند آنجا را فرش کند؟ فرمود: آری در صورتی که خشک شده باشد.

پرسیدم شخصی از جائی می‌گذرد که مدفوع انسان آنجاست، باد می‌وزد و از عذره و مدفوع به لباس و سر او می‌پاشد، می‌تواند قبل از شستن نماز بخواند؟ فرمود: بلی، می‌تکاند و پاک می‌کند نماز می‌خواند.

پرسیدم شراب اول شراب بوده بعد سرکه شده آیا می‌توان آن را خورد؟ فرمود: آری، وقتی سکر و مستی آن از بین برود.

پرسیدم در کوزه شراب می‌توان سرکه ریخت یا روغن زیتون و چیز دیگر؟ فرمود: اگر شسته شود اشکالی ندارد.

پرسیدم عقیقه برای پسر و دختر چگونه است؟ فرمود: فرقی نمی‌کند، قوچ و قوچ سرش را در روز هفتم می‌تراشد و به وزن آن طلا یا نقره صدقه می‌دهد، اگر نتوانست صدقه بدهد، موی را نگه می‌دارد یا وزن آن را می‌سنجد وقتی توانگر شد صدقه می‌دهد. پرسیدم شخصی دعا می‌کند، برادرانش اطراف او هستند، واجب است آنها آمین بگویند؟ فرمود: اگر خواستند چنین کاری را می‌کنند و اگر نخواستند ساکتند. اگر دعای خوبی کرد و به آنها گفت آمین بگوئید، لازم است که آمین بگویند.

پرسیدم آیا غنا در روز فطر و عید قربان و شادی جایز است؟ فرمود: اشکالی ندارد، اگر نی زنی نکند.

پرسیدم شراب خوار چه حالی دارد وقتی مست شود؟ فرمود: هرکس شراب بخورد و بعد بمیرد تا چهل روز مانند بت‌پرست است.

پرسیدم نوحه‌سرائی بر مرده صحیح است؟ فرمود: کراهت دارد.

پرسیدم می‌توان شعر در مسجد خواند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم می‌توان گمشده را در مسجد جستجو کرد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم فطره ماه رمضان برای تمام افراد واجب است یا برای کسانی که روزه گرفته‌اند و اهل نمازند؟ فرمود: هر کوچک و بزرگ خانواده که تحت تکفل او هستند.



پرسیدم کشتن مورچه جایز است؟ فرمود: آن را نکش، مگر تو را بیازارند.

پرسیدم کشتن شانه سر (هدهد) اشکال دارد؟ فرمود: او را نیازار و نکش، پرنده خوبی است.

پرسیدم کسی که قرائت سوره حمد را ترک نموده چگونه است؟ فرمود: اگر عمداً ترک کرده نمازش درست نیست، اما اگر فراموش کرده اشکالی ندارد.

پرسیدم خوردن سوسمار و موش خرما (که در صحرا رو پا می‌ایستد) چگونه است؟ فرمود: صحیح نیست.

پرسیدم شخصی دو روز روزه ماه رمضان بدهکار است، چگونه روزه بگیرد؟ فرمود بین آن دو روز یک روز فاصله می‌اندازد و اگر بیشتر بود از این فقط متوالی و پشت سر هم می‌گیرد.

پرسیدم مرد با زن خود شوخی می‌کند یا او را عریان می‌نماید یا می‌بوسد، چیزی از او خارج می‌شود چگونه است؟ فرمود: اگر منی خارج شود با شدت و سست شدن، باید غسل کند. اما اگر آبی است که به شدت و شهوت و سستی خارج نشده، غسل ندارد و برای نماز وضو می‌گیرد.

پرسیدم زن می‌تواند از خانه شوهرش چیزی بدون اجازه او به کسی بدهد؟ فرمود: نه، مگر از او حلال بود را بخواهد.

پرسیدم مردی طواف می‌کند بعد فجر، آیا دو رکعت را می‌تواند خارج از مسجد بخواند؟ فرمود: نماز را در مکه می‌خواند و خارج از آن نمی‌شود مگر فراموش کند که خارج می‌شود و نماز را می‌گزارد، وقتی به مسجد بازگشت باید بخواند آن دو رکعت طواف را هر ساعتی که می‌خواهد.

پرسیدم شخصی یک هفت طواف می‌کند و آن دو رکعت را نمی‌خواند تا باز تصمیم می‌گیرد هفت شوط دیگر طواف کند، آیا صحیح است؟ فرمود: نه، مگر دو رکعت هفت شوط اول را بخواند بعد هرچه می‌خواهد طواف کند.

پرسیدم مرد می‌تواند وقوف در عرفات نماید بدون وضو؟ فرمود: صحیح نیست، مگر وضو داشته باشد.



پرسیدم شخص می‌تواند وقوف در مشعر بنماید بدون وضو؟ فرمود: بدون وضو صحیح نیست.

پرسیدم شخصی پیراهنی دارد که جنابت به آن رسیده و آن را نشسته می‌تواند در آن بخوابد؟ فرمود: مکروه است.

پرسیدم مرد در جامه خود عرق می‌کند می‌داند که در آن جنابت است چه باید بکند؟ می‌تواند قبل از شستشو نماز بخواند؟ فرمود: اگر بداند وقتی عرق می‌کند از آن جنابت به بدنش می‌رسد باید بشوید آنچه به بدنش رسیده، اما اگر بداند که به بدنش رسیده ولی محل آن را نداند باید تمام بدنش را بشوید.

پرسیدم کیفیت نشستن در نماز عیدین و جمعه موقعی که امام مشغول خطبه است چگونه است؟ باید رو به قبله باشد یا رو به امام؟ فرمود: رو به امام.

پرسیدم پیرزن و دختری که تازه بالغ نشده لازم است خود را تزئین نماید و عطر استعمال کنند در جمعه و عیدین، چنانچه بر مردان لازم است؟ فرمود: آری.

پرسیدم شخص سهو می‌کند بعد بنا را بر گمان می‌گذارد، باید چه کند؟ آیا نماز را شروع کند یا بایستد و تکبیر بگوید و قرائت بخواند؟ آیا اذان و اقامه دارد؟ اگر در دو رکعت آخر سهو کند بعد از تمام کردن قرائت آیا باید تسبیح و تکبیر بگوید؟ فرمود: بنا را بر آنچه خوانده می‌گذارد، اگر از قرائت فارغ شده باشد دیگر قرائت بر او نیست و نه اذان و اقامه باید بگوید و سهوی بر او نیست.

پرسیدم در تکبیر ایام تشریق آیا دست‌های خود را باید بلند کند یا نه؟ فرمود: مستحب است، اگر فراموش کرد چیزی بر او نیست.

پرسیدم زنها باید ایام تشریق تکبیر بگویند؟ فرمود: آری ولی بلند نمی‌گویند.

پرسیدم از مرد داخل می‌شود با امام که یک رکعت جلوتر از اوست، امام بعد از سلام تکبیر می‌گوید تکبیر ایام تشریق آن مرد چه کار باید بکند؟ فرمود: حرکت می‌کند، بقیه نمازش را می‌خواند، وقتی تمام کرد تکبیر می‌گوید.

پرسیدم شخصی تنها نماز می‌خواند، تنها در ایام تشریق آیا باید تکبیر بگوید؟ فرمود: آری، اگر فراموش کرد اشکالی ندارد.



پرسیدم در ایام التشریق چه باید بگوید؟ فرمود: می‌گوید الله اکبر الله اکبر لااله الا الله والله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا، الله اکبر علی مارزقنا من بهیمة الانعام.

پرسیدم از نافله‌ها در ایام التشریق، آیا در آنها تکبیر هست؟ فرمود: آری، و اگر فراموش کرد، اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی اذان را می‌شنود و نماز فجر را می‌خواند، اما نمی‌داند فجر طلوع کرده یا نه فقط گمان به فجر دارد به واسطه اذان چنین گمانی را دارد، آیا همین کافی است؟ فرمود: کافی نیست مگر علم داشته باشد که فجر طلوع کرده.

پرسیدم مسلمان عارف داخل خانه برادرش می‌شود، او برایش نبیذ (یک نوع شراب است) یا آشامیدنی که نمی‌داند چیست به او می‌دهد، می‌تواند بیاشامد بی‌آنکه از او بپرسد؟ فرمود: اگر مسلمان عارف باشد بیاشامد آنچه برایش آورد، مگر اینکه نشناسد آن را.

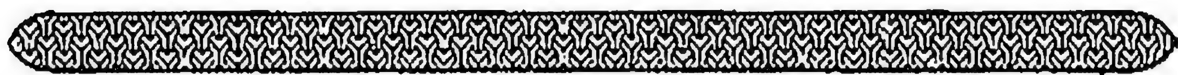
پرسیدم مرد می‌تواند انگشتر طلا دست کند؟ فرمود: نه.

پرسیدم بازی چهارده‌تائی و مشابه آن چگونه است؟ فرمود: هیچ نوع لعب و بازی مستحب نیست غیر از رهان (شرط بندی) و تیراندازی.

پرسیدم شخصی سوره را شروع می‌کند مقداری از آن را می‌خواند بعد اشتباه می‌کند، سوره دیگری را می‌خواند تا تمام کند، بعد می‌فهمد که اشتباه کرده، آیا باید برگردد و همان سوره اول را بخواند گرچه رکوع و سجده را انجام داده باشد؟ فرمود: اگر به رکوع نرفته باشد برگردد، در صورتی که بخواهد اما اگر رکوع کرده نماز خود را ادامه دهد.

پرسیدم که قربانی را شخصی به اشتباه در موقع ذبح نام دیگری را می‌برد آیا برای صاحب آن کافی است؟ فرمود: آری همان نیتی که کرده صحیح است.

پرسیدم از شخصی که قربانی را می‌خرد که کور است و این را نمی‌داند مگر بعد از خریدن، آیا همان کافی است؟ فرمود: آری مگر اینکه (هدی) باشد زیرا هدی صحیح نیست ناقص باشد.



پرسیدم از گروهی که در کشتی هستند و نمی‌توانند خارج شوند مگر در گل و آب می‌توانند نماز واجب را در کشتی بخوانند؟ فرمود: آری.

پرسیدم گروهی نماز جماعت در کشتی می‌خوانند امام کجا بایستد؟ اگر زنها هم باشند چه کار کنند؟ ایستاده بخوانند یا نشسته؟ فرمود: ایستاده، اگر نتوانند بایستند نشسته می‌خوانند، امام جلو می‌ایستند و زنها پشت سر آنها اگر کشتی جا نداشت زنها می‌نشینند مردها نماز می‌خوانند، اشکالی ندارد که زنها جلو آنها باشند.

پرسیدم شخصی در تشهد و قنوت اشتباه می‌کند، می‌تواند تکرار کند تا به یادش بیاید یا ساعتی ساکت باشد تا یادش بیاید. فرمود: اشکالی ندارد، تکرار کردن و ساعتی سکوت کند تا یادش بیاید در قنوت اشتباه نیست مانند تشهد.

پرسیدم شخصی در قرائت خود اشتباه می‌کند می‌تواند ساعتی ساکت باشد تا یادش بیاید؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی سوره‌ای را می‌خواهد بخواند ولی سوره دیگری را می‌خواند، می‌تواند بعد از خواندن نصف سوره برگردد و سوره‌ای که می‌خواست بخواند؟ فرمود: آری، مگر قل هوالله احد و قل یا ایها الکافرون باشد.

پرسیدم مردی یک سوره را در دو رکعت نماز واجب می‌خواند در صورتی که سوره دیگر هم می‌تواند بخواند چه کار باید بکند؟ فرمود: اگر سوره دیگری را خوب می‌خواند این کار را نکند اما اگر سوره دیگر یاد ندارد اشکالی ندارد، اگر کرد چیزی بر او نیست و نباید اعاده کند.

پرسیدم مردی در نماز می‌ایستد آیا می‌تواند یک پای خود را جلو و پای دیگر را عقب بیاندازد بدون مرض و علّتی؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی در دو رکعت اول نماز می‌ایستد، آیا می‌تواند دست به دیوار مسجد بگیرد و به کمک دیوار حرکت کند و به پا بایستد بدون اینکه بیماری یا ناراحتی داشته باشد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم در حج تمتع شخصی روز ترویه مقدم می‌دارد قبل از زوال چه کار باید بکند؟ فرمود: طواف می‌کند و از احرام خارج می‌شود، وقتی نمازش را خواند محرم



می‌شود.

پرسیدم شخصی چیزی را پیدا می‌کند چند درهم یا لباس یا چهارپا چه کار باید بکند؟ فرمود: یک سال اعلان می‌کند اگر اعلان نکرد جزء اموال خود قرار می‌دهد تا صاحبش پیدا شود و به او بدهد، اگر مُرد وصیت می‌کند بدهند، او ضامن آن شیء است.

گفتم شخصی چیزی را پیدا می‌کند و یک سال هم اعلان می‌نماید بعد صدقه می‌دهد، پس از صدقه دادن صاحبش می‌آید آن صدقه‌ای که داده چه می‌شود و اجر آن متعلق به کیست؟ فرمود: باید به صاحبش بدهد یا قیمت آن را. فرمود: ضامن آن است و اجر متعلق به او است مگر صاحبش راضی شود و از آن بگذرد و اجرش متعلق به او است.

پرسیدم زن در نماز واجب است و بچه‌اش در پهلوی او گریه می‌کند و آن زن نشسته است، آیا می‌تواند بچه‌اش را بنشاند در دامن خود و ساکتش کند یا شیر به او بدهد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم زن جراحتی در ران یا شکم یا بازو دارد، مرد می‌تواند نگاه کند و معالجه نماید؟ فرمود: نه.

پرسیدم مرد در زیر ران یا دو طرف نشیمنگاهش جراحتی دارد، زن می‌تواند نگاه کند و آن را معالجه کند؟ فرمود: اگر عورت او نباشد می‌تواند.

پرسیدم فضله موش داخل آرد می‌شود، می‌توان آن را خورد وقتی مخلوط آرد شود؟ فرمود: اگر نداند اشکالی ندارد، اما اگر فهمید فضله را از آرد خارج کند.

پرسیدم کسی که قربانی می‌کند می‌تواند پوست آنها را برای خود مشک بسازد؟ فرمود صحیح نیست مگر اینکه قیمت پوست را صدقه بدهد.

پرسیدم شخصی روی مصلّی و فرش نماز یا حصیر نماز می‌خواند. موقع سجده کف دست او روی فرش قرار می‌گیرد اما انگشتهایش خارج از فرش روی زمین است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی در نماز واجب سوره و سوره دیگر را با یک نفس می‌خواند



صحیح است، اشکالی ندارد اگر انجام داد؟ فرمود: در صورتی که بخواهد می‌تواند به یک نفس بخواند و اگر به چند نفس هم خواند چیزی بر او نیست.

شخصی در نماز است صدائی را می‌شنود، سکوت می‌کند تا گوش بدهد اگر چنین کرد اشکالی دارد؟ فرمود: این نقصی است در نماز ولی چیزی بر او نیست.

پرسیدم شخص در قرائت نماز می‌تواند زبانش را حرکت ندهد و همین‌طور آهسته بخواند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص در قرائت به آیه‌ای می‌رسد که در آن ترسانیدن است گریه می‌کند و آیه را تکرار می‌نماید؟ فرمود: هرچه می‌خواهد آیه را تکرار کند و اگر گریه‌اش گرفت اشکالی ندارد.

پرسیدم زن می‌تواند با انگشتر نقره کار کند؟ فرمود: اشکالی ندارد، کراهت دارد ظرف آب را استعمال کند که نقره است.

پرسیدم شخص می‌تواند قرآن را بنویسد روی لوح یا صفحه بدون وضو؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص مجوسی ملخ و ماهی صید می‌کند ما می‌توانیم بخوریم؟ فرمود: صید آنها همان زکات آنها است و اشکالی ندارد.

پرسیدم کودک دزدی می‌کند چه حکمی دارد؟ فرمود: اگر صغیر باشد بخشیده است، اگر تکرار کرد انگشتهایش قطع می‌شود و اگر باز دزدی کرد از پائین‌تر قطع می‌شود یا جائی که خدا می‌خواهد.

پرسیدم می‌توان در خوابگاه شتر نماز خواند؟ فرمود: صحیح نیست مگر بترسد که اسبابش از بین برود، اول جاروب کن بعد آب پاشی نما بعد نماز بخوان.

در خوابگاه گوسفند پرسیدم می‌تواند نماز بخواند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم درخت خرما را دوسال یا چهار سال بفروشد؟ فرمود: اشکالی ندارد می‌گوید اگر امسال چیزی نداد ان شاءالله سال دیگر می‌دهد.

پرسیدم درخت خرما را می‌تواند برای یک سال بخرد؟ فرمود: نمی‌تواند مگر خرما برسد.



پرسیدم احرام به یک حجة چگونه است؟ فرمود: وقتی احرام بست و گفت بیک حجة این عمل او عمره است که در خانه از احرام خارج می‌شود عملش عمره کوفه است و حج مکه.

پرسیدم عمره در چه زمانی انجام می‌شود؟ فرمود: هر ماه که بخواهد می‌تواند برود.

پرسیدم ایستادن پشت سر امام در صف اندازه آن چگونه است؟ فرمود: هر طور می‌توانی بایست وقتی نشستی اگر جا تنگ بود جلو برو یا عقب اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص می‌تواند در نماز کف دو دست را روی هم بگذارد یا آرنج را؟ فرمود: صحیح نیست، اگر انجام داد دومرتبه نخواهد کرد.

حضرت موسی‌بن جعفر علیه‌السلام فرمود: از پدرم این مسئله را سؤال کرد ایشان از پدرشان بالاخره از علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام نقل کرد که فرموده است این یک کار است و در نماز کار نیست.

پرسیدم کرم از مستراح روی لباس می‌افتد، می‌تواند در آن نماز بخواند؟ فرمود: اشکالی ندارد مگر روی لباس خود اثری ببیند که باید آن را بشوید.

پرسیدم یهودی و نصرانی دست در آب فرو می‌برند آیا می‌توان از آن وضو گرفت؟ فرمود: نه، مگر مضطر باشد.

پرسیدم نصرانی و یهودی شستشو می‌کنند با مسلمانان در حمام؟ فرمود: وقتی بداند او نصرانی است با غیر آب حمام باید غسل کند مگر اینکه تنها غسل کند داخل حوض او شستشو می‌کند بعد او غسل می‌نماید.

پرسیدم یهودی و نصرانی از خم آب می‌خورند، مسلمان می‌تواند از آن آب بخورد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم از طرف دسته کوزه و خم و قدح و شیشه و عیدان می‌تواند آب بیاشامد؟ فرمود: از طرف دسته کوزه و آفتابه و قدح و از طرف دسته وضو هم نمی‌گیرد.

پرسیدم مریض که نمی‌تواند بایستد چگونه نماز می‌خواند؟ فرمود: نافله را



نشسته می‌خواند، هر دو رکعت را یک رکعت حساب می‌کند، اما در نماز واجب هر رکعت را یک رکعت حساب می‌کند، در صورتی که نتواند بایستد.

پرسیدم مریض در چه صورت می‌تواند روزه خود را بخورد؟ فرمود: هر بیماری که روزه برایش ضرر داشته باشد می‌تواند روزه‌اش را بخورد.

پرسیدم شخصی در موقع ذبح گردن گوسفند را قطع نموده قبل از سرد شدن گوشت آن این کار را اشتباهاً انجام داده یا کارد یک مرتبه بریده، می‌توان آن را خورد؟ فرمود: اشکالی ندارد، دو مرتبه نکند.

پرسیدم پسر چه وقت نماز و روزه بر او واجب می‌شود؟ فرمود: وقتی نزدیک بلوغ می‌شود و روزه و نماز را بشناسد.

پرسیدم مرد را دزد می‌زند یا لباسش غرق می‌شود و لخت است موقع نماز می‌رسد، چگونه نماز بخواند؟ فرمود: اگر خاشاک پیدا کرد عورت خود را می‌پوشاند و نمازش را با رکوع و سجود تمام می‌کند، اگر چیزی پیدا نکرد می‌ایستد و برای رکوع و سجده اشاره می‌کند.

پرسیدم زن فقط یک چادر دارد چگونه نماز بخواند؟ فرمود: خود را در آن می‌پیچد و سرش را می‌پوشد و نماز می‌خواند، اگر پایش بیرون ماند و چاره‌ای نداشت اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی در نماز جماعت است، یک نفر آیه سجده را می‌خواند چکار بکند؟ فرمود: با سرش اشاره کند. پرسیدم می‌تواند در زمین شوره‌زار نماز بخواند؟ فرمود: نه، مگر در آن زمین گیاه روئیده باشد و مگر بترسد نمازش فوت شود.

پرسیدم شخصی با درنده روبرو می‌شود موقع نماز نمی‌تواند از ترس او حرکت کند، اگر نماز را بایستد و بخواند در رکوع و سجود از درنده که روبروی اوست در غیر قبله می‌ترسد، اگر روبه قبله بایستد می‌ترسد شیر به او حمله کند، چه کار کند؟ فرمود: رو به شیر نماز بخواند و با سر اشاره می‌کند در حال قیام، گرچه شیر رو به قبله نباشد.

پرسیدم شخصی در نماز است، دیگری آیه سجده می‌خواند؟ فرمود: سجده می‌کند وقتی یکی از چهار سوره واجب را شنید بعد حرکت می‌کند و نمازش را تمام

می‌نماید، مگر در نماز واجب باشد که با سر اشاره می‌نماید.

پرسیدم حرف زدن بعد از تمام شدن نماز عشاء چگونه است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم از دمل چرک می‌آید، چه کار کند؟ فرمود: اگر غلیظ است و خون به همراه دارد در هر شبانه دوبار می‌شوید صبح و شب وضو را باطل نمی‌کند، اگر به لباس به اندازه یک دینار خون رسیده، آن را بشوی، در آن جامه نماز نخوان مگر بعد از شستن.

پرسیدم شخصی می‌گوید قربانی به کعبه می‌برم چنین و چنان چیزهائی که قدرت آن را ندارد؟ فرمود: اگر نذر برای خدا کرده باشد و مالک چیزی نباشد اشکالی ندارد اما اگر مالک غلام یا کنیز یا مشابه آنها است می‌فروشد و از بهای آن عطر می‌خرد و کعبه را معطر می‌کند، اگر مالک چهارپا باشد چیزی بر او نیست.

پرسیدم مردی دو زن دارد، یکی از آنها می‌گوید سهم شب و روز من یک روز یا یک ماه و از این قبیل متعلق به تو باشد و به تو بخشیدم. فرمود: اگر واقعاً راضی باشد یا از او بخرد اشکالی ندارد حق اوست.

پرسیدم شخصی در نماز در صفی هست می‌تواند به صف دوم یا سوم برود یا به پشت برگردد و در کنار صف دیگر؟ فرمود: اگر در بودن آنجا خللی مشاهده می‌کند اشکال ندارد.

پرسیدم می‌توان اذان و اقامه را روی مرکب گفت؟ فرمود: اذان اشکالی ندارد ولی اقامه را نمی‌گوید تا پائین بیاید.

پرسیدم کلاغ دو رنگ و سیاه را می‌توان خورد؟ فرمود: صحیح نیست خوردن گوشت هیچ نوع کلاغ زاغ و غیر آن.

پرسیدم روزه سه روز در حج و هفت روز، آیا پشت سر هم بگیرد یا جدا کند؟ فرمود: سه روز را پشت سرهم فاصله نیاندازد ولی بین سه روز و هفت روز جمع نکند.

پرسیدم کفاره روزه قسم را باید متوالی بگیرد یا فاصله بیاندازد؟ فرمود: باهم



می‌گیرد.

پرسیدم مرد می‌تواند مرد را ببوسد یا زن زن را؟ فرمود: برادر و خواهر و دختر و مانند آن اشکالی ندارد.

پرسیدم مرد می‌تواند در خانه تنها بخوابد؟ فرمود: کراهت دارد تنهائی و من دوست ندارم چنین انجام دهد.

پرسیدم شخصی در انگشت یا دستش چیزی است، می‌تواند با آب دهان آن را مرطوب کند و در نمازش مسح نماید؟ فرمود: اشکال ندارد.

پرسیدم شخصی در طشت ادرار می‌کند، می‌تواند در آن وضو بگیرد؟ فرمود: بعد از شستن ادرار اشکالی ندارد.

پرسیدم مشک و عنبر در روغن اشکال ندارد؟ فرمود: من در روغن می‌ریزم اشکالی ندارد.

پرسیدم مرد وقتی تصمیم حج دارد از موی سر و شارب و ریش خود می‌گیرد تا وقتی محرم نشده؟ گفت: اشکالی ندارد.

پرسیدم مسلمانان می‌توانند با مشرکین روابط تجارتی داشته باشند؟ فرمود: وقتی سلاح نباشد می‌توانند حمل کنند.

پرسیدم شخص قنوت را فراموش می‌کند تا به رکوع می‌رود چه کند؟ فرمود: نمازش را تمام کند، چیزی بر او نیست.

پرسیدم شتر قربان کردن و گاو برای چند نفر می‌تواند قربانی باشد؟ فرمود: سرپرست خانواده نام خود را می‌برد، همان قربانی برای خانواده کافی است، اگر چهار پنج نفر باشند.

پرسیدم در صورت خشک شدن آب و مردن صیدهای دریائی (از قبیل ماهی) آیا خوردن آنها حلال است؟ فرمود: نه.

پرسیدم صید دریائی را در طور و شبکه نگه می‌دارند تا می‌میرد، خوردن آن حلال است؟ فرمود: اگر در طور بماند تا بمیرد، بخورد اشکالی ندارد.

پرسیدم شکارچی آهو یا گورخر یا پرنده‌ای را به زمین می‌اندازد بعد دیگری آن



را با تیر می‌زند و می‌میرد آیا خورده می‌شود؟ فرمود: بخور تا تغییر نکرده (در نسخه دیگر تا وقتی غایب نشده باشد) در صورتی که موقع تیراندازی نام خدا را برده باشد.

پرسیدم شخص مسلمان برده‌ای مشرک می‌خرد در سرزمین شرک. برده می‌گوید نمی‌توانم راه بروم مسلمان می‌ترسد او ملحق به مشرکان بشود، می‌تواند او را بکشد؟ فرمود: در صورتی که بترسد به دشمن بپیوندد می‌تواند او را بکشد.

پرسیدم مردی از شخصی طلبکار است، مرد بدهکار منکر می‌شود بعد همان مرد منکر از این شخص طلبکار می‌شود، آیا می‌تواند طلبکار اولی مانند او منکر بدهی خود شود مثل او؟ فرمود: آری، ولی اضافه نه.

پرسیدم شخصی کنیزی را به دیگری صدقه می‌دهد، آیا آمیزش با آن کنیز حلال است برایش تا هنوز کنیز را به شخص صدقه گیرنده نداده است؟ فرمود: وقتی به او صدقه داد آمیزش با آن کنیز برایش حرام است.

پرسیدم نماز میت در صورتی که خورشید قرمز شود جایز است؟ فرمود: صحیح نیست مگر در وقت نماز، وقتی خورشید غروب کرد نماز مغرب را بخوان بعد نماز میت را.

پرسیدم شخص پشت سر امام نماز می‌خواند، تشهد را طولانی می‌کند ادرارش می‌گیرد یا می‌ترسد چیزی از دستش برود یا دچار دردی شود چه کار باید بکند؟ فرمود: سلام می‌دهد و تمام می‌کند و امام را رها می‌کند.

پرسیدم زن بدون اجازه شوهرش می‌تواند خارج شود؟ فرمود: نه.

پرسیدم زن بدون اجازه شوهرش می‌تواند روزه بگیرد؟ فرمود: آری.

پرسیدم قرضی به گردن شخص ثروتمندی است هروقت طلبکار بخواهد می‌تواند بگیرد. آیا زکات باید بدهد؟ فرمود: نه، تا طلبش را بگیرد و یک سال بر آن بگذرد.

ابوالحسن علی‌بن‌جعفر از برادر خود حضرت موسی‌بن‌جعفر نقل کرد که می‌تواند دو هفت شوط طواف را به هم ضمیمه نماید. بعد نماز طواف بخواند و بیش



از دو هفت شوط نمی‌تواند طواف نماید بدون نماز[۱].

پرسیدم مریض را داغ نمایند یا می‌تواند دعا برایش بنویسند؟ فرمود: اشکالی ندارد گرفتن دعا، در صورتی که به نوع حرام نباشد. (مانند سحر)

پرسیدم زن مطلقه تا تمام نشدن عدّه نفقه از شوهرش طلبکار است؟ فرمود: آری.

پرسیدم زنی شنید شوهرش مرده. عدّه وفات نگه داشت، بعد ازدواج کرد. باز فهمید شوهرش زنده است. آیا برای شوهر دوم حلال است؟ گفت: نه.

پرسیدم شخصی نماز شب را فراموش می‌کند. وقتی یادش می‌آید که برای نماز ظهر آماده می‌شود. چه کار بکند؟ فرمود: اول نماز ظهر را می‌خواند. بعد از نماز ظهر، نماز شب و وتر را قضا می‌کند. بین ظهر و عصر یا هروقت خواست.

پرسیدم مردی حجامت کرده و خون به لباسش رسیده. نمی‌داند تا فردا چه کار باید بکند؟ فرمود: اگر دیده و نشسته باید آنچه نماز در آن حال خوانده قضا کند. چیزی کم ننماید اگر دیده و شروع به نماز کند. بعد همین نماز را قضا نماید.

پرسیدم لحاف حریر یا متکای حریر یا مصلّای حریر یا تمام اینها از دیبا باشد می‌تواند مرد روی آنها نماز بخواند و تکیه کند؟ فرمود: روی زمین پهن می‌کند و می‌ایستد اما سجده نمی‌کند بر آنها.

پرسیدم شخصی فراموش می‌کند سجده آخر نماز واجب را؟ فرمود: سلام نماز را می‌دهد، بعد سجده می‌کند همین‌طور در نافله.

پرسیدم شخصی نماز را شروع کرده با سوره‌ای قبل از حمد، پس از تمام کردن سوره یادش بیاید چه باید بکند؟ فرمود: نمازش را می‌خواند، حمد را بعد می‌خواند.

پرسیدم شخصی سوره‌ای را شروع کرده قبل از سوره حمد در صورتی که خطا و اشتباه کرده باشد همین او را کافی است؟ فرمود: آری.

۱- قبلاً گذشت که تا نماز طواف، هفت دور اول را نخواند نمی‌تواند هفت دور دوم را شروع کند. شاید بتوان حمل کرد که طواف اولی واجب است.

پرسیدم شخص می‌تواند در کشتی بر قیر سجده کند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص می‌تواند در نماز به نقش انگشتری خود نگاه کند مثل اینکه می‌خواهد آن نقش را بخواند یا در تکه کاغذی یا کتابی که رو به قبله است؟ فرمود: این کار نقصی در نماز است اما آن را قطع نمی‌کند.

پرسیدم شخص می‌تواند در رکوع یا سجود باقیمانده سوره‌ای که می‌خواند، بخواند؟ فرمود: در رکوع نمی‌تواند ولی در سجده اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص می‌تواند در رکوع یا سجده‌اش سوره‌ای غیر از سوره‌ای که همیشه می‌خواند، بخواند؟ فرمود: اگر شروع به آیه‌ای نموده اشکالی ندارد.

پرسیدم مرد فراموش کرده به پهلوی راست بخوابد، بعد از دو رکعت نماز صبح یادش آمد وقتی که مشغول اقامه شده است چه کار بکند؟ فرمود: پا می‌شود و نمازش را می‌خواند و آن را رها می‌کند اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص در نماز است و پهلوی او کسی خوابیده، می‌خواهد او را بیدار کند تسبیح می‌گوید و صدایش را بلند می‌کند به قصد بیدار کردن او، آیا این کار نمازش را باطل می‌کند و چه باید بکند؟ فرمود: نمازش صحیح است. چیزی هم بر او نیست اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی مشغول نماز است. کسی در می‌زند تسبیح می‌گوید و صدایش را بلند می‌کند تا خادمش بفهمد و بیاید با دست نشان دهد که درب منزل کسی است. آیا نمازش باطل می‌شود و چیزی بر او هست؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی وضو ندارد. باران می‌بارد بر سر و رویش تا از سر به صورت و دستها و پاهایش جاری می‌شود. آیا همین او را از وضو بی‌نیاز می‌کند؟ اگر بشوید کافی است. مضمضه و استنشاق نیز می‌کند.

پرسیدم شخص می‌تواند برای غسل جنابت در باران بایستد تا روی سر و بدنش جاری شود، با اینکه می‌تواند با آب دیگری غسل کند؟ فرمود: اگر غسل می‌کند همانطور که با آب غسل می‌کند کافی است جز اینکه شایسته است مضمضه و استنشاق کند و دست بکشد به جائی از بدنش که دست می‌رسد.



پرسیدم شخصی مبتلا به جنابت می‌شود، آب ندارد. باران می‌آید، آیا همان باران کافی است یا باید تیمم نماید؟ فرمود: اگر بشوید کافی است از تیمم.

پرسیدم شخصی جنب یا بی‌وضو است، آب پیدا نمی‌کند اما برف و یخ هست و خاک نیز وجود دارد. کدامیک از این دو بهتر است تیمم کند یا برف به صورت و بدن و سر خود بکشد؟ فرمود: برف در صورتی که سر و بدنش را تر کند بهتر است. اگر نتوانست با برف غسل کند تیمم بگیرد.

پرسیدم شخص می‌تواند دو چشمش را در نماز عمداً ببندد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی در نماز است، می‌فهمد بادی از او خارج شد اما استشمام بو نمی‌کند و صدائی نمی‌شنود؟ فرمود: نماز و وضویش را اعاده می‌کند و آنچه از نماز خوانده به حساب نمی‌آورد، در صورتی که به یقین بداند.

پرسیدم شخصی احساس باد در شکم می‌نماید. دست بر دماغ می‌گذارد و از مسجد عمداً خارج می‌شود تا باد از او خارج شود، بعد برمی‌گردد و نماز می‌خواند بی‌آنکه وضو بگیرد آیا کافی است؟ فرمود: صحیح نیست، مگر اینکه وضو بگیرد و آنچه در نماز خوانده رها می‌کند.

پرسیدم وقتی از تشهد دو رکعت اول می‌خواهد حرکت کند چگونه حرکت نماید دو دست و دو زانویش را به زمین می‌گذارد بعد حرکت می‌کند؟ چگونه انجام دهد؟ فرمود: هر کار خواست می‌کند. اشکال ندارد.

پرسیدم شخصی در مسجد می‌تواند عمامه یا عرقچین خود را زیر پیشانی بگذارد؟ فرمود: نه، باید پیشانی روی زمین قرار گیرد.

پرسیدم شخصی دو رکعت نماز صبح را نخواند تا وارد مسجد می‌شود و امام ایستاده در نماز است چه بکند؟ فرمود: وارد نماز آنها می‌شود و آن دو رکعت را رها می‌کند. وقتی خورشید برآمد قضا می‌کند. (منظور دو رکعت نافله صبح است)

پرسیدم شخص می‌تواند در نماز چشم به آسمان بیاندازد؟ فرمود: اشکالی



ندارد.

پرسیدم زنی که شوهر بر او غضبناک است آیا نمازش صحیح است یا چگونه است حال او؟ فرمود: پیوسته در حال گناه است، تا شوهر از او راضی شود.

پرسیدم اشخاصی مشغول صحبت می‌شوند تا یک ثلث از شب می‌گذرد یا بیشتر، همه حرکت کنند و نماز عشا را بخوانند یا به جماعت برگزار کنند، کدام بهتر است؟ فرمود: در جماعت بخوانند بهتر است.

پرسیدم شخصی در نماز واجب، سوره نجم را می‌خواند بعد به رکوع می‌رود سپس حرکت می‌نماید و بقیه نماز را می‌خواند؟ فرمود: سجده می‌کند (برای سجده واجبی که در سوره نجم هست) بعد حرکت می‌کند و سوره حمد را می‌خواند سپس به رکوع می‌رود، این یک کار اضافی است در نماز واجب دو مرتبه نکند سجده را در فریضه می‌خواند.

پرسیدم مردی در نماز است. خیال می‌کند جامه‌اش پاره شده یا چیزی به آن رسیده، می‌تواند در حال نماز جامه خود را بررسی نماید؟ فرمود: اگر در جلو لباس یا دو طرف آن است اشکالی ندارد، اما اگر پشت است توجه به آن نکند که صحیح نیست.

پرسیدم شخص می‌تواند پشت درخت خرمای میوه‌دار نماز بخواند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص می‌تواند در میان درختان تاک نماز بخواند وقتی انگور دارد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی به پشت گربه دست کشیده می‌تواند قبل از شستن دست نماز بخواند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم امامی پیش نماز مسافرین است. مسافرها چگونه نماز بخوانند؟ فرمود: آنها دو رکعتی می‌خوانند، امام بقیه نماز را می‌خواند. وقتی سلام داد و تمام کرد آنها نیز می‌روند.



پرسیدم شخص می‌تواند نماز بخواند با اینکه جلو او الاغی ایستاده؟ فرمود: در فاصله خود و او یک نی یا چوب یا چیزی می‌گذارد و بعد نماز می‌خواند، اشکالی ندارد. گفتم اگر این کار را نکرد آیا باید نمازش را دو مرتبه بخواند یا چیزی بر او هست؟ فرمود: نمازش را اعاده کند، چیزی بر او نیست.

پرسیدم شخصی یک ثلث از حج خود را به میتی می‌بخشد و یک ثلث را به شخص زنده؟ فرمود: برای میت صحیح است اما برای زنده صحیح نیست.

پرسیدم شخصی بر خود لازم شمرده که در کوفه یک ماه روزه بگیرد و در مدینه یک ماه و در مکه یک ماه. بعد چهارده روز در مکه روزه گرفت، می‌تواند برگردد پیش خانواده خود و روزه کوفه را بگیرد؟ فرمود: اشکالی ندارد و چیزی بر او نیست.

پرسیدم مردی دختر خود را به ازدواج پسری که مخنث است (ظاهر مردی را دارد ولی قدرت مجامعت ندارد) این کار صحیح است؟ فرمود: اگر در او نابکاری و فاحشه‌ای نیست به ازدواج درآورد.

پرسیدم چند نفر آزاد با چند برده یک غلام را می‌کشند چه باید بکنند؟ فرمود: غلامها را باید کشت و آزادها دیه دهند.

پرسیدم شخصی وصیت می‌کند وقتی مُردم، کنیزم فلانی آزاد است. زنده می‌ماند تا چند فرزند از او متولد می‌شود بعد می‌میرد. حال او چگونه است؟ فرمود: کنیز آزاد است، اما بچه‌ها برده هستند.

پرسیدم مردی جامه خود را بر شانه می‌افکند و به زمین می‌خورد یا زیر بغل می‌اندازد. این کار صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی به غلام خود می‌گوید برادرم پسرم، آیا صحیح است؟ گفت اشکالی ندارد.

پرسیدم چهارپا ادرار می‌کند. ادرارش به مسجد یا دیوار می‌رسد. می‌توان نماز خواند در آنجا قبل از شستن؟ فرمود: خشک باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی در حال جماع یا رفتن به مستراح انگشتری دارد که نام خدا یا



آیه‌ای از قرآن در آن هست آیا صحیح است؟ فرمود: نه. (در نسخه دیگری است که اشکال ندارد)

پرسیدم نشست و برخاست و نماز بر پوست حیوانات درنده و خرید و فروش و سوار شدن بر آنها (که زین اسب مثلاً باشد) آیا صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد اگر سجده بر آن نکند.

پرسیدم شخصی بر اوست روزه سه روز در ماه. آیا روزه قضا بگیرد با اینکه در همان ماهی است که آن سه روزش را روزه نگرفته؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی روزه سه روز در ماه را تأخیر می‌اندازد و تا آخر ماه بطوری که دیگر نمی‌تواند پنج شنبه آخر را درک کند مگر با جمع کردن با چهارشنبه آیا کافی است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی روزه سه روز در ماه که به گردنش هست پشت سر هم می‌گیرد. قضای آن صحیح است یا باید فاصله بیاندازد؟ فرمود: هر طور مایل است.

پرسیدم مردی زنش را طلاق داده یا زنش مرده است. بعد زنا می‌کند، آیا باید او را سنگسار کرد؟ فرمود: آری.

پرسیدم زنی را طلاق داده‌اند. یک سال پس از طلاق یا بیشتر زنا کرده، آیا باید او را رجم کرد؟ فرمود: آری.

پرسیدم شخصی مشغول طواف است یادش می‌آید که جنب بوده آیا طواف خود را قطع کند؟ فرمود: طواف را قطع می‌کند و آنچه طواف کرده حساب نمی‌کند.

پرسیدم جنب دست خود را در آبی فرو می‌برد که می‌خواهد خویشتن را شستشو دهد قبل از شستن دست خود اشکالی دارد؟ فرمود: اگر دستش آلوده به جنابت نشده اشکالی ندارد، اما اگر قبل از وارد کردن در آب دستش را بشوید من مایل‌ترم.

پرسیدم ولد زنا شهادتش پذیرفته است و می‌تواند پیش نماز شود؟ فرمود: شهادتش پذیرفته نیست و نمی‌تواند پیش نماز شود.

پرسیدم اگر کسی کنیزی را پیدا کند، پیدا کننده می‌تواند با او همبستر شود؟ فرمود: نه، فقط می‌تواند آن را بفروشد در مقابل مخارجی که برایش نموده.

پرسیدم آب زیادی گوسفند، گاو، شتر را می‌توان آشامید و وضو گرفت؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم آب در مستراح می‌ریزد و ترشح به لباس می‌کند چه کار باید کرد؟ فرمود: اگر خشک باشد اشکالی ندارد. (شاید منظور اینست که نجاست همراه آن نباشد).

پرسیدم ملخ را صید می‌کنند بعد از صید می‌میرد. می‌توان آن را خورد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم ملخ مرده در دریا یا صحرا است می‌توان آن را خورد؟ فرمود: نخور.

پرسیدم تشک پر پشم است، و ادرار به آن رسیده. چگونه آن را بشویند؟ فرمود: ظاهر آن را می‌شویند بعد آب روی آن می‌ریزند در محلی که ادرار فرورفته تا آب از آن طرف لحاف (یا تشک) برآید.

پرسیدم بالای سقف مستراح است باران بر آن می‌بارد. آب چکه می‌کند. از ترشح آن به لباس می‌رسد. می‌تواند قبل از شستن بر آن نماز بخواند؟ فرمود: اگر از آب باران جاری شود اشکالی ندارد که نماز با آن بخواند.

پرسیدم موش به لباس می‌خورد می‌توان با آن نماز خواند؟ فرمود: اگر موش تر نباشد اشکالی ندارد و اگر تر باشد بشوی به‌جائی که با لباس برخوردکرده. سگ هم همین‌طور است.

پرسیدم اضافه آب اسب و قاطر و الاغ را می‌توان آشامید و وضو گرفت؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم نماز روی بوریاهای نصرانیان و یهودان که بر آن نشسته‌اند در خانه‌هایشان صحیح است؟ فرمود: روی فرش آنها نماز نخوان.

پرسیدم موش و مرغ و کبوتر و نظائر آنها پا می‌گذارد روی مدفوع بعد روی

لباس می‌روند، باید شست؟ فرمود: اگر چیزی دیده شود از آثار پای آنها بشوی وگرنه اشکالی ندارد.

پرسیدم مرغ و کبوتر و گنجشک و نظائر آنها به مدفوع برخورد می‌کنند بعد داخل آب می‌شوند می‌توان با آن آب وضو گرفت؟ فرمود: نه، مگر آب زیاد باشد به اندازه کُر.

پرسیدم کلپاسه و وزغ و مار در آب می‌افتد نمی‌میرند می‌توان از آب آن وضو گرفت؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم عقرب و سوسک و پشه آنها در خم یا کوزه می‌میرند. می‌توان از آن وضو گرفت؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی ماه رمضان در سفر است. در محلی اقامت می‌گزینند. لازم است روزه بگیرد؟ فرمود: نه، مگر تصمیم ماندن ده روز داشته باشد. وقتی تصمیم گرفت روزه را می‌گیرد و نماز را تمام می‌خواند.

پرسیدم شخصی چند روز روزه ماه رمضان قرض دار است و در مسافرت است. اگر قصد اقامت در محلی را بنماید می‌تواند قضای روزه‌اش را بگیرد؟ فرمود: نه، مگر قصد اقامت ده روز را داشته باشد.

پرسیدم نماز خورشید گرفتن چگونه است؟ فرمود: هروقت مایل است نماز را می‌خواند و هر سوره‌ای می‌خواند، جز اینکه قرائت می‌خواند به رکوع می‌رود باز نماز قرائت می‌خواند و به رکوع می‌رود باز قرائت و رکوع و قرائت می‌خواند در رکوع، تا چهار رکوع و در رکوع پنجم به سجده می‌رود بعد حرکت می‌کند همین کار را تکرار می‌نماید.

پرسیدم زنی را که طلاق دهند چقدر عده دارد؟ فرمود: سه حیض و عده نگه می‌دارد از اول طلاق.

پرسیدم مرد یک طلاق یا دو طلاق می‌دهد بعد زن را رها می‌کند تا عده‌اش تمام شود. حال چنین زنی چگونه است؟ فرمود: اگر رهایش کرد که دیگر او را



نمی‌خواهد از او جدا می‌شود برایش حلال نیست مگر با مرد دیگری ازدواج کند اما اگر ترک کرد و تصمیم رجوع داشت بعد یک سال گذشت او به رجوع شایسته‌تر است.

پرسیدم صدقه را وقتی نگرفته جایز است برای صاحبش؟ فرمود وقتی پدر صدقه بر فرزند صغیر خود بدهد جایز است زیرا او قبض می‌کند برای فرزندش وقتی صغیر است. اگر بچه کبیر باشد جایز نیست مگر قبض کند.

پرسیدم مردی صدقه داده به مرد دیگری، اما او هنوز صدقه را تصرف نکرده. آیا جایز است؟ فرمود جایز است چه تصرف کرده باشد و چه تصرف نکرده باشد.

پرسیدم مردی مالی را کرایه کرده تا مکان معینی از آن محل رد شود و بگذرد. چهارپا مُرد و سقط شد. چه باید بکند؟ فرمود: اگر از آن محل تجاوز کرده مستاجر و ضامن است.

پرسیدم شخصی چهارپائی را کرایه کرده و به دیگری واگذار نموده و چهارپا سقط شد و مُرد. بر او چیست؟ اگر شرط کرده دیگری جز او سوار نشود ضامن آن است، اما اگر حرفی نزده چیزی بر او نیست.

پرسیدم شخصی مال سواری را کرایه کرد. افتاد در چاه و اعضایش شکست. چه باید بکند؟ فرمود: او ضامن است. باید مال سواری را ببندد. اگر گواه آورد که بسته و محکم نموده چیزی بر او نیست.

پرسیدم شتر مست می‌شود و کسی را می‌کشد. برادر مقتول شتر را می‌کشد. چه باید بکنند؟ فرمود: صاحب شتر باید دیه مقتول را بدهد و کشنده شتر باید قیمت شتر را بپردازد.

پرسیدم مردی در اختیارش کنیزی هست که متعلق به دو نفر است. یکی از آن دو نفر به او می‌گوید من منصرف شده‌ام که کنیزم را از تو بگیرم و سهم خود را می‌فروشم به دیگری، سهم خودش را می‌فروشد. خریدار می‌گوید من کنیزم را می‌خواهم. آیا زنش بر او حرام می‌شود؟ فرمود: اگر خریدار غیر از کسی است که با او

ازدواج کرده، طلاق به دست اوست. اگر خواست جدائی می‌اندازد بین آن دو وگرنه رهایش می‌کند با او باشد. زن برای شوهر حلال است و بر همان ازدواج هستند تا مشتری کنیز خود را بگیرد. اما اگر به ازدواج مجدد درآورد، در اینصورت طلاق در اختیار شوهر اوست، به دست صاحب کنیز نیست.

پرسیدم مرد برای فرزندش زنی گرفته در حالی که صغیر است. آن پسر با زن خود دخول می‌کند. مهر آن زن با کی است بر پدر یا پسر؟ فرمود: مهر بر پسر است. اگر چیزی نداشته باشد به گردن پدر است. اگر ضامن فرزند خویش باشد یا ضامن نباشد، وقتی به ازدواج او درآورده در حال صغیر بودن او.

پرسیدم شخصی آزاد کنیزی که مال دو نفر است به ازدواج در آورده. یکی از دو نفر می‌خواهد کنیز را از او بگیرد آیا می‌تواند؟ فرمود: طلاق به دست شوهر است. صحیح نیست برای هیچ کدام از دو شریک، که او را طلاق بدهند و کنیز را بگیرند.

پرسیدم خُم آبی است که در آن هزار رطل آب می‌باشد. در آن قطره ادراری ریخته. آیا می‌توان آشامید یا وضو گرفت؟ فرمود: صحیح نیست.

پرسیدم در یک دیگ هزار رطل که در آن آب گوشت می‌پزند داخل دیگ مقداری خون ریخته می‌توان آن را خورد؟ فرمود: وقتی پخت بخور، اشکالی ندارد.

پرسیدم موشی در چاهی افتاده و مرده است. می‌توان با آن آب وضو گرفت؟ فرمود: هفت دلو از چاه آب بکش، بعد وضو بگیر، اشکالی ندارد.

پرسیدم موشی در چاهی افتاده، بیرون آورده‌اند که تکه تکه شده، می‌توان وضو گرفت از آب چاه؟ فرمود: بیست دلو می‌کشی. وقتی قطعه قطعه شد بعد وضو می‌گیری. اشکال ندارد.

پرسیدم بچه‌ای ادرار کرده در چاهی. می‌توان از آن آب وضو گرفت؟ فرمود: تمام آب را باید کشید.

پرسیدم مردی دست به میت زده. آیا باید غسل کند؟ فرمود: اگر میت سرد نشده باشد غسل ندارد. اگر سرد شده باشد وقتی دست زد باید غسل کند.

پرسیدم در چاهی شراب ریخته. می‌توان وضو گرفت از آن آب؟ گفت: صحیح نیست مگر همه آب را بکشند.

پرسیدم مرد صدقه‌ای را در راه خدا می‌دهد. قطعی می‌تواند از صدقه خود برگردد؟ فرمود: وقتی صدقه در راه خدا داد، مال مساکین و ابن‌السبیل است، نمی‌تواند برگردد.

پرسیدم مرد می‌تواند نماز یا روزه بگیرد از طرف بعضی اموات خود؟ فرمود: آری، هرچه می‌خواهد نماز می‌خواند و به میت می‌دهد. وقتی به میت بخشید، متعلق به او می‌شود.



بخش هجدهم

احتجاج اصحاب امام علیه‌السلام با مخالفین

سید مرتضی رضی‌الله‌عنه در کتاب فصول می‌نویسد: شیخ فرمود: حزاربن‌عمروضبی پیش یحیی‌بن‌خالدبرمکی رفت. یحیی به او گفت یا ابا عمرو علاقه داری مناظره کنی با یکی از استوانه‌های شیعه؟ ضرار گفت: هر که را مایل هستی بیاور.

یحیی‌بن‌خالد از پی هشام‌بن‌حکم فرستاد و او را آورد. به او گفت: ابا محمد! این شخص ضرار است. او را در قدرت عقیده‌شناسی می‌شناسی و می‌دانی که در عقیده با تو مخالف است. در مورد امامت با او سخن بگو. گفت بسیار خوب. آنگاه توجه به ضرار نموده، گفت: یا ابا عمرو بگو ببینم باید در ولایت و تبرّی به کدام یک از این دو می‌توان اعتماد نمود؟ بر شخصیت و مقام ظاهری یا باطنی؟

ضرار در پاسخ گفت: بر شخصیت ظاهری، زیرا از باطن جز خدا کسی خبر ندارد مگر به وسیله وحی. هشام حرکت نموده گفت: بگو ببینم کدام یک از آن دو مرد بیشتر دفاع با شمشیر در مقابل پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌کرد و دشمنان خدا را مقابل آن جناب بیشتر کشت و بیشتر در جنگ‌ها مؤثر بود علی‌بن‌ابیطالب یا ابابکر؟ ضرار در جواب گفت: علی‌بن‌ابیطالب، اما ابابکر یقین بیشتری داشت.

هشام گفت این مطلب در ارتباط با باطن است که قرار شد در آن مورد بحث نکنیم ولی خود اعتراف کردی که علی علیه‌السلام با ظاهر کار خود مقامی را در



ولایت داشت که ابابکر نداشت. ضرار گفت: صحیح است، این ظاهر است.

سپس هشام گفت: اگر باطن با ظاهر مساوی بود مگر این فضیلت نیست که غیر قابل دفع است؟ ضرار جواب داد: آری. هشام گفت: مگر نمی‌دانی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: تو نسبت به من مانند هارون هستی نسبت به موسی، جز اینکه پیامبری بعد از من نیست. ضرار گفت صحیح است.

هشام گفت: مگر می‌شود چنین حرفی را به علی علیه‌السلام بزند جز اینکه علی در نزد او در باطن مؤمن است؟ گفت: نه. هشام گفت: پس ظاهر و باطن علی علیه‌السلام هر دو مساوی شد و برای دوست تو نه ظاهری هست و نه باطن الحمدلله.

مناظره دیگر هشام

شیخ گفت یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون الرشید از هشام بن حکم پرسید آیا می‌شود حق در دو حجت مخالف باشد؟ هشام جواب داد نه. یحیی گفت اینک بگو دو نفر در یک مسئله دینی اختلاف دارند و نزاع می‌کنند خالی از این نیست، یا هر دو محق باشد یا هر دو یاوه سرا، یا یکی بر حق و دیگری بیهوده گو. هشام گفت صحیح است، اما نمی‌توانند هر دو محق باشند به دلیل سخنی که قبلاً گفتم در این موقع یحیی گفت پس بگو ببینم.

علی و عباس که پیش ابابکر شکایت کردند در میراث کدامیک محق بودند و کدامیک مبطل. چون تو گفتی نمی‌تواند هر دو محق و هر دو مبطل باشند.

هشام گفت با خود فکر کردم اگر بگویم علی بیهوده ادعا می‌گرد کافر شده‌ام و از مذهب خارج می‌شوم، اما اگر بگویم عباس بیخود ادعا می‌گرد، گردنم زده می‌شد. سؤالی کرده بود که قبلاً از من نشده بود و جوابی برایش آماده نکرده بودم. از این دعای امام صادق علیه‌السلام یادم آمد که فرمود: هشام پیوسته در تائید روح‌القدس خواهی بود تا وقتی ما را کمک می‌کنی فهمیدم من خوار نخواهم شد. جواب به نظرم آمد در همان حال.

گفتم هیچکدام خطائی نکرده بودند و هر دو محق بودند، این مسئله در قرآن نظیر دارد در داستان داود چنانچه خداوند می‌فرماید «هل اتیك نبؤ الخصم اذ تسوروا المحراب» تا این آیه «خصمان بغی بعضنا علی بعض» اینک بگو کدام فرشته بر حق و کدام بر باطل بود یا می‌گوئی هر دو خطا کار بودند، هر جوابی بدهی من هم همان جواب را خواهم داد.

یحیی گفت من نمی‌گویم آن دو فرشته خطا کرده‌اند می‌گویم هر دو صحیح می‌گفتند زیرا آن دو باهم واقعاً اختلافی نداشتند و نه در حکم اختلاف داشتند این حرف را زدند تا داود را متوجه اشتباه خود بکنند و او را متوجه حکم نمایند.

گفتم همین‌طور علی و عباس اختلافی در حکم نداشتند و در واقع مخاصمه نداشتند این اختلاف را ابراز کردند تا ابابکر را متوجه اشتباهی بکنند و او را بر خطایش آگاه سازند و بفهمانند که در میراث به آن دو ستم روا داشته. آنها شکی در کار خود نداشتند، کار آنها عیناً مانند کار آن دو فرشته بود. یحیی نتوانست حرفی بزند. رشید از جواب من خوشش آمد.

مناظره‌ای از هشام

شیخ نیز گفت: هارون‌الرشید مایل بود مناظره هشام را با خوارج مشاهده کند. دستور داد هشام بن حکم و عبدالله بن یزید اباضی را آوردند. هارون در جائی قرار گرفت که سخن آنها را بشنود ولی او را نبینند. این مناظره در حضور یحیی بن خالد بود.

یحیی به عبدالله بن یزید گفت سؤالی از هشام بکن. هشام گفت ما با خوارج سؤالی نداریم. عبدالله گفت چطور؟ زیرا شما گروهی هستید که با ما بر ولایت علی و تعدیل او و اقرار به امامتش هم عقیده بودید، بعد از ما جدا شدید در عداوت و بیزاری از او و ما بر همان اجماع هستیم و گواهی شما را می‌پذیریم. این اختلاف شما به عقیده ما ضرری نمی‌رساند و ادعایتان مورد قبول نیست زیرا اختلاف نمی‌تواند

مقابله با اتفاق و هم آهنگی نماید. گواهی دشمن برای دشمنش پذیرفته است ولی شهادت علیه او مردود است.

یحیی بن خالد گفت نزدیک مغلوب نمودن او رسیدی ولی بیشتر ادامه بده که امیرالمؤمنین این کار را دوست می‌دارد. هشام گفت اشکالی ندارد اما استدلال ما گاهی به جائی می‌رسد که دقیق است و زود نمی‌توان فهمید. ممکن است یکی از ما دو نفر به معانده برخیزیم و یا واقعاً نفهمیم اگر واقعاً مایل است با هم بحث کنیم یک نفر را قرار بدهد بین ما و او حکومت کند، اگر خارج از جاده شدم مرا برگرداند و اگر او ستمگری کرد متوجهش نماید.

عبدالله بن یزید گفت هر کسی را مایلی انتخاب کن، من راضیم. هشام گفت ولی من می‌گویم اگر از اصحاب من باشد ممکن است تعصب بی‌جا به خرج دهد و اگر از یاران تو باشد ممکن است علیه من حکم کند، اگر مخالف عقیده من و تو باشد نه من و نه تو به او اطمینانی نداریم. به همین جهت یک نفر از یاران تو یک نفر از اصحاب من انتخاب می‌کنیم که آن دو نفر ناظر استدلال من و تو باشند و به حق حکومت کنند. عبدالله بن یزید گفت خوب انصاف دادی، من هم انتظار همین نظر را از تو داشتم.

هشام روی به یحیی بن خالد نموده گفت من او را مغلوب کردم و تمام پایه‌های اعتقادی او را به سادگی واژگون کردم، دیگر چیزی ندارد بگوید و لازم به مناظره نیست. گفت در این موقع پرده بالا رفت و یحیی بن خالد گوش داد. هارون گفت این مرد مدعی است که متکلم و مذهب شناس شیعه است، با این مرد هم آهنگ شدم و مناظره‌ای نکرد، بعد ادعا کرد که من او را مغلوب کرده‌ام و اعتقادش را به باد دادم. بگو این ادعای خود را ثابت نماید.

یحیی بن خالد به هشام گفت امیرالمؤمنین می‌گوید این ادعای خود را ثابت کن. هشام گفت اینها با ما پیوسته به روایت علی‌بن‌ابی‌طالب هم اعتقاد بودند تا جریان حکمین پیش آمد به واسطه حَکَم قرار دادن علی علیه‌السلام را کافر دانستند و گمراه به شمار آوردند و این همان جهت امتیاز و مشخصات مذهبی آنها است. اینک



خود این مرد حَکَم قرار داد، با اینکه سر آمد چنین عقیده‌ایست بی آنکه ضرورتی ایجاب نماید. دو مرد مختلف را به عنوان حکم پذیرفت که یکی مخالف عقیده اوست و او را نسبت به کفر می‌دهد، دیگری مذهب او را می‌پسندد، اگر این کار را صحیح انجام داده علی علیه‌السلام به انجام آن شایسته‌تر است و اگر خطا کرده و کافر شده دیگر احتیاجی نداریم به مناظره، زیرا خود گواه شده است بر کفر خویش. توجه به اینکه خودش کافر است یا مؤمن مهم‌تر است از اینکه علی علیه‌السلام را کافر می‌داند یا نه. هارون خوشش آمد دستور داد به او جایزه بدهند.

مناظره‌ای دیگر

شیخ ادام الله بقاه گفت هشام از بزرگترین یاران حضرت صادق علیه‌السلام بود، مردی فَقیه و روایات زیادی نقل کرده، از صحابه حضرت صادق علیه‌السلام به شمار می‌رفت و خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نیز رسیده بود، او را ابا محمد و اباالحکم می‌گفتند و مولیٰ بنی شیبان و ساکن کوفه بود. به مقامی در خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید که روزی در مِنی وارد بر امام شد تازه موی بر گونه‌اش روئیده بود و در محضر امام شخصیت‌های بزرگ شیعه از قبیل حمران بن اعین و قیس ماصر و یونس بن یعقوب و ابی جعفر احول و دیگران حضور داشتند. او را بر تمامی آنها برتری بخشید با اینکه همه از او بزرگتر بودند در سنّ، وقتی متوجه شد که این برتری موجب ناراحتی اصحاب شد فرمود «هذا ناصرنا بقلبه و لسانه و یده» این جوان یاور ما است با دل و دست و زبان.

روزی از امام علیه‌السلام از اسماء الله و اشتقاق آنها سؤال کرده بود. آنجناب جواب داد بعد به او فرمود: فهمیدی آنطور که بتوانی دشمنان ملحد ما را دفع کنی؟ عرض کرد آری «قال ابو عبدالله علیه‌السلام نفعك الله عزوجل به وثبتك» خداوند تو را بهره‌مند کند از این و ثابت قدم بدارد تو را.

هشام گفت به خدا قسم از آن وقت تا کنون هیچ کس در توحید نتوانسته بر من

غلبه کند.

شیخ می‌فرماید هشت نفر از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که تمام آنها هشام نامیده می‌شدند:

۱- ابو محمد هشام بن حکم مولیٰ بنی شیبان همین هشام. ۲- هشام بن سالم مولیٰ بشر بن مروان که از اسیران جوزجان بود. ۳- هشام کفری همان کسی که علی بن حکم از او نقل می‌کند. ۴- هشام معروف به ابی عبدالله بزاز. ۵- هشام صید نانی رحمة الله علیه. ۶- هشام خیاط رحمة الله علیه. ۷- هشام بن یزید رحمة‌الله علیه. ۸- هشام مثنّی کوفی رحمة‌الله‌علیه.

شیخ نقل می‌کند که از هشام بن حکم سؤال کردند روایتی را که اهل سنت از قول امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کنند که پس از مردن عمر علی علیه‌السلام وارد شد در حالی که عمر را کفن کرده بودند. فرمود: دوست داشتم خدا را با صحیفه این کفن شده ملاقات می‌کردم و در حدیث دیگری است من امیدوارم که خدا را با صحیفه این مرده ملاقات کنم.

هشام در جواب گفت این حدیث ثابت نشده و سند آن معروف نیست و از طریق حدیث سازان و بازاریها است. بر فرض ثابت هم باشد معنی حدیث واضح است. جریان این است که عمر و ابابکر و مغیره و سالم مولیٰ ابی حذیفه و اباعبیده با هم قراردادی نوشتند که هرگاه پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا رفت نگذارند هیچ کدام از اهل بیت او ارث ببرند و جانشین گردند. این قرارداد از عمر بود چون سر کرده آنها به شمار می‌رفت. پس آن صحیفه‌ای که مایل بود امیرالمؤمنین علیه‌السلام خدا را با آن ملاقات کند، همین قرارداد بود تا با او به مخاصمت پردازد و علیه او احتجاج نماید.

و دلیل بر این مطلب روایتی است که عامه از ابی بن کعب نقل کرده‌اند که بعد از درگذشت پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با صدای بلند که تمام اهل مسجد صدایش را شنیدند می‌گفت مردم قرارداد نویسان هلاک شدند، من برای آنها متأثر نیستم ولی تأثر من به واسطه کسانی است که آنها گمراهشان کردند.



گفتند ای صحابی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این قرارداد نویسان کیانند و قرارداد آنها چه بود؟ گفت گروهی با هم قرارداد بستند که پس از فوت پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نگذارند احدی از اهل بیت آنجناب ارث ببرد و مقامش را به آنها ندهند. به خدا قسم اگر تا روز جمعه زنده بمانم در میان مردم به پا می‌ایستم و برای مردم آنها را معرفی خواهم کرد اما تا جمعه زنده نماند.

اختصاص - احمد بن حسن از عبدالعظیم بن عبدالله نقل کرد که هارون الرشید به جعفر بن یحیی برمکی گفت من مایلم استدلال اهل کلام را بشنوم به طوری که مرا نبینند و عقیده خود را اظهار نمایند.

جعفر دستور داد متکلمین را احضار نمایند. همه حاضر شدند. هارون در جائی پرده آویخته بود و سخن آنها را می‌شنید. همه جمع شدند و مجلس پر شد. انتظار هشام بن حکم را می‌کشیدند. هشام وارد شد، پیراهنی داشت که تا زانویش آمده بود و شلواری تا نیمه ساق به پا داشت. به همه سلام داد و جعفر بن یحیی را به خصوص مورد احترام قرار نداد. یکی از حاضران گفت چرا علی را بر ابابکر فضیلت می‌بخشی با اینکه خداوند می‌فرماید «ثانی اثنین اذهما فی الغار اذیقول مصاحبه لا تحزن ان الله معنا» هشام گفت بگو ببینم حزن ابابکر در غار آیا در راه رضای خدا بود یا خداوند راضی نبود؟ سؤال کننده از جواب سکوت کرد. هشام گفت اگر خدا راضی بود چرا پیامبراکرم او را نهی کرد و فرمود «لا تحزن» از اطاعت خدا او را نهی می‌کند اما اگر می‌گوئی خدا راضی نبوده، نباید افتخار کنی به چیزی که خداوند راضی نبوده با اینکه خداوند می‌فرماید «فأنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین» [1].

و سپس دیگر اینکه شما می‌گوئید ما هم معتقدیم و هم می‌گویند که بهشت مشتاق چهار نفر است: علی‌بن‌ابی‌طالب، مقداد ابن اسود، عمار بن یاسر و ابوذر

۱- در آیه غار خداوند سکینه را اختصاص به پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دهد و ابابکر مشمول سکینه نمی‌شود ولی در این آیه تمام مؤمنین را مشمول سکینه قرار می‌دهد که این خود نقص ابابکر است.

غفاری، علی علیه‌السلام در این چهار نفر هست و این فضیلت را دارد ولی ابابکر در اینجا نیست. او بر دوست شما به این امتیاز برتری دارد.

شما و ما معتقدیم و همه می‌گویند دفاع کنندگان از اسلام چهار نفرند: علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌اسلام، زبیربن‌عوام، ابودجانه انصاری و سلمان فارسی. ملاحظه می‌کنی که علی علیه‌اسلام در این فضیلت با آنها همراه است ولی ابابکر جزء آنها نیست. علی علیه‌اسلام به این امتیاز هم بر او برتری دارد.

ما و شما و تمام مردم معتقدند که قراء چهار نفرند: علی‌بن‌ابی‌طالب، عبدالله‌بن مسعود، ابی‌بن کعب و زیدبن ثابت. علی در این فضیلت با آنها همراه است و دوست شما جزء آنها نیست. این امتیاز نیز اختصاص به او دارد و رفیق شما این امتیاز را ندارد.

همه ما و شما و مردم معتقد هستیم که ابرار چهار نفرند: علی‌بن‌ابی‌طالب، فاطمه، حسن و حسین علیه‌السلام. دوست ما در این فضیلت شرکت دارد و رفیق شما این امتیاز را ندارد.

ما و شما و همه مردم معتقدند: که شهداء چهار نفرند: علی‌بن‌ابی‌طالب، جعفر، حمزه و عبیدة‌بن حارث بن عبدالمطلب. اینک ملاحظه می‌کنی که علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌اسلام در این جمع نیز داخل است ولی دوست شما از آن تخلف دارد. این امتیاز نیز متعلق به علی است و او مشمول این امتیاز نیست.

در این موقع هارون پرده را بلند کرد و به جعفر دستور داد مردم خارج شوند. با ترس خارج شدند. هارون خود داخل مجلس شد و گفت چه کسی بود این زنازاده؟ تصمیم گرفتم او را بکشم و به آتش بسوزانم.



بخش نوزدهم

مناظرات حضرت علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام با ملل مختلف و ادیان در حضور مأمون و دیگران

حسن بن محمد نوفلی می‌گوید وقتی حضرت رضا علیه‌السلام پیش مأمون آمد، مأمون به فضل بن سهل دستور داد سران مذاهب را از قبیل جاثلیق (رئیس نصرانیان) و رأس الجالوت (رئیس کلیمیان) و رؤسای صابئین (ستاره پرستان) و هربذاکبر و پیروان زردشت و نسطاس رومی و مذهب شناسان را جمع کند تا مناظره امام علیه السلام را با آنها بشنود.

فضل بن سهل آنها را جمع کرد و به مأمون اطلاع داد که اجتماع نموده‌اند. مأمون گفت همه را پیش من بیاور، وقتی وارد شدند خیلی به آنها احترام کرد. سپس گفت من شما را برای آن جمع کرده‌ام تا مناظره کنید با پسرعمویم که تازه از حجاز آمده. فردا صبح پیش ما بیائید،

مبادا کسی تخلف جوید. گفتند به دیده منت ان شاءالله خواهم آمد.

حسن بن محمد توفلی گفت من در خدمت حضرت رضا علیه‌السلام مشغول صحبت بودم که یاسر خادم وارد شد، او عهده دار کارهای حضرت رضا علیه‌السلام بود. گفت آقا امیرالمؤمنین سلام می‌رساند می‌گوید برادرت فدایت شود. رؤسای مذاهب مختلف پیش من جمع شده‌اند اگر مایل باشید صبح زود شما هم تشریف بیاورید در صورتی که مایل باشید سخن آنها را بشنوید اگر میل نداشتید شما را به



زحمت نمی‌اندازم اگر اجازه بدهید ما خدمت شما می‌رسیم هیچ زحمتی ندارد برای ما.

حضرت رضا علیه‌اسلام فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو می‌دانم منظور شما را من ان شاء الله صبح زود خواهم آمد.

حسن بن محمد گفت وقتی یاسر رفت امام رو به من کرده فرمود: تو عراقی هستی. عراقیان تیز هوش هستند، نظرت چیست در این اجتماعی که مأمون تهیه دیده؟ گفتم فدایت شوم می‌خواهد شما را امتحان نماید و بداند معلومات شما چقدر است؟ اما پایه‌ای نااستوار بنا نموده و بد نظری دارد. امام علیه‌السلام پرسید بر چه پایه‌ای کار را بنا نموده؟

گفتم اصحاب کلام و بدعت سازان برخلاف علماء و دانشمندان هستند. زیرا دانشمندان مسائل غیرواقعی را منکر می‌شوند ولی متکلمن و اصحاب نظر و مشرکان منکر واقعیت‌ها می‌شوند و اهل تهمت و ناروا گوئی هستند. اگر ثابت کنی خدا یکتا است می‌گویند وحدانیت او را برای ما تحقیق کن. اگر بگوئی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر است می‌گویند رسالت او را اثبات نما. بعد شروع به تهمت می‌کنند. با اینکه طرف برای آنها استدلال می‌نماید آنقدر مغالطه می‌کنند تا شخص حرف خود را پس بگیرد، باید شما از بحث آنها بپرهیزی.

امام علیه‌السلام لبخندی زده فرمود: نوفلی می‌ترسی که بر من غلبه کنند؟ گفتم نه به خدا چنین ترسی ندارم. امیدوارم خداوند شما را بر آنها پیروز نماید ان شاء الله. فرمود: می‌دانی مأمون چه وقت پشیمان می‌شود؟ گفتم آری. فرمود: وقتی بشنود که با اهل تورات به وسیله توراتشان و با انجیلیان با انجیل خود آنها و با اهل زبور به وسیله زبور و با ستاره پرستان با زبان عبری و با زردشتیان به زبان فارسی و با رومیان با زبان رومی و با مذهب شناسان مختلف به زبان خودشان استدلال نمایم. وقتی همه را مغلوب نمایم و استدلالشان را باطل کنیم و حرف خود را پس بگیرند و سخن مرا بپذیرند، آن وقت می‌فهمد که مسندی که بر آن تکیه نموده استحقاق ندارد در این موقع پشیمان می‌شود ولا حول ولا قوة الاّ باللّه العلی العظیم.



فردا صبح فضل بن سهل آمد و گفت فدایت شوم پسر عمویت انتظار شما را دارد، تمام علماء آمده‌اند آیا تشریف می‌آورید. فرمود: تو جلو برو من هم خواهم آمد ان شاء الله بعد امام وضو برای نماز گرفت و مختصری شربت سویق (غذائی است که با آب و آرد و روغن درست می‌کنند) به من نیز عنایت کرد با هم خارج شدیم و پیش مأمون رفتیم.

تمام مدعوین حضور داشتند. محمدبن جعفر نیز با گروهی از فرزندان ابوطالب و بنی‌هاشم حضور داشتند. مدتی آنها ایستاده بودند و حضرت رضا علیه‌السلام با مأمون نشسته بود و صحبت می‌کرد تا اجازه جلوس به آنها داد نشستند. مأمون با تمام صورت توجه به امام داشت و با او صحبت می‌کرد تا یک ساعت.

بعد رو کرد به جاثلیق و گفت اینک پسر عمویم علی‌بن‌موسی‌بن‌جعفر که از فرزندان فاطمه‌زهرا علیهاالسلام و فرزند علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام است تشریف آوردند. مایلم با ایشان بحث کنی ولی جانب انصاف را رعایت نمائی. جاثلیق گفت چگونه بحث نمایم با شخصی که استدلال به کتابی می‌نماید که من منکر آن کتاب هستم و به پیامبری که ایمان به نبوت او ندارم.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: اگر استدلال به انجیل خودت بنمایم اقرار می‌کنی؟! جاثلیق پاسخ داد مگر می‌توانم گفته انجیل را نپذیرم. به خدا قسم اقرار می‌کنم گرچه خلاف میلم باشد. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هر چه مایلی بپرس ولی دقت در جواب بکن.

جاثلیق گفت عقیده شما درباره نبوت حضرت عیسی و کتاب او چیست؟ آیا منکر آن دو هستی؟ امام فرمود: من معتقد به نبوت عیسی و کتاب او و بشارتی که به امتش داده و آنچه حواریین به آن اقرار نموده‌اند هستم. ولی کافرم به نبوت عیسائی که اقرار به نبوت حضرت محمد و به کتاب او نداشته باشد و امتش را به این بشارت نداده باشد.

جاثلیق گفت مگر اثبات سخن به وسیله دو شاهد عادل نمی‌شود؟ فرمود: چرا. گفت دو شاهد عادل که نصرانیت آنها را بپذیرد بر نبوت حضرت محمد



صلی‌الله‌علیه‌وآله اقامه بکن از ما نیز همین دو شاهد را از غیر ملتمان بخواه.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: انصاف دادی آیا از من آن عادلی که از همه مقدم‌تر پیش عیسی بن مریم بود نمی‌پذیری؟ گفت چرا، اما آن امام عادل که بود؟ نامش را ببر. فرمود: نظر تو درباره یوحنای دیلمی چیست؟ گفت به به محبوب‌ترین شخص را در نزد عیسی مسیح نام بردی. فرمود: تو را سوگند می‌دهم آیا انجیل نمی‌گوید که یوحنا گفت حضرت مسیح به من خبر داد از نبوت محمد عربی و بشارت داد که او بعد از من خواهد آمد و من به حوارین بشارت دادم ایمان به او آوردند. جاثلیق گفت این حرف را یوحنا از حضرت مسیح نقل کرده و بشارت به نبوت مردی داده و اهل بیت او. و وصیّش اما معین نکرده که چه وقت خواهد آمد و نام نبرده که ما او را بشناسیم. فرمود: اگر من یک نفر را بیاورم که انجیل بخواند و ذکر محمد و اهل بیت و امتش را بنماید آیا ایمان می‌آوری به او؟ گفت: حتماً.

حضرت رضا علیه‌اسلام به نسطاس رومی گفت سفر سوم انجیل را از حفظ هستی؟ گفت آری. فرمود: گوش کن من می‌خوانم اگر نام حضرت محمد و اهل بیتش را برده بود گواهی بده اما اگر نبرده بود شهادت نده. بعد شروع کرد به خواندن سفر سوم. همینکه رسید به ذکر پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ایستاد آنگاه فرمود: تو را سوگند می‌دهم به حق عیسی مسیح و مادرش. قبول داری که من عالم به انجیل هستم؟ گفت آری. بعد شروع به خواندن کرد آنچه درباره محمد و اهل بیت و امتش بود. آنگاه فرمود: حالا چه می‌گوئی نصرانی! این گفته عیسی بن مریم است اگر تکذیب کنی، گفته انجیل را تکذیب موسی و عیسی را نموده‌ای، چنانچه منکر این وحی شوی کشتن تو واجب می‌شود چون تو کافر به خدا و پیامبر و کتاب او شده‌ای.

جاثلیق گفت منکر آنچه از انجیل خوانده‌ای نیستم و اقرار می‌کنم حضرت رضا علیه‌السلام فرمود گواه باشید که اقرار دارد بعد فرمود: از هر چه مایلی بپرس. گفت بفرمائید حوارین عیسی چند نفر بودند؟ فرمود: از شخص مطلعی پرسیدی اما حوارین دوازده نفر بودند. داناترین و بهترین آنها الوقا بود. اما علمای نصاری سه نفر بودند یوحنا اکبر که ساکن باج بود و یوحنا که در قرقیسا سکونت داشت و یوحنا

دیلمی.که در زجار بود در نزد او ذکر پیامبر و اهل بیت و امتش بود هم او بشارت داد امت عیسی و بنی اسرائیل را به ظهور پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله.

سپس فرمود: نصرانی! به خدا قسم ما ایمان به عیسائی داریم که ایمان به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد و هیچ ایرادی به عیسای شما نداریم جز ضعف و ناتوانی و کمی روزه و نمازش. جاثلیق گفت علم خود را تباه کردی و امر خود را تضعیف نمودی. من گمان می‌کردم تو داناترین فرد مسلمان هستی. حضرت رضا فرمود: منظورت چیست؟ جاثلیق جواب داد از طرف شما که می‌گوئی عیسی کم روزه می‌گرفت و نماز کم می‌خواند با اینکه عیسی نه یک روز افطار کرد و نه شبی را خوابید و در تمام سال روزه داشت.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: برای چه کسی روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؟ جاثلیق زبانش بند آمد و نتوانست جوابی بدهد [1].

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: از مسئله‌ای سؤال می‌کنم. گفت بفرمائید اگر دانستم جواب می‌دهم. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: انکار نداری که عیسی مرده زنده می‌کرد به اجازه خدا. جاثلیق گفت این مطلب را انکار می‌کنم زیرا کسی که مرده زنده کند و کور را بینا نماید و برص را شفاء دهد شایسته پرستش است.

حضرت رضا فرمود: یسع نیز کار حضرت عیسی را کرد، به روی آب راه رفت و مرده زنده کرد و کور و برص را شفا بخشید ولی امت او یسع را به عنوان خدا نگرفتند هیچکس او را پرستش نمی‌کرد. حزقیل پیامبر نیز کار عیسی مسیح را انجام داد سی و پنج هزار نفر را بعد از مرگ زنده کرد با اینکه شصت سال از مرگ آنها گذشته بود.

سپس روی به رأس الجالوت (رئیس کلیمیان) نموده فرمود: آیا تو در تورات میان جوانان بنی اسرائیل آنها را دیده‌ای که بخت نصر انتخابشان کرد از میان اسیران بنی‌اسرائیل موقعی که در بیت‌المقدس جنگ کرد و آنها را به بابل برد. خداوند حزقیل را مبعوث نمود. آنها را زنده کرد این مطلب در تورات هست، هرکس منکر

۱- چون آنها که معتقدند به خدائی عیسی پس برای که روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند.

شود کافر است.

رأس الجالوت در پاسخ گفت شنیده‌ام و می‌دانم شما راست می‌گوئید بعد امام علیه‌السلام فرمود: اینک گوش کن تا آن سفر را بخوانم. شروع به خواندن تورات کرد. یهودی از این قرائت در شگفت شد و تعجب می‌کرد.

سپس روی به نصرانی نموده فرمود: اینها قبل از عیسی بودند یا عیسی قبل از آنها گفت قبل از عیسی بودند.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: قریش اجتماع نمودند خدمت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه وآله و تقاضا نمودند که مرده‌هایشان را زنده کند. علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام را فرستاد. فرمود: با اینها می‌روی به قبرستان و نام اینها را با صدای بلند فریاد بزن فلانی! فلانی فلانی، و بگو محمد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گوید به اذن خدا از جای حرکت کنید. از جای حرکت کردند درحالی خاک از سر خود می‌افشاندند. قریش شروع کردند به سؤال کردن از وضعشان. به آنها گفتند حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به رسالت مبعوث شده. گفتند ای کاش ما او را درک می‌کردیم و ایمان به او می‌آوردیم. او کور و برص و دیوانه را شفا بخشید و چهارپایان و پرنده‌ها و جن و شیاطین با او صحبت می‌کردند ولی ما پیامبر خودمان را به عنوان پروردگار نپذیرفتیم. در مقابل خدا منکر فضل هیچکدام از پیامبران هم نیستیم، اما شما که عیسی را خدا می‌دانید باید حزقیل ویسع را نیز خدا بدانید چون همان کار عیسی را انجام دادند.

گروهی از بنی اسرائیل از خانه و زندگی خود فرار کردند از ترس و با هزاران نفر بودند. خداوند در یک ساعت آنها را میراند. اهالی ده اطراف آنها دیواری کشیدند. همانجا بودند تا استخوانها پوسیده شد و کهنه گردید. پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل از آنجا گذشت. در شگفت شد از اینهمه استخوان پوسیده. خداوند به او وحی کرد می‌خواهی آنها را برای تو زنده کنم تا به تبلیغ ایشان بپردازی؟ گفت: آری پروردگارا خداوند وحی کرد به او که ایشان را صدا بزن. صدا زد استخوانهای پوسیده از جای حرکت کنید. به اذن خدا همه زنده شدند و خاک از سر خود می‌افشاندند. از آن

گذشته ابراهیم خلیل الرحمن موقعی که پرنده‌ها را قطعه قطعه کرد و روی هر کوهی مقداری از آنها را قرار داد. بعد صدا زد، با سرعت آمدند. غیر از آن موسی‌بن‌عمران و آن هفتاد نفری که انتخاب کرد که با او به کوه بیایند و گفتند تو خدا را دیده‌ای، به ما نیز نشان بده. گفت من خدا را ندیده‌ام. گفتند ما ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم. صاعقه‌ای بر آنها جهید، تمامشان سوختند. موسی تنها ماند. عرض کرد خدایا من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را انتخاب کردم و آوردم. حالا تنها برگردم چگونه حرف مرا قبول می‌کنند. اگر می‌خواستی آنها را قبلاً می‌کشتی با من و به واسطه حرف نادان مردم ما را هلاک می‌کنی. خداوند پس از مرگ آنها را زنده کرد. تمام آنچه برایت نقل کردم نمی‌توانی دفع کنی زیرا تورات و انجیل و زبور و فرقان گویای این مطالب است.

اگر هرکس مرده زنده کند و کور و برص و دیوانه را شفا بخشد بتوان او را خدا گرفت باید تمام اینها خدا باشند. یهودی چه می‌گوئی؟ جاثلیق گفت سخن، سخن تو است لا اله الا الله.

بعد متوجه راس الجالوت شده فرمود: یهودی توجه کن. سؤال می‌کنم از تو ده آیه‌ای که نازل شده بر موسی‌بن‌عمران. آیا در تورات ذکر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و امتش آمده آنجا که می‌فرماید «زمانی که آمد امت اخیر پیروان شتر سوار خدا را تسبیح می‌کنند به واقع تسبیحی جدید در عبادتگاههای تازه. بنی اسرائیل به آنها پناه آورند و به قدرت ایشان سر فرود آورند تا آرامش خاطر می‌یابند. زیرا در اختیار آنها شمشیرهائی است که به وسیله آنها انتقام می‌گیرند از امت‌های کافر جهان در اطراف زمین» مگر همین‌طور در تورات نوشته نیست؟ راس الجالوت گفت چرا همین‌طور است. آنگاه رو به جاثلیق نموده فرمود: یا نصرانی! چقدر از کتاب شعیا اطلاع داری؟ گفت کلمه به کلمه واردم. به آن دو فرمود: این تهمت از این سخن او را می‌دانید «مردم من دیدم چهره الاغ سوار را که لباسی از نور پوشیده و شتر سوار را دیدم که نورش چون ماه می‌درخشید» گفتند چرا این حرف را زده؟

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: نصرانی آیا در انجیل این سخن عیسی را



می‌دانی «من می‌روم به سوی خدای شما و خودم و بارقلیطا می‌آید. او به واقعیت من گواهی می‌دهد چنانچه من گواهی به حقیقت او دادم. آن کسی که همه چیز را برای شما تفسیر می‌کند به دست اوست رسوائی امت‌ها و او استوانه کفر را در هم می‌شکند. جاثلیق گفت هر چه فرمودی در انجیل هست. ما اقرار کردیم. فرمود: این یکی را در انجیل قبول داری؟ گفت آری.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: جاثلیق! بگو ببینم انجیل اول را که گم کردید پیش چه کسی آن را یافتید؟ و این انجیل را چه کسی برای شما به وجود آورد؟ گفت ما فقط یک روز انجیل را گم کردیم بعد آن راتر و تازه یافتیم و یوحنا و متی برای ما آوردند.

فرمود: تو خیلی ناوارد هستی به اسرار انجیل و علمای آن. اگر این مطلب صحیح است پس چرا شما در مورد انجیل اختلاف دارید؟ این اختلاف در مورد همان انجیلهائی است که در دست شما است.

امروز اگر مطابق انجیل اول است اختلاف برای چیست؟ ولی من برایت جریان را توضیح می‌دهم. بدان وقتی انجیل اول گم شد امت نصاری پیش علمای خود اجتماع کردند و گفتند عیسی بن مریم کشته شد، انجیل را هم گم کرده‌ایم، اینک نزد شما دانشمندان چیست؟ لوقا و مرقابوس گفتند انجیل در سینه ما است ما سفر سفر برایتان خواهیم آورد. محزون نشوید و دست از عبادتگاه‌ها برندارید ما به زودی در تمام مورد سفر به سفر تمام آن را جمع می‌کنیم. لوقا و مرقابوس و یوحنا و متی نشستند این انجیل را برای شما نوشتند پس از گم شدن انجیل اول. اینها شاگرد شاگردان عیسی بودند، حالا فهمیدی؟

جاثلیق گفت این مطلب را نمی‌دانستم حالا فهمیدم و متوجه شدم که چقدر شما از انجیل مطلع هستی و مطالبی را شنیدم که دلم شاهد و گواه آن است و اطلاعاتم افزایش یافت. فرمود: گواهی اینها در نزد تو چگونه است؟ گفت: صحیح است، اینها دانشمندان انجیل هستند به هر چه گواهی دهند حق است. فرمود: به مأمون و سایر حاضرین از خویشاوندان خود که شما شاهد باشید. گفتند بسیار خوب.



سپس فرمود: به جاثلیق تو را به حق پسر و مادرش می‌دانی که متّی گفته است: عیسی مسیح پسر داود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب یهودابن حضرون است.

و مرقابوس در نژاد عیسی می‌گوید «او کلمة الله است که در جسد آدمی خداوند او را حلول داده و انسان شده است» لوقا گفته است عیسی بن مریم و مادرش دو انسان از گوشت و خون بودند در آن دو روح القدس داخل شده.

بعد تو معتقد هستی که از شهادت عیسی بر خود این بود که گفت: «این واقعیتی است که می‌گویم ای حوارین به آسمان صعود نمی‌کند مگر کسی که از آن فرود آمد جز شتر سوار خاتم‌الانبیاء که او بالا می‌رود به آسمان و فرود می‌آید»

درباره این گفته عیسی چه می‌گوئی؟ جواب داد این سخن عیسی است، منکر آن نیستیم. فرمود: چه می‌گوئی در مورد گواهی لوقا و مرقابوس و متی بر عیسی و نژادی که برای او ترتیب دادند، آنها دروغ بر عیسی بسته‌اند. حضرت رضا فرمود: مردم مگر او اول نپذیرفت گواهی اینها را و نگفت اینها علمای انجیل هستند و گفتارشان صحیح است.

جاثلیق گفت ای دانشمند مسلمانان مایلم در مورد آنها مرا معاف داری. امام علیه‌السلام فرمود: پذیرفتم اینک هر چه مایلی سؤال کن. جاثلیق گفت دیگری سؤال کند به حق عیسی مسیح گمان نمی‌کنم در میان علمای مسلمانان مانند تو کسی باشد.

امام متوجه راس الجالوت شده، فرمود: تو می‌پرسی از من یا من از تو بپرسم؟ گفت من می‌پرسم ولی دلیلی جز از تورات نمی‌پذیرم یا انجیل و یا زبور داود یا آنچه در صحف ابراهیم و موسی است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: دلیلی از من نپذیر مگر آنچه تورات گویای آن است، به زبان موسی‌بن عمران و انجیل به زبان عیسی بن مریم و زبور به زبان داود راس الجالوت گفت از کجا تو اثبات نبوت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌کنی؟ فرمود: به نبوت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله موسی‌بن‌عمران و عیسی‌بن‌مریم و داود خلیفةالله در زمین گواهی داده‌اند. گفت گفتار موسی‌بن‌عمران را بگو.



حضرت رضا فرمود: یهودی‌ا می‌دانی که موسی‌بن‌عمران وصیت کرد بنی اسرائیل را و به آنها گفت به زودی پیامبری خواهد آمد از برادرانتان، او را تصدیق کنید و حرفش را بشنوید برای بنی‌اسرائیل برادری جز فرزندان اسماعیل سراغ داری؟ اگر آشنا به خویشاوندی اسرائیل یا اسماعیل هستی و نژادی که بین آنها است از طرف اسماعیل.

راس الجالوت گفت این گفتار موسی است، رد نمی‌کنیم. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: آیا از برادران بنی‌اسرائیل پیامبری جز حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است؟ گفت نه. فرمود: پس این مطلب قبول است در نزد شما؟ گفت آری، ولی مایلم از تورات شاهدی برای آن بیاوری.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: تو منکری که تورات می‌گوید: «نور از کوه طور سیناء آمد و درخشید برای ما از ساعیر و آشکار شد برای ما از کوه فاران». راس الجالوت گفت این کلمات را آشنا هستم اما تفسیر آنها را نمی‌دانم. امام علیه‌السلام فرمود: من برای تو توضیح می‌دهم. این سخن که آمد نور از طرف کوه طور سیناء، این همان وحی است که خداوند بر موسی‌بن‌عمران در کوه طور سیناء نازل کرد و اما این که: «درخشید برای ما کوه ساعیر» همان کوه است که خداوند به عیسی‌بن‌مریم وحی نمود و او در آن کوه بود و اما این گفته: «آشکار شد بر ما از کوه فاران» فاران کوهی از کوههای مکه است که یک روز با مکه فاصله دارد. شعیای نبی در مورد آنچه در تورات آمده می‌گوید: دو سواره را دیدم که زمین برای آنها روشن شده یکی سوار بر الاغ و دیگری بر روی شتر. اینک بگو الاغ سوار و شترسوار کیست؟

راس الجالوت گفت نمی‌شناسم آنها را، برایم توضیح بدهید! فرمود الاغ سوار عیسی است اما شترسوار حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است. این مطلب را در تورات منکری گفت نه منکر آن نیستم. سپس فرمود: حیقوق پیامبر را می‌شناسی؟ گفت آری او را می‌شناسم. فرمود: آن پیامبر می‌فرماید سخنی را که کتاب شما نیز شاهد آن است: خداوند بیان را از کوه فاران آورد و آسمانها از تسبیح احمد و امتش پر شده است. سپاهش در دریا حرکت می‌کند، طوری که در صحرا حرکت می‌کند



برای ما کتابی جدید می‌آورد بعد از خراب شدن بیت‌المقدس، منظور قرآن است، آیا این را قبول داری و ایمان به آن می‌آوری؟

راس الجالوت گفت این مطلب را حیقوق گفته است منکر آن نیستم. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: داود در زبور خود که آن را تو قرائت می‌کنی فرموده است «خدایا به پادارنده سنت را بعد از یک رکود و فترت بفرست» آیا پیامبری می‌شناسی که سنت به پا دارد بعد از رکود جز حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله؟ راس الجالوت گفت این سخن داود است منکر آن نیستم ولی منظورش عیسی بوده و ایام او فترت و رکود است.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: نمی‌دانی عیسی مخالف سنت نبود او موافق سنت تورات بود تا خداوند او را به آسمان بالا برد و در انجیل نوشته است که پسر برّه سرود و بارقلیطا بعد از او خواهد آمد. او سختی‌ها را تخفیف می‌دهد و همه چیز را تفسیر می‌کند. برای من گواهی می‌دهد چنانچه من برای او شهادت دادم. من برای شما امثال آوردم او تأویل برای شما می‌آورد، آیا به این در انجیل ایمان داری؟ گفت آری، منکر آن نیستم.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: راس الجالوت! درباره پیامبرت موسی‌بن‌عمران سؤال می‌کنم. گفت بپرسید. فرمود: به چه دلیل نبوت حضرت موسی را ثابت می‌کنی؟ گفت او چیزهایی آورد که هیچ یک از پیامبران قبل نیاورده بودند. عصایش به اژدها تبدیل شد، یا عصا به سنگ زد از آن چشمه‌ها جاری شد و ید بیضاء برای ناظرین بیرون آورد و علاماتی که خلق قدرت مانند آن را ندارند. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: صحیح است که دلیل موسی بر نبوتش این است که چیزهائی آورد که کسی مانند آن را نیاورده مگر هر کسی ادعای نبوت کرد و چیزی آورد که کسی نتوانست مانند آن را بیاورد لازم نیست او را تصدیق کنیم؟ گفت نه، زیرا موسی نظیری نداشت در مقام نزد پروردگار و نزدیکی به خدا و ما نمی‌توانیم اقرار به ادعای نبوت کسی بکنیم مگر اینکه شبیه حضرت موسی برای ما باشد.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود پس چگونه اقرار به انبیای پیش از موسی دارید

با اینکه دریا نشکافتند و از سنگ دوازده چشمه خارج نکردند و ید بیضاء نداشتند و عصا را اژدها ننمودند.

یهودی گفت قبلاً گفتم که وقتی برای اثبات نبوت خود معجزاتی بیاورند که مردم نتوانند مانند آن را بیاورند اگر چه مثل معجزات موسی نباشد و یا غیر آنها باشد واجب است آنها را تصدیق کنیم.

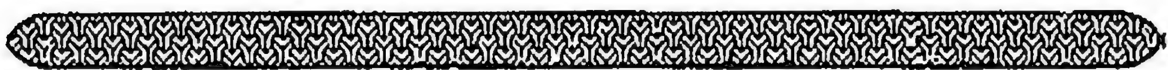
حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: چرا به حضرت عیسی ایمان نمی‌آوری با اینکه مرده زنده کرد و کور و پیس را شفا بخشید و با گِل شبیه پرنده ساخت سپس در آن دمید و پرنده شد به اجازه خدا؟

راس الجالوت گفت می‌گویند چنین کرده ما ندیده‌ایم. فرمود: مگر آنچه حضرت موسی آورده مشاهده کرده‌ای؟ مگر نه این است که اخبار متواتری رسیده از اصحاب مورد اعتماد حضرت موسی که این کارها را کرده؟ گفت صحیح است.

فرمود: همین‌طور اخبار متواتر رسیده به آنچه عیسی‌بن مریم انجام داده، چه شده که موسی را تصدیق کرده‌اید اما به عیسی ایمان ندارید؟ نتوانست جوابی بدهد.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: همین‌طور است کار حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و آنچه آورده و کار هر پیامبری که خدا فرستاده از معجزات پیامبر ما صلی‌الله‌علیه‌وآله این است که یتیمی بود فقیر و چوپان، نه درس خوانده بود و نه با معلمی رفت و آمد داشت. قرآن را آورد که داستانهای پیامبران و اخبار آنها حرف به حرف و اخبار گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت در آن هست. به آنها از اسرارشان خبر می‌داد و آنچه در خانه داشتند و معجزات بی‌شمار دیگری آورد. راس الجالوت گفت جریان عیسی و محمد صلی‌الله علیه و آله برای ما ثابت نشده و نمی‌توانیم چیزی که ثابت نشده بپذیریم. امام علیه‌السلام فرمود: پس کسی که گواهی به نبوت عیسی و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله داده گواهی پوچ و بی‌اصل بوده؟ نتوانست جوابی بدهد.

سپس هربذ اکبر را پیش خواند. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: از زردشت به ما خبر بده که به چه دلیل به نبوت او ایمان داری؟ گفت او معجزاتی آورده برای ما



که کسی قبل از او نیاورده با اینکه ندیده‌ایم اما اخبار از گذشتگان به ما رسیده که برای ما چیزی را حلال کرده که دیگری نکرده. به همین جهت پیرو او شده‌ایم.

امام فرمود: مگر شما از راه اخبار پیرو او نشده‌اید؟ گفت چرا. فرمود: همین‌طور سایر امت‌های گذشته به وسیله اخباری که به آنها رسیده از پیامبران و آنچه موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم انجام داده، ایمان آورده‌اند. شما چه دلیل دارید که ایمان به آنها نمی‌آورید، همانطور که به زردشت ایمان آورده‌اید از طریق اخبار متواتری که شاهد است چیزی آورده که دیگری نیاورده. هربذ در جای خویش فرو ماند و جوابی نداشت.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: مردم، اگر میان شما کسی مخالف اسلام هست و سؤالی دارد بدون وحشت بپرسد. عمران صابی که یکی از متکلمین بود از جای حرکت کرده گفت اگر دعوت به سؤال نمی‌کردید اقدام به پرسش نمی‌کردم. من در کوفه و بصره و شام و جزیره کسی را از متکلمین ندیده‌ام که برایم ثابت کند یکتائی را که جز او آفریننده‌ای نیست و پایدار به وحدانیتش باشد، اجازه می‌دهی سؤال بکنم؟

مناظره عمران صابی

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: اگر در میان جمعیت عمران صابی وجود داشته باشد تو همانی؟ عرض کرد من عمرانم. فرمود: سؤال کن ولی انصاف را از دست مده و جانب یاوه سرائی و ستم را فرو گذار. عرض کرد به خدا قسم سرورم، منظورم این است که برایم مطلبی را اثبات کنی که به آن چنگ زنم. فرمود: بپرس.

در این موقع جمعیت خود را جمع نموده و متوجه جریان مناظره شدند و به یکدیگر چسبیده و به هم نزدیک می‌شدند. عمران گفت از موجود اول و آنچه آفریده مرا مطلع فرما. فرمود: اینک که پرسیدی، درست دقت کن.



خدای یکتا پیوسته یکتا بود، بی‌آنکه چیزی با او باشد و بدون حد و حدودی یا عرض و کیفیت و کمیتی: پیوسته چنین بود، آنگاه مخلوقی مختلف دارای کیفیت و کمیت و اندازه و عرض و طول متفاوت نه در جائی آنها را نهاد و نه در چیزی محدود نمود و نه در مقابل چیزی قرار داد و نه قبلاً نقشه آنها را کشیده بود. بعد آفریده‌های خود را ممتاز و غیرممتاز و جدا و به هم پیوسته و رنگارنگ و دارای طعم و مزه قرار داد. نه اینکه احتیاجی به آنها داشته باشد و نه مقامی را جویا باشد که جز با آفریدن آنها به آن مقام نرسد و با آفریدن آنها در خود زیادی یا نقصانی ندیده، عمران! توجه کردی؟ عرض کرد آری سرورم!

فرمود: عمران اگر این آفرینش برای رفع نیاز و احتیاج او بود چیزهائی را می‌آفرید که از آنها می‌توانست بهره‌مند شود و باید چند برابر اینها خلق می‌کرد زیرا هرچه کمک کار و یاور زیاد گردد شخص قوی‌تر می‌شود با اینکه نیاز و حاجت را حد و اندازه‌ای نیست زیرا هر مخلوقی را بیافریند باز در مورد او حاجت و نیاز به وجود می‌آید. به همین جهت گفتم آفرینش او از جهت احتیاج نبود ولی مخلوق را به یکدیگر نیازمند کرد و برخی را به دیگری برتری داد نه اینکه احتیاجی به برتر داشته باشد و نه به واسطه خشمی که به وجود بی‌مقدارتر و خوار گرفته باشد. بعد سخنانی که بین آنها رد و بدل شد آنگاه پرسید:

آقا بفرمائید خدا که یکتا بود و چیزی جز او نبود با آفرینش مخلوقات تغییری در او به وجود نیامد؟ حضرت رضا علیه‌السلام در پاسخ او فرمود: خدای عزوجل با آفرینش موجودات تغییری نکرده ولی موجودات تغییر یافتند با دگرگونی که در آنها قرار داد. عمران عرض کرد با چه چیز او را می‌شناسیم؟ فرمود: به وسیله غیر خدا (از مخلوقات). عرض کرد غیر او چیست؟ فرمود: مشیت و اراده (که موجب پیدایش موجودات شده). و نام و صفتش و چیزهای دیگری که شبیه اینها است، تمام اینها مخلوق و آفریده شده است و به تدبیر اوست عمران عرض کرد آقا خدا چیست؟

فرمود: نور است اما به این معنی که هادی و راهنمای آفریده‌های آسمان و



مخلوقات زمین است. دیگر در این مورد حق توضیح بیشتری بر من نداری جز اینکه وحدانیت او را برایت اثبات کنم (۱).

عمران صابی (برای اینکه اثبات یک نوع تغییر در خدا نماید) گفت مگر او اول ساکت نبود قبل از آفرینش موجودات، بعد سخن گفت؟

حضرت رضا فرمود: سکوت وقتی صحیح است که قبلاً کسی صحبتی کرده باشد بعد می‌گویند ساکت شد. در این مورد مثالی می‌زنم به چراغ که درباره‌اش سخن گفتن و ساکت بودن صحیح نیست. نباید گفت چراغ ساکت است و صحبت نمی‌کند (چون سخن گفتن به چراغ ارتباطی ندارد) در مورد خداوند نیز نمی‌توان گفت سخن، گفت به آن معنی که تو از سخن گفتن درک می‌کنی که با زبان و لب و دهان می‌گوید (بلکه ایجاد صوت می‌نماید) مثل چراغ که نور می‌بخشد نه به آن معنی است که تغییری می‌کند و حرکتی می‌نماید و برای بخشیدن نور اعضا و جوارح خود را به کار می‌برد همین که توالی و پشت سر هم آمدن نور باشد می‌گوئیم، چراغ نور می‌بخشد. خداوند نیز در آفریدن موجودات احتیاج به حرکت و به کار بردن آلت و ابزار یا فکر و اندیشه ندارد تا تغییری در او به وجود آید (۲).

عمران گفت آقا من خیال می‌کنم خداوند به آفرینش موجودات تغییر حال می‌دهد. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: سخن محالی گفتی. به همین که مدعی شدی ذات او به وجهی از وجوه تغییر یابد آیا آتش در ذات خود تغییری به وجود

۱- منظور این است که سؤال از کیفیت و چگونگی خدا صحیح نیست و این مطلب که چگونه است، جواب ندارد مگر به همان اندازه که وحدانیت او را ثابت کند و از مشابهت مخلوقات منزهش نماید.

از این روایت و روایت دیگر که بعد خواهد آمد معلوم می‌شود که تفسیر (الله نور السموات والارض) خدا نور آسمانها و زمین است. یعنی هادی و راهنمای مخلوقات زمین و آسمان‌ها است.

۲- این قسمت نقل به معنی شده و با توضیح اضافی ذکر شده.



می‌آورد یا حرارت خویش را هم می‌سوزاند یا چشم خود را هم می‌بیند (یعنی همان‌طور که حرارت خود را می‌سوزاند و چشم خود را نمی‌بیند، خداوند نیز از فعل و کار خود تغییر نمی‌یابد) گفت صحیح است. گفت آقا بفرمائید آیا خدا در خلق است یا خلق در خدا قرار دارد؟ فرمود: عمران خداوند منزه از چنین حرفهاست، اینک به لطف خدا برایت مثالی می‌زنم که درک کنی. بگو ببینم وقتی به آینه نگاه می‌کنی و خود را در آن می‌بینی تو در آینه هستی یا آینه در تو قرار دارد؟ اگر هیچ کدام از شما دوتا در هم قرار ندارید پس به چه چیز خود را در آن می‌بینی؟!

عمران گفت به وسیله نوری که بین من و آینه قرار دارد. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: آیا آن نوری که در آن آینه است بیشتر از نوری است که در چشم خود می‌یابی؟ گفت آری. فرمود: پس به ما نشان ده. عمران نتوانست جوابی بگوید. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: پس در واقع نور واسطه شده که خود و آینه را ببینی بدون اینکه در یکی از شما دو تا داخل شود (پس امکان دارد خداوند نیز تأثیر در آفرینش نماید بدون اینکه او در آنها باشد یا آنها در او باشند) فرمود: برای این موضوع مثالهای زیادی هست غیر از این مثال که جای اشکال و ایرادی نیست.

«والله المثل الاعلی»

در این موقع حضرت رضا علیه‌السلام رو به جانب مأمون نموده فرمود: موقع نماز است. عمران صابی عرض کرد آقا بحث و سخن مرا قطع نفرمائید، قلبم رقت یافته و دلم تکان خورده.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: نماز می‌خوانم بعد ادامه خواهم داد، از جای حرکت کرد مأمون نیز برخاست.

حضرت رضا علیه‌السلام در داخل مجلس نماز خواند، مردم در خارج پشت سر محمد بن جعفر نماز خواندند، بعد از نماز حضرت رضا علیه‌السلام در جایگاه خود قرار گرفت و عمران را خواست، به او فرمود: اکنون سؤال کن.

گفت آقا بفرمائید آیا یکتائی خدا را با درک کنه و حقیقت او می‌یابیم یا با درک صفاتش؟ فرمود: خداوند آفریننده یکتای بی‌همتا بود، بدون اینکه چیزی با او



باشد و دومی داشته باشد از قبیل چیزهای معلوم و مجهول محکم و متشابه مذکور و غیر مذکور و نه هر چه که بتوان او را چیز نامید. بودنش را ابتدائی نیست و نه انتهائی و نه به چیزی پایدار است و نه بر روی چیزی ایستاده و نه بر چیزی تکیه کرده و نه در چیزی جای گرفته. خدا با این صفات قبل از آفرینش بوده زیرا چیزی جز خدا نبوده.

بدان که ابداع و مشیت و اراده سه لفظ هستند دارای یک معنی. اولین چیزی که ابداع نمود و مشیتش به آن تعلق گرفت و اراده کرد همان حروفی بودند که آنها را ریشه همه چیز قرار داد و راهنما برای هر مدرکی و مشخص کننده برای هر شکلی و با همین حروف هر اسم باطل و حقی از هم تمیز داده می‌شود یا فعل و مفعولی و غیرمعنی و تمام امور بر آنها جمع گردیده است.

برای حروف در ابداع معنائی جز نفس خود حرف قرار نداد (یعنی لام معنی آن همان حرف لام است) و آنها وجودی ندارند چون به ابداع آفریده شده‌اند (منظور شاید این باشد که حروف سابقه ماهیت و اصل و ریشه‌ای ندارند که از آنها گرفته شده باشد).

نور در اینجا اولین فعل خدا است که او نور سموات و زمین است. حروف مفعول همین فعل است و اینها همان حروفی هستند که از آنها کلام و عبارات از جانب خدا صادر می‌شود که به مردم و مخلوق آنها را آموخت و تعدادشان سی و سه حرف است که بیست و هشت حرف آن بر لغات عربی دلالت دارند و از بیست و هشت حرف، بیست و دو حرف آن راهنما و به ریشه زبان سریانی و عبرانی است و پنج حرف دیگر به کار برده می‌شود در سایر لغات غیر عرب برای تمام زبانهای مختلف دنیا و مجموع حروف با آن بیست و هشت حرف می‌شود سی و سه حرف اما آن پنج حرف مختلف به واسطه علل و اسبابی آفریده شده که بیش از این صحیح نیست درباره آنها صحبت کنم بعد خداوند حروف را پس از محدود نمودن بعدد معیّنی فصل خویش گردانید مانند این سخن خداوند (کن فیکون) و همین لفظ (کن) از جانب خدا ساختن شئ است و آنچه به وسیله این حرف به وجود آمد مصنوع خداست.



پس اولین خلق خدا ابداع بود که نه وزن داشت و نه حرکت و نه سمع و نه رنگ و نه حس خلق، دوم حروف بودند که آنها نیز وزن و رنگ نداشتند اما مسموع و موصوف بودند اما به خود آن حروف نظری از نظر معنی نبود.

خلق مردم انواع مختلف از محسوسات و ملموسات بود که دارای طعم و مزه هستند و خود آنها مورد نظر بودند (مانند آب زمین آسمان) خداوند تبارک و تعالی پیش از ابداع بود زیرا چیزی قبل از خدا وجود نداشته و نه با او چیزی بوده اما ابداع قبل از حروف به وجود آمد و حروف جز بر نفس خود دلالت ندارند.

مأمون گفت چگونه حروف جز بر نفس خود دلالت ندارند. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: زیرا خداوند ترکیب حروف را جز برای معنی قرار نداده. هرگاه چهار یا پنج یا شش حرف یا بیشتر و یا کمتر با هم ترکیب شوند جز برای فهمیدن یک معنی مخصوص نیست بلکه برای دلالت بر یک معنی تازه که سابقه نداشته.

عمران گفت از کجا ما این مطلب را بفهمیم؟ حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: توضیح مطلب چنین است که وقتی تو این حروف را ذکر می‌کنی و جز نفس آنها را اراده نکرده باشی تنها و فرد ذکر می‌کنی می‌گوئی ا ب ت ث ج ح خ تا آخر در این صورت جز نفس خودشان معنی دیگری ندارند، اما وقتی آنها را ترکیب کردی و به صورت اسم و صفتی درآوردی برای منظوری که داری و چیزی که قصد نموده‌ای آن وقت دارای آن معنی مخصوص می‌شوند و راهنما به همان مفهوم هستند، حالا فهمیدی عمران!

عرض کرد آری. فرمود: عمران! بدان که هیچ صفتی نیست مگر موصوفی دارد و هیچ اسمی بدون معنی وجود ندارد اندازه فقط مربوط به اشیاء محدود است ولی صفات و اسماء شاهد بر کمال و وجود هستند و دلیل بر احاطه نمودن نخواهد بود چنانچه حدود راهنمای ما به وضع مخصوصی است چون مربع بودن یا مثلث و یا مسدس بودن.

زیرا خداوند شناخته می‌شود با صفات و اسماء ولی به طول و عرض و قلت و کثرت و رنگ و وزن و مشابه آن هرگز توصیف نمی‌شود و هیچ کدام از این حدود بر



ذات او صدق نمی‌کند تا مردم همان‌طوری که خویشتن را به حد و اندازه و طعم و مزه می‌شناسند خدا را نیز بشناسند.

راهنمای به خدای عزیز صفات و اسماء اوست و استدلال بر وجود او به وسیله مخلوقات می‌شود تا برای شخص مشکوک دیگر شک و تردیدی باقی نماند و احتیاج به دیدن و شنیدن با گوش و یا لمس کردن با دست و یا تصور به دل نداشته باشد، اگر صفات خدای عزیز دلالت بر او نداشتند و اسماء راهنمای ما به سوی او نبودند و پژوهش‌گران از مردم درک نمی‌کردند معنی آن را به ناچار مردم اسمها و صفات او را پرستیده بودند نه معنای آن را در چنین فرضی معبود یکتا غیر ذات خدا بود (یعنی معبود و لفظ همان اسماء و صفات می‌شد) زیرا اسماء و صفات خدا غیر خدایند (لفظ دیّان که خدا نیست و همچنین لفظ رحمن به تعدد این الفاظ متعدد می‌شد) آیادرست‌فهمیدی‌عمران؟ عرض‌کرد آری، ولی‌بازبرایم‌بیشترتوضیح‌بدهید.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: عمران! مبادا گول کسانی را بخوری که گمراه و نابینایند آنهایی که معتقدند خدا در آخرت برای حساب و ثواب و عقاب دیده می‌شود ولی در دنیا دیده نخواهد شد برای پرستش و امید آمرزش. اگر دیده شدن خداوند در دنیا موجب لفظی برای او باشد در آخرت هم نباید دیده شود. اما آنها سرگردان و گمراه و کور و کر شده‌اند از درک واقعیت این آیه قرآن ناظر به همین اشخاص است «من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضلّ سبیلاً».

خردمندان می‌دانند که آنچه در آخرت استدلال می‌شود عیناً همان است که در دنیا استدلال می‌شود کسی که با خودرائی و مقایسه با خویش می‌خواهد خدا را درک کند جز فاصله از واقعیت چیزی نخواهد داشت زیرا خداوند این دانش را اختصاص به کسانی داده است که عقل و اندیشه را به کار می‌برند و می‌فهمند.

عمران گفت آیا توضیح نمی‌فرمائید که ابداع مخلوق است یا غیر مخلوق؟ فرمود: مخلوق ساکن است که به سکون درک نمی‌شود و مخلوق بودن او از این جهت است که آفریده است و قدیم نیست و خداوند آن را به وجود آورده، پس مخلوق خدا است. در این مورد باید گفت فقط خدای یکتا است با مخلوق او، سومی



بین آنهانیست (یعنی هرچه غیرخدااست مخلوق اوست) وجزآن دوسومی وجودندارد.

ولی بعضی از مخلوقات او ساکن و متحرک و مختلف و مرکب و معلوم و شبیه یکدیگرند هرچه را بتوان محدود نمود مخلوق خدا است. و توجه داشته باش که هرچه را حواس تو درک کنند آنها مفهوم و مدرک حواسند و هر یک از حواس مخصوص درک محسوس همین هستند ولی تمیز و فهم از مغز اندیشه است نسبت به تمام آنها.

بدان عمران خدای یکتا که پایدار است بدون تقدیر اندازه گیری و حدّ مخلوقات را آفرید که محدود و دارای اندازه هستند. آنچه خلق کرد دو قسمت بود یکی حروف و دیگری حدود قائم به آن که در هیچ کدام از آنها رنگ و وزن و طعم وجود نداشت. یکی از آن دو را به وسیله دیگری قابل درک قرار داد و هر دو به نفس خود درک می‌شوند هرگز چنین چیزی را نیافریده که تنها قائم به نفس خویش باشد و قیام او به دیگری وابسته نباشد، چون خواست همه مخلوقات دلالت بر ذات او بنمایند و سبب اثبات وجود خدا باشند.

پس خدای تبارک و تعالی یکتا و بی‌همتا است دومی ندارد که او را به پا دارد و کمک به او بنماید و در خویش جایش دهد ولی مخلوقات یکدیگر را نگه می‌دارند به اذن و مشیت خدا. مردم در راه شناخت او چنان حیران و سرگردان شده‌اند که برای رهائی از گرداب ظلمت و تاریکی پناه به ظلمت و نادانی برده‌اند. در توصیف خدا به صفات نفس خود (مانند دیده شدن) به جای راه یافتن پیوسته از واقعیت فاصله گرفته‌اند. اگر خدا را با صفات خودش و مخلوقات را نیز با صفات خودشان توصیف نمایند واقعیت را خواهند یافت و اختلاف از میان می‌رود ولی وقتی به دنبال مطالبی رفتند که خود از آنها سر در نمی‌آورند و متحیرند، در آن فرو می‌مانند. اما خداوند هر که را بخواهد راهنمائی به راه مستقیم می‌نماید.

عمران عرض می‌کند آقا من گواهی می‌دهم خدا همان‌طوری است که توصیف نمودی اما سؤال دیگری دارم فرمود: هر چه مایلی بپرس.

گفت بفرمائید آیا خدا در چیزی قرار دارد و یا چیزی او را احاطه نموده است و

یا از چیزی به چیز دیگری تغییر مکان می‌دهد یا احتیاج به چیزی دارد.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: عمران! درست دقت کن سؤالت را جواب می‌دهم. این از مشکل‌ترین سؤالها است که بین مردم می‌شود و کسی که ثبات عقیده و درک ندارد نمی‌تواند این مطلب را بفهمد ولی خردمندان با انصاف از درک آن عاجز نیستند. جهت اول این است که اگر برای رفع احتیاج خود موجودات را می‌آفرید می‌توانست کسی بگوید تکیه بر مخلوقات خود نموده، چون به آنها نیاز داشت ولی احتیاج او را بر آفرینش وادار نکرد پیوسته پایدار است نه در چیزی و نه بر چیزی آن آفریده‌ها هستند که بعضی بعض دیگر را نگه می‌دارند و برخی در برخ دیگر جای می‌گیرند و از درون آن بعض خارج می‌شوند اما خداوند قادر و توانا تمام آفرینش را به قدرت خویش نگه داشته، نگهداری آنها موجب خستگی خدا نمی‌شود و او را ناتوان نمی‌کند. کسی کیفیت و چگونگی این مطلب را نمی‌داند جز ذات پاک خدا و پیامبرانی که آنها را مطلع گردانیده و صاحبان اسرار و نگهبانان فرمان و خزینه‌های حافظ شریعتش: کار خدا همچون چشم برهم زدن است بلکه از این هم نزدیک‌تر. هر وقت تصمیم آفرینش چیزی را بگیرد می‌گوید باش، به وجود می‌آید، با خواست و اراده او هیچ یک از آفریده‌ها به او نزدیک‌تر از دیگری نیست و نه چیزی از او دورتر از دیگری است. عمران! متوجه شدی؟

عرض کرد آری سرورم فهمیدم گواهی می‌دهم خدا آن طور است که تو توصیف کردی و یکتائی‌اش را ستودی و محمد مصطفی بنده برانگیخته برای هدایت جهان است. در این موقع خود را به سجده انداخت روی به جانب قبله و اسلام آورد.

حسن بن محمد نوفلی گفت همین که دانشمندان و متکلمین مغلوب شدند و اسلام آوردند عمران را مشاهده کردند با اینکه کسی را یارای بحث و مناظره با او نبوده و نه تاکنون او را مغلوب کرده بودند، دیگر کسی جرأت اشکال گرفتن و سخریه گفتن نداشت. شب شد، مأمون و حضرت رضا علیه‌السلام از جای حرکت کرده داخل منزل شدند و مردم متفرق گردیدند. من با چند نفر از دوستان بودم که محمد بن جعفر (عموی حضرت رضا) از پی من فرستاد. پیش او رفتم. گفت دیدی دوست تو



چه کرد؟ به خدا گمان نمی‌کردم علی‌بن‌موسی الرضا علیه‌السلام تا کنون در این مسائل بحث کرده باشد و نه سابقه این کارها را داشت. او در مدینه گاهی که سؤال می‌کردند جواب می‌داد مگر متکلمین در آنجا پیش او اجتماع می‌کردند؟!

گفتم حاجیان که رهسپار مکه بودند از مسائل حلال و حرام سؤال می‌کردند. به آنها جواب می‌داد. بعضی که اهل بحث و مناظره بودند باآنها نیز به‌مناظره می‌پرداخت.

محمدبن جعفر گفت من می‌ترسم مأمون بر او رشک برد و عاقبت او را به وسیله سم از میان بردارد یا بلائی بر سرش درآورد به او گوشزد کن تا خودداری کند از این کارها. گفتم از من نمی‌پذیرد. این مرد می‌خواهد او را آزمایش کند و ببیند از علوم اجدادش بهره‌ای دارد. گفت بگو عمویت از این کار خوشش نمی‌آید و مایل است در این موارد خوددار باشی به دلائل زیادی.

وقتی من خدمت حضرت رضا علیه‌السلام در منزلش رسیدم پیغام عمویش را نقل کردم امام علیه‌السلام لبخندی زده فرمود: خدا عمویم را حفظ کند، خوب او را می‌شناسم. چرا کار مرا دوست نمی‌دارد؟ در این لحظه رو به غلام خود نموده فرمود: برو عمران صابی را بیاور.

عرض کردم من محل او را می‌دانم در خانه یکی از دوستان شیعه ما است. فرمود: اشکالی ندارد برایش مرکب سواری ببرید. من پیش عمران رفتم و او را آوردم. امام (ع) احترام زیادی نمود و یک دست لباس خواست و به او خلعت داد با مرکبی سواری و ده هزار درهم.

عرض کردم آقا فدایت شوم از روش امیرالمؤمنین جد بزرگوارت پیروی کردی؟ فرمود: چنین باید کرد. بعد امام دستور داد شام بیاورند. مرا در پهلوی راست خود و عمران را طرف چپ نشاند تا از خوردن غذا فارغ شدیم. آنگاه فرمود: اینک با دوستان خود برو ولی فردا پیش ما بیا تا تو را با غذاهای مدینه پذیرائی کنم.

پس از این جریان دانشمندان و متکلمین که دارای عقاید مختلف بودند پیش او می‌آمدند و به مناظره می‌پرداختند. عمران همه را مغلوب می‌کرد تا دیگر از بحث و مناظره با او اجتناب کردند. مأمون نیز به او ده هزار درهم داد، فضل بن سهل نیز



مقداری به او بخشید. حضرت رضا علیه‌السلام موقوفات بلخ را به او سپرد از این راه مبالغ زیادی به دست آورد (۱).

در کتاب توحید صدوق و عیون اخبار الرضا از حسن بن محمدنوفلی نقل می‌کند که سلیمان مروزی متکلم خراسان پیش مأمون آمد. خلیفه او را گرامی داشت و احترام زیاد کرد. آنگاه به او گوش‌زد کرد:

که پسر عمویم علی‌بن موسی‌الرضا از حجاز، تازگی آمده و علاقه‌مند به بحث و مناظره است. دوستان او نیز در این فن مهارت دارند. در صورت تمایل می‌توانی در روز هشتم ماه ذیحجه (روز ترویه) پیش او بیائی و با هم مناظره کنید.

سلیمان در جواب مأمون گفت من خوشم نمی‌آید در حضور تو و گروهی از بنی‌هاشم با ایشان مناظره کنم چون ممکن است هنگام مناظره فروماند و موجب شکست او بشود و نمی‌توانم پی‌گیری از بحث و مناظره کنم.

مأمون گفت اتفاقاً من چون تو را می‌شناختم و قدرت استدلالت را می‌دانم از پی تو فرستادم. منظوری جز همین ندارم که حداقل در یک قسمت او را مغلوب کنی. سلیمان گفت اگر چنین است اشکالی ندارد و فقط مرا با او در یک مجلس جمع کن، دیگر کارت نباشد، بعد از من گله نکنی.

مأمون کسی را خدمت امام رضا علیه‌السلام فرستاد و پیغام داد که مردی از اهالی مرو که در مذهب شناسی و کلام بی‌نظیر است، بر ما وارد شده. اگر موجب ناراحتی شما نیست اینجا تشریف بیاورید.

امام علیه‌السلام از جای حرکت کرد تا وضو بسازد. به من و عمران صابی فرمود:

۱- در پایان توضیح خبر مجلسی رحمة‌الله‌علیه می‌نویسد این خبر از متشابهات اخبار است که تأویل آن را جز خداوند وراسخین در علم نمی‌دانند و ما جز تسلیم، وظیفه‌ای نداریم به مقدار فهم و بینش خود به صورت احتمال توضیح دادیم. با اینکه در چنین اخبار طولانی معمولاً از طرف راویان لفظ و تحریف نیز می‌شود. خدا و پیشوایان دین می‌دانند من نیز به مقدار فهم خود ترجمه کردم و همان اعتقاد مرحوم مجلسی را دارم - مترجم.

شما جلوتر بروید. ما رفتیم به در خانه مأمون یاسر و خالد دست مرا گرفته پیش مأمون بردند. سلام کردیم. گفت برادرم حضرت رضا کجا است؟ گفتم مشغول لباس پوشیدن بود. به ما دستور داد جلوتر خدمت برسیم. آنگاه گفتم یا امیرالمؤمنین، غلامت عمران صابی بر در خانه است. اگر اجازه می‌فرمائید او هم داخل شود. اجازه داد. عمران وارد شد.

مأمون بسیار او را احترام نمود. گفت عمران! بالاخره عمرت دراز شد تا جزء بنی‌هاشم شدی. عمران گفت خدای را سپاسگزارم که این نعمت رابه واسطه شما به من ارزانی داشت.

مأمون به عمران گفت این مرد سلیمان مروزی متکلم و عقیده‌شناس خراسان است.

عمران گفت او را می‌شناسم. خود را برجسته‌ترین دانشمندان خراسان می‌داند. اما مسئله بداء را منکر است. مأمون گفت چرا در این مورد با او مناظره نمی‌کنی؟ عمران پاسخ داد این بسته به میل اوست.

در همین هنگام علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌السلام وارد شد (۱) فرمود: در چه چیز صحبت می‌کردید؟ عمران گفت آقا این مرد سلیمان مروزی است. سلیمان قبل از اینکه سخن عمران تمام شود به او گفت تو راضی هستی هرچه حضرت رضا در این‌باره بگوید و عقیده ایشان را قبول داری در مسئله بداء؟

عمران گفت با کمال میل خشنودم که امام علیه‌السلام برای ما دلیلی در مورد

---

۱ - حضرت رضا علیه‌السلام در این استدلال با چند آیه بداء را با تمام معانی آن اثبات می‌نماید.

۱- بداء به معنی ایجاد که از آیه «اولم یر الانسان» فهمیده می‌شود.

۲- بداء به معنی نسخ احکام که از آیه «و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین» معلوم می‌شود.

۳- تقدیر حوادث و موجودات و محو و اثبات آن طبق مصالح و حکم الهی که از آیه «و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره» که معروف از معنی بداء همین قسمت سوم است.



بداء بیاورد تا بوسیله آن بر صاحبنظران استدلال نمائیم. مأمون گفت نظر شما در مورد بحث این دو نفر چیست؟

امام علیه‌السلام فرمود: من منکر بداء نیستم با اینکه خداوند در قرآن می‌فرماید: «او لم یر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یك شیئاً» انسان نمی‌بیند ما او را آفریدیم با اینکه چیزی نبود و آیه «وهو الذی یبدأ الخلق ثم یعیده» اوست که جهانیان را آفریده سپس باز می‌گرداند و در این آیه می‌فرماید: «یزید فی خلق ما یشاء» می‌افزاید در آفرینش هرچه را بخواهد و آیه دیگر «و بدأ خلق الانسان من طین» انسان را از گل سرشت و می‌فرماید: «و آخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم» گروهی انتظار فرمان خدا را دارند که یا آنها را عذاب کند و یا از ایشان درگذرد و در این آیه می‌فرماید: «و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره الا فی کتاب» هیچ کس عمر طولانی نمی‌کند و هیچ‌کس از عمر او کاسته نمی‌شود مگر اینکه در کتابی ثبت است.

سلیمان گفت آیا در مورد بداء از آباء گرام چیزی روایت شده؟ فرمود: آری، پدرم از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرد که فرمود: خدا را دو علم است:

۱- علمی پنهان و مخفی کسی جز خود او از آن علم اطلاع ندارد که بداء جزء همین علم است.

۲- علمی که به ملائکه و پیامبران آن را آموخته. علمای اهل بیت (امامان) از این علم اطلاع دارند.

سلیمان گفت مایلم از قرآن مطالبی در مورد بداء استخراج فرمائید. فرمود: این آیه که خداوند خطاب به پیامبرش می‌کند: «فتول عنهم فما انت بملوم» از آنها فاصله بگیر تو سرزنش نخواهی شد. خداوند تصمیم داشت آنها را هلاک کند ولی از این تصمیم صرف نظر کرد. بعد فرمود: «فذکر فان الذکری تنفع المؤمنین» آنها را متوجه ساز. تذکر برای مؤمنین سودمند است.

سلیمان تقاضا کرد بیش از این بفرمائید. فرمود: پدرم از آباء گرام خود نقل کرد که پیامبر اکرم فرمود: خداوند به یکی از پیامبران وحی کرد که به فلان پادشاه بگو من

و برخی را تأخیر می‌اندازد بنا به خواست و اراده خود.

علی علیه‌السلام می‌فرمود علم دو نوع است:

۱- علمی است که خداوند به ملائکه و پیامبران آموخته است آن شدنی است، هرگز خداوند خویشتن و ملائکه و پیامبران را دروغگو نخواهد ساخت.

۲- علمی که در نزد او مخزون و مکتوم است و هیچ‌کدام از مخلوقات بر آن اطلاع ندارند. هرچه بخواهند از آن علم مقدم می‌دارد و آنچه بخواهد تأخیر می‌اندازد و برخی را از میان می‌برد و برخی را نگه می‌دارد.

سلیمان رو به مأمون نموده، گفت یا امیرالمؤمنین از امروز به بعد دیگر منکر بداء نخواهم شد و هرگز تکذیب این اعتقاد را نمی‌کنم.

مأمون به سلیمان گفت اینک تو از حضرت رضا سؤال کن. ولی درست دقت نما و انصاف را از دست مده. سلیمان گفت آقا اجازه می‌فرمائی از شما سؤالی کنم؟ فرمود: هرچه مایلی بپرس. سلیمان گفت شما چه می‌فرمائید درباره کسی که اراده را اسم و صفت از برای خدا قرار می‌دهد مانند حی، سمیع، بصیر، قدیر؟

حضرت رضا فرمود: شما می‌گوئید موجودات بوجود آمده و اختلاف پیدا کرده‌اند بواسطه خواست و اراده خدا است، اما نمی‌گوئید بوجود آمده و اختلاف یافته چون خدا سمیع و بصیر است. این خود یک دلیل واضح است بر اینکه مانند سمیع و بصیر و قدیر نیست (یعنی اراده از صفات ذات نیست).

سلیمان گفت پس در ازل مرید بوده. حضرت رضا پرسید آیا اراده او غیر او است؟ گفت آری. فرمود: در این صورت تو با خداوند چیز دیگری را ثابت کردی که ازلی است و معتقد به دو قدیم و ازلی شدی. سلیمان گفت نه سخن من موجب اثبات دو ازلی و قدیم نمی‌شود. فرمود: پس تو می‌گوئی اراده خدا ازلی نیست؟

سلیمان در جواب چنان متحیر مانده بود که گفت نه ازلی است اراده او قدیم است. مأمون از این جواب ضد و نقیض سلیمان برآشفت. فریاد زد سلیمان آیا با مثل حضرت رضا مکابره می‌کنی و بی‌مطالعه سخن می‌گوئی؟ متوجه حرفهای خود باش. نمی‌بینی اطرافت چقدر از سخن‌سنجان و اهل نظر گوش فرا داشته‌اند؟



مأمون رو به جانب حضرت رضا علیه‌السلام نموده، گفت بحث خود را ادامه دهید. او متکلم خراسان است. باز امام (ع) به او فرمود: بالاخره اراده را قدیمی می‌دانی یا غیر قدیم زیرا اگر چیزی ازلی نبود باید حادث باشد و اگر حادث باشد هرگز نمی‌تواند ازلی باشد.

سلیمان گفت اراده خدا جزئی از اوست، همانطور که شنوائی جزئی و بینائی جزئی و علم جزئی از اوست. حضرت رضا علیه‌السلام سؤال کرد پس اراده، نفس خدا است؟ گفت نه (۱). فرمود: پس اراده کننده (مرید) مانند سمیع و بصیر نیست (چون این صفات عین ذات خدا است) و سلیمان می‌گفت اراده عین ذات او نیست.

سلیمان در جواب گفت خدا اراده نفس خود را کرده، چنانچه نفس خویش را شنیده و نفس خود را می‌بیند و علم به نفس خود دارد. حضرت رضا فرمود: معنی اینکه نفس خود را اراده نموده یعنی چه؟ اراده کرده چیزی باشد یا اراده کرده حی و زنده باشد یا شنوا و بینا باشد یا قدیر و توانا؟

گفت بلی، منظورم همین است. فرمود: پس این حی و سمیع و بصیر و علیم بوسیله اراده‌اش بوجود آمده؟ سلیمان که متوجه شد تفسیر نامناسبی برای اراده کرده وبه‌اشکال برمی‌خورد گفت نه، چنین نیست که اینها به اراده‌اش به‌وجود آمده‌باشد.

حضرت رضا فرمود: پس در این صورت اینکه می‌گوئی به اراده‌اش حی بودن و سمیع و بصیر بودن پیدا شده، حرفی است بی‌معنی، زیرا گفتی به اراده‌اش به وجود نیامده. باز سلیمان نتوانست حرف سابق خود را منکر شود، گفت چرا، همه اینها به اراده‌اش پیدا شده. در این موقع مأمون و اطرافیان با صدای بلند شروع به خنده کردند. حضرت رضا علیه‌السلام نیز خندید و رو به جانب حاضرین نموده، فرمود: پس بنا به عقیده تو، خدا از وضعی که داشته تغییر یافته و دگرگونی در او پیدا شده (چون به اراده‌اش شنوائی و بینائی و ... به وجود آمده) و این اعتقادی است که خداوند، منزه از

---

۱ - وقتی او اراده را با علم و سمع یکی دانست فرمود: پس اراده عین خدا است، چون صفات خدا عین ذات اوست.

آن است و نمی‌توان به خدا نسبت داد. سلیمان از جواب و ادامه سخن عاجز شد. سپس حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: سلیمان از تو سؤالی می‌کنم. عرض کرد فدایت شوم. فرمود: بگو ببینم تو و پیروانت با مردم بحث و مناظره می‌کنید با مطالبی که خودتان می‌فهمید و می‌دانید یا با چیزهائی که نمی‌فهمید و نمی‌دانید؟ عرض کرد با چیزهائی که می‌فهمیم و می‌دانیم.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: پس در این صورت مردم چنین می‌پندارند که اراده کننده، غیر از اراده است و مرید قبل از اراده وجود دارد و فاعل قبل از مفعول است. این اعتقاد شما را باطل می‌کند که مدعی هستید مرید و اراده شما واحد است.

سلیمان گفت فدایت شوم این مطلب منطبق با صورتی که مردم می‌فهمند و می‌دانند نیست. فرمود: پس شما ادعا می‌کنید از چیزی اطلاع دارید بدون معرفت و گفتید اراده مانند شنوائی و بینائی است، با این توجیه که کردی چنین ادعائی برخلاف فهم و عقل مردم است (چنین چیزی را نمی‌توان اثبات نمود).

سپس حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: سلیمان! آیا خداوند تمام آنچه در بهشت و جهنم است می‌داند؟ سلیمان در پاسخ گفت آری. فرمود: پس هرچه در بهشت است همانهائی است که خدا می‌داند؟! سلیمان گفت همینطور است.

فرمود: اگر آنچه خداوند از نعمت‌های بهشت می‌داند همه را به آنها ارزانی داشت، بطوری که هیچ چیز باقی نمی‌ماند. آیا دیگر به آنها چیز اضافه‌ای نمی‌دهد و به همان مقدار اکتفا می‌نماید؟ سلیمان گفت نه، اضافه می‌دهد. فرمود: در این صورت اضافه داد چیزی را که در علم او نبود و نمی‌دانست که خواهد بود.

سلیمان گفت اضافه دادن انتهائی ندارد. امام علیه‌السلام فرمود: پس در این صورت خداوند احاطه علمی به آنچه در بهشت و جهنم است نخواهد داشت، زیرا انتهای آن را نمی‌داند. وقتی احاطه علمی نداشت نمی‌داند چه چیز در بهشت و جهنم خواهد بود. خداوند منزه است از چنین نسبتی.

سلیمان گفت ما که می‌گوئیم نمی‌داند، چون انتها ندارد زیرا خداوند عالم آخرت راسرای جاوید دانسته. مانمی‌خواهیم برای آن انقطاع و تمام شدن قرار دهیم.

امام علیه‌السلام فرمود: علم خدا به آنها، موجب انقطاع عالم آخرت نمی‌شود زیرا خداوند می‌داند بعد اضافه می‌دهد و قطع نمی‌کند از آنها. در قرآن کریم همین مطلب را فرموده «کلّما نضجبت جلودهم بدّلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب». و برای اهل بهشت می‌فرماید «و عطاءً غیر مجذوذٌ» و این آیه «و فاکهة کثیرة لا مقطوعة و لا ممنوعة».

خداوند این نعمت را می‌داند و اضافه دادن را هم از آنها نمی‌برد. مگر تو معتقد نیستی که هرچه اهل بهشت می‌خورند و می‌آشامند، جای آن باز پر می‌شود؟ گفت چرا. فرمود: پس وقتی جای نعمت قبلی را پر می‌کند و خالی نمی‌ماند، آیا از آنها قطع نموده؟ سلیمان گفت نه. فرمود: پس هر چه در آنجا وجود داشته باشد وقتی جایش پر شود از آنها قطع ننموده. سلیمان گفت از آنها می‌برد و قطع نمی‌کند و اضافه به آنها نمی‌دهد. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: در این صورت تمام می‌شود نعمت‌های بهشت و این خلاف جاوید بودن و خلود است و خلاف کتاب خدا است که می‌فرماید «لهم ما یشاؤون فیها و لدینا مزید» و می‌فرماید «عطاءً غیر مجذوذٍ» و می‌فرماید«و ماهم منها بمخرجین» و می‌فرماید«خالدین فیها ابداً» و می‌فرماید «و فاکهة کثیرة لا مقطوعة و لا ممنوعة». سلیمان نتوانست جوابی بدهد.

سپس حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: سلیمان! بگو ببینم، اراده فعل است یا غیر فعل؟! گفت فعل است. فرمود: پس آفریده خدا است زیرا تمام افعال حادث هستند. سلیمان گفت نه فعل نیست. فرمود: پس با خدا چیز دیگری از قدیم بوده؟ سلیمان گفت اراده انشاء و به وجود آوردن است.

فرمود: سلیمان! این همان مطلبی است که بر ضرار و پیروان او شما خرده می‌گیرید که آنها معتقدند هر چه خداوند آفریده در آسمان یا زمین یا در دریا و خشکی از قبیل سگ و خوک یا میمون یا انسان و یا جنبنده، همه اراده خدا هستند و اراده خدا زندگی می‌کند و می‌میرد، می‌رود و می‌خورد و می‌آشامد و ازدواج می‌کند و می‌زاید، ظلم می‌کند و کارهای زشت انجام می‌دهد، کافر و مشرک می‌شود. ما از آنها اظهار بیزاری می‌نمائیم و دشمن آنهائیم. اینست حد و مرز اعتقاد آنها.



سلیمان گفت اراده مانند سمع و بصر و علم است.امام علیه‌السلام فرمود: باز برگشتی به مطلب اول. برای بار دیگر ادعای قبلی را کردی. حالا بگو ببینم، سمع و بصر و علم مخلوق است یا غیر مخلوق؟ سلیمان گفت مصنوع و مخلوق نیست. فرمود: پس اگر مصنوع و مخلوق نیست، چگونه آن را از خدا نفی می‌کنید؟ یک‌بار می‌گوئید اراده نکرده و بار دیگر می‌گوئید اراده کرده، بااینکه بنا به اعتقاد شما مخلوق او نیست.

سلیمان گفت این مثل سخن ما است که می‌گوئیم یک بار دانست و یک بار می‌گوئیم ندانست. (مثلاً ممکن است مداد نباشد اما علم به مداد باشد) ولی نفی مداد نفی اراده است، زیرا وقتی چیزی را اراده نکرد اراده وجود ندارد، اما علم هست با اینکه ممکن است معلوم وجود نداشته باشد مانند دیدن که انسان بینا است با اینکه ممکن است دیدنی وجود نداشته باشد و علم هم باشد با اینکه معلومی نباشد.

سلیمان گفت اراده مصنوع و مخلوق است. فرمود: پس مخلوق و محدث است و مانند سمع و بصر نیست زیرا سمع و بصر مخلوق و مصنوع نیستند، با اینکه اراده مصنوع است.

سلیمان گفت اراده صفتی از صفات خدا است که قدیم است. فرمود: پس انسان نیز باید قدیم و ازلی باشد، زیرا صفات خدا قدیم و ازلی (و خلقت انسان را از قدیم اراده کرده بنا به عرض تو). سلیمان در جواب گفت نه، چنین لزومی ندارد، چون این کار را نکرده.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خراسانی! چقدر اشتباه می‌کنی؟! مگر بوسیله اراده و سخن او اشیاء بوجود نمی‌آیند؟ سلیمان گفت نه. فرمود: پس اگر با اراده و مشیت و امر و مباشرت خدا نباشد، چگونه است؟ خدا منزه است از چنین نسبتی. سلیمان باز در جواب فرو ماند.

سپس فرمود: سلیمان! این آیه را برایم توضیح بده «واذا اردنا ان نهلك قرية



امرنا مترفیها ففسقوا فیها» (۱). آیا خداوند در آن حال اراده را بوجود می‌آورد؟ جواب داد آری. فرمود: در صورتی که اراده بوجود آورد اعتقاد تو که اراده خود خدا است یا جزئی از اوست باطل می‌شود، زیرا خداوند خود را بوجود نمی‌آورد و نه تغییری در او پیدا می‌شود منزه است از چنین نسبتها.

سلیمان گفت نه معنی آن نیست که اراده بوجود می‌آورد. فرمود: پس یعنی چه؟ سلیمان جواب داد منظور انجام کار است.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: وای بر تو. چقدر این مطلب را تکرار می‌کنی، من که گفتم اراده محدث است چون انجام کار محدث است و قدیم نیست. سلیمان که دیگر فرو مانده بود گفت پس معنی ندارد.

فرمود: به نظر تو خداوند خود را توصیف نموده با اراده‌ای که معنی ندارد در صورتی که معنی قدیم و حدوثی نداشته باشد. ادعای تو باطل می‌شود که می‌گوئی خداوند ازلاً و ابداً اراده داشته. سلیمان گفت منظورم این است که اراده یکی از افعال ازلی خدا است. فرمود: مگر نمی‌دانی چیزی که ازلی بود دیگر مفعول نمی‌شود و قدیم هرگز حادث نمی‌باشد در حالت واحده باز سلیمان در جواب فرو ماند.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: اشکال ندارد، سؤال خود را تمام کن. سلیمان گفت اراده یکی از صفات خدا است. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: چقدر تکرار می‌کنی که یکی از صفات خدا است. این صفت محدث است یا قدیم؟ سلیمان گفت صفت محدث است. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: الله اکبر، پس اراده محدث است و اگر از صفات قدیم او باشد نباید چیزی را اراده کرده باشد (زیرا اراده ازلی یا تعلق به شیء ازلی می‌گیرد که ادعائی است محال، چون شیء قدیم و ازلی مفعول و محدث نمی‌تواند باشد یا اراده به چیز حادث تعلق می‌گیرد در این صورت موجب می‌شود که اراده از مراد تخلف پذیرد که این نیز جایز نمی‌باشد). فرمود: چیز

---

۱ - ترجمه آیه: گاهی که تصمیم هلاک قریه‌ای را بگیریم تبهکاران را امر می‌کنیم به فسق و فجور در آن بپردازند.

قدیم و ازلی نمی‌تواند مفعول قرار گیرد.

سلیمان گفت اشیاء اراده نیستند چنانچه ضرار معتقد است و اراده او به چیزی تعلق نگرفته است. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: یاوه سرائی می‌کنی و پرت و پلا می‌گوئی. اگر اراده چنین باشد و قدیم و ازلی باشد این صفت چیزی است که شعور ندارد (مثل آتش که سوزاندن او قهری است باید اراده خدا هم قهری باشد) منزه است از چنین نسبتی.

سلیمان گفت سرورم: من گفتم که مانند سمع و بصر و علم است. مأمون پرخاش کرده گفت سلیمان! این چقدر غلط و اشتباه است که از تو سر می‌زند و چقدر تکرار می‌کنی. این مطلب را رها کن و در مطلب دیگری وارد شو، زیرا تو بیش از این نمی‌توانی حرفی بزنی.

حضرت رضا علیه‌السلام رو به مأمون نموده فرمود: او را واگذار. سخنش را قطع نکن که همین کار را دلیل بر حقانیت خود می‌گیرد. به سلیمان فرمود: حرف خود را بزن.

سلیمان باز گفت من از اول گفتم که مانند سمع و بصر و علم است. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: اشکالی ندارد. بگو ببینم معنی این‌ها چیست یک معنی دارد یا معانی مختلف؟ سلیمان گفت یک معنی دارد. فرمود: اگر دارای یک معنی باشد پس اراده قیام همان اراده قعود است و اراده حیات بسان اراده مرگ است زیرا یک اراده دارد و بعضی از آن مقدم بر بعض دیگر نیست و چند جزء مخالف ندارد. یک شیء واحد است.

سلیمان گفت معنی آن مختلف است. فرمود: بگو ببینم آیا مرید همان اراده است یا غیر اراده است؟ سلیمان گفت مرید همان اراده است. فرمود: پس مرید نیز بنا به عقیده شما مختلف است چون او خود اراده است. سلیمان که باز فرو مانده بود گفت نه سرورم! اراده، مرید نیست. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: پس اراده محدث است نه قدیم و گرنه لازم می‌آید با او دیگری باشد. درست توجه کن و سخن خود را ادامه بده.

سلیمان گفت اراده اسمی است از اسماء خدا. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: آیا این نام را خودش برای خویش گذاشته؟ سلیمان گفت نه، به این نام خود را نامیده. فرمود: پس تو می‌توانی اسمی که خودش نگذاشته به او نسبت دهی. سلیمان گفت خویشتن را به این توصیف نموده که مرید است. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: این که خود را توصیف نموده مرید است، دلیل نمی‌شود که منظورش این باشد که اراده است یا منظورش این باشد که اراده اسمی از اسمهای اوست.

سلیمان گفت اراده خدا، علم خدا است. حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند: نادان، پس وقتی چیزی را دانست او را اراده کرده. گفت آری. فرمود: پس وقتی چیزی را اراده نکرد آن را نمی‌داند. سلیمان گفت همینطرر است.

فرمود: از کجا چنین ادعائی را می‌کنی؟! و چه دلیل داری که اراده خدا، علم اوست با اینکه خداوند چیزهائی را می‌داند که هرگز اراده آنها را نخواهد کرد. دلیل این مطلب این آیه قرآن است «و لئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیك». خداوند می‌داند چگونه وحی را از میان ببرد ولی هرگز نبرده. سلیمان گفت چون کار را تمام کرده و فارغ شده و چیزی اضافه نخواهد کرد. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: این عقیده یهودان است. اگر چنین عقیده‌ای صحیح باشد چگونه در قرآن می‌فرماید «ادعوني استجب لکم». سلیمان گفت منظورش این است که قادر به این کار است. فرمود: پس وعده می‌دهد ولی وفا نمی‌کند. پس چگونه می‌فرماید «یزید فی الخلق ما یشاء» و می‌فرماید «یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب». با اینکه کار را تمام کرده باشد این آیات دیگر معنی ندارد. سلیمان در جواب فروماند.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: سلیمان! آیا ممکن است که خداوند بداند انسانی خواهد بود ولی اراده خلق انسانی را هرگز نکند یا بداند انسانی می‌میرد و اراده نکند که امروز بمیرد؟ سلیمان جواب داد آری. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: پس در این صورت می‌داند چیزی را که در اراده دارد باشد و چیزی را که اراده ندارد باشد. سلیمان گفت می‌داند که این دو با هم خواهند بود. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: در این صورت می‌داند انسانی زنده است، مرده است، ایستاده و نشسته، کور و



بینا است در یک حالت و این محال است. عرض کرد فدایت شوم او می‌داند یکی از این حالات هست نه دیگری. فرمود: اشکالی ندارد. کدامیک از آنها هست آنچه اراده کرده باشد یا آنچه اراده نکرده؟ سلیمان گفت چیزی که اراده کرده باشد.

حضرت رضا خندید. مأمون و سایر دانشمندان حاضر نیز خندیدند. فرمود: غلط کردی و گفته خود را زیر پا گذاشتی زیرا گفتی او می‌داند انسانی می‌میرد امروز و اراده مرگ او را نمی‌کند و می‌داند چیزی را می‌آفریند و اراده آفرینش آنها را ندارد. وقتی علم به نظر شما جایز نباشد در مورد چیزی را که اراده نکرده باشد پس خداوند فقط چیزی را می‌داند که اراده کرده وجود داشته باشد (چیز دیگر را که اراده نکرده نمی‌داند این مخالف حرف قبل تو است). سلیمان گفت منظورم این است که اراده نه خدا است و نه غیر خدا. حضرت رضا فرمود: نادان! وقتی می‌گوئی خدا نیست او را غیر خدا فرض کرده‌ای. وقتی می‌گوئی خدا است او را ذات خدا شمرده‌ای.

سلیمان گفت پس او می‌داند چگونه چیزی را می‌آفریند. فرمود: آری. سلیمان گفت در این صورت اثبات چیزی در ازل لازم می‌آید (این سخن را سلیمان از آن جهت می‌گوید که خیال می‌کند علم به شیء موجب وجود آن شیء می‌شود)

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: سخن نادرستی گفتی. زیرا شخص ممکن است بنّای خوبی باشد با اینکه بنائی نکند و خیاط ماهری باشد و خیاطی نکند و یا کاری را خوب انجام دهد گر چه تا کنون آن کار را انجام نداده باشد (یعنی علم به شیء موجب وجود آن نمی‌شود). سپس فرمود: سلیمان! آیا خداوند می‌داند که یکتا است و چیزی با او نیست؟ گفت آری. فرمود: پس موجب اثبات چیزی در ازل می‌شود این علم خدا.

سلیمان گفت او نمی‌داند که یکتا است و چیزی با او نیست. حضرت رضا فرمودند: تو این مطلب را می‌دانی؟ گفت آری. فرمود: پس تو از خدا داناتری؟!

سلیمان گفت این سؤال محال است. فرمود: در نزد تو محال است که یکتا باشد و چیزی با او نباشد و او سمیع، بصیر، حکیم، قادر، علیم و خبیر باشد. گفت آری. فرمود: پس چطور از خود خبر می‌دهد که واحد، حی، سمیع، بصیر، حکیم، قادر، علیم و خبیر است با اینکه خودش نمی‌داند که چنین هست؟! این ادعا رد حرف خدا

است و تکذیب نمودن اوست که خداوند منزه از چنین نسبتی است.

سپس حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: پس چگونه می‌آفرینند چیزی را که ساخت آن را نمی‌داند و اطلاع ندارد و چگونه است آن وقتی که سازنده نداند چگونه می‌سازد چیزی را قبل از ساختن آن. او متحیر و سرگردان است که منزه است خداوند از چنین نسبتی.

سلیمان گفت اراده همان قدرت است. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خداوند قدرت دارد بر چیزی که هرگز اراده آن را نکرده. باید هم چنین باشد. زیرا می‌فرماید «و لئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیك». اگر اراده همان قدرت باشد، پس باید اراده از بین بردن وحی را نموده باشد، چون قدرت از بین بردن آن را دارد. سلیمان نتوانست حرفی بزند. مأمون گفت سلیمان! این آقا داناترین فرد بنی‌هاشم است. بعد مجلس به هم خورد و متفرق شدند.

شیخ صدوق رحمة‌الله علیه، پس از ذکر این دو خبر می‌نویسد: مأمون هر یک از دانشمندان و متکلمین را که می‌شنید در جائی هست او را به حضور می‌خواند تا با حضرت رضا علیه‌السلام به مناظره پردازد. چون زیاد علاقه داشت یک نفر آن جناب را مغلوب کند. چون سخت به آن جناب و مقام علمی ایشان حسد می‌ورزید. ولی حضرت رضا علیه‌السلام با احدی مناظره نکرد مگر اینکه اقرار به فضل او کرد و حجت را بر آنها تمام نمود زیرا خداوند پیوسته حجت خود را بالاتر قرار می‌دهد و حجت خویش را یاری می‌نماید.

این وعده را در قرآن کریم خود داده است «انا لننصر رسلنا و الذین آمنوا في الحیوة الدنیا» منظور از «و الذین آمنوا» در آیه ائمه هدی علیهم السلام و پیروان عارف به آنها و کسانی که اخذ علم از ایشان نموده‌اند آنها را یاری می‌کند با حجت و استدلال بر مخالفین تا وقتی در دنیا هستند همینطور نیز در آخرت خداوند وعده خلافی نخواهد کرد.

عیون الاخبار صفحه ۳۴۵.

صفوان‌بن‌یحیی دوست صابری گفت ابوقره دوست جاثلیق از من درخواست



کرد که او را خدمت حضرت رضا علیه‌السلام ببرم. از امام علیه‌السلام اجازه خواستم، فرمود: بگو بیاید. وقتی وارد شد، به زمین افتاد و فرش امام را بوسید و گفت در دین ما چنین رسم است که شخصیت‌های بزرگ زمان خود را احترام نمائیم. سپس گفت آقا چه می‌فرمائید درباره گروهی که ادعائی بنمایند گروه دیگری سخن آنها را تائید می‌کنند؟ فرمود: این ادعا به نفع گروه اول ثابت می‌شود. گفت اما گروه دیگری ادعائی می‌کنند ولی شاهدی از غیر کیش و مذهب خود پیدا می‌کنند. فرمود: آنها به نفع خود نمی‌توانند مدعی را اثبات نمایند.

ابوقره گفت ما ادعا کردیم که عیسی روح الله و کلمةالله است مسلمانان ادعای ما را پذیرفتند ولی مسلمانان ادعا کردند که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر است اما ما تابع آنها نشدیم، پس آنچه ما مدعی هستیم بهتر است از آنچه آنها ادعا کرده‌اند. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: اسم تو چیست؟

گفت یوحنا. فرمود: یوحنا ما به آن عیسی ایمان داریم که ایمان به محمد داشته باشد و بشارت به آمدن او بدهد و اقرار نماید برای خود که بنده خدا است. اگر آن عیسی که تو معتقدی روح‌الله و کلمةالله است، عیسائی است که ایمان به محمد ندارد و بشارت به او نمی‌دهد و اقرار به بندگی خود نسبت به خدا ندارد، ما از چنین عیسائی بیزاریم. پس ما و تو چطور در یک عقیده اجتماع نمودیم . از جای حرکت کرده، گفت به صفوان حرکت کن برویم این جلسه، برای ما سودی ندارد.

عیون‌اخبارالرضا علیه‌السلام صفحه ۷۷.

ابوالصلت عبدالسلام‌بن‌صالح هروی گفت مأمون از حضرت رضا علیه‌السلام این آیه را پرسید «و هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملاً». فرمود: خداوند تبارک و تعالی عرش و آب و ملائکه را آفرید قبل از آفریدن آسمانها و زمین. ملائکه‌به واسطه وجود خودشان و عرش و آب استدلال بر وجود خدای تبارک و تعالی می‌کردند. سپس عرش خود را بر آب نهاد تا قدرت خویش را به ملائکه نشان دهد و بدانند خداوند بر هر چیزی قادر است. سپس عرش خود را برافراشت و آن را بالای هفت آسمان قرار داد.



پس از آن آسمانها و زمین را آفرید در شش روز. در حالی که استیلا بر عرش داشت تا ملائکه متوجه شوند خداوند آنچه را می‌آفریند به تدریج و بفهمند و استدلال نمایند به حدوث و آفریده بودن موجودات یکی پس از دیگری. خداوند عرش را نیافریدبه واسطه احتیاج به آن، چون از عرش بی‌نیاز است و از هر چه آفریده و توصیف نمی‌شود به اینکه در جائی قرار دارد چون جسم نیست، منزه است از صفات مخلوقات خویش.

اما این فرموده خداوند «لیبلوکم ایکم احسن عملاً». خداوند خلق را آفرید تا آنها را بوسیله تکلیف و عبادت بیازماید نه آزمونی که برای خودش امتحان و تجربه باشد. زیرا او خود عالم به تمام چیزها است. مأمون گفت عقده دلم را گشودی خدا عقده دلت را بگشاید یا اباالحسن. سپس گفت یابن‌رسول الله معنی این آیه چیست؟ «و لو شاء ربك لا من من فی الارض کلهم جمیعاً افأنت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین و ما کان لنفس ان تؤمن الا باذن اللّه».

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: پدرم نقل کرد از آباء گرام خود: از علی‌بن‌ابیطالب علیهم‌السلام که فرمود: مسلمانان به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کردند یا رسول الله اگر به اجبار وادار کنی مردم راکه ایمان آورند عده ما زیاد می‌شود و بر دشمن پیروز می‌شویم. فرمود: من کاری را از پیش خود انجام نمی‌دهم که بدعت گزارم، بدون اینکه دستوری به من رسیده باشد و زور و اکراهی ندارم. خداوند این آیه را نازل کرد که یا محمد (اگر بخواهد پروردگارت، تمام مردم روی زمین ایمان می‌آورند) بصورت اجبار و اضطرار چنانچه این ایمان اضطراری را در آخرت با مشاهده کردن عذاب می‌آورند. اگر چنین کاری بکنم دیگر استحقاق ثواب و ستایشی از طرف من نخواهند داشت. من می‌خواهم آنها به میل خود، بدون اجبار ایمان بیاورند تا شایسته مقام و لطف و سکونت دائم در بهشت شوند (آیا تو می‌خواهی وادار کنی مردم به زور ایمان آورند).

اما این آیه «و ما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله». معنی آیه این نیست که ایمان آوردن را بر آنها تحریم نماید. معنی آیه اینست ایمان نمی‌آورد هیچکس مگر



به اجازه خدا و اجازه او امر کردن به ایمان است. تکلیف و تعبد اجباری و الزامی نیست. این اجبار هنگام زوال تکلیف و پرستش است (یعنی بعد از مرگ). مأمون گفت عقده دلم را گشودی یا اباالحسن، خداوند عقده دلت را بگشاید. این آیه را برایم توضیح دهید «الذین کانت اعینهم فی غطاء عن ذکری و کانوا لا یستطیعون سمعاً». فرمود: پرده روی چشم مانع ذکر نیست زیرا ذکر با چشم دیده نمی‌شود ولی خداوند تشبیه نموده آنهائی را که کافر به ولایت علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام هستند. به کورها که گفتار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را درباره او سنگین می‌شمردند و طاقت شنیدنش را نداشتند. مأمون گفت مرا آسوده کردی خدا آسوده‌ات کند.

اینهم مناظره‌ای از حضرت رضا علیه‌السلام

صفوان‌بن‌یحیی گفت ابوقره‌ی محدث دوست شبرمه از من درخواست کرد برای او از حضرت رضا علیه‌السلام اجازه بگیرم. اجازه گرفتم. خدمت امام علیه‌السلام رسید. چندین مسئله از حلال و حرام و احکام و واجبات پرسید تا بالاخره سؤالش منتهی به توحید گردید. عرض کرد فدایت شوم توضیحی درباره سخن با موسی بدهید.

فرمود: خدا می‌داند که به کدام لهجه با او صحبت کرده بسریانی یا عبری.

ابوقره با دست زبان خود را گرفت. گفت منظورم از این زبان است.

فرمود: منزه است خدا از آنچه تو می‌گوئی پناه می‌برم به خدا که او را شبیه مخلوقش قرار دهم یا مثل مردم حرف بزنند. او را مثل و مانندی نیست و گوینده و فاعلی مانند او وجود ندارد.

پرسید چگونه سخن گفته؟ فرمود: سخن خدا با مردم مانند سخن مردم با یکدیگر نیست. بوسیله زبان و دهان صحبت نمی‌کند ولی می‌گوید باش. با اراده او بوجود می‌آید. آنچه خدا به موسی خطاب نموده از امر و نهی بدون اینکه در آن مورد فکر و اندیشه نماید.



ابوقره گفت درباره کتابهای آسمانی چه می‌فرمائید؟ حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: تورات و انجیل و زبور و فرقان و هر کتابی که خدا فرستاده کلام خدا است که برای جهانیان چراغ هدایت و راهنما است. تمام آنها آفریده شده است[۱] و آن کتابها، غیر خدا هستند. چنانچه در قرآن نیز می‌فرماید: «و یحدث لهم ذکرا»[۲] و در آیه دیگر «ما تأتیهم من ذکر من ربهم الا استمعوه و هم لا یلعبون»[۳]. خداوند تمام کتابهای آسمانی را به وجود آورده.

ابوقره گفت آیا فنا پذیرند؟ فرمود: مسلمانان اجماع نموده و بر این مطلب اتفاق دارند که غیر خدا هرچه هست فانی است. غیر خدا فعل اوست. تورات و انجیل و زبور و فرقان همه فعل خدایند. مگر نشنیده‌ای که مردم می‌گویند «پروردگار قرآن» و یا می‌گویند قرآن روز قیامت می‌گوید «خدای من این فلان کس است با اینکه خدا او را بهتر می‌شناسد. روزها به گرسنگی و شبها به بیداری به سر برده. مرا شفیع او قرار ده». همینطور است تورات و انجیل و زبور. تمام آنها مخلوق و آفریده هستند. آنها را کسی به وجود آورده که مثل و مانند ندارد و وسیله راهنمائی خردمندان قرار داده. کسی که معتقد باشد که این کتابها پیوسته با خدا بوده‌اند، باید بگوید خدا تنها قدیم نیست و یکتا نخواهد بود. کلام نیز همیشه با او بوده از ازل. با اینکه خدا هم نیستند.

ابوقره گفت ما روایت داریم که تمام کتابهای آسمانی روز قیامت می‌آیند در حالی که مردم در صحرای محشرند و به صف در مقابل پروردگار ایستاده تماشا می‌کنند. این کتابها برگشت به خدا می‌کنند چون جزء او هستند و به سوی او برمی‌گردند.

---

۱ - بحثی بس داغ و پرهیاهو از زمان هارون بین اشاعره و معتزله بوجود آمد در اینکه آیا کلام خدا قدیم است، یا حادث و آفریده شده.

۲ - طه ۱۳ برای آنها تذکری می‌فرستد.

۳ - بقره ۲۱ تذکری از جانب پروردگار آنها نیامده مگر اینکه گوش دادند درحالی که به بازی مشغول بودند.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: نصرانیان نیز درباره عیسی همین عقیده را داشتند که جزء او است و به سوی او برمی‌گردد. زردشتیان نیز درباره آتش و خورشید همین‌عقیده‌رادارندومی‌گویندجزءخدااست‌وبه سوی‌اوبرمی‌گردد. خدای ما منزه است‌ازاینکه‌جزءپذیرباشد،زیادوکمی‌مخلوق‌هستندودلالت‌می‌کنندبرخالق خود.

ابوقره گفت روایت داریم که خداوند دیده شدن و کلام را بین دو پیامبر تقسیم نموده. کلام را به موسی داده و دیده شدن را به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: پس آن شخص که بود به جهانیان اعلام کرد از جانب خدا: که دیده‌ها او را درک نمی‌کنند و نمی‌توانند تصورش کنند و مانند ندارد. مگر این اعلامیه‌ها از محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست؟ گفت چرا. فرمود: پس چطور می‌شود که شخصی از جانب خدا به مردم اعلام کند که من از طرف خدا مبعوث شده‌ام و شما را به دین خدا دعوت می‌کنم. او می‌فرماید: «لا تدرکه الابصار و لا یحیطون به علماً و لیس کمثله شیء».

بعد خودش می‌گوید من با چشم خود او را دیده‌ام و تصورش کرده‌ام که به صورت انسان است. خجالت نمی‌کشید از چنین نسبتها. خداتشناس‌ها و کفار نمی‌توانند چنین نسبتی به پیامبر ما بدهند که از جانب خدا دستوری بیاورد. بعد برخلاف آن نیز به طریق دیگر سخن می‌گوید.

ابوقره گفت خداوند در قرآن می‌فرماید: «و لقد رآه نزلة اخری» (۱).

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: آیه بعد معنی می‌کند که پیامبر اکرم چه چیز را دیده.

«ما کذب الفؤاد ما رأی» قلب محمد دروغ نمی‌گوید نسبت به آنچه چشمهایش دیده. در این آیه معنی می‌کند که چشمهایش چه چیز را دیده. «لقد رآ من آیات ربه الکبری» آیات و نشانه‌های بزرگ خدا را دیده. غیر از خداست. در این آیه می‌فرماید: «و لا یحیطون به علماً» اگر چشم‌ها او را ببینند پس احاطه علمی

---

۱ - سوره نجم - ۱۳ او را دید مرتبه دیگری

به او پیدا کرده‌اند و شناسائی به موجود آمده.

ابوقره گفت پس روایت را صحیح نمی‌دانید. فرمود: وقتی روایت مخالف قرآن و اجماع مسلمانان باشد البته تکذیب می‌کنم، زیرا مسلمانان اتفاق دارند. او را نمی‌توان دریافت و چشمها او را درک نمی‌کنند و مثل و مانندی ندارد.

ابوقره از این آیه سؤال کرد: «سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی» (۱).

فرمود خداوند در این آیه اعلام می‌کند که پیامبرش را به شب سیر داده، بعد خودش می‌فرماید سیر برای چه بوده.

«لنریه من آیاتنا» برای اینکه نشان دهیم آیات خود را. آیات خدا غیر خدا است. در آیه توضیح علت سیر را داده و آنچه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دیده است. در آیه دیگر می‌فرماید: «فبای حدیث بعد الله و آیاته تؤمنون» به چه گفتاری پس از خدا و آیاتش ایمان می‌آورید. از این آیه معلوم می‌شود که آیات غیر از خدا هستند (چون می‌گوید بعد از خدا و آیاتش).

ابوقره گفت خدا کجا است؟ حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: کجا مکان است و این را کسی سؤال می‌کند که اینجا هست. درباره کسی که اینجا نیست (می‌گوید فلانی کجا است). خدا غائب نیست و کسی پیش او نمی‌رود. او در هر مکانی است، موجود و مدبر و صانع و حافظ است و نگهدار آسمانها و زمین است.

ابوقره گفت مگر خدا بالای آسمانها و زمین نیست بالاتر از هرچه که هست.

فرمود: او خدای آسمانها و زمین است. او کسی است که در آسمان خدا است و در زمین خدا است. او شکل می‌دهد به شما در رحم مادر به هر صورتی که بخواهد. او با شما است هر کجا باشید و اوست که تسلط بر آسمان دارد، با اینکه به صورت گاز است و او فرمانروای آسمان است و آنها را به هفت آسمان ترتیب داده و اوست که بر عرش مستولی است. او بود وقتی مخلوق وجود نداشت همانطور که هست. آن

---

۱ - سوره اسری

موقعی که هیچ آفریده‌ای وجود نداشت، او بود. تغییر مکان نداد با موجودات است.

ابوقره گفت پس چرا شما وقتی دعا می‌کنید دستهای خود را به طرف آسمان بلند می‌کنید؟ فرمود: خداوند از بندگان به شکلهای مختلف عبادت خواسته و پناهگاهی چند قرار داده که به آن جاها پناه برند و پرستشگاههائی قرار داده از آنها عبادت لفظی و علمی و عملی و توجه خواسته است. دستور داده در موقع نماز به جانب کعبه رو کنند و حج عمره را در آنجا به جا آرند و امر کرده، هنگام دعا و درخواست و زاری دستها را به سوی آسمان بلند کنند، که این خود نشانه کوچکی و علامت بندگی و اظهار خواری در نزد اوست.

ابوقره گفت پس چه کس به خدا نزدیکتر است، ملائکه یا مردم؟ فرمود: اگر منظورت نزدیکی به اندازه طول وجب یا نیمی از دست است، تمام اشیاء از این جهت یکسانند. آفریده او هستند. متوجه برخی از آنها نمی‌شود بطوری که از بعض دیگر فاصله داشته باشد. بالاترین موجود را در اختیار دارد همانطوری که پائین‌ترین آنها را تدبیر می‌کند. اولین را نیز مانند آخرین آنها به راه می‌برد بدون رنج و ناراحتی و کمک و مشورت و زحمت. اما اگر منظورت این است که کدام آفریده از نظر مقام به او نزدیکتر است هرکدام بیشتر مطیع خدا باشد. خودتان روایت می‌کنید نزدیکترین موقعی که بنده به خدای خود نزدیک می‌شود همان موقعی است که در سجده است و روایت دارید که چهار ملک با یکدیگر ملاقات کردند. یکی از بالای آسمانها آمده بود، دیگر از پائین‌ترین قسمت آفریده‌ها. سومی از شرق موجودات، چهارمی از غرب. از هم سؤال کردند از کجا می‌آئید؟ همه گفتند از جانب خدا مرا برای فلان کار مأمور کرده. این روایت گواه است که قرب و بعد در مقام و منزلت است نه تشبیه و تمثیل.

ابوقره گفت مگر شما قبول ندارید که خدا روی چیزی قرار گرفته و محمول است.

حضرت رضا فرمود: هر چه محمول باشد و بر روی چیز قرار داشته باشد مخلوق است و به دیگری نیازمند است. محمول خود اسمی است که در لفظ بی‌ارزش است. حامل فاعل است و در لفظ پسندیده است. چنین اسمی سخن آن



کس که می‌گوید بالا و پائین و بالاتر و پائین‌تر (مسلم است بالا بهتر از پائین است).

خداوند در قرآن می‌فرماید: «لله الاسماء الحسنی فادعوه بها» خدا را اسمهای پسندیده‌ایست. بوسیله آن اسمها او را بخوانید. در هیچ یک از کتابهای آسمانی نفرموده خدا محمول است. او حامل است در بیابان و دریا و نگهدار آسمانها و زمین است. غیر خدا همه محمول هستند. از کسی نشنیده‌ایم که ایمان به خدا و عظمتش داشته باشد و در دعا بگوید «یا محمول».

ابوقره گفت پس این روایت دروغ است که می‌گوید خداوند وقتی خشمگین شود ملائکه‌ای که حامل عرش هستند، سنگینی او را بر روی دوش خود احساس می‌کنند و به سجده می‌افتند. وقتی خشم خدا برطرف شد به جای خود برمی‌گردند.

حضرت رضا فرمود: بگو ببینم خداوند از وقتی شیطان را لعنت کرد تا امروز و تا روز قیامت آیا بر او و پیروانش خشمناک است یا از آنها راضی است؟ گفت خشمناک است.

فرمود: پس چه وقت راضی شده که سبک شود با اینکه تو خود می‌گوئی پیوسته بر شیطان و پیروانش خشم دارد. فرمود وای بر تو چقدر جرئت می‌کنی که خدای خود را توصیف کنی به صفتی که تغییر پذیر باشد از حالی به حال دیگر و بر او عارض شود حالی که بر مخلوق عارض می‌گردد. منزه است ذات پاکش. او پایدار است با ناپایداران و تغییر پذیر نیست با تغییر پذیران.

صفوان گفت ابوقره فروماند و نتوانست دیگر سخنی بگوید. از جای حرکت کرده، رفت (۱).

مناقب آل ابیطالب جلد ۲ صفحه ۴۰۴.

احمد طوسی در حدیثی از مشایخ خود نقل کرد که گروهی اجتماع نمودند تا با حضرت رضا علیه‌السلام در مسئله امامت مناظره کنند. آنها از بین خود یحیی‌بن‌ضحاک سمرقندی را نائب گرفتند تا مناظره کند. امام علیه‌السلام به او فرمود: سؤال کن. یحیی در پاسخ عرض کرد شما سؤال بفرمائید تا مرا به این سؤال

۱ - احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۱۸۵ تا ۱۸۹

مفتخر فرمائید.

فرمود: یحیی! چه می‌گوئی درباره مردی که ادعای راستگوئی درباره خود بنماید ولی راستگویان را تکذیب کند آیا او راستگو و حقیقت‌جو است در دین خود یا دروغگو است؟ یحیی نتوانست جواب بدهد. ساعتی فروماند.

مأمون گفت جواب بده. یحیی گفت مرا مغلوب نمود یا امیرالمؤمنین. مأمون رو به حضرت رضا علیه‌السلام نموده گفت این چه سؤالی بود که یحیی خود اعتراف می‌نماید که از جواب آن فرومانده. امام علیه‌السلام فرمود: اگر یحیی بپذیرد که راستگویان را تصدیق نموده در این صورت امامت صحیح نیست برای کسی که خود اعتراف به عجز نماید که خود بالای منبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فریاد زد «ولیتکم ولست بخیرکم» من فرمانروای شما شده‌ام اما بهترین شما نیستم با اینکه باید امیر بهتر از رعیت باشد و اگر یحیی بپذیرد که تصدیق صادقین را نموده باز امامت صلاح نیست برای کسی که اقرار نماید در منبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به خود که «ان لی شیطاناً یعترینی» مرا شیطانی است که دچارم می‌شود. امام را نباید شیطان دچار شود. اگر گمان یحیی تصدیق صادقین باشد در این صورت امامت شخصی که دوستش به ضرر او اقرار نمود صحیح نیست زیرا عمر گفت «کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه» بیعت با ابابکر کار عجولانه‌ای بود که خداوند شراین بیعت رانگه داشت. اگرکسی مبادرت به چنین کاری بنماید او رابکشید.

در این موقع مأمون فریاد زد متفرق شوید. همه متفرق شدند. آن گاه روی به بنی‌هاشم نموده. گفت من به شما نگفتم باب مناظره را نگشائید و مردم را جمع نکنید. اینها علمشان از علم پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

در کتاب صفوانی است که حضرت رضا علیه‌السلام به ابوقره نصرانی گفت درباره حضرت مسیح چه می‌گوئی؟ گفت آقا او از خدا است. فرمود: منظورت از (من) که از خدا است چیست؟ (من) چهار قسم است که پنجمی ندارد. یا منظورت جزء از کل است. در اینصورت خدا را تجزیه‌پذیر دانسته‌ای یا مانند سرکه است که از شراب بوجود آید. اینهم تغییر ماهیت و استحاله است یا مانند فرزند که از پدر بوجود می‌آید باز از راه آمیزش جنسی است یا چون مصنوع که از صنعتگر بوجود آمده. این

وجه چون مخلوق است که از خالق پدید آید یا وجه دیگری تو داری برای ما توضیح بده. او نتوانست جوابی بدهد و فروماند.

مناقب آل بوطالب جلد ۲ صفحه ۴۰۵

ابواسحاق موصلی گفت گروهی از ماوراءالنهر از حضرت رضا علیه‌السلام سؤال کردند حوران بهشتی را خداوند از چه آفریده و اینکه اهل بهشت وقتی وارد بهشت می‌شوند اول چیزی که می‌خورند چیست و تکیه گاه خدای جهان کجا بود وقتی زمین و آسمانی وجود نداشت.

فرمود: حوران بهشتی از زعفران و خاک آفریده شده‌اند که فناناپذیر نیستند. اولین چیزی که بهشتیان می‌خورند از کبد ماهی است که زمین روی آن قرار دارد. اما تکیه گاه خدا، او خود جا را بوجود آورده و کیفیت را آفریده. خود نه جا دارد و نه کیفیت و تکیه گاه او قدرتش بود. منزه است و متعال.

توضیح: سید مرتضی رضوان‌الله‌علیه در کتاب فصول از استاد خود شیخ مفید نقل می‌کند که در بین راه حرکت مأمون به جانب خراسان که حضرت رضا علیه‌السلام نیز حضور داشت. روزی مأمون گفت یا اباالحسن من در مورد موضوعی فکر کرده‌ام. بالاخره مطلب را فهمیدم. اما آنچه درباره‌اش فکر کردم مربوط به ما و شما و نژادمان برد که بالاخره به این نتیجه رسیدم ما هردو از نظر امتیاز نژادی برابریم. اختلاف پیروان ما جز هوی‌پرستی و تعصب نیست.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: این سخن جوابی دارد. در صورتی که بخواهم جواب آن را می‌دهم وگرنه سکوت می‌کنم. مأمون گفت من این مطلب را مطرح نکردم، مگر اینکه بدانم نظر شما چیست؟ حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم اگر خداوند پیامبرش را بفرستد و از پشت این تپه‌ها بیرون آید و دختر تو را خواستگاری کند آیا تو این ازدواج را می‌پذیری؟

مأمون با تعجب گفت آیا کسی هست که سر از ازدواج با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باز زند؟ فرمود: حالا بگو ببینم آیا حلال است برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که تقاضای چنین ازدواج را از من بکند؟ مأمون مدتی سکوت کرد. آنگاه گفت شما به خدا قسم به پیامبر اکرم از ما نزدیکترید.

شیخ مفید می‌فرماید: منظور امام علیه‌السلام اینست که فرزندان عباس برای پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله حلال هستند، همانطوری که ازدواج با سایر مردم که ارتباط نژادی با پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ندارند حلال است. ولی فرزندان امیرالمؤمنین از فاطمه زهرا علیهاالسلام و از امامه دختر زینب، دختر دیگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر او حرام هستند، زیرا آنها واقعاً فرزند خود پیامبرند صلی‌الله‌علیه‌وآله.

پس فرزند انتسابش نزدیکتر است به پدر و امتیاز بیشتری دارد از پسر عمو در نزد تمام متدینین. در اینصورت چطور ممکن است با هم در فضیلت نژادی برابر باشند. امام علیه‌السلام همین مطلب را برای او توضیح داد.

فصول المختاره جلد ۱ صفحه ۱۶.

سید مرتضی رحمةالله‌علیه می‌نویسد استادم شیخ مفید نقل کرد که مأمون روزی به حضرت رضا علیه‌السلام گفت بزرگترین امتیاز امیرالمؤمنین علیه‌السلام را که شاهدی از قرآن بر آن دلالت کند برایم توضیح دهید:

حضرت رضا علیه‌السلام امتیاز مباهله که خداوند در قرآن می‌فرماید «فمن حاجك فیه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساؤنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین» را بیان کرد.

پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای مباهله امام حسن و امام حسین که فرزندانش بودند آورد و فاطمه زهرا علیهاالسلام را آورد که در اینجا تعبیر زنانمان در آیه شده و امیرالمؤمنین را نیز آورد که او نفس پیامبر به شمار می‌رفت طبق آیه قرآن در نتیجه ثابت شد که احدی از جهانیان باارزشتر از پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وجود نداشت در نتیجه احدی از جهانیان نیز باارزشتر از نفس پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست طبق آیه قرآن.

مأمون گفت مگر در این آیه خداوند ابناء را به تلفظ جمع ذکر نکرده اما پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دو فرزندش را فقط آورد و نساء را نیز به لفظ جمع فرموده و پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فقط فاطمه علیهاالسلام را تنها آورد چرا نمی‌توان مدعی شد که منظور از (انفسنا) واقعاً نفس خود پیامبرا کرم

صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد نه دیگری در نتیجه فضیلتی که شما از آیه استفاده کردید برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام ثابت نخواهد شد.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: این ادعای تو صحیح نیست یا امیرالمؤمنین زیرا شخص دیگری را می‌خواند و صدا می‌زند نه خود را چنانچه امر کننده به دیگری امر می‌کند نه به خود و این صحیح نیست که واقعاً خود را صدا زده باشد چنانچه نمی‌شود امر به خود بکند. وقتی پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مباهله مردی جز امیرالمؤمنین علیه‌السلام را شرکت نداد می‌فهمیم که نفس پیامبر در این آیه امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و این امتیاز را در قرآن به او بخشید. مأمون گفت وقتی جواب آمد سؤال از بین می‌رود.

کتاب الدرة الباهرة نقل می‌کند که گروهی از صوفیان و پشمینه پوشان به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردند: مأمون این مقام را به تو رد کرد زیرا شما شایسته‌ترین مردم به این مقام هستی اما لازم است که لباس پشمینه پوشی و لباسی که شایسته شما است.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: وظیفه امام اجرای قسط و عدالت است حرف راست بگوید و به عدالت حکم کند و خلاف وعده ننماید خداوند در این آیه می‌فرماید «قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق» حضرت یوسف دیبای طلاباف می‌پوشید و تکیه بر اریکه و تخت آل فرعون می‌زد.

روایت دیگر: مأمون تصمیم گرفت مردی را بکشد در این مورد با حضرت رضا علیه‌السلام مشورت نمود. آنجناب فرمود: خداوند عزت آن‌کس که عفو شایسته بنماید افزایش می‌دهد. مأمون او را بخشید.

در کتاب درة باهره می‌نویسد: مردی نصرانی را پیش مأمون آوردند که با زنی از بنی هاشم زنا کرده بود همینکه چشم او به مأمون افتاد مسلمان شد علماء گفتند: اسلام جرائم قبل را از میان می‌برد اما حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: نه او را باید بکشی زیرا وقتی مسلمان شد که خویشتن را در چنگال عدالت دید و بیم از خطر داشت خداوند در این آیه می‌فرماید «فلما رأوا بأسنا».



بخش بیستم

دستورالعمل‌هائی که حضرت رضا علیه‌السلام برای مأمون نوشت از اسلام واقعی و دستورات دین و مطالب دیگری از جوامع علوم

عیون اخبار الرضا: فضل بن شاذان گفت مأمون از حضرت رضا علیه‌السلام درخواست کرد خلاصه‌ای از اسلام واقعی به اختصار برایش بنویسد. امام علیه‌السلام این مطالب را نوشت. اسلام واقعی شهادت لا اله الا الله وحده لاشريك له الهاً واحداً احداً صمداً قيوماً سميعاً بصيراً قديراً قديماً باقياً. عالمی است که جهل در او راه ندارد و قادری است که ناتوانی در او نیست غنی است که هرگز نیازمند نمی‌شود. عادلی است که ستم روا نمی‌دارد. او آفریننده هر چیزی است و مثل و مانند ندارد و نه مخالف و ضد و همطرازی دارد و کسی که شایسته عبادت و سزاوار شوق و بیم و ملجا و پناه دعا کنندگان است اوست.

محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بنده و رسول و امین و برگزیده و ممتازترین خلق و سیدالمرسلین و خاتم الانبیاء و بهترین فرد جهانیان است که پیامبری بعد از او نیست و ملت او قابل تبدیل به ملت دیگری نیستند و شریعتش تغییرپذیر نیست و آنچه او آورده واقعیت محض است. تصدیق به رسالت آنجناب و تمام پیامبران گذشته و انبیاء و حجج الهی و تصدیق به کتاب خدای عزیز که باطل در او رخنه نیافته در گذشته و آینده و کتابی است از جانب خداوند حمید و قرآن حافظ و نگهبان و حاکم



بر تمام کتب آسمانی است و تمام آن حقیقت واقعی است از فاتحةالکتاب تا آخر آن ایمان به محکم و متشابه و خاص و عام و مژده و تهدید و ناسخ و منسوخ و داستانها و اخبار او داریم. هیچ کس نمی‌تواند مانند آن را بیاورد.

و اینکه راهنما پس از پیامبر و حجت برای مردم و حاکم بر امور مسلمانان و سخنگوی قرآن و عالم به احکام آن برادر و جانشین و وصی و ولی او است. آن کسی که نسبتش به پیامبر چون نسبت هارون است به موسی، علی‌بن‌ابی‌طالب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، امام متقین و پیشوای سفید چهرگان و ممتازترین اوصیاء، وارث علم پیامبران و بعد از او حضرت امام حسن و امام حسین سرور جوانان اهل بهشت سپس علی‌بن‌الحسین زین العابدین علیه‌السلام بعد از او محمدبن‌علی شکافنده علوم پیشینیان و بعد از آنجناب جعفربن‌محمد امام صادق علیه‌السلام وارث علم اوصیاء و پس از او موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام و پس از آن سرور علی‌بن‌موسی‌الرضا سپس محمدبن‌علی و بعد از آنجناب علی‌بن‌محمد و پس از او حسن‌بن‌علی و بعد از آنجناب حجت قائم منتظر فرزندش صلوات‌الله‌علیهم.

من گواهی می‌دهم برای آنها به ولایت و امامت و اینکه زمین خالی از حجت خدا بر خلق نیست در هر عصر و زمان که آنها عروةالوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا تا روز قیامت هستند.

هرکس با آنها مخالفت کند گمراه و گمراه کننده است و تارک حق و هدایت آنها نیز که مفسر قرآنند و توضیح فرموده‌های پیامبر را می‌دهند. هرکس بمیرد و آنها را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده. روش این اوصیاء ورع، عفت و راستگویی و درستکاری و استقامت و کوشش و ادای امانت به خوب و بد و سجده طولانی و روزه‌داری در روز و شب‌زنده‌داری به شب و پرهیز از گناهان و انتظار فرج با صبر و همدردی و معاشرت نیکو با مردم است.

سپس وضو را طوری که خداوند در کتاب کریم بیان نموده: شستن صورت و دو دست تا آرنج و مسح سر و دو پا یک مرتبه و وضو را جز تغوط و ادرار یا گازهای معده یا خواب یا جنابت باطل نمی‌کند و اگر بر روی کفش مسح کرد خلاف دستور خدا و پیامبر



انجام داده و ترک واجب و قرآن را کرده.

غسل روز جمعه مستحب است و همچنین غسل عیدفطر و قربانی و غسل ورود به مکه و مدینه و غسل زیارت و غسل احرام و غسل اولین شب ماه رمضان و شب هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم آن ماه، اینها تمام غسل‌های مستحب است اما غسل جنابت واجب است و غسل حیض نیز واجب است.

نمازهای واجب عبارت است از نماز ظهر چهاررکعت، عصر چهاررکعت، مغرب سه رکعت، عشاء چهاررکعت و صبح دورکعت که مجموعاً هفده رکعت می‌شود ولی نماز مستحب سی‌وچهار رکعت است، هشت‌رکعت قبل از نماز ظهر و هشت‌رکعت قبل از نماز عصر و چهاررکعت بعد از نمازمغرب و دورکعت نشسته بعد از عشاء که یک رکعت حساب می‌شود و هشت رکعت در سحر و شفع و وتر سه‌رکعت که سلام می‌دهد بعد از دورکعت و دورکعت نماز صبح. نماز باید اول وقت خوانده شود. برتری نماز جماعت بر فرادی بیست و چهار برابر است. ولی نماز خواندن پشت سر فاجر صحیح نیست و نباید اقتدا کرد مگر به اهل ولایت و معتقدین به امامت. با پوست درندگان نمی‌توان نماز خواند و جایز نیست در تشهد اول بگوئی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین زیرا تحلیل نماز سلام است. وقتی این حرف را زدی نماز را سلام داده‌ای و نماز قصر در هشت فرسخی است و بیشتر از آن و هر جا نماز را قصر کردی روزه هم افطار می‌شود و کسی که افطار نکند روزه‌اش صحیح نیست زیرا در سفر نباید روزه گرفت. قنوت سنت لازمی است در نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء.

نماز میت پنج تکبیر است هر که کمتر بخواند مخالف سنت رفتار نموده. مرده را از طرف پا داخل قبر می‌کنند با رفق و مدارا. بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن در همه نمازها مستحب است.

زکوة واجب در هر دویست درهم، پنج درهم است و کمتر از دویست درهم زکات ندارد زکات واجب نمی‌شود مگر اینکه یک سال بگذرد و جایز نیست زکات را به غیر اهل ولایت و امامت داد. در گندم، جو، خرما، مویز یک دهم باید داد وقتی



پنج وسق که هر وسقی شصت صاع و هر صاع چهار مد است برسد [1].

زکات فطره واجب است که برای هر فرد کوچک یا بزرگ بنده یا آزاد، مرد یا زن لازم است. یک من گندم یا جو و یا خرما و یا مویز داد و نمی‌توان به غیر معتقدین به ولایت داد.

حداکثر حیض ده روز است و حداقل آن سه روز. زن مستحاضه پنبه به خود می‌گیرد و غسل می‌کند و نماز را می‌خواند اما زن حائض نماز را نمی‌خواند و قضا هم ندارد اما روزه را نمی‌گیرد ولی قضا باید بنماید.

روزه ماه رمضان واجب است که با دیدن ماه باید روزه گرفت و با دیدن ماه شوال افطار نمود. نماز مستحب را به جماعت نمی‌توان خواند که این کار بدعت است و هر بدعتی ضلالت و هر ضلالتی در آتش جهنم است. روزه سه روز در هر ماه سنت است در مقابل هر ده روز یک روز که یک چهارشنبه بین دو پنج‌شنبه روزه می‌گیرد. روزه ماه شعبان خوب است برای کسی که بگیرد اگر قضای روزه‌های ماه رمضان را متفرق بگیرد صحیح است.

انجام حج واجب است برای کسی که استطاعت رفتن داشته باشد و استطاعت عبارت از زاد و وسیله سواری و صحت بدن و حج جایز نیست مگر تمتع، حج قران و افراد جایز نیست که عامه و اهل سنت آن را انجام می‌دهند مگر برای اهل مکه و حاضرین آنجا. نباید جلوتر از میقات محرم شد. خداوند می‌فرماید «واتمّوا الحج العمرة لله».

نمی‌توان گوسفند بی‌خایه را قربانی کرد چون ناقص است اما گوسفندی که رگ خایه‌های آن را کشیده باشند تا از کار افتاده شده اشکالی ندارد.

جهاد واجب است با امام عادل کسی که برای حفظ مالش کشته شود شهید است.

نمی‌توان هیچ یک از کفار و ناصبیان را در هنگام تقیه کشت مگر به جنگ

۱- در رساله‌های عملی ۲۸۸ من تبریز در -/۴۵ مثقال کم معادل ۸۴۷/۲۰۷ کیلوگرم.

برخیزد و سعی در فساد نماید، آنهم در صورتی است که بر جان خود و دوستان خویش بیم نداشته باشی. تقیه در دار تقیه (هنگام دولتی باطل) واجب است و کفاره قسم لازم نیست بر کسی که برای حفظ جان خود و جلوگیری از ظلمی بر خویش قسم خورده باشد.

طلاق به همان روش مرسوم از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله صحیح است که خداوند در قرآن کریم بیان نموده و به غیر آن جایز نیست و هر نوع طلاقی که مخالف قرآن باشد طلاق نخواهد بود. چنانچه هر نوع ازدواجی برخلاق قرآن ازدواج نیست و نمی‌توان بیش از چهار زن آزاد گرفت اگر زنی را سه مرتبه طلاق داد دیگر به شوهرش حرام است مگر با مرد دیگری ازدواج نماید.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: بپرهیز از ازدواج با زنانی که در یک ساعت سه طلاق داده شده‌اند زیرا آنها شوهر دارند. صلوات بر پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله واجب است همه جا هنگام عطسه زدن و کشتار نمودن و جاهای دیگر.

دوستی اولیای خدا واجب است همینطور دشمنی با دشمنان خدا و بیزاری از آنها و رهبران ایشان.

نیکی به پدر و مادر واجب است اگر چه مشرک باشند ولی اطاعت آنها در معصیت خدا لازم نیست و نه اطاعت دیگری غیر پدر و مادر زیرا اطاعت هیچ کس در ارتباط با معصیت خدا صحیح نیست.

برّه داخل شکم گوسفند کشتارش با همان کشتار مادر کافی است وقتی موی و کرک برآورده باشد.

حلال دانستن دو متعه که خدا در کتاب خود بیان کرد و سنت و روش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده یکی متعه نساء و دیگری حج تمتع.

فرائض به همان صورتی است که در قرآن بیان شده است و عول در آن وجود ندارد. با داشتن فرزند و پدر و مادر هیچ کس جز شوهر و زن ارث نمی‌برد صاحب



سهم شایسته‌تر است از کسی که سهمی ندارد و عصبه در دین خدا وجود ندارد (۱)

عقیقه از پسر و دختر واجب است همینطور نام نهادن و تراشیدن سر در روز هفتم که به وزن موی او طلا یا نقره صدقه بدهد و ختنه سنت واجبی است برای مردان و شایسته است برای زنان.

خداوند تبارک و تعالی هیچ‌کس را بیش از طاقتش مکلف ننموده و افعال مردم مخلوق خداست به خلق تقدیری نه به خلق تکوینی و خداوند خالق هر چیزی است و نباید معتقد به جبر و تفویض شد.

هرگز خداوند کسی که خطا نکرده به جرم خطاکار نمی‌گیرد و خداوند عذاب نمی‌کند بچه‌ها را به واسطه گناه آباء و هیچ کس گناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد و جز سعی و کوشش چیز دیگری برای انسان مفید نیست.

خداوند می‌تواند گنه‌کاران را ببخشد و به آنها تفضل نماید ولی ستم روا نمی‌دارد و ظلم نمی‌کند زیرا خدا منزه است از چنین نسبتی.

خداوند اطاعت کسی را که می‌داند مردم را گمراه می‌کند و به بدبختی می‌کشاند لازم ننموده، و هرگز برای نبوت انتخاب نمی‌کند کسی را که می‌داند کافر خواهد شد به او و به عبادتش و شیطان‌پرست می‌شود.

اسلام غیر ایمان است، هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست.

۱- عول به مذهب اهل سنت است که عمربن‌خطاب به وجود آورد و آن در صورتی است که اگر فرائض و سهام معین شده در قرآن مجموعاً از واحد بیشتر شد مانند $\frac{1}{2}$ و $\frac{2}{6}$ و $\frac{1}{4}$ در سهم دختر و پدر و مادر و شوهر مقدار کمبود را از همه سهام اگر کسر کنند عول است و تعصیب نیز به مذهب آنها است که در صورت کم شدن فرائض از یک واحد در این صورت اهل سنت مازاد از فرائض معین شده را اختصاص به خویشاوندان پدر می‌دهند ولی مذهب شیعه اضافه دادن و کم کردن هر دو اختصاص دارد به کسانی که سهم آنها معین نشده که چقدر است و آنها اولاد و برادران پدر و مادری یا پدری است تفسیر المیزان سوره نساء.



دزد در هنگام دزدی ایمان ندارد و زنا کار در هنگام زنا مؤمن نیست [۱].

کسانی که حد بر آنها است مسلمانند نه مؤمن و نه کافر خداوند عزیز مؤمن را وارد جهنم نمی‌کند که او را وعده بهشت داد و از جهنم کافر را خارج نمی‌نماید که او را مخلّد در آتش نموده و کسی که شرک بورزد به او نمی‌آمرزد ولی گناه کمتر از شرک برای کسی که بخواهد می‌آمرزد و گناهکاران موّحد داخل جهنم می‌شوند ولی خارج از آن خواهند شد و شفاعت برای آنها جایز است و امروز کشور تقیه است و آن دارالاسلام است نه کشور کفر و نه کشور ایمان.

امر به معروف و نهی از منکر واجب است. درصورت امکان و ترس از نفس وجود نداشته باشد ایمان ادای امانت است و پرهیز از تمام گناهان کبیره و آن عبارت است از عرفان قلبی و اقرار به زبان و عمل به ارکان.

و تکبیر در دو عید واجب است. در عید فطر پس از پنج نماز که ابتدای آن بعد از نماز مغرب در شب عید فطر است و در عید قربان بعد از ده نماز که از نماز ظهر روز قربان شروع می‌شود ولی در مِنی بعد از پانزده نماز.

زن زائو بیش از هجده روز نباید از نماز خودداری نماید اگر قبل از هجده روز پاک شد نماز می‌خواند اما اگر پاک نشد تا هجده روز گذشت غسل می‌کند و نماز می‌خواند و اعمال مستحاضه را انجام می‌دهد.

ایمان به عذاب قبر و منکر و نکیر و برانگیخته شدن بعد از مرگ و میزان و صراط و بیزاری از کسانی که ظلم به آل محمد علیهم‌السلام نموده‌اند و تصمیم به خارج نمودن آنها گرفتند و ستم را بر ایشان رواج دادند و تغییر دادند سنت پیامبر اکرم

۱- در توضیح این مطلب چند نوع جواب داده شده: اول یعنی شایسته صفت ایمان نیست دوم اینکه لفظ اخبار است ولی معنی آن نهی است سوم یعنی در امان خدا نیست چهارم یعنی کسی که این کار را حلال بشمارد ممکن است معنی این باشد که در حال عمل سرقت یا زنا هوای نفس پرده‌ای می‌شود او غرق در هوای نفس خویش است و توجهی به ایمان ندارد که می‌توان این صفت را از آن سلب نمود.



صلی‌الله‌علیه‌وآله را و بیزاری از ناکثین و قاسطین و مارقین واجب است آنها که پرده پیامبر را دریدند و بیعت امام خود را شکستند و آن زن را بیرون آورده با امیرالمؤمنین علیه‌السلام به جنگ پرداختند و شیعیان را کشتند خداوند آنها را رحمت کند.

و همچنین لازم است بیزاری از کسانی که شخصیت‌های برجسته مذهبی را تبعید کردند ولی مطرودها و ملعون‌ها را پناه دادند و بیت المال را وسیله زراندوزی قرار دادند و مردم سفیه و نادان را به کار گماشتند مانند معاویه و عمروبن عاص که هر دو مورد لعنت پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند.

و برائت و بیزاری لازم است از پیروان آنها که به جنگ با امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرداختند و انصار و مهاجر و متدینین و صالحین را کشتند و بیزاری از دنیاطلبان و ریاست‌خواهان و از ابوموسی اشعری و پیروان او که سعی و کوشش آنها در دنیا به هدر رفت و خیال می‌کنند کار خوبی انجام داده‌اند. آنها کافر به آیات خدا شدند و به ولایت امیرالمؤمنین و دیدار او کافرند که خدا را با امامت علی باید دیدار نمایند. اعمال آنها نابود است و ارزشی در قیامت ندارند، سگ‌های جهنمند و برائت از انصاب و ازلام پیشوایان گمراهی و رهبران ستمگری از اول تا آخر و بیزاری از اشخاصی که شبیه پی کننده ناقه صالح هستند، تبهکاران پیشین و آنها که بعد آمدند و هر که آنها را دوست بدارد.

و ولایت امیرالمؤمنین و کسانی که به سیره پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتار نمودند و هیچ تغییر و تبدیلی به وجود نیاوردند مانند سلمان فارسی و ابی‌ذر غفاری و مقدادبن اسود و عماربن یاسر و حذیفةبن یمان و ابی‌الهیثم بن تیهان و سهل‌بن حنیف و عبادةبن صامت و ابوایوب انصاری و خزیمةبن ثابت ذوالشهادتین و ابی‌سعید خدری و امثال آنها رضی‌الله‌عنهم و ولایت و دوستی کسانی که پیرو آنهایند از هدایت ایشان استفاده کرده‌اند و راه و روش آنها را پیموده‌اند رضوان الله علیهم و رحمة.

حرام دانستن شراب کم و زیادش را و تحریم هر مست کننده‌ای چه کم چه زیاد هرچه زیاد آن مست بکند کم آن هم حرام است و مضطر شراب نمی‌نوشد زیرا



موجب کشتنش می‌شود.

حرام دانستن گوشت هر درنده پنجه دار و هر پرنده چنگال دار و تحریم طحال که آن خون است و حرام دانستن جریّ [۱] و ماهی به روی آب آمده و مارماهی و زمیر (ماهی آبنوس) و هر نوع ماهی که فلس ندارد.

و اجتناب از کبائر که عبارتند از قتل نفس و زنا و سرقت و شرب خمر و عقوق والدین و فرار از جنگ و مال یتیم خوردن و خوردن گوشت مرده و خون و گوشت خوک و آنچه به غیر نام خدا کشته شده در غیر ضرورت و احتیاج مبرم و رباخواری و حرام خواری و قمار و کم‌فروشی و نسبت ناشایست به زنان محترم دادن و لواط و شهادت به دروغ و یأس از رحمت خدا و ایمن از مکر خدا بودن و ناامید از رحمت خدا شدن و کمک به ستمکاران و اعتماد به آنها و قسم به دروغ خوردن و حبس حق مردم نه به واسطه گرفتاری و دروغ گفتن و تکبر و اسراف و تبذیر و خیانت و حج را سبک شمردن و جنگ با اولیای خدا و اشتغال به کارهای لهو و اصرار بر گناه.

این حدیث از فرزند علی بن شاذان به نام قنبر نیز نقل شده که او می‌گوید امام علیه‌السلام این مطالب را به صورت نوشته به مأمون نداده و مختصر اختلافی با حدیث سابق دارد که (مرحوم مجلسی می‌نویسد حدیث عبدالواحد بن محمد بن عبدوس به نظر من صحیح‌تر است.)

روایت دیگری از تحف العقول مرحوم مجلسی نقل می‌کند که مأمون فضل‌بن سهل ذرالریاستین را خدمت حضرت رضا علیه‌السلام فرستاد تقاضا کرد برایش سنن و آداب و حلال و حرام را بنویسد. همان روایت را با مختصر اختلافی نقل می‌کند مثلاً در فضیلت جماعت بر افرادی که در روایت اول ۲۴ برابر بود در اینجا هزار برابر است و در زکات غلات بین دیم و زراعت که با دلو آب داده می‌شود فرق می‌گذارد که دیم $\frac{۱}{۱۰}$ زکات دارد و آبیاری به وسیله دست $\frac{۱}{۲۰}$ و موارد مختصر دیگری که از

۱- قبلاً توضیح جری داده شده، ماهی معروف به حنکلس که در آب‌های شیرین زندگی می‌کند و فقط تیره پشت دارد.

ترس تکرار به ترجمه آن نپرداختیم. خود مجلسی می‌نویسد که روایت دیگری هم با سند دیگری در همین مورد دیده‌ام که به جهت تکرار شدن آن را ذکر نمی‌کند.

توضیح: مجلسی رحمةالله‌علیه می‌نویسد به خط شیخ محمدبن‌علی‌جبائی دیدم که از خط شیخ محمدبن‌مکی به این صورت نقل می‌کند:

که سید فقیه ادیب نسابه شمس‌الدین ابوعلی فخاربن‌معد، جزوه‌ای به من داد که در آن احادیثی مسند وجود داشت. از حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌السلام و سلسله این نقل را می‌رساند به یوسف‌بن‌احمدغازی که می‌گوید حضرت‌رضا علیه‌السلام مرا حدیث کرد از پدرش از آباء گرام، خود که نام یکایک آنها را می‌برد تا پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که آنجناب فرمود: ایمان اقرار به زبان و معرفت با دل و عمل به ارکان است.

علی‌بن‌مهرویه گفت که ابو حاتم محمدبن ادریس رازی از اباصلت هروی نقل کرد که این سند اگر بر دیوانه خوانده شود به هوش می‌آید. شیخ ابواسحاق گفت از عبدالرحمن‌بن‌ابی‌حاتم رازی شنیدم می‌گفت با پدرم در شام بودم، مردی را دیدم که غش کرده یادم از آن سند آمد، گفتم همین را تجربه نمایم همان سند را بر او خواندم به هوش آمد و گرد و خاک از لباس خود می‌افشاند و رفت.

با همین سند از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود: از ما نیست کسی که با مسلمانی غش بزند یا به او زیان رساند یا با او به حیله رفتار نماید.

با همین سند فرمود: جبرئیل از جانب خدا پیام آورد که پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید که: یا محمد بشارت بده به مؤمنینی که عمل صالح انجام می‌دهند و ایمان به تو و اهل بیتت دارند به بهشت بهترین پاداش را در نزد من خواهند داشت به زودی وارد بهشت می‌شوند.

با همین اسناد می‌فرماید: مثل مؤمن نزد خدا مانند ملک مقرب است و مؤمن در نزد خداوند برتر از ملک مقرب است. کسی محبوبتر نزد خدا نیست از مرد مؤمن توبه کننده و یا زن مؤمن توبه کننده.

با همین سند می‌فرماید: بپرهیزید از رفت و آمد با سلطان که دین را از میان



می‌بردوازکمک به‌اوپرهیزنمائیدکه‌شمارامورد ستایش قرارنمی‌دهند در کار سلطان.

با همین سند فرمود: هر کس به قبرستان گذر کند و یازده مرتبه قل هو الله احد را بخواند و ثواب آن را ببخشد به مرده‌ها، به تعداد اموات به او اجر می‌دهند.

با همین سند می‌فرماید: هروقت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مبتلا به سر درد یا چیز دیگر می‌شد، دو دست می‌گشاد و سوره حمد را با دو قل اعوذ می‌خواند و با آن دو دست به صورت خود می‌کشید، ناراحتی‌اش برطرف می‌شد.

با همین سند پیامبراکرم می‌فرماید هر کس معصیتی را ترک کند از ترس خدا، خداوند او را در روز قیامت خشنود می‌کند.

با همین سند پیامبراکرم می‌فرماید: فرزند صالح گیاهی خوشبو از گیاه‌های بهشت است.

با همین سند فرمود: علم گنجینه‌هائی است که کلیدهای آن پرسش است. سؤال کنید، خدا شما را رحمت کند که چهار نفر در پرسش شما اجر می‌برند:

۱- سؤال کننده. ۲- معلم. ۳- شنونده. ۴- دوستدار آنها.

با همین سند پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خداوند خشم دارد بر مردی که دفاع از (خانه و زندگی خود نمی‌کند.)

و با همین سند از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: اگر بنده سرعت و شتاب اجل خود را ببیند، دشمن آرزو و طلب دنیا می‌شود.

با همین سند پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: سه چیز است که بر امت پس از خود می‌ترسم:

گمراهی بعد از معرفت، فتنه‌های گمراه کننده و شهوت شکم و فرج.

با همین سند از پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود: چهار گروه را من شفاعت می‌کنم روز قیامت، گرچه با گناهان اهل زمین وارد شوند: دفاع کننده با شمشیر پیشاپیش ذریه‌ام، برآورنده حاجات آنها و کوشش کننده در حاجات آنها هنگام اضطرار و دوستدار آنها به قلب و زبان.

با همین سند پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: یاعلی روز قیامت من

چنگ به لطف خدا می‌زنم و تو چنگ به دامن من و فرزندانت چنگ به دامن تو و شیعیانت چنگ به دامن فرزندانت می‌زنند. خیال می‌کنی ما را به کجا خواهند برد؟!

با همین سند پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: مرا صلای کوچ داده‌اند و پذیرفته‌ام و در میان شما دو چیز گران نهاده‌ام یکی از آن دو گران‌تر از دیگری است. کتاب خدا ریسمان پیوسته از آسمان تا زمین و عترت و اهل بیتم، دقت کنید چگونه رفتار می‌کنید بعد از من با آنها.

با همین سند از پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود: شما را سفارش می‌کنم به حسن خلق زیرا خوش‌اخلاق بدون شک در بهشت است و از بداخلاقی بپرهیزید که بداخلاق بدون شک در جهنم است.

با همین سند می‌فرماید: اگر بنده بداند حسن خلق چه ارزشی دارد خواهد فهمید که نیازمند است به اخلاق نیکو.

با همین سند پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر کس وقتی وارد بازار می‌شود بگوید: «سبحان الله والحمد لله ولااله الا الله وحده لاشریک له، له الملك و له الحمد، یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لایموت، بیده الخیر و هو علی کل شی قدیر». به اندازه تعداد خلق خدا روز قیامت به او پاداش می‌دهد.

با همین سند پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: محافظت بر نمازهای پنجگانه داشته باشید زیرا خداوند تبارک و تعالی روز قیامت بنده را می‌خواند، اول چیزی که می‌پرسد نماز است، اگر کامل آن را آورده بود وگرنه برود در آتش افکنده می‌شود.

با همین سند از پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود: پرنده‌ای در هوا پر نمی‌زند مگر اینکه در مورد آن پر زدن در نزد ما دانش و علمی است.



بخش بیست و یکم

مناظرات اصحاب و اهل زمان امام علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام

سید مرتضی رحمة‌الله علیه در کتاب فصول می‌نویسد: علی‌بن‌میثم رحمة‌الله علیه از اباالهذیل علاف سؤال کرده، گفت مگر تو معتقد نیستی که شیطان از تمام کارهای خوب نهی می‌نماید و به تمام کارهای بد امر می‌کند؟ گفت چرا.

پرسید ممکن است امر به کار بد بکند ولی کار بد را نشناسد و نهی از کار خوب بکند ولی آن را نشناسد؟ ابوالهذیل جواب داد نه.

علی‌بن‌میثم گفت پس شیطان تمام بدی‌ها و خوبی‌ها را می‌داند. ابوالهذیل در پاسخ گفت همینطور است. علی‌بن‌میثم گفت حالا بگو ببینم آیا امام و پیشوایی که بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او اقتدا می‌کنی تمام خوبی‌ها و بدی‌ها را می‌داند؟ گفت نه. علی‌بن‌میثم گفت پس ابلیس از امام تو داناتر است. ابوالهذیل نتوانست پاسخی بگوید.

علی‌بن‌میثم روز دیگری به ابوالهذیل گفت بگو ببینم کسی که اقرار نماید لعنت به خود که دروغگوست و گواهی به دروغ داده، آیا شهادت او در این مقام بر ضرر دیگری مقبول است؟ ابوالهذیل در پاسخ گفت شهادتش پذیرفته نیست.

ابوالحسن علی‌بن‌میثم گفت مگر انصار ادعای خلافت را برای خود نکردند سپس در همین مورد خود را تکذیب نمودند و گواهی دروغی دادند سپس اقرار به



خلافت ابی‌بکر کردند و به نفع او شهادت دادند. چگونه پذیرفته می‌شود شهادت کسانی که دروغ بر خود بستند و گواهی به دروغ دادند با اینکه قبلاً از تو اقرار گرفتم که چنین شهادتی قبول نمی‌شود.

شیخ می‌فرماید این یک کلام موجز و مختصری است ولی شرح آن چنین است که وقتی مخالفین ما در مورد خلافت ابابکر استدلال به اجماع امت از مهاجر و انصار می‌نمایند، خود معترفند که شهادت انصار باطل است زیرا اقرار نمودند که ادعای خلافت برای خودشان ادعای باطلی بود. با همین تکذیب شهادتشان به امامت ابابکر باطل می‌شود و بی‌ارزش است. در این‌صورت شهادت به امامت ابابکر منحصر به بعضی از امت می‌شود نه همه و ادعای اجماع باطل می‌گردد و هیچ یک از ما و مخالفین‌مان در این مطلب تردید نداریم که اجماع بعضی از امت دلیل بر اثبات ادعای آنها نیست و ممکن است اشتباه کرده باشند با این تقریب امامت ابابکر باطل می‌شود طبق ادعای آنها و دلیل بر این مطلب از هیچ جهت ندارند.

می‌نویسد شیخ نیز برایم نقل کرد که ضرار پیش ابوالحسن علی‌بن‌میثم رحمة‌الله‌علیه آمده گفت آمده‌ام با تو مناظره کنم. پرسید در چه مورد؟ گفت در مورد امامت.

علی‌بن‌میثم گفت به خدا قسم برای مناظره نیامده‌ای، آمده‌ای که به زور حرف خود را ثابت کنی. ضرار گفت این حرف را به چه دلیل می‌گوئی؟

ابوالحسن جواب داد برایت توضیح می‌دهم. و در توضیح مطلب گفت تو خود می‌دانی که مناظره گاهی به جائی می‌رسد جواب به اشکال برمی‌خورد و لازم است که خصم دلیل بیاورد یا خود را به نادانی می‌زند و یا عناد می‌ورزد، گرچه متوجه این مطلب شنونده‌ها نشنوند یا همه و یا برخی از آنان اما برای پیش‌گیری از چنین پیش آمدی من از تو می‌خواهم که انصاف را در گفتار بپذیری. یکی از دو پیشنهاد را انتخاب کن یا حرف مرا درباره امامم بپذیر و من حرف تو را درباره امامت بپذیرم این یکی.

ضرار گفت چنین کاری را نمی‌کنم. ابوالحسن پرسید چرا؟ گفت زیرا اگر من



ادعای تو را درباره امامت بپذیرم خواهی گفت او وصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و بهترین خلق خدا بعد از آنجناب است و خلیفه پیامبر بر قوم اوست و سرور مسلمانان است. در این صورت ادعای من درباره امامم سودی نمی‌بخشد که می‌گویم او صدّیق بود و مردم به امامت انتخابش کردند زیرا در صورت پذیرفتن حرف تو این ادعا باطل می‌شود.

گفت پس کار دیگری بکن. حرف مرا درباره امامت بپذیر و من حرف تو را درباره امام خود می‌پذیرم. ضرار گفت اینهم امکان ندارد زیرا اگر من حرف تو را درباره امامم بپذیرم خواهی گفت او گمراه و گمراه کننده است و ظالم به آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است و خلافت را غصب نموده و حق امام را گرفته و در زمان پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله منافق بوده، دراین‌صورت برایم سودی نخواهد داشت که بگویم او بهتر و باشخصیت بوده و دوست امین پیامبر، زیرا با پذیرفتن ادعای تو درباره او هرچه من بگویم بی‌فایده است چون پذیرفته‌ام که او گمراه و گمراه کننده است.

ابوالحسن علی‌بن‌میثم به او گفت درصورتی‌که ادعای خود را درباره امامت نپذیری و نه ادعای مرا درباره او پس تو فقط آمده‌ای که به زور حرف بزنی نه مناظره کنی.

مناظره دیگری از علی‌بن‌میثم

شیخ مفید فرمود: ابوالحسن علی‌بن‌میثم روزی به مردی نصرانی که صلیب به گردن آویخته بود گفت چرا این صلیب را به گردن آویخته‌ای؟

جواب داد چون شبیه چیزی است که عیسی را بر آن دار زده‌اند. پرسید آیا عیسی دوست داشت بر آن آویخته شود؟ جواب داد نه.

علی‌بن‌میثم گفت حالا بگو ببینم آیا عیسی سوار بر الاغ می‌شد و برای انجام کارهای خود به وسیله الاغ رهسپار می‌گردید؟ جواب داد آری، پرسید آیا عیسی الاغ



را دوست داشت تا به وسیله آن به حاجت خود نائل گردد؟ گفت آری.

گفت پس تو آنچه را عیسی در زمان زندگی دوست داشت و علاقه به بقائش داشت و سوار آن می‌شد برای انجام کارها چون دوستش می‌داشت رها کرده‌ای و چیزی را به گردن آویخته‌ای که عیسی را به زور بر آن بسته‌اند و سوار آن با ناراحتی و خشم شده بود و آن را به گردن آویخته‌ای. باید طبق این استدلال الاغ را به گردن می‌آویختی و صلیب را رها می‌کردی وگرنه خود را به نادانی زده‌ای.

گفتگوهای دیگر از علی‌بن‌میثم رحمة‌الله‌علیه

شیخ مفید فرمود: از علی‌بن‌میثم رحمة‌الله‌علیه پرسیدند چرا امیرالمؤمنین پشت سر آنها نماز خواند؟ جواب داد آنها را چون دیوارهای مسجد خیال می‌کرد. پرسید چرا ولیدبن‌عقبه را در مقابل عثمان حدّ زد؟ گفت زیرا اختیار حدّ دست او بود، درصورتی‌که امکان بیابد به هر حیله اقامه باید بنماید.

گفت چرا در مشورت با ابابکر و عمر شرکت می‌کرد و رأی می‌داد؟ جواب داد چون مایل بود که احکام دین زنده بماند و پایدار باشد، چنانچه حضرت یوسف پادشاه مصر را راهنمائی کرد برای نفع مردم. چون زمین و حکومت در زمین مال اوست وقتی بتواند به نفع مردم حرفی بزند می‌زند وقتی برای خودش امکان نداشته باشد به وسیله دیگران که می‌تواند این کار را می‌کند چون مایل است که امر خدا پایدار باشد.

پرسید چرا از جنگ کردن با آنها خودداری نمود؟ جواب داد به همان دلیل که هارون‌بن‌عمران برادر حضرت موسی از جنگ با سامری خودداری کرد بااینکه آنها بت‌پرست شدند گفت قدرت نداشت. جواب داد همانطوری که هارون گفت «انی مغلوب فانتصر» و مانند لوط که گفت «لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید» و مانند هارون و موسی بود که گفت «رب انی لااملك الا نفسی و اخی».



پرسید چرا در شوری شرکت کرد؟ جواب داد چون خود را قادر بر احتجاج و استدلال می‌دانست و یقین داشت که اگر آنها با او مناظره کنند و انصاف دهند او غالب خواهد بود. در صورتی که چنین نکنند حجت بر آنها تمام می‌شود زیرا کسی که حقی داشته باشد او را دعوت به مناظره کنند در صورتی که دلیل ثابت کننده داشته باشد و به او حقش را بدهند، اگر شرکت نکند حقش از میان می‌رود و با این کار مردم به شبهه می‌افتند. خود فرمود: امروز وارد مجلسی شده‌ام که اگر به انصاف با من رفتار کنند به حق خود خواهم رسید یعنی ابابکر به زور در روز سقیفه به آن مسند تکیه کرد و مشورتی ننمود.

پرسید چرا دختران خویش را به ازدواج عمربن خطاب درآورد؟ جواب داد چون اظهار دو شهادت را می‌کرد «لا اله الا الله محمد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله» و به فضیلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اقرار داشت می‌خواست به این وسیله او را به راه بدارد و جلویش را بگیرد. لوط پیامبر دختران خود را در اختیار قوم خویش گذاشت با اینکه آنها کافر بودند تا از گمراهی آنها را باز دارد و گفت «هؤلاء بناتی هن اطهر لکم فاتقوا الله و لاتخزون فی ضیفی الیس منکم رجل رشید».

مناظره‌ای دیگر

شیخ مفید رحمةالله‌علیه گفت روزی ابوالحسن علی‌بن‌میثم وارد شد بر حسن‌بن‌سهل و دید پهلوی او مرد ملحدی نشسته که حسن خیلی به او احترام می‌گذارد و مردم اطرافش را گرفته‌اند.

رو به آنها نموده گفت چیز عجیبی در کنار خانه شما دیدم. حسن‌بن‌سهل پرسید چه چیز؟ جواب داد کشتی‌ای دیدم که بدون ملاّح و ریسمان مخصوص که بین نهر می‌گذارند تا قایق به وسیله آن از آب رد شود مردم را از این طرف به آن‌طرف می‌برد. مرد منکر خدا به حسن‌بن‌سهل گفت این مرد آدم دیوانه‌ایست. علی‌بن‌میثم



گفت به چه دلیل من دیوانه‌ام؟ جواب داد یک چوب بدون اراده که زنده نیست و قدرت ندارد چگونه می‌تواند مردم را از این‌طرف شط به طرف دیگر ببرد؟!

ابوالحسن در پاسخ او گفت این کار شگفت‌انگیزتر است یا آبی که بر روی زمین به طرف شرق و غرب جاری است با اینکه نه روح دارد و نه اراده و نه قدرت یا این گیاه که از زمین می‌روید و آب باران که از آسمان می‌بارد که تو مدعی هستی اینها هیچ کدام مدبری ندارند اما انکار می‌کنی که یک قایق بدون قایقران مردم را به این‌طرف و آن‌طرف ببرد. شخص منکر و ملحد نتوانست پاسخی بگوید.

با ابوالهذیل علاف.

شیخ مفید رحمة‌الله‌علیه گفت ابوالهذیل از علی بن میثم در حضور علی‌بن ریاح پرسید چه دلیل داری بر اینکه علی از ابابکر به خلافت و امامت شایسته‌تر بود؟ گفت اجماع تمام مسلمانان که علی هنگام وفات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مؤمن و عالم و باکفایت بود. اما چنین اجماعی در مورد ابابکر نیست.

ابوالهذیل گفت چه کس چنین اجماعی را ندارد (که ابابکر در زمان وفات پیامبر مؤمن و عالم و باکفایت نبوده) جواب داد من و تمام هم عقیده‌های من از گذشتگان و هم‌کیشان من هم اکنون.

ابوالهذیل گفت تو و یارانت همه گمراه و سرگردانید. ابوالحسن در جواب او گفت پاسخ این استدلال جز ناسزا و فحش دادن چیز دیگری نیست.

استدلال فضل‌بن‌شاذان نیشابوری بر امامت علی علیه‌السلام.

شیخ مفید رحمة‌الله علیه گفت از ابومحمد فضل‌بن‌شاذان نیشابوری پرسیدند چه دلیل بر امامت امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب داری؟ گفت دلیل بر امامت آنجناب هم از کتاب خدا است و هم از سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و هم از اجماع مسلمانان.

اما کتاب خدا این آیه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» خداوند ما را مأمور به اطاعت اولی الامر نموده چنانچه امر به اطاعت از

خود و پیامبرش کرده، ما لازم است اولی‌الامر را بشناسیم. به جستجوی آن به سراغ امت می‌رویم می‌بینیم در معنی اولی‌الامر اختلاف کرده‌اند ولی اجماع دارند بر مطلبی که آیه فقط شامل علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام می‌شود.

بعضی گفته‌اند اولوالامر فرماندهان لشگرند و برخی علما را اولوالامر می‌دانند و گروهی گفته اولوالامر فرمانروایان بین مردم و کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند عده‌ای هم می‌گویند اولوالامر علی‌ابن‌ابی‌طالب و امامان از ذریه اوست. از دسته اول می‌پرسیم آیا علی‌ابن‌ابی‌طالب فرمانده لشگر نبود؟ می‌گویند چرا. به دسته دوم می‌گوئیم آیا از علما نبود؟ می‌گویند چرا. به دسته سوم می‌گوئیم مگر علی از فرمانروایان بر مردم و آمر به معروف و ناهی از منکر نبود؟ می‌گویند چرا. با این توضیح امیرالمؤمنین به اجماع امت به وسیله این آیه معین می‌شود و یقین به این مطلب می‌نمائیم به اقرار مخالف و موافق ما در مسئله امامت پس باید او امام باشد به دلیل این آیه که به اتفاق معلوم شد منظور آنجناب است و لازم نیست به دیگری جز او تمسک جست و امامتش را پذیرفت چون اختلاف درباره اوست و اتفاقی وجود ندارد و دلیلی که جایگزین برهان شود برای کسی نیست.

اما سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ما می‌بینیم پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را به منصب قضاوت برای اهل یمن فرستاد و او را فرمانده لشگر کرد و اموالی را در اختیارش گذاشت و دستور داد که به بنی‌جذیمة بپردازد که خالدبن‌ولید آنها را به ستم کشته بود و او را مأمور ابلاغ سوره برائت و پیام خداوند کرد و در غیاب خود او را جانشین خویش قرار داد ولی درباره احدی جز خداوند ندیده‌ایم که این اعمال را انجام دهد و در احدی این موارد بعد از پیامبر جمع نشده به آن‌طور که درباره علی‌علیه‌السلام انجام گرفت روش پیامبر بعد از مرگ او نیز لازم‌الاجرا بود. چنانچه در زمان حیاتش واجب است و امت احتیاج به امامی دارد که دارای این امتیازات باشد. وقتی این امتیازات را در یک فرد مشاهده کردیم او شایسته‌تر به مقام امامت است از کسانی که هیچ یک از این امتیازات را ندارند.[۱]

اما اجماع: امامت علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام به دلیل اجماع از چند جهت ثابت می‌شود:

۱- تمام مسلماتان اجماع دارند که علی‌علیه‌السلام امام بوده، گرچه برای یک روز باشد و در این مطلب هیچ کدام از مسلمانان اختلاف ندارند ولی در این مورد اختلاف دارند که بعضی می‌گویند در فلان تاریخ امام بوده و بعضی می‌گویند پس از درگذشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پیوسته امام بوده است اما امت اجماع بر امامت احدی جز او نکرده‌اند که به اندازه یک چشم به هم زدن بگویند کسی به اجماع تمام امت امام بوده پس اجماع شایسته‌تر است که از آن پیروی شود تا اختلاف.

۲- همه مسلمانان اجماع دارند که علی‌علیه‌السلام صلاحیت برای امامت داشت و امام برای بنی‌هاشم است، اما در مورد دیگران اختلاف کرده‌اند. بعضی می‌گویند جز برای علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام صلاحیت ندارد و غیر بنی‌هاشم نمی‌تواند امام شود، اجماع یک واقعیت است که شبهه پذیر نیست و اختلاف نمی‌تواند دلیل باشد.

۳- تمام مسلمانان اجماع دارند بر اینکه علی‌علیه‌السلام پس از پیامبر اکرم عدالت ظاهری داشت و ولایت او واجب بود، بعد اختلاف کرده‌اند. بعضی می‌گویند در عین عدالت معصوم نیز بوده و از انجام گناه کبیره و گمراهی محفوظ بوده است و گروهی گفته‌اند نه، معصوم نبود اما شخصی عادل، نیکوکار و پرهیزگار بوده است، علی‌الظاهر که واقعاً دچار آلودگیها نشده پس اجماع بر عدالت علی‌علیه‌السلام دارند ولی اختلاف در مورد عصمت ایشان است اما تمام امت اجماع دارند که ابابکر معصوم نبوده زیرا حق دیگران را غصب کرده پس کسی که به اجماع امت عادل است و اختلاف در نفی عصمت او است به امامت شایسته‌تر است از کسی که به اجماع امت معصوم نیست و اختلاف در عادل بودن اوست.

دیگر از پاسخ های ابن شاذان رحمة الله علیه

از گفتار شیخ مفید و سخنان اوست که از فضل بن شاذان رحمة الله علیه معنی این روایت را پرسیدند که عامه و اهل سنت روایت نموده‌اند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: اگر شخصی را بیاورند که مرا بر ابابکر و عمر فضیلت بخشد او را حد دروغگو و تهمت زن می‌زنم.

در جواب گفت این حدیث را سویدبن غفله نقل کرده و خبرگان خبر اجماع دارند که او غلط زیاد داشته. از آن گذشته خود حدیث متناقض است زیرا امت اجماع دارند که علی علیه السلام در قضاوت کمال عدالت را داشته چگونه حدّ افتراء می‌زند به کسی که افتراء نبسته. این کار به نظر تمام امت جور و ستم است و علی علیه السلام از چنین کاری مبرا است.

شیخ مفید می‌فرماید این حدیث اگر صحیح باشد که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده با اینکه هرگز صحیح نیست به دلائلی که ذکر خواهیم کرد، چنین توجیه می‌شود که شخص فضیلت دهنده علی علیه السلام بر آن دو نفر باید حد افتراء بخورد که ادعای فضیلت برای آن دو نفر نموده که هیچ استحقاق فضیلت ندارند زیرا برتری و بالاتری نیست مگر بین چند نفر که به هم نزدیک باشند و یکی بهتر باشد و باید در شخص مفضول فضلی وجود داشته باشد. وقتی دلیل های مختلف حاکی بود که آنها سخنشان در دین پذیرفته نیست و فضیلتی نخواهند داشت. کسی که از اسلام مرتد باشد در او فضیلتی دینی وجود ندارد. آن دو نفر به واسطه انکار نص از ایمان خارج شدند و دیگر فضلی برای آنها در اسلام باقی نمی‌ماند بعد چگونه دارای فضلی می‌شوند که مشابه و قریب به فضل امیرالمؤمنین علیه السلام باشد. وقتی کسی امیرالمؤمنین را بر آن دو فضیلت بخشد به ناچار برای آن دو قائل به فضلی در دین شده است. به همین جهت لازم است به او حد مفتری و کاذب زده شود نه حد افترائی که مرتکب عمل قبیح شده باشد زیرا او با تفضیل امیرالمؤمنین بر آن دو افترائی زده

که برای آنها فضیلتی در دین قائل شده است و مشابه آن است که کسی یک فرد متقی و متدین را بر شخص کافری که مرتد و خارج از دین است، فضیلت بخشد و شبیه فضیلت دادن جبرئیل است بر شیطان و فضیلت دادن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر اباجهل، زیرا مقایسه فضیلت بین مثالهایی که زدیم موجب فضیلت می‌شود برای کسانی که ابداً فضیلتی ندارند. یک نوع فضیلتی که مشابه و مقارن با شخصیت‌هائی که در نزد خداوند دارای فضیلتند این مطلب آشکاری است با اینکه اگر این حدیث صحیح باشد و تأویل آن به همان طوری باشد که آنها گمان می‌کنند لازم است این حد مفتری به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله زده شود. منزه است از چنین نسبتی زیرا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله امیرالمؤمنین را بر تمام جهانیان فضیلت بخشیده و او را برادر خویش نموده و به حکم خدا در آیه مباهله او را نفس خود قرار داده و درب تمام مردم را به مسجد بست جز درب خانه علی و بیشتر صحابه را از ازدواج با دخترش زهرا علیهاالسلام رد کرد و به ازدواج او درآورد و در تمام فرمانروائیها او را بر دیگران مقدم داشت و هرگز او را تحت نظر دیگری قرار نداد.

اعلام کرد که علی علیه‌السلام خدا و پیامبر را دوست می‌دارد و خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز او را دوست می‌دارند و او محبوبترین خلق در نزد خداست و او سرور هر کسی است که پیامبر مولیٰ و سرور اوست و نسبتش به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همچون نسبت هارون است به موسی‌بن‌عمران و اینکه او از دو سرور جوانان اهل بهشت افضل است و جنگ او جنگ پیامبر و مسالمت او مسالمت با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و چیزهای دیگری که شرح آن به طول می‌انجامد.

و نیز لازم بود این حدّ را بر خود بزند زیرا او خود اظهار کرد که بر سایر اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برتری دارد. آنجا که فرمود: من بنده خدا و برادر پیامبرم، کسی که این ادعا را نکرده و نخواهد کرد مگر اینکه مفتری و دروغگو است. قبل از آنها هفت سال نماز خواندم و به عثمان که گفته بود ابابکر و عمر بهتر از علی است،



فرمود: من از تو و آن دو بهترم خدا را قبل از آنها و بعد از آنها پرستیدم و لازم است حد بر فرزند خود امام حسن و تمام فرزندان و پیروان و یاران و اهل بیتش بزنند زیرا هیچ تردیدی نیست که آنها علی‌علیه‌السلام را برتر از تمام صحابه می‌دانند.

امام حسن علیه‌السلام در همان صبحگاه شبی که از دنیا رفت، فرمود: امشب از دنیا رفت مردی که هیچ کس از پیشینیان و آیندگان بر او پیشی نگرفته است. در عمل این سخن به هیچ وجه قابل قبول نیست.

شیخ مفید رحمة‌الله علیه فرمود: من مخالف این عبارت نیستم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام افضل از ابابکر و عمر در گفتگوهای جدلی بنا به اعتقاد خصم که آنها دارای فضیلت دینی هستند، اما بنا به تحقیق و حقیقت مسئله مفاضله و برتری غلط و باطل است (چون این مقایسه صحیح نیست، آنها فضیلتی ندارند) گواه این ادعایم که در جدل صحیح است و نظیر آن فرمایش خود امیرالمؤمنین به اهل کوفه است که فرمود: خدایا من از آنها آزرده‌ام و آنها نیز از من آزرده‌اند و بر آنها سنگینی و دشوار شده‌ام و آنها نیز مرا سنگین و دشوار می‌یابند. خدایا به جای آنها بهتر به من عنایت کن و به جای من بدتری به آنها بده.

این سخن ظاهرش آنست‌که امیرالمؤمنین بد است و بدتری به آنها خدا بدهد و حال اینکه در امیرالمؤمنین شرّ و بدی وجود ندارد. این سخن را مطابق عقیده آنها فرموده است . شبیه این فرمایش مولی گفتار حسان‌بن‌ثابت است که درباره پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

اتهجوه ولست له بکفو فخیر کما لشر کما فداءُ[1]

با اینکه در پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شرّی وجود ندارد که این سخن مطابق عقیده هجوکننده گفته شده و این آیه نیز «انا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین» با

۱- آیا هجو پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌کنی با اینکه با او هیچ مناسبتی در شخصیت نداری. از شما دو تا هر کدام بدتر است فدای نفر بهتر شود.

اینکه پیامبر در ضلالتی نیست (که در گفتگو و جدل سخن را مناسب با عقیده خصم می‌گویند تا بهتر بتوان او را مغلوب کرد).

استدلال دیگر فضل بن شاذان بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام

شیخ مفید می‌فرماید: فضل بن شاذان بر امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به این آیه استدلال می‌نماید «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین» با این توضیح که طبق این آیه خداوند نزدیکترین فرد را به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از نظر قرابت ولایت می‌بخشد و حکم می‌کند که او اولیٰ از دیگران است در نتیجه لازم می‌آید که امیرالمؤمنین علیه‌السلام اولی به مقام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد از هرکس.

فضل بن شاذان می‌گوید اگر کسی بگوید: عباس از علی علیه‌السلام به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزدیک‌تر است به او جواب داده می‌شود که خداوند تنها نسبت با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را ذکر نکرده جز اینکه این نسبت را مشروط به وصفی نموده و فرموده است «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین» شرط اولویت را نسبت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان و هجرت قرار داده، عباس از مهاجرین نبود و به اتفاق جمیع دانشمندان سابقه هجرت نداشته.

شیخ رحمه‌الله می‌فرماید امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزدیک‌تر به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است از عباس و شایسته‌تر به مقام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از اوست. اگر ثابت شود که مقام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ارثی است زیرا علی علیه‌السلام پسر عموی پدر مادری پیامبر است ولی عباس عموی پدری ایشان است و کسی که به دو سبب قرابت داشته باشد مقدم است بر کسی که به یک سبب قرابت دارد.



و نیز اگر فاطمه علیهاالسلام هم وجود نداشت، امیرالمؤمنین شایسته‌تر از عباس بود نسبت به میراث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اگر با فرزند، احدی غیر پدر و مادر و زن و شوهر ارث ببرند باز امیرالمؤمنین علیه‌السلام شایسته‌تر به ارث بود از عباس با بودن فاطمه علیهاالسلام، به همان دلیل که از دو سبب به ایشان انتساب داشت و عباس تنها از یک جهت.

شیخ می‌فرماید کسی از دانشمندان را ندیده‌ام که در این مطلب نظر مخالفی داده باشد که امیرالمؤمنین پسر عموی پدر و مادری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و عباس عموی پدری آنجناب. دلیل بر این مطلب روایتی است که نقل کردند حضرت ابوطالب از کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رد شد، در حالی که علی علیه‌السلام در کنارش بود. همینکه سلام داد گفت این چیست پسر برادر؟ فرمود: کاری است که خداوند مرا به آن مأمور نموده و موجب تقرب من به او می‌شود. به فرزندش جعفر گفت پسرم پهلوی پسرعمویت به نماز بایست. پیامبر اکرم با علی و جعفر نماز خواند و این اولین نماز جماعت در اسلام بود بعد ابوطالب این شعر را سرود:

ان عـلیاً و جـعفراً ثـقتی / عند مـلّم الزمـان والکـرب

واللـه لا اخـذل النبي ولا / یخـذله مـن بـنيّ ذوحسب

لا تخذ لا وانصرا ابن عـمکما / اخی لامی مـن بـینهم و ابی

و از آن جمله مطلبی است که جابربن‌عبدالله انصاری رحمة‌الله‌علیه نقل می‌کند کـه شـنیدم امـیرالمـؤمنین عـلیه‌السلام ایـن شـعر را مـی‌خوانـد و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله گوش می‌داد:

انااخوالمصطفی لاشک فی‌نسبی / معه ربیّت و سـبطاهما ولدی

جدّی و جدّرسول‌الله مـنفرد / وفاطمة زوجتی لاقول‌ذی‌فند

فالحمد لله شکراً لاشریک‌له / البر بالعبد و الباقی بـلا أمـد

جابر گفت پیامبر از شنیدن این اشعار لبخندی زده فرمود: راست می‌گویی علی جان.

در همین مورد شاعر می‌گوید:

ان عــلی بــن ابی‌طــالب جــدّاً رســول اللــه جـدّاه

ابــوعلی و ابــوالمــصطفی مــن طــینة طــیّبها اللــه



بخش بیست و دوم

مناظرات حضرت جواد و احتجاج های آنجناب

در تفسیر قمی صفحه ۱۶۹ - ۱۷۲ نقل می‌کند:

وقتی مأمون تصمیم گرفت دختر خود ام‌الفضل را به ازدواج حضرت جواد درآورد خویشاوندان نزدیک او پیش مأمون آمدند و اظهار داشتند تو را به خدا سوگند می‌دهیم که این خلافت را که خداوند به ما داده از خاندان ما خارج نکنی و عزت خدادادی را از ما نگیری. تو خود اختلاف بین ما و اولاد علی‌بن ابی‌طالب را بهتر می‌دانی.

مأمون به آنها گفت ساکت باشید، حرف هیچ کدام از شما را درباره او نمی‌پذیرم. گفتند می‌خواهی دختر خود را به پسربچه‌ای بدهی که هنوز معلومات دینی ندارد و بین واجب و مستحب فرق نمی‌گذارد و خوب و بد را تمیز نمی‌دهد، در آن موقع امام جواد علیه‌السلام ده سال یا یازده سال داشت اگر صبر کنی اقلاً ادب بیاموزد و قرآن فرا گیرد و فرق بین واجب و مستحب بگذارد بهتر است. مأمون به آنها گفت به خدا قسم او از شما فقیه‌تر است و بهتر از شما خدا و پیامبر را می‌شناسد و فرق بین واجب و مستحب می‌گذارد و کتاب خدا را از شما بهتر می‌خواند و داناتر به محکم و متشابه و خاص و عام و ناسخ و منسوخ و تنزیل و تأویل آن است، او را آزمایش کنید اگر حرف شما صحیح بود نظرتان را می‌پذیرم، اگر حرف من درست بود خواهید فهمید که او از شما بهتر است.



از پیش مأمون خارج شدند و از پی یحیی بن اکثم فرستاده او را به طمع انداختند و وعده‌هائی به او دادند تا سؤالی برای حضرت جواد ترتیب دهد که نتواند پاسخ آن را در حضور مأمون در مجلس ازدواج بدهد.

مجلس آماده شد. همه حضور یافتند. امام جواد علیه‌السلام نیز حضور داشت. عباسیان رو به مأمون نموده گفتند اینک یحیی‌بن‌اکثم حاضر است، اگر اجازه می‌فرمائید از اباجعفر علیه‌السلام مسئله‌ای را سؤال کند. مأمون گفت یحیی از اباجعفر مسئله‌ای فقهی بپرس تا بفهمیم اطلاعات فقهی او چگونه است.

یحیی گفت آقا بفرمائید حکم شخص محرمی که صید و شکاری را کشته باشد چیست؟ امام جواد علیه‌السلام فرمود: صید را در حلّ کشته یا در حرم؟ عالم بوده یا جاهل؟ عمداً بوده یا اشتباه؟ عبد بوده یا آزاد؟ صغیر بود، یا کبیر؟ دفعه اول او بوده یا برای چندمین بار این کار را کرده؟ صید پرنده بود یا غیر پرنده؟ از شکارهای کوچک بوده یا بزرگ؟ هنوز اصرار بر این کار دارد یا پشیمان شده؟ شب در آشیانه او را گرفته یا در روز آشکار؟ احرام برای حج بسته بوده یا برای عمره؟

یحیی‌بن اکثم (در توضیحاتی که امام جواد از او پرسید و شقوق مختلف مسئله گیج شد) و نتوانست چیزی بگوید، به‌طوری‌که موقعیت درخواست کنندگان و انتظار آنها را هیچ توجهی نداشت. مردم نیز از جواب امام جواد علیه‌السلام متعجب شدند اما مأمون پر و بال گشود و شاد و خندان شده، روی به امام جواد کرده گفت دخترم را خواستگاری می‌کنی؟ آنجناب جواب داد آری یا امیرالمؤمنین.

مأمون گفت «الحمدلله اقراراً بنعمته و لا اله الا الله اخلاصاً لعظمته و صلی الله علی محمد عند ذکره». خداوند لطفی به مردم نموده و آنها را با استفاده مشروع و حلال از نیروی جنسی بی‌نیاز نموده که به حرام این نیرو را به کار برند و فرموده است: «وانکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و اماءکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسعٌ علیم».

اینک محمدبن‌علی ام الفضل دختر عبدالله مأمون را خواستگاری می‌کند و مهر او را پانصد درهم قرار می‌دهد. من ام الفضل را به ازدواج او در آوردم، آیا شما قبول



می‌کنید یا اباجعفر؟!

حضرت جواد علیه‌السلام فرمود: آری یا امیرالمؤمنین، این ازدواج را با همین مهر پذیرفتم. بعد مأمون ولیمه داد و مردم از خواص و غیر خواص طبق منصب و موقعیتشان آمدند. ناگاه دیدم که خدمتکاران یک کشتی نقره‌ای را روی زمین می‌کشند که در داخل کشتی پارچه‌های ابریشمی را به جای طناب معمول در کشتی استفاده کرده بودند. کشتی پر از عطر بود. سر و روی خواص را به وسیله آن عطرآگین کردند بعد بردند به مجلسی که سایر مردم بودند آنها را نیز معطر کردند.

وقتی مردم متفرق شدند مأمون روی به امام جواد نموده گفت اگر صلاح بدانید برای ما توضیح بدهید که هرکدام از این شقوق مسئله که در صید حرم ذکر فرمودید چه حکمی دارد؟ امام جواد علیه‌السلام فرمود: بسیار خوب یا امیرالمؤمنین شخص محرم اگر شکاری را در حِل (خارج حرم) از پرنده‌های بزرگ بکشد باید یک گوسفند قربانی کند، اگر همین کار را در حرم کرد باید دو برابر جریمه شود. اگر جوجه‌ای را بکشد باید یک بره از شیر گرفته بدهد، قیمتش را نباید بپردازد چون در حرم نبوده اما اگر در حرم بود باید یک بره به اضافه قیمت آن بپردازد چون در حرم بوده.

اما اگر از وحوش بود (نه پرنده) در مورد گورخر یک شتر و همچنین در مورد شتر مرغ اگر قدرت مالی نداشت شصت نفر را طعام می‌دهد، در صورت نداشتن قدرت مالی هجده روز روزه می‌گیرد. اگر گاو وحشی بود باید یک گاو بکشد، اگر ندارد سی نفر را غذا بدهد، در صورتی که قدرت مالی نداشت نه روز روزه بدارد. اگر آهو بود باید یک گوسفند بکشد، اگر قدرت نداشت ده نفر را غذا می‌دهد در صورت عدم امکان سه روز روزه می‌گیرد و اگر در حرم چنین کرد جریمه او دو برابر می‌شود باید قربانی خود را به مکه بیاورد و واجب است آن را نحر نماید و بکشد. در صورتی که در حج و منی بود در همان قربانگاهی که مردم قربانی می‌کنند قربانی خود را می‌کشد اما اگر عمره انجام می‌داد باید در مکه او را قربانی کند و معادل قیمت آن هم صدقه می‌دهد تا جریمه دو برابر داده باشد.



همین‌طور اگر خرگوشی را صید کرد باید یک گوسفند بدهد اما اگر کبوتری را صید کرد یک درهم صدقه می‌دهد یا به وسیله آن درهم غذا می‌خرد برای کبوتران حرم. در جوجه کبوتر نصف درهم و در تخم کبوتر یک چهارم درهم.

محرم هر چه انجام داد از روی نادانی چیزی بر او نیست به جز صید که باید فدا بدهد چه عالم باشد و چه جاهل، خطا کرده باشد یا عمد. اگر محرم بنده باشد هر چه انجام دهد کفاره آن به گردن آقا و سید و صاحب اوست. معادل آن مقداری که صاحبش جریمه می‌شود اگر صید کننده صغیر باشد چیزی بر او نیست.

اما در صورت تکرار صید از کسانی خواهد بود که خدا از او انتقام می‌گیرد، کفاره‌ای نباید بپردازد، این انتقام در قیامت است. اگر صید را نشان داده باشد در حال احرام و صید کشته شود باید فدا بدهد و کسی که اصرار به این کار ورزد، علاوه بر فدا، عقوبت آخرت نیز هست. اگر در شب میان آشیانه او را پیدا کرده باشد به صورت اشتباه چیزی بر او نیست مگر اینکه عمداً این کار را کرده باشد، اگر عمداً باشد چه در شب و چه درروز باید فدابدهد. محرم برای انجام حج فدا را درمنی قربانی می‌کند، در همان قربانگاه مردم، ولی کسی که برای عمره احرام بسته در مکه می‌کشد.

مأمون دستور داد تمام آنها را از قول امام جواد علیه‌السلام نوشتند بعد خویشاوندان خود را که مخالف این ازدواج بودند فراخواند و گفت آیا کسی میان شما هست که این پاسخ‌ها را بدهد؟ گفتند نه، به خدا حتی قاضی هم نمی‌تواند (منظور همان یحیی‌بن‌اکثم است) مأمون گفت وای بر شما، این خانواده از شما و تمام مردم جدا هستند. مگر نمی‌دانید که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با امام حسن و امام حسین بیعت کرد در حالی که کودکی نابالغ بودند و جز آن دو با کودک دیگری بیعت نکرد. مگر نمی‌دانید پدر آنها علی‌علیه‌السلام در سن ده سالگی ایمان آورد به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله. خدا و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان او را پذیرفتند و از کودک دیگری نپذیرفتند و جز او هیچ کودکی را به ایمان دعوت نکرد. همه تصدیق نمرده گفتند تو بهتر از ما آنها را می‌شناختی.

سپس مأمون دستور داد سه طبق بسته زعفران و مشک آمیخته با عطر گل که داخل آنها رقعه‌هایی بود در یک طبق حکم فرمانداری شهرها و در طبق دوم سند مالکیت باغ‌ها بود به دست هر کس بیاید و در طبق سوم بدره‌های زر.

دستور داد طبقی که حکم فرمانداری داشت بر سر بنی‌هاشم تنها نثار کنند و آنها که حکم و سند باغ و ملک داشت بر سر وزراء و آنکه بدره زر داشت بر سر فرماندهان سپاه پیوسته امام جواد علیه‌السلام را احترام می‌کرد در طول زندگی خود به طوری که او را بر فرزند خویش نیز مقدم می‌داشت.

تحف العقول صفحه ۴۵۴.

مأمون به یحیی بن اکثم گفت سؤالی از ابی‌جعفر بکن تا فرو ماند. یحیی گفت یا اباجعفر چه می‌گویی درباره مردی که با زنی به زنا همبستر شده، آیا می‌تواند با او ازدواج نماید؟

فرمود: باید بگذارد مدتی تا از نطفه آن مرد و دیگری پاک شود زیرا اطمینانی به او نیست، شاید با دیگری هم مثل این شخص همبستر شده باشد. بعد از تمام شدن مدت اگر خواست با او ازدواج می‌کند. این مورد مانند درخت خرمائی است که کسی به حرام از میوه آن خورده بعد درخت را می‌خرد و به طور حلال از میوه آن استفاده می‌کند. یحیی‌بن‌اکثم نتوانست حرفی بزند.

امام جواد علیه‌السلام به او گفت یحیی! در توضیح این مسئله چه می‌گوئی مردی زنی بر او صبح حرام است وقتی آفتاب برمی‌آید حلال می‌شود و نزدیک ظهر حرام و ظهر حلال می‌شود بعد عصر حرام می‌گردد و در مغرب نیز حلال می‌شود باز نیمه شب حرام می‌شود سپس هنگام فجر حلال می‌گردد، باز موقع برآمدن آفتاب حرام می‌شود بعد نزدیک ظهر حلال می‌شود.

تمام فقها و یحیی‌بن‌اکثم مانند اشخاص لال فرو ماندند. مأمون رو کرد به امام جواد و گفت خداوند به تو عزت عنایت کند، برای ما توضیح بفرمائید. فرمود: این مردی است که نگاه می‌کند به کنیز دیگری که بر او حرام است بعد کنیز را می‌خرد حلال می‌شود، آزادش می‌کند حرام می‌شود بعد با او ازدواج می‌نماید حلال می‌شود

بعد با او ظهار می‌کند (۱) بعد کفاره ظهار می‌دهد حلال می‌شود بعد یک طلاق می‌دهد حرام می‌گردد سپس رجوع می‌نماید حلال می‌شود بعد مرد مرتدّ می‌شود از اسلام، زن بر او حرام می‌گردد بعد توبه می‌کند و برمی‌گردد به اسلام با همان ازدواج اول برایش حلال می‌شود چنانچه پیامبر اکرم قبول کرد ازدواج زینب را با ابوالعاص بن ربیع، وقتی اسلام آورد با همان عقد اول.

«توضیح شیخ مفید در ارشاد و طبرسی در احتجاج و اربلی در کشف الغمه این سؤال امام جواد علیه‌السلام پشت سر روایت اول که مسئله عقد و ازدواج بود و یحیی از صید حرم پرسید در همان مجلس ذکر کرده‌اند.»

۱- ظهار طلاق جاهلیت بود که می‌گفتند: پشت تو به من مانند پشت مادرم هست بدینوسیله زن خود را طلاق می‌دادند. اسلام این نوع طلاق را طلاق واقعی نمی‌داند زن به او حرام می‌شود تا کفاره بپردازد پس از دادن کفاره به او حلال می‌شود.

بخش بیست و سوم

احتجاج های امام علی النقی صلوات‌الله‌علیه و یاران و بستگان آنجناب با مخالفین و معاندین

تحف العقول صفحه ۴۷۶ - ۴۸۱.

موسی‌بن محمدبن الرضا گفت با یحیی‌بن‌اکثم در سرای عمومی خلیفه ملاقات کردم، از من چند مسئله پرسید. رفتم خدمت برادرم علی‌بن محمد (امام هادی) علیه‌السلام بین من و او گفتگوهایی شد که بالاخره مرا به مقام امامت خویش بینا کرد و اطاعتش را به گردن گرفتم.

عرض کردم فدایت شوم یحیی‌بن‌اکثم از من چند سؤال کرده و نوشته که جوابش را بدهم. امام علیه‌السلام خندید و فرمود: جوابش را دادی؟ گفتم نه. پرسید چرا؟ گفتم نمی‌دانستم. پرسید آن مسائل چه بود؟ گفتم از این آیه سؤال کرد «و قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیك به قبل ان یرتد طرفك» آیا پیامبر خدا نیاز و احتیاج به علم آصف داشت؟

و از این آیه «و رفع ابویه علی العرش و خروا له سجداً» آیا یعقوب و فرزندانش برای یوسف سجده کردند به اینکه آنها پیامبرند و از این آیه «فان کنت فی شك مما انزلنا الیك فاسئل الذین یقرؤن الکتاب» خداوند در این آیه به چه کس



خطاب می‌کند که بپرس اگر مخاطب پیامبر است پس معلوم می‌شود مشکوک بوده و اگر مخاطب دیگری است پس بر چه کس کتاب نازل شده؟

و از این آیه «و لو ان ما فی‌الارض من شجرة اقلام و البحر يمدّه من بعد سبعة ابحر مانفدت کلمات الله» این دریاها چیست و کجا است و از این آیه «فیها ما تشتهی الانفس و تلذالاعین» آدم اشتها به خوردن گندم پیدا کرد و خورد و به حوّا داد دیگر چرا عقاب شود و از این آیه «او یزوجهم ذکراناً و اناثاً» خداوند طبق این آیه مردها را به ازدواج درمی‌آورد ولی کسی که چنین کاری بکند او را عقاب می‌نماید.

و از گواهی دادن زن به تنهایی با اینکه خداوند در این آیه می‌فرماید «و اشهدوا ذوی عدل منکم» و سؤال از خنثی کرد که علی علیه‌السلام می‌فرماید «ارث او از طریق ادرار کردن داده می‌شود» وقتی ادرار می‌کند چه کسی نگاه می‌نماید شاید زن باشد که مردها او را تماشا می‌کنند و شاید مرد باشد که زنان او را تماشا می‌کنند و هیچ کدام حلال نیست.

و شهادت همسایه به نفع خودش پذیرفته نیست و سؤال کرد از شخصی که به گله گوسفندی رسید، دید چوپان با گوسفندی درآمیخته. همینکه چشمش به صاحب گوسفند افتاد او را رها کرد. آن گوسفند داخل گله شد، چگونه او را باید کشت؟ می‌توان او را خورد یا نه؟ و از نماز صبح که بلند نخواند قرائت آن را با اینکه از نمازهای روز است و باید نمازهای شب را بلند خواند و از این سخن امیرالمؤمنین علیه‌السلام که درباره این خبر فرمود بشارت ده به قاتل پسر صفیه که وارد جهنم خواهد شد. چرا او را نکشت با اینکه امام بود؟

و جواب این سؤال را خواست که چرا امیرالمؤمنین علیه‌السلام با اهل صفین به جنگ پرداخت و دستور داد تعقیب کنند از فرار کنندگان و آهنگ حمله کنندگان را نیز بنمایند و بر زوی مجروحین گذشت با اینکه در جنگ جمل دستور داد از فرار



کننده‌ها تعقیب نکنند و بر روی مجروحین راه نروند و امر به این کار نکرد. فرمود: هر که داخل خانه خود شود ایمن است و هر که سلاح بیندازد در امان است. چرا چنین کاری کرد اگر اول درست بود پس دومی اشتباه بوده و سؤال دیگر، مردی اقرار به لواط کرده، آیا حد بر او جاری می‌شود یا نباید او را حد زد؟

فرمود: بنویس. گفتم چه بنویسم؟ فرمود: بنویس.

بسم الله الرّحمن الرّحیم خدا راهنمائیت کند. نامه‌ات رسید که می‌خواستی ما را آزمایش کنی تا اگر نتوانستیم جواب بدهیم بر ما خورده بگیری خداوند بر این نیّت تو را کیفر می‌نماید تمام سؤالهای تو را ملاحظه کردیم. اینک جواب خود را بشنو و درست دقت کن و کاملاً متوجه باش که حجت بر تو تمام می‌شود والسلام.

از این آیه پرسیده بودی «قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیك به قبل ان یرتد الیك طرفك» گویند آصف‌بن‌برخیا بود. سلیمان عاجز از آنچه آصف می‌دانست نبود ولی او می‌خواست به امت خود از جنیّان و انسانها بفهماند که حجت بعد از او آصف‌بن‌برخیا است.

این اطلاع آصف از طریق خود سلیمان بود با اجازه خدا به او این مطلب را آموخته بود، تا در مورد امامت و راهنمائی او اختلاف نکنند. چنانچه سلیمان در زمان داود اطلاعی به او داده شد تا بفهمد پیامبر راهنما بعد از داود سلیمان است و حجت بر مردم تثبیت گردد.

اما سجده یعقوب و فرزندانش اطاعت خدا بود و علاقه به یوسف چنانچه سجده ملائکه برای آدم برای خود آدم نبود. اطاعت امر خدا و محبت برای آدم بود. یعقوب و فرزندان او و خود یوسف با آنها به سجده افتادند. به جهت شکر خدا بود که جدائی چندین سال از بین رفت و اجتماع نمودند. مگر نفهمیدی که در مورد شکر این نعمت می‌گوید «رب قد آتیتنی من الملك وعلمتنی من تأویل الاحادیث» تاآخر آیه.

اما آیه «فان کنت فی شک مما انزلنا الیك فاسئل الذین یقرؤن الکتاب» مخاطب در آیه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است و شکی در مورد انزال کتاب نداشته ولی مردم نادان می‌گفتند چرا خداوند پیامبری از جنس فرشته‌ها نفرستاده زیرا اکنون بین ما و پیامبر خدا فرقی نیست که او از خوردن غذا و آشامیدن و راه‌رفتن در بازارها بی‌نیاز باشد. خداوند به پیامبرش وحی می‌نماید «فاسئل الذین یقرؤن الکتاب» سؤال کن از آنها که کتاب می‌خوانند در حضور این نادان مردم آیا خدا پیامبری را قبل از تو فرستاده جز اینکه غذا می‌خورده و در بازارها راه می‌رفته. تو نیز مانند آنهائی. اما اینکه فرموده است «و ان کنت فی شک» در رابطه با مماشات نسبت به خصم است. چنانچه در این آیه می‌فرماید «تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساؤنا و نساؤکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل لعنة الله علی الکاذبین» اگر می‌فرمود لعنت خدا بر شما قرار گیرد بطور جزم آنها مباهله‌ای را نمی‌پذیرفتند با اینکه خداوند می‌دانست پیامبرش که امر رسالت را صحیح انجام داده از دروغگویان نیست. همینطور پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز می‌دانست که آنچه می‌گوید صحیح است ولی خواست انصاف را رعایت نماید و طریق مماشات با خصم را بپیماید.

اما این آیه «و لوان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمدّه من بعده سبعة البحر ما نفدت کلمات الله» جریان همینطور است که اگر اشجار دنیا قلم باشد و دریا را هفت دریا کمک و مدد کند و چشمه‌ها بجوشد همه آنها تمام می‌شوند قبل از تمام شدن کلمات الله و آن چشمه‌ها عبارت از چشمه گوگرد و چشمه نمر (در بعضی از نسخه‌ها یمن است) و چشمه برهوت (یک سرزمین یا چاهی است در حضرموت) و چشمه طبریه و چشمه آب‌گرم ماسبندان و آب‌گرم افریقا به نام لسان و چشمه بحرون. ما کلمات‌الله‌هستیم که نابود نمی‌شویم و فضائل ما را نمی‌توانند درک کنند.

اما بهشت در آنجا خوردنیها و آشامیدنیها و لهو و بازیها و آنچه دل بخواهد و

چشم لذت ببرد همه آنها را خداوند برای آدم مباح کرده بود و درختی که مورد نهی بود که از آن نخورند، درخت حسد بود که از آنها عهد گرفت به چشم حسد نگاه نکنند به کسانی که خداوند به آنها فضیلت بخشیده. آدم فراموش کرد و نگاه نمود با دیده حسرت و تصمیم استواری نداشت.

اما این آیه «او یزوجهم ذکر انا و اناثاً» یعنی برایش پسر و دختر هر دو متولد می‌شود. عرب به هر دوتائی که نزدیک باشند زوجان می‌گوید که هرکدام یک زوج است. به خدا پناه می‌برم که به خدا نسبت داده شود آنچه به دل تو خطور کرده بود. تو می‌خواهی راه چاره‌ای برای انجام گناه بجوئی هرکه چنین کند گرفتار گناه می‌شود و روز قیامت عذاب او دو چندان است و برای همیشه با خواری در جهنم خواهد بود.

اما گواهی یک زن که پذیرفته است قابله است که شهادت او با رضای خصم تنهائی پذیرفته است، اگر راضی نبود باید لااقل دو زن باشند که یک زن به جای یک مرد است. در مورد ضرورت چون نمی‌تواند شاهد زایمان زن بشود، اگر یک زن بود شهادت او پذیرفته است به ضمیمه قسم که می‌خورد، اما فرمایش علی‌علیه‌السلام در مورد خنثی به این‌طور است که چند نفر عادل هر کدام یک آینه به دست می‌گیرند و خنثی پشت سر آنها لخت می‌ایستد. آنها به آینه‌ها تماشا می‌کنند و شکل را می‌بینند و طبق آن حکم می‌نمایند.

اما مردی که مشاهده کرد چوپان با گوسفندان درآمیخته اگر گوسفند بخصوصی را بشناسد آن را می‌کشد و می‌سوزاند. اگر نشناسد گله را به دو قسمت می‌کند و بین آن دو قسمت قرعه می‌زند. وقتی یک قسمت از گوسفندان قرعه به آنها اصابت کرد نصفه دیگر آسوده است. باز آن نصف را دو نصف می‌کند. همینطور پیوسته قرعه می‌زند تا بماند دو گوسفند. وقتی دو گوسفند باقی ماند بین آن دو قرعه می‌زند. به هرکدام اصابت کرد، آن را می‌کشد و آتش می‌زند، بقیه گوسفندان آزادند.

اما نماز صبح باید قرائت آن بلند خوانده شود، زیرا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درتاریکی آخرشب می‌خواند. پس قرائت نمازصبح از شب است.

اما سخن علی علیه‌السلام که فرمود: بشارت باد قاتل ابن صفیه را به آتش جهنم. این به واسطه فرموده پیامبر اکرم بود (که فرموده بودند قاتل زبیر اهل جهنم است) و این جرموز از کسانی بود که در جنگ نهروان شرکت کرد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن وقت او را نکشت، چون می‌دانست این شخص در جنگ نهروان شرکت می‌کند و با خوارج کشته خواهد شد.

اما سؤالی که در مورد اهل صفین کردی که علی علیه‌السلام امر به تعقیب از فراریان کرد و بر روی مجروحین عبور کرد و اجازه کشتن آنها را داد. با اینکه در جنگ جمل اجازه تعقیب از فراری را نداد و نه اجازه کشتن مجروح و فرمود: هر که سلاح خود را بیاندازد در امان است و هرکه داخل خانه خود شود در امان است زیرا فرمانده و پیشوای سپاه جمل کشته شده بود. دیگر پناهی نداشتند که به آن مراجعه کنند و مردم به خانه خود برمی‌گشتند، بی‌آنکه تصمیم جنگ داشته باشند و نه مخالف و متنفر بودند. همینکه از آنها دست بردارند خشنود می‌شدند. حکم در مورد آنها این بود که شمشیر از آنها برداشته شود و آزارشان نکنند زیرا برای جنگ همکار و معاندی نمی‌جستند.

اما در جنگ صفین جنگجویان برگشتند. به یک گروه مجهز و فرماندهی که برای آنها سلاح وزره و نیزه و شمشیر تهیه می‌کرد(معاویه) و جایزه به ایشان می‌داد و خوراک و زاد و توشه برایشان تهیه می‌دید. از مریض آنها عیادت می‌کرد و دست و پا شکسته را می‌بست و مجروح را مداوا می‌نمود و پیادگان را وسیله سواری می‌داد و برهنگان را می‌پوشانید. باز آنها را آماده می‌کرد و به جنگ می‌فرستاد. پس بین این دو واقعه مساوات در حکم برقرار نیست، چون علی علیه‌السلام عارف به حکم جنگ

با اهل توحید بود. به همین جهت برای آنها توضیح داد هرکس اعراض می‌کرد حواله به شمشیر می‌شد یا اینکه توبه نماید از کار خود.

اما شخصی که اعتراف به لواط نموده گواهی بر عمل او نبوده ولی او خود پیشقدم برای این اقرار شده در چنین صورتی امام و پیشوای منصوب از جانب خدا می‌تواند او را کیفر نماید و به او اجازه عفو از جانب خدا داده‌اند. این آیه را نشنیده‌ای «هذا عطاؤنا» تمام سؤالات تو را جواب دادیم. متوجه باش سید مرتضی رحمةالله‌علیه‌وآله از استاد خود شیخ مفید رحمةالله‌علیه نقل می‌کند: ابو هاشم داودبن‌قاسم‌جعفری وارد شد بر محمدبن‌طاهر بعد از کشته شدن یحیی‌بن‌عمر که در شاهی کشته شد. به او گفت امیر ما آمده‌ایم به تو تهنیت بگوئیم در مورد پیش‌آمدی که اگر پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله زنده‌بود به‌او درمورد این واقعه تسلیت می‌گفتیم.

سید مرتضی از شیخ مفید نقل می‌کند از سلیمان‌بن‌جعفر که حضرت امام علی‌النقی به من فرمود: خوابیده بودم و در فکر این شعر ابن‌ابی‌حفصة بودم:

انی یکون و لیس و ذاك بکائن   لبنی البنات وراثة الاعمام

ناگاه شنیدم شخصی می‌گوید:

قد کان اذ نزل القرآن بفضله   و مضی القضاء به من الحکام

ان ابن فاطمة المنوّه باسمه   حاز الوراثة عن بنی الاعمام

و بقی ابن نثلة واقفاً متحیراً   و یبکی و یسعده ذو و الارحام(۱)

---

۱ - شعر اول از ابن‌ابی‌حفصة می‌خواهد حمایت از ابن عباس بنماید و ارث بردن از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله یعنی به حضرت علی ارث نمی‌رسد که پسر عمو است با بودن عمو، در شعر دوم گوینده تصریح می‌کند پسر فاطمه منظور شاید موسی باشد وراثت به حکم خداگرفت و بنی عباس گریان و نالان چیزی نتوانستند بگویند و نثله مادر عباس است.

در کتاب استدراک نقل می‌کند که متوکل روزی کاتبی نصرانی را با کنیه (که علامت احترام است) نام برد و گفت ابا نوح. علماء حاضر این عمل او را نپسندیدند و گفتند اهل کتاب را نباید با کنیه نام ببرند و در این مورد متوکل نظریه خواست، به اختلاف سخن گفتند. نامه‌ای برای امام علی‌النقی نوشت و از ایشان نظر خواست. امام علیه‌السلام در جواب او نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم * تبت یدا ابی لهب» متوکل فهمید که این کار حلال است و اشکالی ندارد، زیرا خداوند ابولهب کافر را با کنیه نام برده[1].

۱ - کنیه نامی است که اول آن اب یا ام باشد که علامت احترام است میان عرب.

بخش بیست و چهارم

احتجاج حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام

مناقب آل ابی‌طالب ج ۲ صفحه ۴۵۹.

ابوالقاسم کوفی در کتاب تبدیل می‌نویسد: اسحاق کندی که از فیلسوف‌های زمان خود بود شروع کرد به نوشتن کتابی به نام تناقض القرآن. مدتها مشغول نوشتن آن بود. تنها، بی‌آنکه کسی را متوجه نماید. به این کار اشتغال داشت.

یکی از شاگردان او خدمت امام حسن عسکری علیه‌السلام رسید. حضرت عسکری فرمودند: یک مرد توانا میان شما وجود ندارد استادت را از سرگرم شدن به قرآن وادارد؟ او گفت ما از شاگردان این مرد هستیم چطور می‌توانیم بر او اعتراض نمائیم در این مورد یا کار دیگری؟! امام علیه‌السلام فرمودند: می‌توانی آنچه به تو می‌آموزم به او برسانی؟ جواب داد آری. فرمود: می‌روی پیش او خیلی به او محبت می‌کنی و در کاری که اشتغال دارد به او کمک خواهی کرد. وقتی بتو انس گرفت و با او نزدیک شدی، می‌گوئی یک سؤال برایم پیش آمده اگر اجازه می‌دهی بپرسم؟ او خواهد گفت سؤالت را بکن.

به او بگو گمان کرده‌ای قرآن پیش تو بیاید و بگوید منظورم از این سخن غیر آن چیزی است که تو گمان کرده‌ای (و با خود خیال می‌کنی متناقض است). او در جواب تو خواهد گفت ممکن است زیرا مرد فهمیده‌ای است وقتی بشنود می‌پذیرد.

وقتی این کار را کردی بگو شاید غیر آنچه تو خیال کرده‌ای از سخن خود



خواسته باشد در این صورت تو کلام او را در غیر معنی مراد متکلم معنی کرده‌ای.

شاگرد پش استاد کندی رفت و خیلی به او محبت نمود تا بالاخره این سؤال را کرد. مرد کندی گفت باز حرف خود را برایم تکرار کن. برای مرتبه دوم گفت. استاد کندی به فکر فرو رفت و فهمید چنین چیزی در لغت امکان دارد و جایز است.

توضیح: احتجاجات حضرت ولی عصر را در کتاب غیبه ذکر نموده است.



بخش بیست و پنجم

مطالبی که صدوق محمدبن‌بابویه رحمة‌الله‌علیهما از مذهب امامیه در یک جلسه برای اساتید ذکر کرده

در کتاب مجالس نوشته است دین امامیه اقرار به توحید خدا و نفی تشبیه و منزه دانستن اوست. از آنچه شایسته نیست و اقرار به انبیای خدا و حجج او و ملائکه و کتب او و اقرار به اینکه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله سرور انبیاء و سید مرسلین است و از همه انبیاء و تمام ملائکه مقرب بهتر است و او خاتم انبیاء است که پیامبری پس از او تا روز قیامت نخواهد بود و اینکه تمام انبیاء و رسل و ائمه از ملائکه بهترند و آنها پاک و معصومند از هر پلیدی و گناهی هرگز اراده گناه صغیره و کبیره نخواهند کرد و مرتکب آنها نمی‌شوند و آنها امان برای مردم زمین هستند. چنانچه ستارگان امان برای اهل آسمانند.

پایه‌های استواری که اسلام بر آنها بنا شد، پنج چیز است:

۱- نماز ۲- زکاة ۳- روزه ۴- حج ۵- ولایت پیامبر و ائمه علیهم‌السلام بعد از او که دوازده نفرند. اولی آنها امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام بعد امام حسن و بعد امام حسین سپس علی‌بن‌الحسین و بعد حضرت باقر محمدبن‌علی بعد از آنجناب امام صادق سپس حضرت موسی‌بن‌جعفر بعد حضرت رضا پس از آنجناب امام جوادمحمدبن‌علی سپس حضرت هادی امام علی‌النقی بعد از آنجناب حضرت امام حسن عسکری سپس حجة‌بن‌الحسن‌بن‌علی علیهم‌السلام است.



و اعتراف به اینکه آنها اولوالامرند که خداوند دستور پذیرفتن اطاعت آنها را داده در این آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» و اطاعت آنها اطاعت خدا است و معصیت آنها معصیت خدا. ولی آنها ولی الله است و دشمن آنها دشمن خدای عزیز است و دوستی ذریه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله. وقتی به راه و روش آباء طاهرین خود باشند واجب است بر مردم و همین پاداش رسالت است طبق آیه «قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی».

و اقرار به اینکه اسلام عبارت است از اقرار به دو شهادت «لا اله الا الله محمد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله» است. و ایمان عبارت است از اقرار به زبان و اعتقاد قلبی و عمل بوسیله جوارح. بجز این ایمان صحیح نیست.

هر که دو شهادت را بدهد مال و جانش در پناه اسلام محفوظ است مگر جهت خاصی خون یا مال او را حلال نماید و حسابش بر خدا است و اقرار به سؤال و جواب در قبر هنگام دفن مرده و منکر و نکیر و عذاب قبر و اقرار به آفرینش بهشت و جهنم و معراج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا آسمان هفتم و از آنجا تا سدرة المنتهی و از آنجا تا حجب نور و اقرار به مناجات خدا با او و این عروج بوسیله جسم و روح او بوده در حال کمال صحت و واقعیت نه در خواب و بوسیله رؤیا و این عروج نه برای آن بود که خداوند در آن مکان قرار داشت زیرا خداوند منزه است از احتیاج به مکان بلکه عروج برای این بود که موجب افزایش مقام و شخصیت آنجناب بشود و تا به او ملکوت آسمانها را نشان دهند چنانکه ملکوت زمین را نشان دادند و در آنجا مشاهده از عظمت خدای متعال و به امت خویش خبر دهد از آیات و علامات که بر فراز آسمانها دیده.

و اقرار به حوض و شفاعت گناهکاران از اصحاب کبائر و اقرار به صراط و حساب و میزان و لوح و قلم و عرش و کرسی. اقرار به اینکه نماز ستون دین است. اول چیزی که از بنده راجع به آن سؤال می‌شود روز قیامت از اعمال و اول چیزی است که پس از معرفت از آن بازخواست می‌گردد. اگر قبول شود بقیه اعمال نیز قبول می‌شود و اگر رد شد بقیه نیز رد می‌شود و نمازهای واجب در شبانه‌روز پنج قسم

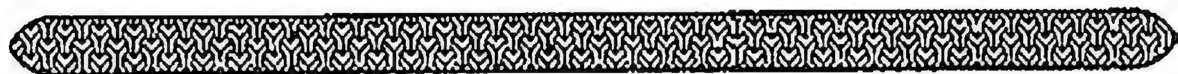


است و هفده رکعت. ظهر چهار رکعت و عصر چهار رکعت و مغرب سه رکعت و عشاء آخر چهار رکعت و نماز صبح دو رکعت.

اما نافله دو برابر فریضه است. سی‌وچهار رکعت. هشت رکعت قبل از ظهر و هشت رکعت بعد از ظهر قبل از نماز عصر و چهار رکعت بعد از مغرب و دو رکعت نشسته بعد از عشاء آخر که یک رکعت حساب می‌شود و آن نماز وتر است برای کسی که نائل به وتر در آخر نماز شب نشود و نماز شب هشت رکعت است که در هر دو رکعت سلام می‌دهد و شفع دو رکعت است با سلام و وتر یک رکعت است و نافله صبح دو رکعت است و مجموع نمازها در شبانه‌روز از فریضه و نافله پنجاه‌ویک رکعت است.

اذان و اقامه دو تا دو تا است. واجبات نماز هفت قسم است. وقت شناسی و طهارت و توجه و قبله و رکوع و سجود و دعاء و قنوت. در هر رکعت دوم نماز نافله و واجب قبل از رکوع بعد از قرائت می‌توان در قنوت همین دعا را خواند «رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انك أنت الاعز الاجل الاکرم». می‌تواند سه مرتبه تسبیح بگوید اگر مایل باشد. نمازگزار ائمه علیهم‌السلام را در قنوت خود یاد کند و صلوات بر آنها بفرستد احترام به ایشان نموده.

تکبیرةالاحرام یک است ولی هفت تکبیر بهتر است. واجب است بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم را بلند بگوید در سوره فاتحة و نیز بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم سوره دیگر را. بسم‌الله یک آیه از قرآن است و این بسم‌الله به اسم اعظم خدا نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی آن است. مستحب است دستها را در موقع تکبیر بلند کنند که این آرایش نماز است. قرائت در دو رکعت اول حمد و سوره است به شرط اینکه از سوره‌هائی که سجده واجب دارد نخواند و آنها الم سجده و حم سجده و النجم و سوره اقرء باسم ربک است و نباید سوره لایلاف یا الم ترکیف یا والضحی یا الم نشرح‌را بخواند زیرا لایلاف و الم ترکیف هر دو یک سوره است و الضحی و الم نشرح نیز یک سوره است. نباید یکی از آنها را به تنهائی در یک رکعت نماز خواند. کسی که بخواهد بخواند باید لایلاف و الم ترکیف را با هم در یک رکعت بخواند و



الضحی و الم نشرح را نیز در یک رکعت. جایز نیست قرآن بین دو سوره نماز واجب اما در نافله نمازگزار هر چه می‌خواهد می‌تواند بخواند اشکالی ندارد سوره‌های سجده واجب‌دار را در نماز نافله بخواند زیرا این کار در نماز واجب مکروه است.

واجب است در نماز ظهر روز جمعه سوره جمعه و منافقین را بخواند. سنت به همین منوال جاری شد. ذکر رکوع و سجده سه مرتبه تسبیح است که پنج مرتبه بهتر است و از آن بهتر هفت مرتبه است و یک تسبیحه تمام هر رکوع و سجده برای مریض و شخصی که عجله دارد کافی است. هر کس در نماز رکوع یا سجده یک تسبیح از سه تسبیح بکاهد و مریض نباشد و عجله نداشته باشد. یک سوم از نماز خود را کاسته و هر کس دو تسبیح بکاهد دوسوم از نماز را ناقص کرده و هرکه تسبیح در رکوع و سجده نگوید نمازی نخوانده مگر لا اله الا الله بگوید یا الله‌اکبر و یا صلوات بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بفرستد به تعداد تسبیحات که این کار کافی است.

در تشهد دو شهادت کافی است، اضافه بر آن مستحب است. سلام نماز یکی کافی است. رو به قبله با چشم به طرف راست توجه می‌کند و کسی که در میان مخالفین بود دو سلام می‌دهد یکی به طرف راست و دیگری به طرف چپ. همانطوری که آنها انجام می‌دهند. به جهت تقیه شایسته است نمازگزار تسبیح حضرت زهرا علیهاسلام را بعد از هر نماز بخواند و آن سی‌وچهار الله‌اکبر و سی‌وسه سبحان‌الله و سی‌وسه الحمدلله است. زیرا هرکس در نماز واجب این تسبیح را بخواند قبل از آنکه پای را حرکت دهد خداوند او را می‌آمرزد. بعد صلوات بر پیامبر و ائمه علیهم السلام می‌فرستد و برای خود هر دعائی که می‌خواهد می‌کند. بعد از فراغ از دعا سجده شکر می‌نماید و در آن سه مرتبه می‌گوید «شکراً لله» و این کار را ترک نمی‌کند مگر مخالفی باشد که برای تقیه ترک کند. جایز نیست دستها را در نماز موقع قیام روی هم بگذارد و نه گفتن آمین بعد از تمام شدن سوره حمد و نه گذاشتن دو زانو را قبل از دو دست بر زمین در سجده. و سجده جایز نیست مگر بر زمین و چیزی که از زمین روئیده به شرط اینکه خوردنی و پوشیدنی نباشد می‌توان نماز خواند با لباسی که از موی و کرک حیوان حلال گوشت تهیه شده و اما آنچه

حلال گوشت نیست یا موی و کرک آن نمی‌توان نماز خواند مگر چیزهائی که بخصوص اجازه داده شده و آنها عبارتند از سنجاب و السمور و فنک [۱] و خز. بهتر است که در خز نماز نخوانند. اما کسی که خواند نمازش صحیح است اما پوست روباه صحیح نیست مگر در حال تقیه و ضرورت.

گاز معده اگر از نمازگزار خارج شود نمازش باطل است. یا چیزهای دیگری که وضو را باطل می‌کند یا اینکه یادش بیاید وضو نداشته یا یک ناراحتی و گرفتاری پیدا کند که نتواند صبر نماید یا خون دماغ کند و از بینی او خون زیاد بیاید یا پشت سر خود را نگاه کند نماز شکسته نمی‌شود. به اینکه چیزی از جلو او مانند سگ یا زن یا الاغ یا چیز دیگری بگذرد.

در نافله سهو وجود ندارد. اگر در نافله سهو کرد بنا را بر هرکدام که مایل است بگذارد. سهو در نماز واجب است. هر کس در دو رکعت اول سهو کرد باید نماز را اعاده کند و همچنین هر کس در نماز مغرب شک کند و کسي که در نماز صبح شک کند نماز را دو مرتبه می‌خواند. هرکس دوم و سوم یا در سوم و چهارم نماز شک کند بنا را بر اکثر می‌گذارد. وقتی سلام داد تکمیل می‌کند هرچه احتمال دارد کم کرده باشد. دو سجده سهو بر نمازگزار واجب نیست مگر وقتی حرکت کند در جای نشستن یا بنشیند در جای حرکت یا تشهد را ترک نماید یا نداند کم کرده در نماز یا زیاد و این دو سجده بعد از سلام است. در زیادی و کم کردن و در سجده سهو می‌گوید «بسم الله و بالله السلام علیك ایها النبي و رحمة الله و برکاته» اما سجده واجب قرآن در آن سجده می‌گوید: «لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله ایماناً و تصدیقاً لا اله الا الله عبودیة و رقّاً سجدت لك یا رب تعبداً و رقاً لا مستنکفاً لا مستکبراً بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر» وقتی سر از سجده برداشت تکبیر می‌گوید. نماز شخص قبول نمی‌شود مگر به مقداری که توجه با قلب دارد بطوری که گاهی یک چهارم و گاهی یک سوم یا نصف یا کمتر از این و یا زیادتر قبول می‌شود ولی خداوند این کمبود را

---

۱ - یک نوع روباه است که از روباه‌های معمولی کوچکتر است المنجد.

بوسیله نوافل ترمیم می‌نماید.

و شایسته‌ترین مردم برای امام جماعت شدن کسی است که قرآن بهتر بخواند. اگر هر دو در قرآن مساوی بودند کسی که زودتر مهاجرت نموده اگر در مهاجرت مساوی بودند سالمندترین آنها، اگر در سن هم برابرند هرکدام خوش صورت‌تر است صاحب مسجد اولی و شایسته‌تر است به مسجد خود. هر کس نماز بخواند به مردم با اینکه در میان آنها داناتر از او هست کارشان پیوسته در انحطاط است تا روز قیامت جماعت در روز جمعه واجب است و در سایر ایام مستحب. هر کس نماز جماعت را ترک کند به واسطه بی میلی بدون عذر نمازش صحیح نیست.

نماز جمعه از نه دسته برداشته شده شخص صغیر و کبیر (گرفتار) و مجنون و مسافر و برده و زن و مریض و کور و کسی که در فاصله دو فرسخ قرار دارد نماز جماعت فضیلتش بر نماز فرادی معادل بیست و پنج درجه در بهشت است.

نماز واجب در سفر دو رکعت است مگر نماز مغرب که پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر و حضر به همان صورت خوانده در سفر نافله‌های روز هیچکدام خوانده نمی‌شود و نباید نافله‌های شب را ترک نمود و نماز شب جایز نیست در اول شب مگر در سفر وقتی انسان آن را قضا کند بهتر است از اینکه اول شب بخواند

حد سفری که موجب شکستن نماز و خوردن روزه می‌شود هشت فرسخ است اگر چهار فرسخ رفت و تصمیم ندارد شب برگردد می‌تواند شکسته بخواند یا درست هر طور مایل است اما اگر تصمیم برگشت دارد همان روز باید شکسته بخواند کسی که سفر معصیت رفته نماز را تمام و روزه را باید بگیرد کسی که نماز را در سفر تمام بخواند مانند کسی است که نماز را در وطن شکسته بخواند و کسانی که لازم است نماز را تمام بخوانند و روزه بگیرند در سفر عبارتند از مکاری و سوداگر و پیک و چوپان و ملاح زیرا این شغل آنها است و شکارچی اگر برای هوی و هوس شکار می‌کند اما اگر برای گذران زن و بچه خود صید می‌کند باید نماز و روزه را بشکند این که شخص در سفر روزه مستحبی بگیرد کار خوبی نیست برای کسی که در ماه رمضان روزه‌اش را خورده صحیح نیست مجامعت نماید.



نماز سه قسمت می‌شود یک سوم طهارت، یک سوم رکوع، یک سوم سجود. نماز درست نیست مگر با طهارت. وضو تا دو مرتبه صحیح است کسی که دوبار وضو بگیرد جایز است اما پاداشی به او نمی‌دهند. تمام آبها پاک است مگر بدانی که نجس شده آب را فاسد نمی‌کند مگر حیوانی که خون جهنده دارد می توان با گلاب وضو گرفت و غسل جنابت کرد و آبی که به وسیله آفتاب گرم شده اشکالی برای وضو ندارد و این که وضو و غسل با آن آب کراهت داردبه واسطه این است که موجب برص می‌شود. آب اگر به مقدار کر باشد هیچ چیز او را نجس نمی‌کند و کر عبارت از هزار و دویست رطل مدنی است و روایت شده که کر مقدار سه وجب طول در سه وجب عرض و در سه وجب عمق است. آب چاه تمامش پاک است مادامی که چیزی در آن نیافتاده که نجس نماید آن را و آب دریا همه‌اش پاک است.

وضو را باطل نمی‌کند مگر خارج شدن چیزی از یکی دو مجرای بول یا غائط یا گاز معده و یا منی و خواب اگر بر عقل غلبه نماید و مسح بر عمامه جایز نیست و نه بر روی کلاه و مسح بر روی کفش نیز جایز نیست مگر به واسطه تقیه باشد یا برفی باشد که از سرما بترسد که دراین‌صورت کفش قائم مقام جبیره می‌شود و روی آنها مسح می‌نماید.

عایشه از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که فرمود: اندوهگین‌ترین مردم روز قیامت کسی است که وضوی خود را روی پوست دیگری می‌بیند. عایشه گفت اگر بر روی پشت گورخری در بیابان مسح کنم خوشتر دارم که بر روی کفش مسح نمایم.

هر کس آب نیافت باید تیمم نماید، چنانچه خداوند می‌فرماید «فتیمّموا صعیداً طیّباً» صعید محل مرتفع است و طیب سراشیبی است که آب از آن پائین می‌آید. وقتی شخص تصمیم تیمّم گرفت هر دو دست خود را بر زمین می‌زند یک بار بعد خاکش را می‌افشاند و با دو دست صورت خود را مسح می‌نماید بعد دست چپ را به زمین می‌زند و مسح می‌نماید با آن دست راست خود را از مرفق تا اطراف انگشتان بعد دست راست را به زمین و دست چپ را مسح می‌نماید از مرفق تا



اطراف انگشتان و روایت شده که مرد مسح می‌کند پیشانی و ابروان خود را و مسح می‌کند پشت دو دست را و بر همین روش علماء ما عمل کرده‌اند هرچه وضو را باطل می‌کند تیمم را نیز باطل می‌کند و رسیدن به آب تیمم را باطل می‌نماید. کسی که تیمم کند و نماز بخواند بعد آب پیدا کند با اینکه وقت نماز باقی باشد یا وقت گذشته باشد نباید نماز را اعاده کند زیرا تیمم یکی از دو طهارت است باید برای نماز دیگر وضو بگیرد. اشکالی ندارد که شخص با یک وضو نماز شب و روز را هم بخواند تا وقتی که وضویش باطل نشده باشد. همین‌طور تیمم تا باطل نشده باشد و یا به آب نرسیده باشد.

غسل در هفده مورد است: شب هفده ماه رمضان و شب نوزده و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم و برای دو عید و هنگام دخول مکه و مدینه و هنگام احرام و غسل زیارت و غسل دخول خانه خدا و روز ترویه و روز عرفه و غسل میت و غسل کسی که میت را غسل داده یا کفن کرده یا دست به او زده بعد از سرد شدن و غسل روز جمعه و غسل خورشید گرفتن وقتی تمام قرص قرمز شود و شخص متوجه نشود و غسل جنابت واجب است همین‌طور غسل حیض زیرا امام صادق علیه‌السلام فرمود: «غسل جنابت و حیض یکی است» و هر غسلی باید برای نماز وضو گرفت مگر غسل جنابت زیرا آن واجب است و زمانی که دو حدث جمع می‌شوند بزرگتر کفایت می‌کند از انجام کوچکتر.

کسی که تصمیم دارد غسل جنابت بکند، سعی کند که ادرار نماید تا هرچه منی در مجرا باقی مانده خارج شود سپس دست خود را سه مرتبه می‌شوید قبل از اینکه در ظرف داخل نماید بعد استنجاء می‌نماید و محل ادرار را پاک می‌کند سپس بر روی سر خود سه مشت آب می‌ریزد و با انگشت موی‌ها را باز می‌کند تا آب به پوست سر برسد بعد ظرف آب را به دست می‌گیرد و بر روی سر و بدن خود دومرتبه می‌ریزد و بر روی همه بدن خود دست می‌کشد و گوش‌های خود را با انگشت دست می‌کشد و هر جا آب برسد پاک است اما وقتی جنب فرو برود در آب یک‌مرتبه همین ارتماس به جای غسل کافی است. اگر زیر باران بایستد تا بدن خود را بشوید

از غسل کردن بی‌نیاز می‌شود. کسی که مایل باشد مضمضه و استنشاق بنماید در غسل جنابت خواهد کرد ولی واجب نیست زیرا غسل مربوط به ظاهر بدن است نه داخل جز اینکه اگر تصمیم خوردن یا آشامیدن داشته باشد. پیش از غسل جنابت جایز نیست مگر دو دست خود را بشوید و مضمضه و استنشاق نماید زیرا اگر قبل از این کار به خوردن و آشامیدن بپردازد ممکن است مبتلا به برص شود اگر جنب عرق کند در لباس خود و جنابت او حلال باشد نماز در آن لباس حلال است. اما اگر جنابت از حرام باشد نماز در آن حرام است.

حداقل حیض سه روز ست و حداکثر آن ده روز و کمترین دوران طی ده روز است و حداکثر آن معین نیست و حداکثر ایامی که زن زائو از نماز خودداری می‌کند هجده روز است که بررسی می‌کند به یک روز یا دو روز (یعنی یک روز یا دو روز عمل مستحاضه را انجام می‌دهد) مگر اینکه قبل از آن پاک شود.

و زکات در نه چیز است: گندم، جو، خرما، مویز، شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره پیامبر اکرم از غیر آنها بخشیده است.

زکات را به جز اهل ولایت و مؤمن نمی‌توان داد و به اهل ولایت نیز. نمی‌توان به پدر و مادر و فرزند و شوهر و همسر و غلام و هر کس واجب‌النفقه اوست بدهد.

و خمس واجب است بر هرچیزی که قیمت آن به یک دینار برسد از گنج و معادن و صید دریایی و غنیمت و متعلق به خدا و پیامبر و خویشاوندان از اغنیاء و فقراء و یتیمان و مساکین و ابن سبیل از اهل بیت است.

روزه سال در هر ماه سه روز است: یک پنج‌شنبه و یک چهارشنبه در وسط و یک پنج‌شنبه در آخر ماه و روزه ماه رمضان واجب است با دیدن ماه نمی‌توان به رأی یا گمان عمل کرد. هرکس قبل از دیدن ماه روزه بگیرد یا افطار کند مخالف مذهب امامیه است.

شهادت زنان در طلاق و دیدن ماه پذیرفته نیست. نماز در ماه رمضان مانند غیر آن ماه است. هرکس مایل است اضافه کند در هر شب بیست رکعت می‌خواند. هشت رکعت آن بین مغرب و عشاء و دوازده رکعت بعد از عشاء تا بیست شب از ماه



رمضان بگذرد بعد هرشب سی رکعت می‌خواند. شش رکعت از آن بین مغرب و عشاء و بیست و دو رکعت بعد از نماز عشاء و در هر رکعت یک حمد و آنچه میسر شود برای او از قرآن مگر شب بیست و یکم و شب بیست و سوم زیرا مستحب است احیاء آن دو شب و اینکه در هرکدام از این‌دو شب صد رکعت نماز بخواند که در هر رکعت یک حمد و ده مرتبه قل هوالله احد می‌خواند و هرکس این دو شب را احیاء بدارد به مذاکره علم بهتر است و شایسته است مرد در شب فطر نماز مغرب را سه رکعت بخواند سپس سجده نماید و در سجده بگوید «یا ذالطول یا ذالحول یا مصطفی محمد و ناصره صل علی محمد و آل محمد واغفرلی کل ذنب اذنبته و نسیته و هو عندك فی کتاب مبین» سپس صد مرتبه بگوید «اتوب الی الله عز و جل» بعد از نماز مغرب و عشاء و نماز صبح و نماز عید و ظهر و عصر تکبیر می‌گوید به همان نحوی که در ایام تشریق تکبیر می‌گوید به این صورت «الله اکبر، الله اکبر لااله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد و الله اکبر علی ما هدانا والحمد لله علی ما ابلانا» نباید در این تکبیر بگوید «و رزقنا من بهیمة الانعام» زیرا این ذکر مربوط به ایام تشریق است.

زکات فطره واجب است که باید مرد زکات خود و تمام خانواده‌اش که متکفل آنها است از صغیر و کبیر و آزاد و بنده و نر و ماده یک من خرما یا مویز یا گندم یا جو بدهد. از همه بهتر خرما است. هر صاع چهار مد است و یک مد به وزن دویست و نود درهم و نصف درهم است که معادل هزار و صد و هفتاد درهم عراقی است. مثقالی ندارد که قیمت آن خوراکی را طلا یا نقره بدهد می‌تواند از جانب خود کسانی که تحت تکفل او هستند به یک نفر بپردازد ولی نمی‌تواند فطره یک نفر را به دو نفر بدهد. می‌تواند فطره را از روز اول ماه رمضان تا روز آخر خارج نماید و آن زکات است تا نماز عید را بخواند. اگر بعد از نماز خارج نمود صدقه می‌شود و بهترین وقت آن، روز آخر ماه رمضان است. کسی که دارای غلام مسلمان یا ذمی (اهل کتاب) است باید فطره آنها را بدهد. کسی که برایش فرزندی متولد شود، روز عید فطر قبل از ظهر باید فطره او را بدهد اما اگر بعدازظهر متولد شد فطره ندارد.



همین‌طور است اگر شخص قبل یا بعدازظهر مسلمان شد.

حج بر سه قسم است: اقران، افراد، تمتع به عمره تا حج، برای اهل مکه تمتع به عمره تا حج جایز نیست، آنها جز به صورت اقران و افراد نمی‌توانند انجام دهند به واسطه این آیه «ذلك لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام» و حدّ کسانی که خانواده آنها در مکه است. اهالی مکه و اطراف آن تا فاصله چهل و هشت مایلی است و کسی که خارج از این فاصله بود جز تمتع به عمره به سوی حج برایش جایز نیست و خداوند غیر آن را نمی‌پذیرد. اول احرام کشتارگاه و آخرش ذات عرق است و اول آن بهتر است. حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله میقات عراقیان را عقیق و اهل طائف را قرن المنازل و برای اهل یمن یلملم و برای شامیان جحفه و برای اهل مدینه مسجد شجره قرار داده نمی‌توان احرام بست. قبل از رسیدن به میقات و نمی‌توان از میقات نیز به تأخیر انداخت مگر به واسطه عذری یا تقیه.

واجبات حج هفت است، احرام و تلبیه‌های چهارگانه که عبارت است از «لبیك اللهم لبیك لبیك لاشریك لک لبیك ان الحمد والنعمة لك والملك لاشریك لك لبیك» غیر از این نوع تلبیه گفتن سنت است و شایسته است لبیک‌گو زیاد بگوید« لبیك ذاالمعارج لبیك» زیرا این تلبیه پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده طواف بوده، طواف خانه واجب است و دو رکعت نماز در مقام ابراهیم نیز واجب و همچنین سعی بین صفا و مروه.

وقوف در مشعر واجب است و هدی تمتع واجب است و سایر اعمال حج سنت و مستحب است. هرکس روز ترویه هنگام ظهر تا شب را درک کرد تمتع را درک کرده و هرکس روز عید قربان مزدلفه را درک کرد و با او پنج نفر از مردم بودند حج را درک نموده.

در حج جایز نیست از شتر مگر پنج سال تمام که داخل شش شده باشد ولی کافی است در بز و گاو یک سال تمام که داخل سال دوم شده باشد و در گوسفند کافی است یک ساله باشد. نباید قربانی معیوب باشد.

یک گاو ماده برای پنج نفر کافی است، اگر از یک خانواده باشند و گاو نر از



یک نفر و شتر ماده پنج سال تمام برای هفت نفر کافی است و شتر آماده کشتن برای ده نفر که از خانواده‌های مختلف باشند. قوچ از شخص و خانواده‌اش کافی است اگر قربانی کمیاب باشد یک گوسفند از هفتاد نفر کافی است و قربانی را سه قسمت باید کرد، یک سوم را خورد و یک سوم هدیه داده شود و یک سوم را به فقیر باید داد.

روزه ایام تشریق صحیح نیست زیرا روز خوردن و آشامیدن و ازدواج است و سنت معمول شده در افطار روز عید قربان بعد از برگشتن از نماز و در عید فطر قبل از خارج شدن به نماز و تکبیر در ایام تشریق در منی است و بعد از پانزده نماز از نماز ظهر روز عید تا نماز صبح روز چهارم و در شهرهای دیگر بعد از ده نماز از نماز ظهر روز عید تا نماز صبح روز سوم.

همبستری با زنان در سه صورت حلال می‌شود:

۱- ازدواج با ارث ۲- ازدواج بدون ارث ۳- ازدواج به خریدن. هیچ کس اختیار دار زن نیست تا وقتی بکر و دختر است مگر پدرش. اما اگر شوهر دیده شد (بیوه) هیچ کس اختیار دار او نیست. پدر یا غیر پدر نمی‌تواند او را به ازدواج دهد مگر با رضایتش و مهر معین.

طلاق جایز نیست مگر به صورتی که قرآن و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حاکی است. قسم در طلاق و در آزاد کردن برده نیست «می‌گوید زن طلاق باشم یا بنده‌ام آزاد باشد». طلاق قبل از ازدواج وجود ندارد و آزاد کردن قبل از مالک شده نیست. هیچ نوع آزاد کردنی صحیح نیست مگر در راه خدا باشد.

وصیت میت صحیح نیست مگر تا به مقدار ثلث و هرکس بیشتر از یک سوم وصیت کرده باشد تا یک سوم آن صحیح است. شایسته است مسلمان وصیت برای خویشاوندان خود که از او ارث نمی‌برند بنماید کم یا زیاد هر که چنین کاری نکند کارش به معصیت خاتمه یافته.

سهم الارث در موقع اضافه شدن برگشت (که سهام از واحد زیاد شود) کسر آن برگشت بیشتر سهم نمی‌کند (که آن را عول می‌گویند، قبلاً توضیح داده شد) با بودن فرزند و پدر و مادر به جز زن و شوهر ارث نمی‌برند.



مسلمان از کافر ارث می‌برد اما کافر از مسلمان ارث نمی‌برد. فرزندی که از ملاعنه به وجود آمده باشد (یعنی مرد مدعی شده که زنم زنا کرده وقتی لعان کنند از هم جدا می‌شوند) پدرش از او ارث نمی‌برد و نه کس دیگر قبل از پدر، اما مادر از او ارث می‌برد، اگر مادر نداشت، خاله و دائیهایش از طرف مادر ارث می‌برند وقتی لعان کننده اقرار به فرزندی آن فرزند بنماید بچه به او ملحق می‌شود اما زن بعد از لعان برنمی‌گردد. اگر پدر بمیرد فرزند ارث می‌برد اما اگر فرزند بمیرد پدرش ارث نمی‌برد.

از شرایط دین امامیه یقین و اخلاص و توکل و رضا و تسلیم و ورع و اجتهاد و زهد و عبادت و صدق و وفا و ادای امانت به شخص خوب و بد است ولو قاتل امام حسین علیه‌السلام باشد و نیکی به پدر و مادر و مروت داشتن و صبر و شجاعت و پرهیز از حرام و ریشه کن نمودن طمع از آنچه مردم دارند و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا با جان و مال با شرائط مخصوصی که دارا است و کمک به برادران و پاداش نیکیها و سپاس منعم و ستایش نیکوکار و قناعت و صله رحم و نیکی به پدران و مادران و حسن مجاورت و همسایگی و دیگران را بر خود مقدم داشتن و مصاحبت اخیار و دوری از اشرار و خوش معاشرت کردن و سلام دادن به همه مردم با اینکه معتقد باشد که سلام خدا به ستمگران نمی‌رسد و احترام پیرمرد مسلمان و احترام به بزرگتر و رحم به کوچکتر و احترام به بزرگ هر فامیل و تواضع و خشوع و زیاد ذکر خدا نمودن و تلاوت قرآن و دعا و چشم‌پوشی و تحمل و خوش رفتاری و تقیه و حسن معاشرت و فروخوردن خشم و محبت به فقرا و مساکین و شرکت در معیشت آنها و پرهیزگاری در پنهان و آشکارا و نیکی به زنان و بردگان و نگه داشتن زبان جز در راه خیر و حسن ظن به خدا و پشیمانی از گناه و سخاوت وجود و اعتراف به تقصیر و تمام کارهای نیک و اخلاق پسندیده در دین و دنیا و پرهیز از کارهای بد به طور اجمال و تفصیل و پرهیز از خشم و قهر و تعصب و حمیت و کبر و ترک بزرگ منشی و ترک تحقیر نمودن مردم و فخر و عجب و بدزبانی و فحش و ستم و قطع رحم و حسد و کارهای بد و قسم دروغ و کتمان



شهادت و شهادت به دروغ و غیبت و بهتان و حمایت و ناسزا و لعنت کردن و طعنه زدن و مکر و خدعه و کلاه‌برداری و پیمان‌شکنی و کشتن بی‌مورد و ظلم و قساوت و ستم و نفاق و ریاء و زنا و لواط و رباخواری و فرار از جنگ و بیابان‌نشینی بعد از هجرت و عقوق والدین و نیرنگ با مردم و مال یتیم خوردن از روی ستم و نسبت بد دادن به زنان پاک.

این مقدار به‌طور عجله میسر شد که در مورد مذهب امامیه بنگارم و به زودی شرح و تفسیر این مطالب را می‌نگارم اگر خداوند توفیق داد پس از بازگشت از نیشابور ان‌شاءالله ولا حول ولا قوة الاّ بالله العلی العظیم و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین.

توضیح: این قسمت از نوشته‌های شیخ صدوق را ذکر کردیم به واسطه آنکه معظم‌له از بزرگان فقهای پیشین است و از شخصیت‌های برجسته پیروان ائمه طاهرین علیهم‌السلام که پیرو هوی و هوس نبود. به همین جهت عقاید و گفتار او و پدرش را رضی‌الله‌عنهما به منزله نص منقول و خبر مأثور از ائمه علیهم‌السلام دانسته‌اند.



بخش بیست و ششم

بعضی از احتجاج‌های علماء و دانشمندان در زمان غیبت

احتجاج طبرسی ۲۸۰ - ۲۸۲.

ابواعلاء معری طبیعی مذهب وارد بر سید مرتضی رحمة‌الله‌علیه شد. به او گفت آقا نظر شما درباره کلّ چیست؟ سید جواب داد نظر تو درباره جزء. گفت چه می‌گوئی درباره ستاره شعری؟ گفتم آنچه تو درباره دوران فلک می‌گوئی. پرسید نظر تو درباره عدم انتهاء چیست؟ گفتم نظر تو درباره جای گرفتن و چرخ چاه چیست؟ پرسید نظرت درباه هفت تا چیست؟ گفتم تو خود درباره زائد برّی از هفت تا چه می‌گوئی؟ گفت درباره چهار تا چه می‌گوئی؟ جواب دادم درباره یکی دو تا نظر تو چیست؟ گفت درباره مؤثر چه می‌گوئی؟ گفتم نظر تو درباره موثرات چیست؟ پرسید درباره دو نحس چه می‌گوئی؟ گفتم درباره دو سعد چه می‌گوئی؟ ابوالعلاء متحیر ماند. سید مرتضی رحمة‌الله‌علیه در این موقع گفت هر ملحد ملهد است.

ابوالعلاء گفت از کتاب خدا استفاده کرده‌ای «یا بنی لاتشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم» از جای حرکت کرده خارج شد. سیدمرتضی گفت این مرد از پیش ما رفت دیگر ما را نخواهد دید.

از سیدمرتضی شرح این رمزها را پرسیدند. گفت از من راجع به کل پرسید که در نظر او کل قدیم است و با این لفظ کل اشاره به عالمی می‌کند که نام آن را عالم کبیر گذاشته‌اند. پرسید نظر تو درباره عالم کبیر چیست؟ جواب دادم تو درباره جزء



چه می‌گوئی؟ چون آنها خود جزء را آفریده و محدث می‌دانند که از عالم کبیر به وجود آمده و این جزء عالم صغیر است در نزد آنها. منظورم این بود که اگر صحیح باشد که عالم صغیر محدث و به وجود آمده است، پس عالم کبیر هم محدث و به وجود آمده است زیرا این‌هم از جنس آن است. طبق عقیده آنها یک شیء واحد نمی‌تواند بعضی از آن قدیم باشد و بعضی محدث. از شنیدن حرف من سکوت کرد.

اما ستاره شعری که پرسید منظورش این بود که این ستاره از سیارات نیست. گفتم نظر تو درباره دوران فلک چیست؟ منظورم این بود که فلک در گردش است، پس اهمیت ندارد که شعری ثابت یا سیار باشد.

اما عدم‌الانتهاء منظورش این بود که عالم نامتناهی است، چون قدیم است. به او گفتم جای گرفتن و گردش به نظر من یک واقعیت است؛ هر دوی این جای گرفتن و دوران دلیل به انتها است نه متناهی بودن.

اما هفت تا مرادش ستاره‌های سیاری که در نزد آنها صاحب احکام هستند. گفتم به او این باطل است به واسطه آن زائد بری که محکوم به حکمی است. آن حکم ارتباطی به این سیاره‌ها ندارد و آن سیارات عبارتند از: زهره، مشتری، مریخ، عطارد، خورشید، ماه و زحل.

اما چهارتا منظورش طبایع بود. گفتم تو درباره یک طبیعت حرارت که از آن جانوری بوجود می‌آید پوستش به دست می‌خورد بعد همان پوست را روی آتش می‌گذارند اضافات آن آتش می‌گیرد و پوست سالم می‌ماند چون خداوند آن جنبنده را بر طبیعت آتش آفریده و آتش، آتش را نمی‌سوزاند. یخ در آن کرم‌ها پدید می‌آید با اینکه یک طبیعت است و آب دریا دو طبیعت است. در میان آن ماهیها و قورباغه و مارها و سنگ‌پشت و چیزهای دیگر بوجود می‌آید با اینکه عقیده او اینستکه حیوان فقط از چهارطبیعت بوجود می‌آید.

اما مؤثر منظورش زحل است. به او گفتم نظر تو درباره مؤثر و تحت تأثیر قرارگرفته چیست؟ خواستم به او بفهمانم که تمام مؤثرات تحت تأثیر مؤثر دیگر هستند. پس مؤثر قدیم چگونه مؤثر می‌شود؟ اما دو نحس منظورش این بود که آن



دو ستاره از سیارات و قتی با هم جمع می‌شوند از بین آنها سعد بوجود می‌آید. گفتم نظر تو درباره دو سعد چیست که وقتی جمع می‌شوند نحسی از آن‌ها پدید می‌آید؟ این حکمی است که خداوند آن را باطل کرده تا بیننده بفهمند احکام تحت تأثیر ستاره‌ها نیست زیرا شخص متوجه است که وقتی عسل و شکر با هم مخلوط شود از آنها حنظل که تلخ است پدید نمی‌آید و نه علقم. وقتی علقم و حنظل که هر دو تلخند اگر جمع شوند و آمیخته گردد از آنها شیرینی و شکر پدید نمی‌آید. این دلیل بر بطلان گفتار آنها است.

اینکه گفتم هر ملحدی ملهد است. منظورم این بود که هر مشرکی ظالم است زیرا در لغت (الحد الرجل عن الدین اذا اعدل عن الدین) الحاد به معنی انحراف از دین است و (الحد) به معنی ستم و ظلم است. ابو العلاء این مطلب را فهمید و به من گوشزد کرد که من فهمیدم منظورت چیست. برای همین آیه «یا بنی لا تشرک بالله» را خواند.

گویند وقتی معری از عراق خارج شد از او راجع به سید مرتضی رحمة‌الله‌علیه پرسیدند. این شعر را خواند:

یا سائلی عنه لما جئت اساله   الا هو الرجل العاری من العار
لو جئته لرأیت الناس فی رجل   والدهر فی ساعة والارض فی دار(۱)

مناظره شیخ مفید رحمةالله‌علیه

سید مرتضی در کتاب فصول می‌نویسد: شیخ ابی عبدالله‌مفید با قاضی ابوبکر

۱- ای کسی که از مقام سید می‌پرسی من وقتی با او ملاقات کردم دیدم شخصی است که نمی‌توان بر او خورده گرفت و خالی از عیب است. اگر او را ببینی خواهی یافت که خصال تمام مردم در او تنها جمع شده و همه روزگار در یک ساعت و تمام زمین در یک خانه پدید آمده.

احمدبن‌سیار در خانه ابوعبدالله محمدبن‌طاهر موسوی با هم برخورد کردند و بیش از صد نفر در آن مجلس حضور داشتند که چند نفر از اشراف سادات علوی و بنی عباس و شخصیت‌های برجسته و تجار آمده بودند برای دیدن شریف.

بالاخره چند نفر بحث را در مورد نص بر ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام کشیدند. شیخ مفید رحمة‌الله‌علیه به اختصار بیانی در این مورد کرد که مناسب با موقعیت داشت.

قاضی ابوبکر گفت: بفرمائید نصّ در حقیقت چیست و معنی این کلمه چه می‌باشد؟ شیخ گفت نص یعنی اظهار و آشکار نمودن از این قبیل است سخن عرب که می‌گوید (فلان نص قلوصها) فلان کس شتر جوان و پرتحرک خود را نشان داد و از میان شتران او را مشخص نمود. به همین جهت شاه‌نشین را (منصّه) می‌گویند زیرا کسی که در آنجا نشسته از دیگران ممتاز و مشخص است چون این محل او را مشخص می‌نماید آنجا را (منصّه) می‌گویند. محل ظهور و بروز از این قبیل است نیز گفتار عرب که (قد نص مذهبه) وقتی مذهب خود را اظهار و ابراز نمی‌کند از همین موارد است قول شاعر

وجید کجید الریم لیس بفاحش اذا هی نصّته ولا بمعطل

منظورش از (اذا هی نصته) یعنی وقتی اظهار نماید بعضی شعر را (نصبته) نقل کرده‌اند باز معنی برگشت به اظهار دارد اما این لفظ در شریعت استعمال شده مطابق همان معنی که قبلاً گفتم اما اگر می‌خواهی درست معنی آن را بدانی می‌گویم: حقیقت نص گفتاری است که خبر از آنچه درباره او سخن گفته شده است بدهد به صورتی که آن را اظهار و آشکار نماید.

قاضی گفت چقدر خوب گفتی و آنچه توضیح دادی واقعاً صحیح و درست بود. اینک بگو ببینم اگر پیامبر نصّ بر امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نموده پس اظهار وجوب اطاعت او را کرده. وقتی چنین اظهاری بنماید محال است مخفی شود. پس چرا ما چنین اطلاعی نداریم اگر واقعاً طبق گفته شما نصّ نموده.

شیخ مفید اعلی‌الله‌مقامه فرمود: اما اظهار از طرف پیامبر وقوع یافته و مخفی

هم نبوده در حال اظهار آنجناب هر کس در آنجا حضور داشته و کاملاً فهمیده هیچ شک و شبهه‌ای برای او باقی نمانده. اما این سؤال تو که چرا حالا شما اطلاع ندارید و در این زمان برای شما مطلب واضح نیست اگر واقعاً همان‌طوری که از دل خود خبر می‌دهی اطلاع نداشته باشی علت آن شبهه‌ایست که از طریق این نص بر تو وارد شده زیرا تو منحرف شده‌ای از بینشی که موجب رسیدنت به این حقیقت بشود. اگر با دقت توجه به دلیل بکنی خواهی فهمید و اگر در زمان تو پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حضور داشتی هرگز شکی برایت نمی‌ماند ولی علت شک تو همان مطلبی است که توضیح دادم.

قاضی گفت ممکن است پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مطلبی را ابراز و اظهار بنماید در زمان خود و برای کسانی که بعد از او می‌آیند مخفی شود به‌طوری‌که آن مطلب را نفهمند مگر با دقت زیاد و استدلال بر آن؟! شیخ مفید جواب داد آری، چنین چیزی امکان دارد بلکه یک مسئله اجتناب‌ناپذیری است برای کسانی که حضور نداشتند در مورد مطلبی اطلاع از آن باید به وسیله درک و استدلال باشد و نمی‌تواند علم ضروری پیدا کند چون از مسائلی است که در آن حضور نداشته جز اینکه استدلال در این باب مختلف است از نظر مشکل بودن و آسانی و سختی و سادگی بنابر حسب اعتراضاتی که در رابطه با آن می‌شود گاهی ممکن است راه اطلاع خالی از چنین اعتراضاتی باشد که با کوچکترین استدلال مطلب را درک می‌کند و مانند علم ضروری و بدیهی می‌گردد ولی در طریق نص شبهات زیادی شده و اعتراضات فراوانی نموده‌اند که اطلاع و علم در آن مسیر نیست مگر با دقت نظر و استدلال مداوم و زیاد.

قاضی گفت دراین‌صورت با چنین اعتراضی چه اشکالی دارد که پیامبر نص و تصریح نموده به پیامبر دیگری در زمان خود یا پیامبری که بعد از تو قائم مقامش خواهد شد و چنین اظهار و ابرازی نموده شبیه اظهاری که برای امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام کرده و ما از آن اطلاع پیدا نکرده‌ایم چنانچه اطلاع از نصّ و امامت و اسباب آن نداریم.



شیخ مفید فرمود: این مطلب را نمی‌توان پذیرفت زیرا علم به این نص برای من و تمام معتقدین به شرع و منکرین آن حاصل است که هرکس ادعای چنین مطلبی را نسبت به پیامبر بنماید که تصریح به رسالت پیامبری دیگر نموده او را تکذیب می‌کنند اگر واقعیت داشت نباید تمام مردم به باطل بودن آن اعتراف نمایند و تکذیب نمایند کسی را که چنین ادعائی کرده و به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت تصریح به پیامبری را بدهد. اگر یک شنونده دایم اظهار بی‌اطلاعی نماید از چنین مطلبی در ردّ او استدلالی می‌نمائی به جز راهی را که می‌گوئی ولی مطلبی را که ذکر کردی مرا بی‌نیاز از اعتماد به دیگری کرد زیرا اگر نص بر امامت نیز نظیر نص بر پیامبری دیگری بود، باید همه مدعی بطلان آن شوند و حتی دو نفر پیدا نشود که اختلاف در این مورد بنماید. همینکه مشاهده می‌کنیم در مورد امامت امت اسلام به اختلاف گرائیده بعضی معتقدند که تصریح به امامت شده و برخی این نص را منکرند می‌فهمیم که بین امامت و نص بر پیامبری فرق است.

سپس شیخ مفید رحمة‌الله‌علیه فرمود: چرا قاضی انصاف نمی‌دهد و آن اشکالی که بر خصم می‌گیرد در مورد خود نمی‌پذیرد از قبیل نفی آنچه خود معتقد هستند و فرق می‌گذارد بین خود و بین خصم در مورد فرمایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که تصریح به رجم زناکار و انجام آن و محل قطع دست دزد و فعل آن و کیفیت طهارت و نماز و حدود روزه و حج و زکات و انجام آن را نموده و توضیح داده و تکرار کرده و اختلاف در مورد همه اینها نیز وجود دارد و واقعیت در مورد همین نماز و روزه و طهارت و حج با نوعی استدلال کشف می‌شود و همچنین در مورد فرمایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله راجع به شق القمر که در زمان حیات خود پیامبر ظاهر و آشکار و مشهور بوده با اینکه گروهی از معتزله و دیگران از مذاهب مختلف و منکرین خدا این را انکار کرده‌اند و مدعی هستند این مسائل را خبرسازان و نویسندگان تاریخ ساخته‌اند و واقعیت ندارد و ما نمی‌توانیم با مخالفین خود ادعا کنیم که علم ضروری در این جهات وجود دارد ما می‌گوئیم ادعای آنها اشتباه است، چگونه می‌تواند خلاص شود از این اشکال که پیامبر تصریح به نبوت پیغمبری دیگر

کرده، گرچه ما علم ضروری به آن نداریم و به چه دلیل رد می‌کند این شبهه را که ممکن است عواملی موجب شده باشد که ما اطلاع از این نص پیدا نکرده‌ایم. چنانچه از همین قبیل عوامل پیدا شده برای کسانی که با او در مورد طهارت و نماز و روزه و حج و شق‌القمر اختلاف دارند. بین این‌دو موضوع هیچ فرقی دیده نمی‌شود خلاصه استدلال اینست که برای اثبات اعتقاد خود در این‌گونه اختلافات قاضی به علم ضروری متکی نمی‌شود بلکه یک نوع استدلال می‌نماید پس چرا برای نص امامت مدعی است که اگر نص بود باید همه می‌دانستند و اختلاف وجود نداشت؟)

قاضی در جواب گفت نص بر امامت شبیه مثالهائی که زدید نیست زیرا فرض نص در نظر شما فرضی عامّ است و اختلافی که در مثالها نقل کردی یک فروض خاصّ است، اگر درباره عموم بود باید اختلافی به وجود نمی‌آمد.

شیخ مفید فرمود: اکنون آنچه استدلال کردی باطل شد و فساد ادعایت آشکار گردید و احتیاج به استدلال دیگر داری زیرا تو برای رفع خلاف و بوجود آمدن علم گفتی مطلب باید در یک زمان ظاهر باشد و بین مردم شهرت یابد و دلیل دیگری را به آن اضافه نکردی و هیچ مطلب دیگری را برای ایجاد علم شرط نکردی. وقتی ما این مطلب را باطل کردیم و فهمیدی که این استدلال صحیح نیست. از استدلال خویش صرف نظر کردی و به دلیل دیگری چسبیدی و گفتی در آنجا عموم فرض است و در مورد نماز و روزه فرض خاصی است. چنین استدلالی سابقه ندارد و از این شاخ به آن شاخ رفتن دلیل بر مجاب شدن و مغلوب گردیدن است که دلیلی را رها کنی و دلیل دیگری را بچسبی. تازه چه می‌توانی بگوئی در مقابل این ادعا که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نص بر پیامبری نموده باشد که حفظ شریعت او شده باشد و فرض عمل در عبادت خاصه باشد. چنانچه مواردی که ما نقل کردیم نیز موردی خاص بود. آیا می‌توانی فرقی بین آنها بگذاری؟ قاضی دیگر جوابی نداد که قابل ذکر باشد (منظور این است که قاضی فرق گذاشت امامت فرض عام است و نماز فرض خاص اگر نص بر پیامبری را در مورد فرض خاصی چون عبادت ادعا کنند چه فرقی بین این دو خواهد بود؟)

استدلال دیگری از یکی از شیعیان

شیخ مفید نقل می‌کند که در ضمن استدلال و محاوره‌ای که بین او و مردی ناصبی شده بود راجع به فضیلت آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله شیعی پرسید: بگو ببینم اگر خداوند پیامبر را به رسالت مبعوث نماید بار و بنه خود را کجا خواهد انداخت؟ جواب داد در خانه خویش میان خانواده و فرزندش. شیعی در پاسخ او گفت من نیز علاقه و دوستی خود را جائی پیاده کرده‌ام که پیامبر بار و بنه خود را در آنجا پیاده می‌کند.

از سخنان شیخ مفید در مورد امامت ابابکر از طریق اجماع که شخصی به نام کتبی از او پرسید چه دلیل دارید بر صحیح نبودن امامت ابابکر؟ شیخ در پاسخ گفت دلیل زیاد است من فقط یک دلیل را ذکر می‌کنم که تو بهتر بفهمی و آن دلیل اینستکه امت اجماع دارند که امام احتیاج به امام دیگری ندارد و تمام امت اجماع نموده‌اند بر اینکه ابابکر بالای منبر گفت «ولیتکم و لست بخیرکم فان استقمت فاتبعونی و ان اعوججت فقومونی» من فرمانروای شما شده‌ام با اینکه بهترین شما نیستم. اگر در طریق مستقیم بودم پیروم شوید ولی اگر راه کج پیمودم مرا به راه راست بدارید.

او خود اعتراف نمود که احتیاج به رعیت دارد و نیازمند به آنها است در تدابیر امور و این مطلب را همه خردمندان قبول دارند کسی که احتیاج به مردم داشته باشد احتیاج او به امام بیشتر است. وقتی ثابت شد احتیاج ابابکر به امام با امامتش باطل می‌شود به دلیل اجماع بر اینکه امام احتیاج به امام دیگر ندارد.

کتبی دیگر نتوانست حرفی بگوید و اعتراض بنماید ولی در آن جلسه مردی معتزلی مذهب به نام عرزالة حضور داشت که زبان گشوده گفت چرا این حرف رانزدی که امت نیز اجماع دارند بر اینکه قاضی احتیاج به قاضی ندارد و امیر محتاج به امیر دیگری نیست. بنابراین باید امراء نیز معصوم باشند یا خارج از اجماع شویم. شیخ مفید فرمود: اگر ساکت می‌شدی بهتر از این حرف بود. خیال نمی‌کردم



چنین اشتباهی بکنی یا بی اعتباری. دلیلی که ذکر کردی بر تو پوشیده باشد زیرا در موردی که نقل کردی اجماعی وجود ندارد بلکه اجماع برخلاف آن است زیرا امت اتفاق دارند بر اینکه قاضی که از امام مقامش کمتر است احتیاج به قاضی که امام است دارد. همین مطلب باطل می‌کند استدلال تو را مگر اینکه منظورت از امیر و قاضی خود امام باشد که در این صورت او احتیاج به قاضی یا امیر دیگر ندارد و این بی‌نیازی‌به واسطه عصمت و کمالی است که در او هست. اینک چگونه توانستی ما را ملزم نمائی؟ شخص معترض نتوانست حرفی بزند.

استدلال دیگری از شیخ مفید رحمة‌اله‌علیه

مردی معتزلی به نام ابی عمر و شوطی به ایشان گفت مگر امت بر این اجماع ندارند که ظاهر ابابکر و عمر اسلام بود؟ در جواب او گفت چرا اجماع امت بر این است که آنها تا مدتی ظاهراً مسلمان بودند. اما اینکه اجماع داشته باشند که در تمام عمر مسلمان بودند چنین اجماعی وجود ندارد چون همه اتفاق دارند که آنها مشرک بودند و گروهی نیز معتقدند که آن گروه تعدادشان کم نیست بر اینکه آن دو پس از مسلمان شدن ظاهری کافر شدند بواسطه انکار نص و در زمان حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نفاق از آنها سرزد.

شوطی گفت اشکالی که من می‌خواستم بنمایم با استدلالی که کردی باطل شد. خیال می‌کردم در مورد استدلالی که من کردم تو به اطلاق می‌پذیری. شیخ مفید فرمود: اینک فهمیدی عقیده من چیست و متوجه شدی که منظورم چه بود که اجازه ندادم از آن استفاده نمائی. اینک تو را مجبور می‌کنم به قبول مطلبی که می‌خواستی خصم را به آن دچار نمائی.

آیا امت اجماع ندارند بر اینکه هر کس شک در دین خدا داشته باشد و در نبوت مشکوک شود اعتراف به کفر نموده و اقرار به آن کرده؟ جواب داد چرا.

شیخ فرمود: تمام امت قبول دارند که عمربن‌خطاب گفت من هیچ روز شک



نکردم از روزی که مسلمان شدم مگر روزی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با اهل مکه از در صلح درآمد من خدمت ایشان رسیدم و گفتم مگر تو پیامبر نیستی؟ فرمود: چرا. گفتم مگر ما مؤمن نیستیم؟ فرمود: چرا. گفتم پس به چه جهت این پستی را پذیرفتی برای خود و به آنها این موقعیت را دادی؟ فرمود: این پستی نیست، این برای تو بهتر است.

گفتم مگر تو وعده ندادي که ما داخل مکه خواهیم شد؟ فرمود: چرا. گفتم پس چرا ما وارد نشدیم؟ فرمود: من به تو گفتم و وعده دادم که امسال وارد خواهیم شد؟ گفتم نه. فرمود: به زودی وارد خواهید شد ان‌شاءالله تعالی.

پس عمر به شک خود اعتراف نمود و تردیدی که درباره نبوت داشت و موارد شک و علت بوجود آمدن آن را هم اعتراف کرد به این مطلب اجماع بوجود می‌آید بر کفر او. بعد از اظهار ایمان و اعتراف خود به این مطلب.

گروهي از ناصبي‌ها گفته‌اند بعد عمر یقین پیدا کرد. یعني بعد از شک و تردید یقین پیدا کرد و بعد از کفر به ایمان گرائید. نمی‌توانیم حرف آنها را بپذیریم چون دلیلی ندارند و همان اجماع بر اینکه کافر شده، مورد اعتماد ما است.

گویند نتوانست حرفی بزند جز اینکه گفت تا کنون نشنیده بودم کسی ادعای اجماع بر کفر عمر نماید تا شیخ فرمود حالا فهمیدی و برایت ثابت شد. به جان خود سوگند یاد می‌کنم که این مطلب را کسی قبل از من استدلال نکرده اگر جوابی داری بگو. اما آن شخص جوابی نداشت که بگوید.

استدلال دیگر شیخ مفید

در خانه ابوعبدالله محمدبن محمدبن‌طاهر رحمة‌الله‌علیه مردی از روحانی نمایان به نام ورثانی بود که از جمله رجال بافهم آنها به شمار می‌رفت. رو به شیخ نموده گفت مگر مذهب تو این نیست که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله معصوم از خطابوده و اشتباه و سهو و غلط برایش رخ نداده دارای نفس کامل و بی‌نیاز از مردم

بوده است. شیخ مفید گفت چرا همینطور بوده. آنجناب گفت پس در مورد این آیه چه می‌گوئی که خداوند می‌فرماید «وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله». مگر خداوند به او دستور نداده که در رای و اظهار نظر از آنها کمک بگیرد و او را نیازمند به مشاورت ایشان کرده. چگونه ادعای تو صحیح است با ظاهر این آیه قرآن و عمل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله؟

شیخ در جواب گفت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با اصحاب خود مشورت نکرد به اینطور که نیازمند برای آنها باشد و نیازی به مشورت آنها نداشت چنانچه تو خیال می‌کنی، بلکه مشورت او جهت دیگری داشت که برایت توضیح می‌دهم و توضیح آن چنین است که ما معتقدیم پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از ارتکاب کبائر معصوم است گرچه تو در انجام صغائر با ما مخالف هستی. به اجماع تمام مسلمانان کاملترین خلق و صاحب‌نظرترین آنها و عاقلترین ایشان بود و از همه تدبیر و اندیشه‌اش محکم‌تر بود. ارتباط بین او و خدا پیوسته برقرار بود و ملائکه پیوسته بر او نازل می‌شدند و او را مدد نموده در راه تهذیب کمک بودند و او را از مصالح و واقعیات مطلع می‌کردند. وقتی دارای چنین امتیازاتی باشد دیگر نیازی به اظهار نظر دیگران نداشت زیرا هرکس را نام ببری پائین‌تر از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده و مشورت کردن با دیگران برای استفاده از اظهار نظر آنها است و اقتباس از نظرش وقتی بداند که او صاحب‌نظرتر است و دارای تدبیر و اندیشه محکمتری است یا عقل کاملتری دارد و یا این احتمال را بدهد. اما وقتی بداند که او در این موارد پائین‌تر از خود اوست دیگر جای استفاده و استعانت باقی نمی‌ماند زیرا کامل احتیاجی به ناقص ندارد در راه رسیدن به رشد و کمال چنانچه عالم به جاهل نیازمند نیست در راه رسیدن به مسائل علمی آیه نیز با مضمون خود شاهد همین مطلب است. مگر توجه نداری که خداوند می‌فرماید «وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله» انجام امر را به تصمیم پیامبر و در اختیار او می‌گذارد نه به رأی و صوابدید آنها. اگر امر به مشورت با آنها کرده بود تا راه خطا را از صواب تشخیص دهد باید می‌فرمود «فاذا أشاروا علیك فاعمل» وقتی رأی دادند به آن عمل کن و اگر اتفاق در

اظهارنظری داشتند خلاف نظر آنها عمل نکن در اینصورت انجام کار مؤکول به اظهارنظر آنها می‌شد نه تصمیم خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله. اما آیه به صورتی که ملاحظه می‌کنی نازل شده و توهم شما صحیح نیست اما اینکه باید آنها را دعوت به مشورت نماید هدف اینستکه آنها را به الفت و همبستگی وادارد و در موقع تصمیم‌ها از آداب و سنن پروردگار بیاموزند. هدف از مشورت این بوده نه احتیاج به مشورت آنها داشته باشد. جز اینکه در اینجا وجه دیگری هم هست آشکارا و واضح و آن اینستکه خداوند به او اعلام کرد که در میان امت کسانی هستند که انتظار ناراحتی‌ها را دارند و فتنه‌انگیزی می‌کنند و پنهانی به دشمنی او می‌پردازند و خشم خویش را پنهان می‌کنند و پیوسته در راه از میان بردن امر رسالت هستند و راه نفاق می‌پیمایند. اما آنها را نام نبرد و نه معرفی کرد و در این آیه می‌فرماید «و من اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم». و در این آیه می‌فرماید «و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض هل یریکم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون». و در این آیه می‌فرماید «یحلفون لکم ترضوا عنهم فان ترضوا عنهم فان الله لا یرض عن القوم الفاسقین». و می‌فرماید «و یحلفون بالله انهم لمنکم و ما هم منکم و لکنهم قوم یفرقون». و می‌فرماید «و اذا رایتهم تعجبك اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسنده یحسبون کل صیحة علیهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انی یوفکون». و می‌فرماید «و لا یأتون الصلاة الا و هم کسالی و لا ینفقون الا و هم کارهون». و می‌فرماید «و اذا قاموا الی الصلاة قاموا کسالی یراؤن الناس و لا یذکرون الله الا قلیلاً». خداوند در آیه دیگر پس از این که فی‌الجمله آنها را معرفی می‌کند، می‌فرماید «و لو نشاء لاریناکهم فلعرفتهم بسیاهم و لتعرفنهم فی لحن القول».

آنها را به بد زبانی معرفی می‌کند و راه شناسائی آنها را در نفاقی که دارند در گفتار زشت خود مشخص می‌کند. بعد دستور می‌دهد با آنها مشورت نماید تا از گفتار آنها پی به باطنشان ببرد زیرا نصیحت کننده باطن خود را در مشورت آشکار می‌کند خیانتکار و منافق نیز از حرف زدنش معلوم می‌شود. هدف از مشورت



شناسائی آنها بود مگر در مشورتی که راجع به بدر نمود. نیت فاسد آنها در مورد اسیرها معلوم نشد و آنها را سرزنش نمود و دغلبازی آنها را آشکار کرد. در این آیه می‌فرماید «ما کان لنبي ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة و الله عزیز حکیم * لو لا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم» که آنها را مورد سرزنش قرار می‌دهد و آنها را با این رأیی که داده‌اند توبیخ می‌نماید و برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وضع آنها را توضیح داد. معلوم می‌شود که مشورت نه از جهت احتیاج به اظهار نظر آنها است. هدف از مشورت همین بود که ذکر شد.

یک نفر از حاضران به نام جراحی گفت سبحان الله تو ابابکر و عمر را منافق می‌دانی؟ خیال نمی‌کنم شما هم چنین منظوری داشته‌باشی. و در جنگ بدر با غیر آنها مشورت نکرد. اگر آن دو منافق بودند که ما نمی‌توانیم چنین حرفی را تحمل کنیم و صبر نخواهیم کرد و نمی‌توانیم این نسبت را بشنویم و اگر از منافقین نبودند. همان حرف اول را بپذیر که گفتی پیغمبر می‌خواست آنها را عادت به مشورت بدهد و راهنمائی کند که در کارها چکار کنند.

شیخ مفید در جواب او گفت این طریقه بحث و استدلال نیست. چنین برخوردی متکبرانه و از روی بزرگ منشی است نه استدلال و برهان. ما شخص معینی را ذکر نکردیم یک توضیح اجمالی دادیم. اما شیخ آنها را مشخص کرد و لزومی هم نداشت که مشخص شود.

اما جناب ورثانی با صدای بلند فریاد زد صحابه مقامشان بالاتر از آن است که نسبت نفاق به آنها بدهند چه رسد صدیق‌وفاروق و دادوفریادهائی ازاین‌قبیل که بازاریها و ستمگران و آشوب طلبان می‌کنند به راه انداخت.

شیخ مفید گفت این سروصداها را رها کن. اگر می‌توانی دلیل بیاور و برای گشودن راه حل مطلبی ذکر کن وگرنه توضیح کافی داده شد و حق آشکار گردید به کوچکترین سعی و کوشش و الحمد لله رب العالمین.

استدلال دیگر از شیخ

یکی از اصحاب شیخ مفید رحمةالله‌علیه گفت معتزلیان و حشویها مدعی هستند که جلوس ابابکر و عمر با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در عریش و سایبان از جهاد امیرالمؤمنین علیه‌السلام با شمشیر افضل بوده. اگر آن دو بهترین خلق نبودند این امتیاز را نمی‌یافتند که با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در عریش همنشین باشند. چگونه می‌توان استدلال را دفع نمود.

شیخ فرمود در جواب باید جریان را معکوس نمود و داستان را زیر و رو کرد به این صورت که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اگر می‌دانست آنها مبارز هستند و جهاد می‌نمایند و با این پیکار و جهاد مستوجب ثواب و درجه آخرت می‌شوند نباید مانع آنها می‌شد از رسیدن به چنین مقام و منزلتی که بهترین مقام و عالی‌ترین مرتبه است و از قعود و خودداری از جنگ بسیار با ارزشتر است به صریح آیه که می‌فرماید «لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً».

وقتی می‌بینیم که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مانع این فضیلت و مقام برای آنها می‌شود و آن دو را با خود می‌نشاند می‌فهمیم که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانسته اگر آن دو به جنگ پردازند کاری از پیش نمی‌برند و خراب خواهند کرد یا فرار می‌کنند و برمی‌گردند چنانچه در جنگ احد و خیبر و حنین انجام دادند و این به ضرر مسلمانان است و اعتمادی نبود که موجب سستی و پائین آمدن توان رزمی آنها شود که شیخین فرار اختیار کنند یا از ترس و ناراحتی پناه به مشرکان ببرند و امان بخواهند یا مفاسد دیگری که خداوند مطلع بوده و ممکن است لطفی خداوند به امت کرده که آنها را از مبارزه و جنگ بازداشته و آنچه آنها توهم کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آنها را با خود نگه داشته تا از رأی و نظر ایشان استفاده نماید،

قبلاً ثابت شد که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله کامل بوده و آنها به مرتبه کمال او نمی‌رسیدند و معصوم بوده که آنها معصوم نبوده‌اند و موید به ملائکه بوده که آنها

نبوده‌اند و قرآن به او وحی می‌شد که به آنها نمی‌شده. پس چه احتیاجی به آنها داشته با توضیحاتی که دادیم جز اینکه کوردلی و نادانی و کمی اعتقاد موجب چنین عقیده‌ای بشود.

آنچه این مطلب را آشکار می‌کند و هدف از نشستن آنها را در عریش واضح می‌نماید، آیه شریفه است «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعداً علیه حقاً فی التوریة و الانجیل و الفرقان».

این دو نفر یا مؤمن بوده‌اند یا غیر مؤمن. اگر مؤمن بوده‌اند که خداوند جان آنها را خریده بود با جنگی که موجب کشته شدن شود که حریف را بکشند یا حریف آنها را بکشد.

اگر آنها چنین بودند نباید پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله حائل می‌شد بین آنها و شرطی که با خدا کرده بودند و همینکه مانع شده به ما می‌فهماند که آنها دارای این مزایا نبوده‌اند که بعضی از نادانان برای آنها معتقدند و مسئله عریش خود یک نوع وبال و گرفتاری برای آنها است نه مقام و مزیت و برعکس موجب نقص و اشکال می‌شود. به منت خدای متعال.

استدلال دیگری از شیخ مفید رحمةالله‌علیه

شیخ مفید اعلی‌الله‌مقامه می‌گوید ابوالحسین خیاط گفت مردی از معتقدین به امامت، پیش من آمد که مدعی بود رئیس آنها گفته است بپرس از ابوالحسین خیاط این فرمایش پیامبر در آیه قرآن که به ابابکر می‌گوید «لا تحزن» محزون نباش. آیا ترس ابابکر اطاعت خدا بوده یا معصیت. اگر اطاعت خدا بوده لازم می‌آید که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از طاعت خدا نهی نموده باشد و اگر معصیت بوده، لازم می‌آید که ابابکر معصیت کرده باشد. به او گفتم امروز از جواب صرف‌نظر کن ولی برو پیش او و از این آیه که خداوند به موسی می‌فرماید «لا تخف» مترس سؤال کن که خوف

موسی یا معصیت بوده یا اطاعت. اگر اطاعت بوده خدا از اطاعت نهی کرده و اگر معصیت بوده باید موسی دچار معصیت شده باشد.

خیاط گفت آن مرد رفت و بعد برگشت. پرسیدم اشکال مرا برایش گفتی؟ جواب داد آری. پرسیدم چه جواب داد؟ گفت به من دستور داد که با تو ننشینم.

شیخ مفید می‌فرماید من در صحت این داستان مشکوکم. گمان می‌کنم خیاط این جریان را ساخته باشد. اگر راست می‌گفت که یکی از رؤسای شیعه چنین سؤالی را کرده است باید در جواب اشکال او گیری نمی‌کرد و جوابش رامی‌داد. باید خیاط این داستان را ساخته باشد تا بدینوسیله به مردم اعلام کند که شیعه نمی‌تواند جواب بدهد.

اما من به او و یارانش می‌گویم فرق بین این دو مورد بسیار واضح است. به اینصورت که اگر ما باشیم و ظاهر آیه «لا تخف» خطاب به حضرت موسی و این آیه خطاب به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله «لا یحزنك قولهم» و شبیه اینگونه خطابها به انبیا علیهم‌السلام قطع پیدا می‌کنیم که نهی و بازداشتن از کار قبیحی است که سزاوار سرزنش می‌شوند چون ظاهر آیات نهی است «لا تفعل». چنانچه ظاهر گفتار مخالف این نهی امر حقیقی است مانند «افعل» اما از این ظاهربه واسطه یک دلیل عقلی عدول می‌کنیم که چاره‌ای جز آن نداریم. چنانچه وقتی دلیلی نداشته باشیم برای عدول از ظاهر، همان ظاهر را صحیح می‌دانیم.

دلیلی که ما را از ظاهر آیه عدول می‌دهد عصمت انبیاء است که گواهی است بر انجام ندادن خطا و گناه. وقتی اجماع امت بر این قرار گرفت که ابابکر معصوم نیست مانند انبیاء لازم است آیه را به معنی ظاهر آن گرفت که نهی و کار ناشایست است. به همین جهت مورد نهی قرار گرفته که ادامه ندهد، چون دلیلی نیست که ما را از ظاهر آیه منصرف نماید از قبیل عصمت. خبری هم از خداوند و پیامبرش در این مورد نرسیده پس آنچه خیاط ایراد کرده باطل می‌شود. او در حقیقت رئیس معتزلیان است و معلوم می‌شود استدلالش بجائی بند نیست و تائید مدعای ما را می‌نماید، آنچه از مشایخ و دانشمندان شیعه نقل شده که خداوند هرجا سکینه و آرامش را بر

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و بر آنها نازل نموده، آیات قرآن شاهد این مطلب است «یوم حنین اذا عجبتکم کثرتکم فلن تغن عنکم شیئاً وضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین». ولی در غار که جز ابابکر کس دیگری با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود سکینه را اختصاص به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دهد نه ابابکر و او را شریک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نمی‌نماید و در آیه می‌فرماید «فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها». اگر او مؤمن می‌بود باید سکینه و آرامش را به او هم می‌دادند مانند سایر مؤمنین به جهت همان کار ناشایستی که در غار از او سر زد که عبارت از حزن او بود. نهی متوجهش گردید تا این حزن را ادامه ندهد چون خداوند او را از سکینه‌ای که به مؤمنین ارزانی داشته در مواردی که با پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده‌اند محروم نموده که آیات قرآن شاهد این مطالب است و برای کسی که دقت کند واضح و آشکار است.

شیخ مفید می‌فرماید این استدلال، گروهی از ناصبیان را متحیر نموده و دلتنگ کرده و در فکر چاره برآمده‌اند که راه خلاصی از این استدلال پیدا نمایند و به اختلاف راه‌حل‌هائی بیان کرده‌اند و مجموعاً آنچه نقل کرده‌اند دلیل بر ضعف عقل و اشتباه آنها و گمراهی اوست. بعضی گفته‌اند سکینه و آرامش بر ابابکر نازل شده چون او ترسان و ناراحت بود ولی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مطمئن و آسوده می‌نمود. مسلم است که آرامش خاطر احتیاج به سکینه ندارد ولی خائف و ترسان احتیاج به سکینه دارد.

شیخ مفید می‌فرماید با این استدلال مرتکب جنایت شده‌اید که طعن بر کتاب خدا می‌زنید زیرا اگر ادعای شما صحیح باشد نباید در روز بدر و حنین نیز بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شود چون در آن دو روز نیز خائف و ترسان نبوده و مطمئن بوده و یقین داشته که فتح با اوست و خداوند بر تمام ادیان او را پیروز می‌نماید. گرچه مشرکان نخواسته باشند و آیاتی که صریحاً نزول سکینه را بر شخص پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تصریح می‌فرماید این استدلال را بی‌ارزش و بر باد می‌دهد.



اگر بگوئید پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در این دو مورد خائف بوده ولی اظهار نمی‌کرده به همین جهت سکینه بر او نازل شده است، ما همین ادعای شما را در غار هم می‌کنیم پس چرا شما قبول نمی‌کنید.

اگر بگوئید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله احتیاج به سکینه در هر حال داشته تا ترس از او زائل شود و هرگز دچار بیم و هراس نشود، بااین ادعا حرف قبلی خود را باطل کرده‌اید با اینکه نصّ صریح قرآن مخالف ادعای شما است.

«فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها» خداوند در این آیه به مردم اطلاع می‌دهد کسی که سکینه بر او نازل نموده همان کسی است که او را تائید کرده بوسیله ملائکه. وقتی ضمیرها در نزول سکینه و تائید و ضمیر از اول آیه یک نفر باشد «الا تنصروه فقد نصره الله» تا این قسمت آیه «و ایده بجنود لم تروها» و هرگز نمی‌تواند دو فرد باشد چنانچه نمی‌تواند در این کلام دو نفر را منظور داشته باشد «لقیت زیداً فاکرمته و کلمته» که زید را دیدم و او را احترام کردم و با او صحبت نمودم. نمی‌تواند ابتدای کلام مربوط به زید باشد ولی کرامت و احترام مربوط به عمر و یا خالد یا بکر باشد. وقتی به اتفاق امت موید به ملائکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد ثابت است که سکینه نیز به او اختصاص دارد نه رفیقش و این مطلبی است که شبهه‌ای در آن نیست.

بعضی از آنها گفته‌اند سکینه گرچه اختصاص به پیامبر اکرم داشته اما دلیل بر نقص ابابکر نیست زیرا احتیاج به سکینه رئیس دارد و نه مرئوس و تابع. در جواب آنها باید گفت این رد خدا است زیرا خداوند در بدر و حنین بر مرئوس‌ها و متبوعین نازل کرده و در جاهای دیگر بنا بر آنچه شما گفتید لازم می‌آید خداوند سکینه را در این موارد به کسانی داده باشد که احتیاجی نداشته‌اند و چنین کاری عبث و بیهوده است. خداوند منزه است از چنین نسبتی.

شیخ فرمود در اینجا شبهه‌ای است که می‌توان آن را ایراد کرد و از شبههٔ قبلی قوی‌تر است جز اینکه آنها این اشکال را متوجه نشده‌اند. خیال نمی‌کنم به خاطر هیچکدام از آنها رسیده باشد و آن اینستکه بگوئیم خداوند دو چیز را ذکر کرده، بعد،



از یکی به کنایه تعبیر نموده. این کنایه مربوط به هر دوی آنها است نه یکی مانند این آیه «الذین یکنزون الذهب و الفضه و لا ینفقونها فی سبیل الله» لفظ کنایه از فضه فقط آورده شد با اینکه منظور طلا و نقره هر دو هست و شاعر هم می‌گوید:

نحـــن بمـــا عـــندنا و انت بمـــا عـــندك راض والامـــر مختلف

منظورش اینستکه «نحن بما عندنا راضون و انت راض بما عندك» یکی را ذکر کرده و دیگری را ذکر ننموده. همینطور خداوند می‌فرماید «فانزل الله سکینته علیه» و هر دو را مورد نظر داشته باشد.

جواب از این اشکال به توفیق خدا چنین است. اختصار به کنایه با ذکر یکی از موارد و تعمیم حکم به همه یک نوع مجاز و استعاره‌ایست که اهل زبان در موارد بخصوصی به کار برده‌اند و در قرآن هم تعداد معینی بکار برده شده. استعاره استعمال اصلی نیست که در همه جا اجرا شود و نمی‌توان بر آن قیاس نمود و ما نمی‌توانیم ظاهر قرآن را رها کنیم و از استعمال حقیقی صرف نظر نمائیم و به استعاره متوسل شویم مگر مجبور باشیم با اینکه دلیلی در آیه «فانزل الله سکینته علیه» نداریم که ما را ملزم نماید غیر از کسی که مراد هست از نازل شده سکینه بر او دیگری را هم به استعمال کنائی منظور نمائیم.

مطلب دیگر اینکه عرب این استعمال را به کار می‌برد. وقتی که معنی معروف باشد و اشتباه پیش نیاید در چنین صورتی یکی را ذکر می‌کند و هر دو را منظور می‌نماید به جهت اختصار چون جای اشتباه نیست و تردید بوجود نمی‌آید اما در صورتی که معروف نیست و اشتباه پیش بیاید چنین استعمالی را روا نخواهد داشت و هر که به کار برد کارش لغز و معما است. مگر نمی‌بینی که خداوند می‌فرماید «و الذین یکنزون الذهب و الفضه و لا ینفقونها» هرکس بشنود می‌داند منظور انفاق نکردن طلا و نقره هر دو است با قرینه‌ای که قبلاً ذکر نموده از کراهت نسبت به ذخیره نمودن و برهم انباشتن طلا و نقره که مانع انفاق آنها است وقتی هر دو را در مورد ذخیره کردن آورد و حکمی به آن دو داد که شاهد و گواه است بر اینکه انفاق نیز مربوط به هر دو است که از جهت اختصار یکی را بیان نموده. خداوند در این آیه

می‌فرماید «و اذا رأوا تجارة او لهواً انفضوا الیها» دیدن تجارت و لهو هر دو را سبب و مانع از یاد خدا دانسته و با این قرینه هیچ تردیدی به وجود نمی‌آید که خیال کنند یکی را مانع قرار داده بکله منظورش هر دو است چون اگر یکی را منظور نماید کلام از فائده عقلانی خالی خواهد بود. با توجه به همین مطلب کافی است که اشاره‌ای بنماید همچنین آیه شریفه «و الله و رسوله احق ان یرضوه». در این آیه چون نام خدا را تصریح نموده و پیامبر را نیز یاد کرده معلوم می‌شود این رضایت مربوط به هر دو است و گرنه ذکر خدا و رسول در اول آیه لزومی نداشت و مفید فایده‌ای نبود. همچنین قول شاعر «و انت بما عندك راض و الامر مختلف» اگر قبلاً نگفته بود «و نحن بما عندنا» نمی‌توانست اختصار به یکی بنماید و دیگری را ذکر نکند زیرا اگر از جمله اول «راضون» را ساقط شده ندانیم کلام بی‌فایده می‌شود «نحن بما عندنا» چه هستیم باید بگوئیم ما هم آنچه نزد ما است راضی هستیم چون چنین معنائی در نزد مخاطب و اهل فهم کاملاً معلوم است. جایز است از جهت اختصار و ایجاز یکی را بیان کند و دیگری را به کنایه منظورنماید اما آیه شریفه «فانزل الله سکینته علیه» اینطور نیست زیرا معنی کامل و تمام است با نزول سکینه بر پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله نه بر رفیق مصاحب او در غار هیچ احتیاجی به برگرداندن ضمیر به هردو نیست با اینکه ضمیر در حقیقت کنایه از یک نفر است و ظاهر استعمال عرب هم همین است. اگر هردو را در نظر داشته باشد اشتباه پیش می‌آید و یک نوع پرده‌پوشی و لغزگوئی است.

زیرا در صورتی که ضمیر را در استعمال برای همه به کار برند ولی منظور یک فرد باشد موجب اشتباه می‌شود. همینطور اگر ضمیر مربوط به یک نفر باشد و منظور از آن همه باشند باز اشتباه پیش خواهد آمد با اینکه دلیلی هم وجود ندارد که چنین منظوری را معنی نماید و کلام هم در صورتی که مربوط به همان یک نفر باشد کامل و بی‌اشکال است. مگر نمی‌بینی اگر گوینده‌ای بگوید «لقیت زیداً و معه عمر و فخاطبت زیداً و ناظرته» زید را دیدم که عمر و هم با او بود. با زید صحبت کردم و



مناظره نمودم.

اگر منظورش صحبت و مناظره کردن با هردو باشد چنین استعمالی حالت لغز و معما دارد زیرا جمله دارای قرینه‌ای نیست که نشان دهد مناظره با هردو بوده. اگر این جمله را مانند آیات گذشته بدانیم یک نوع جهالت و نادانی است چون خیلی فرق بین آیات و این جمله «لقیت زیداً» هست و تناسبی بین آنها وجود ندارد.

دلیل دیگر اینکه ضمیر دوم در آیه «فانزل الله سکینته علیه و ایده» مسلماً اختصاص به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد. دیگر صحیح نیست که ضمیر اول به هردو نسبت داده.شود و غیر پیامبر را هم شامل گردد. چون در زبان عرب سابقه ندارد کنایه‌ای مربوط به دو نفر باشد و کنایه بعد مربوط به یک نفر از آنها باشد. در قرآن نظیری و مشابهی وجود ندارد و نه در اشعار عرب و نه در هیچ سختی و چون «ه» در آیه «وایده بجنود لم تروها» به اتفاق اختصاص به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد ثابت می‌شود که «ه» در قسمت اول «و انزل الله سکینته علیه» هم کنایه از شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است نه دیگری و معلوم شد این آیه با تمام مثالها و اشعار فرق آشکاری دارد. خداوند راهنمای حقیقت است.

مناظره‌ای از شیخ مفید

مردی از پیروان عقائد کرابیسی به شیخ مفید گفت: من جسورتر از شیعیان ندیده‌ام در ادعای محالی که می‌کنند زیرا آنها مدعی هستند آیه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام نازل شده با اینکه ظاهر آیه درباره ازواج و زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. اگر ظاهر آیه را دقت کنید می‌بینید سیاق آیه فقط در مورد زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و هیچ شاهدی بر مدعای آنها در آیه وجود ندارد.

شیخ مفید در جواب او گفت: جسورترین مردم در ارتکاب باطل و منکرترین

آنها نسبت به واقعیتها و نادانترین ایشان کسی است که ادعای تو را بنماید و مخالفت با اجماع کند به دلیل اینکه خلافی بین امت وجود ندارد. بعضی از آیات قرآن اول آن مربوط به چیزی است و آخر آن مربوط به چیز دیگر و وسط آیه اختصاص به مطلبی دارد که اول آن مربوط به مطلب دیگری، موافق و مخالف، نقل کرده‌اند که این آیه در خانه ام سلمه نازل شده است و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در خانه بوده با علی علیه‌السلام و حضرت فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام که آنها را داخل عبائی خیبری نمود و فرمود «اللهم هولاء اهل بیتی» خداوند این آیه را نازل فرمود «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» آیه را پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قرائت فرمود. ام سلمه گفت آیا من از اهل بیت شما نیستم؟ فرمود: تو عاقبت به خیری. نفرمود تو از اهل بیت من نیستی. حتی اصحاب حدیث نقل کرده‌اند عمر از این آیه سؤال کرد به او گفتند از عایشه بپرس. عایشه گفت این آیه در خانه خواهرم ام سلمه نازل شد، از او بپرسید او بهتر از من می‌داند. هیچ یک از ناصبیان و راویان شیعه اختلافی در مورد این آیه به صورتی که گفتم ندارند.

حمل آیات قرآن را به صورتی که روایت رسیده بهتر است از اینکه توجیه و تفسیر از روی ظن و گمان بکنیم با اینکه خداوند شاهدی بر صحت ادعای ما در خود آیه قرار نداده زیرا می‌فرماید «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» و زدودن رجس امکان ندارد مگر با عصمت زیرا گناه از پلیدترین رجس‌ها است و این که خداوند می‌فرماید اراده کرده رجس را برطرف نماید خبر و اطلاع از وقوع این کار است نه اراده‌ای که به وسیله آن لفظ امر، امر می‌شود خصوصاً که اراده را در این آیه قدیم بدانیم و اراده در این آیه فرق دارد با اراده‌ای که در این آیه است «یرید الله لیبین لکم» و این آیه «یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر» زیرا اگر هردو به یک معنی باشد دیگر معنی ندارد که اختصاص به اهل بیت داشته باشد زیرا اراده‌ای که مقتضای خبر و بیان است شامل همه مردم می‌شود چنانچه در تفسیر و معنی آن ذکر شده. وقتی می‌بینیم این اذهاب رجس را اختصاص

به اهل بیت علیهم‌السلام داده دلیل است بر اینکه اراده از بین بردن رجس به معنی انجام کار است و این خود موجب عصمت است طبق توضیحی که دادیم و اینکه تمام امت اتفاق دارند بر اینکه زنان پیامبر معصوم نبوده‌اند خود دلیل است بر اینکه آیه مربوط به زنان پیامبر نیست مضافاً بر اینکه اگر کسی عارف به زبان باشد چنین ادعائی را نخواهد کرد و نه توهم آن را می‌نماید زیرا بین عربی زبانان هیچ اختلافی نیست که جمع مذکر با میم و جمع مؤنث با نون و هرگز علامت مذکر را برای مؤنث به کار نبرده‌اند نه بطور حقیقی و نه مجازی و چون می‌بینیم خداوند ابتدای آیات را اختصاص به بانوان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داده و جمع آنها را با نون مؤنث ذکر کرده و فرموده است «یا نساء النبی لستن کاحد من النساء اتقیتن فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض» تا این قسمت آیه «و اطعن الله و رسوله» بعد خطاب را از آنها برداشته بعد از این فاصله و جمع مذکر آورده و فرموده است «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» وقتی جمع را به وسیله (میم) ذکر نموده و (نون) را ساقط کرده می‌فهمیم خطاب متوجه اشخاص قبل نیست. به همان دلیل استعمال عرب بعد باز خطاب را متوجه زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌کند و می‌فرماید «و اذکرن مایتلی فی بیوتکن من آیات الله والحکمة ان الله کان لطیفاً خبیراً»

بااین تغییر خطاب توجه داده که این طهارت و عصمت و فضیلت عالی اختصاص به آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد و جای هیچ ادعائی نیست که بگوئید در زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مردی را هم در نظر گرفته‌اند غیر از زنان ما تذکری به حد مردی نرسید (مثلاً بچه است) منظور بوده از باب تغلیب جمع را مذکر آورده‌اند. وقتی چنین ادعائی مکان نداشت و خطاب به زنان غیر ممکن بود غیر آنها جز اهل بیت یعنی همانهائی که ذکر کردیم کس دیگری نیست که روایت هم مؤید این مطلب است چنانچه توضیح داده شد.

استدلال شیخ رحمةالله‌علیه بر اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابابکر بیعت نکرد

شیخ مفید رحمةالله علیه می‌فرماید: اجماع تمام امت مسلمان است که علی علیه‌السلام از بیعت ابابکر سر باز زد و به تأخیر انداخت از همه کمتر گفته‌اند. پس از سه روز بعد بیعت کرد. بعضی نوشته‌اند تا زمان وفات حضرت زهرا علیهاالسلام تأخیر انداخت ولی بعد از درگذشت آن بانوی عزیز بیعت کرد. بعضی نیز چهل روز گفته‌اند و برخی شش ماه. ولی محققین از دانشمندان شیعه معتقدند که یک ساعت هم بیعت نکرده، پس اجماع بر تأخیر بیعت حاصل است. اختلاف در بیعت بعدی است طبق توضیحی که داده شده اما دلیل بر اینکه هرگز بیعت نکرده اینستکه ترک بیعت آن مولی برای مدت معینی خالی نیست از اینکه یا هدایت بوده و صحیح و انجام بیعت گمراهی و ضلالت و یا بیعت را تأخیر کردن ضلالت بوده و ترک آن درست و صحیح یا هم تأخیر درست بوده و هم بیعت کردن و یا تأخیر و تقدیم هر دو اشتباه بوده.

اگر بگوئیم تأخیر انداختن ضلالت و گمراهی است باید بگوئیم امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله گمراه شده است به واسطه ترک بیعت که باید انجام می‌داده. تمام امت اجماع دارند بر اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هرگز گمراه نشده.

در تمام دوران ابابکر و عمر و عثمان و مدتی از ایام حکومت خویش تا آن زمانی که خوارج مخالفت کردند هنگام تحکیم و از امت جدا گردیدند پس نمی‌تواند تأخیر بیعت با ابابکر ضلالت باشد. اگر تأخیر صحیح بوده و ترک آن خطا و اشتباه صحیح نیست که علی علیه‌السلام کار صحیح را رها کرده و به اشتباه گرائیده باشد و نه از هدایت به ضلالت. مخصوصاً که اجماع امت بر عدم ضلالت علی علیه‌السلام در طول مدت زمامداری آنها که جلو افتادند و هرگز نمی‌تواند تأخیر و تعجیل بیعت هردو خطا باشدبه واسطه اجماع بر اینکه چنین چیزی باطل است و قاعده هم این ادعا را باطل می‌داند و نمی‌تواند تأخیر و عدم تأخیر هر دو درست باشد چون

نمی‌تواند حق و واقعیت در دو جهت مخالف باشد و دو صفت متضاد و دلیل دیگر اینکه مخالفین ما در این مسئله اجماع دارند بر اینکه اشکال در جواز اختیار وجود ندارد و صحت امامت ابابکر. ولی مردم دو دسته‌اند. شیعیان می‌گویند امامت ابی بکر صحیح نبود که با این فرض هرگز نمی‌توان معتقد به امامت او شد و بعضی از ناصبیان می‌گویند بیعت با ابابکر صحیح بوده و احدی شک در درستی آن ندارد زیرا نمی‌تواند استحقاق امامت عدالت ظاهری و نسب و علم و قدرت بر اداره امورات و داشتن این امتیازات برای ابابکر پیش آنها جای شک و تردیدی نیست.

به اعتقاد آنها هرگز تأخیر اندازنده بیعت، کار صحیحی انجام نداده زیرا تأخیر به واسطه نداشتن دلیل نبوده و نه به جهت شبهه. این تأخیر به واسطه عناد و دشمنی بوده و قبلاً ثابت شد با توضیحی که دادیم امیرالمؤمنین علیه‌السلام به هیچ کدام از آن صورتها با ابابکر بیعت نکرد. ناصبیان از چنین استخراجی غافل بوده‌اند. با توجه به اینکه قائل به تأخیر بیعت برای مدت معینی بوده‌اند، اگر متوجه این اشکال می‌شدند مخالفت در اجماع می‌کردند. با اینکه از آنها بعید نیست که بعد از فهمیدن این ایراد باز مرتکب آن شوند جز اینکه اجماع سابق برای چنین شخصی که مرتکب خلاف شود مفید نیست و دلیل بر رد اوست و جریان احتیاج به بحث و انتقاد زیادی نیست.

استدلال در مورد شفاعت

ابوالقاسم کعبی گفت شنیدم ابوالحسین خیاط در رد اعتقاد مرجئه راجع به شفاعت به این آیه استدلال می‌کرد «افمن حق علیه کلمة العذاب افانت تنقذ من فی النار» آیا کسی که شایسته عذاب شده تو نجات می‌دهی کسی را که در جهنم است؟!

می‌گفت شفاعت نیست مگر برای کسی که مستحق عقاب باشد (در این آیه هم می‌گوید مگر تو نجات می‌بخشی).

شیخ مفید می‌فرماید: چقدر ابوالحسین غافل شده و در چه خواب سنگینی است. مگر مرجئه که می‌گویند پیامبر اکرم شفاعت می‌کند و شفاعتش پذیرفته



می‌شود منظورشان اینستکه آن جناب نجات می‌بخشد از آتش یا می‌گویند خداوند به فضل و رحمت خود نجات می‌بخشد و این امتیاز را از جهت احترام به پیامبرش بخشیده. پس چگونه با این آیه می‌خواهد منکر شفاعت شود؟

مگر نمی‌داند که حریف‌های او و مخالفینش معتقدند که باید در مورد اخبار توقف نمود و به ظاهر خبر قطع بر عموم و کلیت پیدا نمی‌کنند. اگر آیه بفهماند که احدی از آتش خارج نمی‌شود چنین مفهومی ظاهر و قطعی نیست در نزد آنها با اینکه خود جمله آیه گروه مخصوصی را بیان می‌کند نه همه را با این قید «افمن حق علیه کلمة العذاب» آن اشخاص کیان هستند که این آیه شامل آنها است. دلیل دیگری لازم دارد تا معرفی نماید. از خود آیه فهمیده نمی‌شود اجماع است بر اینکه آیه متوجه کفار است. کسی از مسلمانان هم هرگز معتقد نشده که شفاعت در مورد کفار هم هست. پس آنچه را خیاط دلیل گرفته باعث ردّ خود او می‌شود. ابوالقاسم کعبی گفت خیاط در ردّ شفاعت این آیه را نیز دلیل می‌گرفت «تالله ان کنا لفی ضلال مبین. اذنسویکم برب العالمین. و ما اضلنا الا المجرمون. فمالنا من شافعین. ولا صدیق حمیم»

شیخ مفید فرمود: من عجیب‌تر از شما معتزلیان ندیده‌ام در مورد آن عقایدی که با دیگران شریک هستید. بهترین سخن و استدلال را دارید. همینکه سخن به امامت و ارجاء می‌رسد یک مرتبه بی‌ربط و عامیانه صحبت می‌کنید و اشتباه می‌کنید کورکورانه نمی‌فهمید چه می‌گوئید و چه می‌بافید. اما جای تعجب نیست زیرا شما در مطالبی که از دیگران یاد گرفته‌اید و کمک به شما کرده‌اند خوب صحبت می‌کنید اما در عقاید اختصاصی خودتان قدرت ندارید. مخصوصاً وقتی که می‌خواهید باطلی را بر کرسی بنشانید که هیچ کس قدرت اثبات باطل ندارد اما تعجب از ادعای فضیلتی است که برای خود می‌کنید و خود را از دیگران ممتاز می‌دانید. به خدا قسم اگر این استدلال را مخالف شما برای ما نقل کند، ما مشکوک می‌شویم در مورد نقل او ولی جای شک نیست. اساتید شما از استادهای خود نقل می‌کنند بعد به همین نقل هم اکتفا نکرده، با افتخار و مباهات استدلال می‌نمایند و توی مرد از بلندپردازی در این

مطلب آن را یکی از گول خوردگیها قرار داده‌ای. تو گرچه غیرعرب هستی در اصل اما عربی زبانی و درک صحیح داری. ظاهر آیه در مورد کفار است که مخفی بر اشخاص عادی نیست چه رسد به دیگران. زیرا خداوند در حکایت از گروهی نقل می‌کند که درباره خدایان خود می‌گویند و در خطاب به آن خدایان می‌گویند «اذ نسویکم برب العالمین» خودشان اعتراف به شرک خدا می‌کنند سپس می‌گویند «و ما اضلنا الاّ المجرمون» و قبل از آن سوگند یاد می‌کنند و می‌گویند «تالله ان کنا لفی ظلال مبین» جناب ابوالقاسم آیا کسی از مخالفان خود را سراغ داری در ارجاء و شفاعت معتقد باشند که شفاعت شامل بت‌پرستان هم می‌شود و کافران به پیامبران علیهم‌السلام تا استدلال استاد خود را به این آیه مستحسن شماری بر مشبهه و مجبره و پیروان مذهب آنها از عامه.

اگر ادعای اطلاع از این مطلب بنمائی که تجاهل کرده‌ای و اگر خیال کنی وقتی شفاعت کفار باطل باشد درباره فساق نیز باطل است قیاسی بی‌مورد کرده‌ای از آن قیاس‌ها که ابوحنیفه گفته است «البول فی المسجد احیاناً احسن من بعض القیاس» ادرار کردن در مسجد بعضی وقتها بهتر از بعضی قیاسها است.

چگونه چنین گمان داری به اینکه فقط اظهارنظر را در مورد آیه نقل کردی ولی کیفیت استدلال را بیان نکردی و گمانی کرده‌ای که استدلال در آیه ظاهر است یک غفلت بزرگی است که از تو سرزده با اینکه قیاس بر مدار علل و معانی صحیح است نه بر صورت‌ها و الفاظ و باطل بودن شفاعت در مورد کفار. اگر کسی مدعی شود به صریح قرآن لازم می‌گردد که شفاعت فساق نیز باطل نباشد مگر به وسیله صریح قرآن یا قول پیامبر که شبیه قرآن است و در رد استدلال. وقتی چنین چیزی وجود نداشت قیاس باطل است با اینکه توضیح دادیم که تو منظورت قیاس نبوده، متمسک به ظاهر قرآن شدی و غفلت تو را در این مورد گوشزد کردیم. پیروان تو دقت کنند و این مطلب را به روایت نگه دارند.

با اینکه از حضرت باقر علیه‌السلام نقل شده که فرموده است: در این آیه دلیل شفاعت وجود دارد به این تقریب که اگر جهنمیان در روز قیامت مشاهده نکنند که



بعضی از معذبین در آتش به وسیله شفاعت اشخاصی که شفاعت آنها پذیرفته می‌شود خارج می‌شوند با اینکه استحقاق عذاب دارند، آنها را می‌بخشند. افسوس زیاد نخواهند خورد و هرگز چنین حرفی را نمی‌زنند «مالنا من شافعین» ما شفیعی نداریم ولی آنها وقتی مشاهده می‌کنند یک شافع شفاعت می‌کند و دوست مهربانی از دوست خود شفاعت می‌نماید، غصه فراوان می‌خورند. در این موقع می‌گویند «فمالنا من شافعین ولا صدیق حمیم. فلو ان لنا کرة فنکون من المؤمنین» سوگند به جان خود می‌خورم که چنین حرفی را نمی‌زند مگر امامی هادی یا کسی که از ائمه هدی علیهم‌السلام استفاده کرده باشد. اما آنچه ابوالقاسم کعبی نقل کرده شبیه حرفهای خیاط‌ها است و نتیجه اندیشه نادان مردم و ناتوانان در علم دین است.

دلیل بر فضیلت علی علیه‌السلام بر تمام صحابه

در مجلس ابوالحسن احمدبن‌قاسم علوی سؤال شد که چه دلیل دارید بر اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام از تمام صحابه برتر و افضل است؟ شیخ مفید در جواب فرمود: دلیل این مطلب فرمایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است که فرمود «اللهم ائتنی باحب خلقك الیك یاکل معی من هذا الطائر» خدایا محبوب‌ترین شخص را در نزد خود برایم برسان تا از پرنده بریان با من بخورد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد. ضمناً ثابت شده است که محبوب‌ترین خلق در نزد خدا ثوابش نزد او از همه بیشتر است و کسی که ثوابش از همه بیشتر باشد، بدون شک از همه علمش بیشتر است و عبادتش زیادتر. به همین دلیل بر فضیلت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر تمام مردم به جز پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله.

سؤال کننده گفت چه دلیلی بر صحت این خبر هست، تو خود انکار نداری که خبر مورد اعتمادی نیست زیرا راوی آن فقط انس‌بن‌مالک است و اخبار آحاد دلیل نمی‌شود که موجب قطع و یقین گردد.

شیخ در جواب او فرمود: گرچه این خبر از اخبار آحاد است، همان‌طوری که



ذکر کردی و انس‌بن‌مالک تنها ناقل این خبر است ولی تمام امت این خبر را قبول کرده‌اند و روایت نرسیده که احدی این خبر را بر انس رد کرده باشد و یا انکار آن را نموده باشد، هنگام روایت نمودن انس. پس اجماع بر صحت این خبر دلیل بر صحیح بودن آن است.

با توضیحی که دادم دیگر استدلال بر اینکه خبر واحد است زیانی نمی‌رساند. با اینکه به‌طور متواتر از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده که همین خبر را به عنوان دلیل بر مناقب خویش در روز شوری که در خانه دربسته بودند بعد از فوت عمر آنجناب استدلال نمود و فرمود «انشدکم الله هل فیکم احد قال له رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله اللهم ائتنی باحب خلقك الیك یاکل معی من هذا الطائر فجاء واحدٌ غیری؟» شما را به خدا سوگند آیا میان شما کسی هست که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره او فرموده باشد خدایا محبوب‌ترین فرد را نزد خود برایم برسان تا از این مرغ بریان با من بخورد، آیا جز من کسی دیگری آمد؟ همه گفتند خدا را شاهد می‌گیریم نه. فرمود: خدایا تو گواه باش تمام حاضران اعتراف به صحت خبر نمودند و هرگز امیرالمؤمنین استدلال به دلیلی باطل نمی‌نماید. مخصوصاً در مقام منازعه و مقامی که می‌خواهد استدلال به فضائل خویش نماید تا اثبات بالاترین منصب یعنی امامت و خلافت پیامبر را برای خود بنماید و خود می‌داند که اشخاص حاضر در شوری مایلند خلافت به آنها برسد نه امیرالمؤمنین، با اینکه پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده «علی با حق است و حق با علی، بر محور حرکت علی حق دوران دارد. وقتی جریان به این صورت باشد دلیل بر صحت خبر است با همان توضیح».

یکی از جبری مذهبان حاضر در جلسه گفت استدلال شیعه به خبر انس‌بن‌مالک از وقایع شنیدنی است زیرا آنها انس را فاسق بلکه کافر می‌دانند و مدعی هستند که او شهادت در مورد نص خلافت علی را منکر شد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر او نفرین نمود به دردی مبتلا شود که لباس نتواند آن را پنهان کند. در سن پیری مبتلا به برص شد و در حال برص از دنیا رفت، چگونه استشهاد به روایت

کافر می‌توان جست؟

معتزلیان گفتند دلیل تو را او رد کرد زیرا حجت را روایت انس قرار نداد، بلکه حجت به استدلال او اجماع است، آنچه ذکر کردی یک هذیان است که ابطال آن قبلاً ذکر شد.

سؤال کننده گفت بسیارخوب، ما صحت خبر را مسلم داشتیم، ولی خودت می‌دانی که این خبر دلیل بر فضل امیرالمؤمنین بر تمام آنها نمی‌شود زیرا معنی آن چنین است: خدایا محبوب‌ترین خلق خود را برایم برسان تا از این پرنده بخورد، منظورش این بوده که محبوب‌ترین خلق در نزد تو در رابطه با خوردن این پرنده، نه اینکه محبوب‌ترین خلق واقعی که محبوبیت او در رابطه با کثرت اعمال باشد، زیرا ممکن است خداوند دوست داشته کسی با پیامبر اکرم از آن غذا بخورد که دیگری وجود داشته باشد بهتر از او، ولی به واسطه مصلحتی خدا دوست دارد او بخورد.

شیخ مفید گفت این اعتراض که کردی ساقط است زیرا محبت خدا به واسطه میل طبیعی نیست. محبت خدا ثواب است چنانچه کینه و خشم خدا هم هیجان نیست بلکه همان عقاب و کیفر است و لفظ (افعل) در (احب و بغض) جز همان معنی که ثواب و عقاب است متوجه نخواهد شد. با این توضیح دیگر معنی ندارد که کسی گمان کند محبوب‌ترین خلق خدا در غذا خوردن باشد آنهم مبالغه نماید در آن با صفت عالی و افعل تفضیل زیرا در این‌صورت از معنی ثواب آن را خارج می‌کند و به میل طبیعی برمی‌گرداند و این اعتقاد در صفات خدا محال است.

مضافاً بر اینکه ظاهر خطاب دلیل بر ادعای ما است نه آنچه تو مدعی شدی، گرچه محبت به معنی ثواب هم نباشد زیرا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: خدایا محبوب‌ترین فرد را برایم برسان تا از این غذا با من بخورد. جمله اول که محبوب‌ترین فرد در نزد خود است، کلامی تامّ ولی بعد از این جمله (با من از این غذا بخورد) جمله‌ایست که از سر گرفته شده و مستانفه است که جمله اول نیازمند به آن نیست، اگر آنچه تو مدعی شدی.

منظور پیامبر بود، باید می‌فرمود: خدایا محبوب‌ترین فرد را در خوردن با من



برایم بفرست «باحب خلقك اليك فى الاكل معى» وقتی جمله برخلاف آن است و به صورتی است که ما ذکر کردیم، جایز نیست عدول از ظاهر خبر به احتمال یک معنی مجازی.

با اینکه اگر هر دو معنی هم مساوی باشند در ظاهر کلام لازم است تو حمل کنی این لفظ را به یکی از دو معنی ظاهری که هر دو مساوی هستند با دلیل، زیرا منافاتی در جمع بین این دو معنی نیست که هردو مراد باشد، هم محبوب‌ترین فرد در نزد خدا و هم محبوب‌ترین آنها در غذا خوردن. در صورتی که چنین باشد دیگر اعتراض تو ساقط می‌شود.

مردی از زیدیها که در مجلس حضور داشت گفت این اعتراض بنا بر اعتقاد ما و شما باطل است، زیرا ما معتقدیم که خداوند اراده مباح نمی‌کند و غذا خوردن با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مباح است نه واجب و نه مستحب. پس خداوند او را دوست داشته به جهت فضیلت که موجب مزیت یکی بر دیگری می‌شود. این سؤال کننده از پیروان ابوهاشم بود، به همین جهت زیدی اعتراض او را طبق اعتقادش باطل می‌نماید زیرا در اصول به آن زیدی موافق است به مذهب ابی هاشم.

سؤال کننده مدتی سرگردان ماند، سپس رو به شیخ مفید نموده گفت من یک اعتراض دیگری می‌نمایم و آن این است که اشکالی ندارد که این جمله علی علیه‌السلام را با فضیلت‌ترین افراد در همان روز پرنده مشخص نماید ولی چگونه می‌توانی ردّ کنی اگر بعضی از صحابه بعدها به واسطه کثرت اعمال و معارف بر او برتری جسته باشند، این مطلب به وسیله عقل درک نمی‌شود و دلیل دیگری هم نداری که مانع از استفاده این معنی شود و ثابت کند که علی علیه‌السلام بهترین صحابه است تا حالا و بحث ما در این مورد نبود که در یک موقع برترین صحابه باشد.

شیخ مفید در پاسخ او فرمود: این اعتراض از اعتراض قبلی سست‌تر است و جواب آن ساده‌تر. به دلیل اینکه امت اجماع دارند بر بطلان ادعای کسی که گمان کند یک نفر عملی داشته باشد بیشتر از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فضیلت بر تمام



آنها دارد. دلیل بر این اجماع چنین است که آنها به این صورت اختلاف نموده‌اند.

بعضی می‌گویند امیرالمؤمنین افضل از همه بوده در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله. هیچ کس برابری با او نداشته. بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این گروه شیعه امامیه هستند و زیدیها و گروهی از سران معتزله و گروهی از اصحاب حدیث.

گروه دیگری معتقدند که ثابت نشده برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام هیچ وقت فضیلتی بر صحابه که موجب قطع و یقین شود و بتوان گواهی بر صحت آن داد و نه برای احدی از صحابه فضیلت بر امیرالمؤمنین ثابت شده است. اینها واقفی‌ها در چهار نفر از معتزله که ابوعلی و ابوهاشم و پیروان آنها از این جماعتند.

بعضی هم می‌گویند ابوبکر از امیرالمؤمنین افضل بوده در زمان پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و بعد از او آنها یک دسته از معتزلیان و بعضی از مرجئه و گروهی از اصحاب حدیث هستند. گروهی نیز معتقدند که امیرالمؤمنین به واسطه کارهائی که انجام داد از آن فضائل خارج شد و دیگران با او مساوی شدند و برتری جستند بر او کسانی که قبلاً بهتر از او نبودند و آنها خوارج و عده کمی از معتزلیان هستند از قبیل اصمّ و جاحظ و گروهی از اصحاب حدیث که جنگ با مسلمان را منکرند.

اما آنچه تو ادعا کردی هیچ کس نگفته که تو مدعی شدی. امیرالمؤمنین از تمام صحابه برتر بوده و از ولایة‌الله خارج نشده و معصیتی هم انجام نداده ولی بعد دیگران به واسطه اعمال و ثوابهائی که کسب کرده‌اند بر او فضیلت یافته‌اند و چنین چیزی را تجویز هم نکرده‌اند تا معتبر باشد وقتی از درجه اعتبار ساقط شد به واسطه اتفاق اختلاف آن ساقط می‌گردد و اجماع قائم مقام فرموده خدا است در صحت آنچه ما بر آن اعتقاد داریم، دیگر چیزی نگفت.

اما شیخ مفید بعد در گفتگوئی برایم توضیحات دیگری در ردّ این اعتراض داد که به آن ملحق نمودم. به این صورت که دلیل دیگری که حرف معترض را رد می‌کند که او می‌گفت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله محبوب‌ترین خلق در نزد خدا برای خوردن را خواسته نه محبوب‌ترین واقعی این است که روایت از انس‌بن‌مالک نقل

شده که انس گفت وقتی پیامبر دعا کرد محبوب‌ترین خلق خدا را برساند با خود گفتم خدایا این شخص را از انصار قرار بده تا بدینوسیله مرا نیز افتخاری باشد. حضرت علی علیه‌السلام آمد، او را رد کردم و گفتم پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله کار دارد. علی علیه‌السلام رفت، باز دومرتبه آمد و اجازه خواست از پیامبر که وارد شود. گفتم پیامبر مشغول کاری است. برای مرتبه سوم آمد. برایش اجازه خواستم و داخل شد. پیامبرا کرم فرمود: دومرتبه از خدا خواستم تو را برایم برساند اگر مرتبه سوم هم نیامده بودی، خدا را قسم می‌دادم تو را بفرستد. اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله محبوب‌ترین فرد واقعی و بالاترین فرد در ثواب را در فضائل نمی‌خواست، انس اینقدر علاقه نشان نمی‌داد که از انصار باشد. اگر او همین معنی را از فرموده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درک نکرده بود، نباید دومرتبه علی علیه‌السلام را برگرداند تا این امتیاز اختصاص به یکی از انصار پیدا کند و برای انس هم نتیجه‌ای ببخشد.

دلیل دیگر که اگر احتمال معنی دیگری به جز فضیلت داشت، امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز شوری به آن استدلال نمی‌کرد و همین جریان را دلیل بر افضلیت بر آن جماعت قرار نمی‌داد زیرا اگر طبق ادعای ما نبوده و احتمال آنچه مخالفین می‌گویند داشت که پیامبر درخواست کرده خداوند کسی را بفرستد که محبوب‌ترین مردم در خوردن با پیامبر است هرگز به این حدیث امیرالمؤمنین علیه‌السلام استدلال بر آنها نمی‌کرد. همینکه استدلال به حدیث طایر نموده شاهد است که مفهوم حدیث جز فضیلت او را نمی‌رساند و اینکه اهل شوری تسلیم شدند در مقابل ادعای امیرالمؤمنین راجع به حدیث و اعتراضی ننمودند دلیل است بر صحت آنچه ما مدعی شدیم و همین استدلال کافی است در رد کسی که مدعی است پیامبرا کرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به اطلاق ذکر کرده فضیلت علی را بر تمام، امکان دارد که در آینده کسی پیدا شود افضل از او باشد، زیرا اگر چنین چیزی امکان داشت آنها به این استدلال اعتماد نمی‌کردند و همین مطلب را شبهه‌ای قرار می‌دادند برای جلوگیری از استدلال امیرالمؤمنین علیه‌السلام که از همه آنها بالاتر است و همه از او در فضل پائین‌ترند و همینکه اعتراض نکردند، دلیل است که سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به



اطلاق مفید فضیلت اوست بر تمام آنها و هیچ کس را اجازه نمی‌دهد در فضیلت به مرتبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام برسد. این مطلب آشکاری است برای کسی که اندیشه کند.

استدلال در شجاعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

از جریانهای شیخ مفید اعلی‌الله‌مقامه این جریان است: روزی شیخ در مجلس ابی منصوربن مرزبان بود و در مجلس گروهی از دانشمندان معتزله حضور داشتند. صحبت به شجاعت امام علیه‌السلام رسید. ابوبکربن‌حراما گفت به نظر من ابابکربن‌صدیق از شجعان عرب و از متقدمین در شجاعت بود. شیخ مفید فرمود: از کجا چنین اعتقادی برای تو پیدا شده و به چه دلیل این مطلب را فهمیده‌ای؟

گفت به دلیل اینکه ابابکر دستور جنگ با اهل ردّه را داد به تنهائی با چند نفر که موافق او بودند و این رأی او را بیشتر صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مخالفت کردند و از یاری او کناره جستند و گفت به خدا قسم اگر از دادن یک پابند شتر هم مضایقه کنند با آنها جنگ خواهم کرد از کناره گیری اصحاب به خود وحشتی راه نداد و نه موجب تضعیف خاطرش گردید و مانع تصمیم جنگ با آنها نشد. اگر او از همه شجاع تر نبود، هنگامی که دیگران از یاری او سرزدند، چنین صحبتی نمی‌کرد.

شیخ مفید فرمود: من مخالف نیستم با کسی که به تو بگوید در اثبات مدعای خود دلیلی پیدا نکردی زیرا شجاعت را نمی‌تواند شخص شجاع در خود حس نماید و ثابت نمی‌شود با ادعا بلکه شجاعت حالتی نفسانی است که شجاعت به خرج دادن‌ها آن را تقویت می‌کند و راه به ادراک آن در طریق است. یا خداوند که بر دل و قلب مردم مطلع است خبر بدهد از شجاعت شخص و مردم بفهمند او شجاع است، گرچه مورد اظهار آن پیش نیامده، راه دوم این است که کارهائی نشان دهد و ابراز نماید که شجاعت در او دیده شود مانند مبارزه با شجاعان و مقاومت در مقابل ابطال و هماوردی با حریف و توش و توان نشان دادن در جنگ با دشمن و فرار نکردن و

یک بار هم نمی‌تواند این مطلب را ثابت کند مگر اینکه چندین مرتبه تکرار کند به طوری که یقین حاصل شود که او شجاع است به اتفاق و یا با حملات و چست و چالاکی وقتی از جانب خداوند خبری وجود نداشته باشد که دلیل بر شجاعت او شود و کاری هم که دلیل بر شجاعت او باشد انجام نداده، چگونه می‌تواند شخص عاقل چنین ادعائی بکند فقط به دلیل حرفی که زده و آن حرف هرگز دلیل شجاعت نیست در نظر اهل نظر و تحقیق.

مخصوصاً دلیل ترس و هراس و خوف و ضعف او آنقدر هست که احتیاج به فکر ندارد زیرا او هرگز با حریفی روبرو نشد و نه در مقابل شجاعی مقاومت نمود و هرگز کسی را به دست خود نکشته. در جنگ‌ها با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله حضور داشت. تمام صحابه از خود نشانی در جنگ داشتند جز او و در جنگ احد و خیبر فرار کرد و به عقب برگشت در روز برخورد با دشمن در تمام این موارد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را تنها گذاشت با اینکه جهاد را خدا بر او واجب کرده بود. چگونه ممکن است دلائل ترس و دلائل شجاعت در یک فرد و یک زمان جمع شود بجز تعصبی که تو را از راه حق و واقعیت به سوی هوای نفس بکشاند.

مردی از شوخی‌گران شیعه حضور داشت گفت خدا شفایت بخشد، این چه دلیلی است بر شجاعت، چگونه می‌توان بر آن تکیه کرد؟ تو خود می‌دانی انسان هنگام خشم می‌گوید: اگر پادشاه هم مرا به این کار وادار نماید نمی‌پذیرم. پیرمردی در محله ما هست ناتوان و ضعیف که معلوم می‌شود ترسو است. امام جماعت مسجد ما است. هرچه پیش آید که از آن ناراحت باشد و مخالف می‌گوید به خدا نیرو به خرج می‌دهم برای کار یا پیکار خواهم کرد اگرچه دو قبیله ربیعه و مضر به مخالفت من برخیزند.

آن مرد گفت دلیل بر شجاعت همان دو مطلبی که شما گفتید نیست. این جریانی که من هم گفتم دلالت بر شجاعت می‌کند. همان‌طور که اخبار خداوند و تکرار شجاعت دلیل است. دلیل این مطلب آن است که ابابکر به اتفاق کم عقل و نادان و ناقص‌العقل نبوده، بلکه به اجماع از عقلاء شمرده می‌شد و دارای رأی نیکو

بود. اگر اعتماد به خود نداشت و خویشتن را نمی‌شناخت در مقابل مهاجر و انصار این حرف‌ها را نمی‌زد با اینکه اعتمادی نداشت بر اینکه آنها او را وامی‌گذارند و یاریش نخواهند کرد و او به واسطه ترس عاجز از این عمل خواهد شد. اگر مطلب مطابق ادعای شما بود باید ادامه به پیکار با اهل ردّه نمی‌داد و خلاف گفتار خود می‌نمود و هرگز چنین کاری از عاقل حکیم پیش نخواهد آمد بعد از اینکه ثابت کردیم ابابکر مردی حکیم بوده گفتارش دلیل بر شجاعت اوست.

شیخ مفید فرمود: تسلیم ما نسبت به عقل ابابکر و تیزهوشی او موجب تسلیم به شجاعتش نمی‌شود یا حرفی که از او نقل کردی و چنین مطلبی را نه عرف و نه عقل و نه سنت و نه کتاب خدا می‌پذیرد، زیرا آنچه تو یادآورد شدی از حکمت ابابکر مانع گفتن چنین حرفی نیست از روی ترس و هراس تا یاران خود را تشجیع نماید و آنها که از کمک به او سر باز زده بودند به کمک وادارد و بر جنگ وادارشان نماید و از مخالفت باز دارد. این کارها را حکما در تدبیر و برخوردهای خود دارند، خود را چنان شکیبا نشان می‌دهند با اینکه چنان صبری هم ندارند و شجاعت به خرج می‌دهند با اینکه در طبع ایشان شجاعتی نیست تا بیازمایند یاران خود را و انتظار عاقبت کار را می‌کشند. اگر پاسخ دادند و به یاریش شتافتند. مخالفینی که جنگ را به کار خواهند بست و عهده‌دار ناراحتی آن می‌شوند اگر از یاری سر باز زدند و همه مخالفت کردند، از حرف خود دست برمی‌دارد. می‌گویند موقعیت مناسب جنگ بوده و ما تصمیم آن را داشتیم اما وقتی دیدیم یاران موافق نیستند و راضی نمی‌شوند، لازم شد از آنها بگذرم و خواسته دوستان را برآورم. این طرز رفتار همه فرمانروایان درگذشته بوده. ابابکر هم این تصمیم را اظهار نموده تا آنها را وادار به موافقت خود نماید و اظهار جزع ننموده مبادا بیشتر سست شوند و بیشتر مصمم شوند به یاری نکردن. بالاخره خالی از این دو حال نیست، اگر همراهی کردند به مقصود رسیده اگر موافقت ننمودند از نظر و رأی اول برمی‌گردد. چنانچه درباره فرمانروایان توضیح دادیم با اینکه ابابکر سوگند به خدا نخورد که خود به جنگ اهل ردّه برود قسم خورد که از انصار و یاران به جنگ روانه کند، قسم به خدا خوردن که خالد را برای جنگ

بفرستد دلیل بر شجاعت خود او نیست.

مطلب دیگر: ابابکر این حرف را وقتی زد که خشمگین شده بود از مخالفت مردم با خود و هیچ اختلافی بین عقلاء نیست که شخص عصبانی در هنگام خشم چنان به هیجان می‌آید که رأی خود را از دست می‌دهد و حرف‌هائی می‌زند که هنگام عادی به آن وفا نمی‌کند و کارهائی می‌کند که بعد از فرو نشستن خشم پشیمان می‌شود. این کار هم دلیل بر دیوانگی و فساد عقل او نیست که لازم باشد او را از میان اندیشمندان خارج نمود. خود او در خطبه مشهورش که احدی در آن اختلاف ندارد و تصریح به این مطلب نموده و یاران خاصش قبول دارند و این حرف او را از مفاخرش می‌دانند که گفت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا رفت و هیچ کس از او مطالبه یک شلاق و بالاتر از شلاق را نکرد او معصوم از خطا بود. ملائکه به وحی خدمتش می‌رسیدند، به من تحمیل نکنید آنچه را بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تحمیل می‌گردید مرا شیطانی است که دچارم می‌شود، هنگام خشم وقتی دیدید خشمگین هستم از من پرهیز نمائید که مبادا موی از تن شما بکنم و یا پوست بدنتان را بیازارم.

چنانچه ملاحظه می‌کنید خود این مرد از خشم و غضب خویش پوزش می‌خواهد در کردار و گفتار و متوجه می‌کند آنها را به این حال. به همین جهت مطمئن بود از مخالفت و اعتراض مخالفین در هنگام خشم چون می‌دانستند از مخالفت مخالفین چقدر خشمگین می‌شود که وادارش کرد این حال به گفتن چنین حرفی. دیگر آن شخص سخنی نگفت.

استدلال دیگری از شیخ مفید رحمة‌الله‌علیه

فرمود: جوانی از انصار پیش من می‌آمد برای آموختن علم کلام. روزی گفت من دیشب با طبرانی رئیس زیدیها بحث کردم به من گفت شما شیعه‌ها حنبلی مذهب هستید یا اینکه حنبلی‌ها را مسخره می‌کنید؟ گفتم به چه دلیل؟ گفت حنبلی‌ها خواب را معتبر می‌دانند شما هم معتبر می‌دانید، آنها ادعای معجزه برای



بزرگان خود می‌کنند شما هم همینطور، حنبلی‌ها زیارت قبر و اعتکاف در کنار قبرها را انجام می‌دهند، شما هم انجام می‌دهید. من نتوانستم جوابی که رضایت‌بخش باشد بدهم. بفرمائید جواب این اشکال چیست؟

شیخ فرمود: برو پیش او بگو حرفی که به من زدی به فلانی گفتم. گفت به او بگو اگر شیعه‌ها حنبلی هستند با این دلیل تو، پس تمام مسلمانان حنبلی باید باشند و قرآن گواه صحت حنبلی‌ها است و درستی اعتقاد ایشان. زیرا خداوند در این آیه می‌فرماید «اذقال یوسف لابیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکباً والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین قال یا بنی لاتقصص رؤیاك علی اخوتك فیکیدوا لك کیداً ان الشیطان للانسان عدو مبین» خداوند در این آیات خواب را اثبات می‌نماید و برای آن تأویلی قرار می‌دهد که به اولیای خود آن را تعلیم داده و انبیاء نیز معتبر دانسته‌اند و جانشینان آنها و مؤمنین پیرو ایشان بر آن اعتماد نموده، در اطلاع از آینده و جانشین خبر در حال بیداری قرار داده‌اند و مانند بیداری که ببینند خداوند در این آیه می‌فرماید «و دخل معه السجن فتیان قال احد هما انی ارانی اعصر خمراً و قال الاخر انی ارانی احمل فوق راسی خبزاً تاکل الطیر منه نبئنا بتاویله انانریك من المحسنین» یوسف تأویل خواب آن دو زندانی را گفت. این خود دلیل است که خواب را معتبر می‌دانسته و همان پرسش این دو نفر از خواب خود با اینکه نمی‌دانستند یوسف پیامبر است که آنها خواب را معتبر دانسته‌اند و تأویل برای اکثر خواب‌ها صحیح است، اگر موافق معنای آن باشد.

خداوند در این آیه می‌فرماید «و قال الملك انی اری سبع بقرات سمان یاکلهن سبع عجاف و سبع سنبلات خضر و اخر یابسات یا ایها الملأ افتونی فی رؤیای ان کنتم للرؤیا تعبرون قالوا اضغاث احلام و ما نحن بتاویل الاحلام بعالمین» بعد حضرت یوسف خواب پادشاه را تعبیر نمود و همانطور هم شد. خداوند در داستان ابراهیم و اسماعیل می‌فرماید «فلما بلغ معه السعی قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحك فانظر ماذاتری قال یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاءالله من الصابرین» خواب را ثابت کردند و طبق آن عمل نمودند. اسماعیل به پدر خود نگفت بابا خون مرا با یک



خواب مریز. زیرا رؤیا گاهی از ساخته‌های نفس انسان است و مزاج و طبع انسان در پیدایش آن اثر دارند چنانچه معتزله به این معتقدند. پس اعتقاد شیعه در این رابطه مطابق تصریح قرآن است و گفتار این مرد مطابق اطرافیان عزیز مصر است که گفتند «اضغاث احلام» خواب‌های پر و پوچ است. باید توجه داشت که ما احکام دینی را به وسیله رؤیا و خواب اثبات نمی‌کنیم. در تعبیر آنها به همان مقدار که از وارثان علم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ما رسیده تکیه داریم.

اما اعتقاد ما درباره معجزات مانند فرمایش خدا است «و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولاتحزنی انا رادوه الیك و جاعلوه من المرسلین» این آیه خواب را معتبر می‌داند زیرا وحی به مادر موسی در خواب انجام گرفته که به او اطلاع دادند قبل از پیدایش جریان.

خداوند در داستان مریم می‌فرماید «فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیاً قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً و جعلنی مبارکاً اینما کنت و اوصانی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیاً» سخن گفتن عیسی مسیح معجزه‌ای برای مریم بود زیرا گواهی به پاکدامنی او می‌داد با اینکه مادر موسی و عیسی پیامبر نبودند ولی از بندگان صالح خدا به شمار می‌رفتند. پس بنابر مذهب شیخ قرآن کریم تصحیح مذهب حنبلی‌ها را می‌کند.

اما زیارت اهل قبور تمام مسلمانان اجماع دارند بر زیارت قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا آنجا که اگر کسی به مکه برود و به زیارت قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نرود، او را جفا نموده و حج او به این کار شکست یافته. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است «هر کس به من سلام دهد کنار قبرم، می‌شنوم و هر که از دور سلام دهد به من می‌رسد» سلام الله علیه و برکاته.

و به امام حسن علیه‌السلام فرمود: هرکس تو را بعد از مرگ زیارت کند یا پدر و یا برادرت را زیارت کند، بهشت به او ارزانی می‌شود.

و به او فرمود در حدیثی: گروهی از امتم به زیارت تو خواهند آمد و منظورشان احترام به من و محبت به من است روز قیامت به زیارت آنها خواهم رفت. در موقف



دست آنها را می‌گیرم و از گرفتاریها و شدائد قیامت نجات می‌بخشم.

خلافی نیست میان امت که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از فراغ در حجة‌الوداع کنار قبری کهنه آمد و مدتی نشست، سپس گریه کرد. عرض کردند یا رسول الله این قبر چیست؟ فرمود: این قبر مادرم آمنه بنت وهب است. از خدا درخواست کردم به من اجازه زیارتش را بدهد. اجازه داد و فرمود: شما را از زیارت قبرها نهی نمودم. زیارت کنید و از ذخیره نمودن گوشت قربانی برحذر داشتم ذخیره نمائید. در زمان حیات خود امر می‌کرد به زیارت قبر حمزه و خود به زیارت آنها و شهداء می‌رفت.

فاطمه زهرا علیهاالسلام پیوسته بعد از وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله صبح و شام به زیارت قبر آنجناب می‌رفت و مسلمانان نیز این کار را می‌کردند و ملازم قبر آنجناب بودند. اگر آنچه شیعه‌ها انجام می‌دهند از زیارت مشاهد ائمه علیهم‌السلام حنبلی باشد و دور از عقل، پس اسلام بر حنبلی بنا شده و رئیس حنبلیها خود پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است. این یک ادعای گزافی است که معلوم می‌شود گوینده آن ضعف دین و بصیرت دارد، بعد به او گفتم باید بدانی آنچه او درباره رؤیا گفته و حکایت از اعتقاد ما نموده تحریفی است و به صورت زشتی جلوه داده و واقع را بیان نکرده. اعتقاد ما در مورد رؤیا چنین است که خواب چند نوع است. بعضی از خوابها خداوند به وسیله آن بندگان خود را بشارت می‌دهد یا برحذر می‌دارد و بعضی از طرف شیطان برای اندوهگین کردن آنها است و دروغی است که به خاطر خواب بیننده می‌گذرد و بعضی از خواب‌ها به واسطه اختلالات مزاجی است. ما به خواب‌ها آنطور که او می‌گوید اعتماد نداریم ولی از بشارت‌ها خوشمان می‌آید و از تحذیر و ترس‌ها خود را برحذر می‌داریم، وکسی که از طرف وارثان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اطلاعاتی داشته باشد تأویل صحیح آن را از باطل تشخیص می‌دهد و کسی که اطلاعاتی نداشته باشد در خوف و رجا است و این توضیح ساقط می‌کند اشکالی را که ممکن است در مورد خوابهائی که آنها وحی است نمود، چون آن خواب‌ها صحت قطعی دارد ولی خواب‌های مردم مشکوک است با اینکه بعضی از آن

خواب‌ها طوری است که اشخاص در تعبیر آنها وارد شده‌اند و اختلافی نداشته و خوب می‌دانند این شخص منظورش شیعه نبوده، قصدش امت است و کمک به براهمه و ملاحده نموده با اینکه من از این جریان او تعجب می‌کنم و او را می‌شناسم که متمایل به مذهب ابی‌هاشم است و آن را برای خود انتخاب کرده و ابوهاشم در کتاب خود المسألة فی الامامة می‌نویسد: ابابکر در خواب دید جامه تازه‌ای پوشید که دو خط بر آن نگاشته است. تعبیر خواب خود را از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خواست. آنجناب فرمود: اگر رؤیای صادقه باشد، مژده فرزندی است و عهده‌دار خلافت خواهی شد دو سال. چنانچه ملاحظه می‌کنید تنها به اثبات رؤیا راضی نشده، ابوهاشم که به وسیله آن اثبات خلافت هم می‌کند و دلیل امامت ابابکر می‌داند، بنابر گفته این استاد زیدی باید ابوهاشم رئیس معتزله هم حنبلی باشد. ابوبکر هم حنبلی باشد بلکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله زیرا خواب را معتبر دانسته و به وسیله آن اثبات احکام کرده، این چنین گفته‌ای سخنی یاوه و پوچ است.

بحثی دیگر از شیخ مفید علیه‌الرحمة

شیخ مفید رحمة‌الله‌علیه می‌فرماید: در مجلسی از رؤسای قوم حضور داشتم. در میان آنها شیخی از اهل ری معتزلی مذهب بود که خیلی به او احترام می‌کردند به واسطه خانواده با شخصیتی که داشت و از اطرافیان سلطان بود. از من مسئله‌ای فقهی سؤال کردند. من طبق فرموده و روایات رسیده از ائمه علیهم‌السلام فتوی دادم. آن شیخ گفت این فتوی مخالف اجماع است گفتم خدا شفایت دهد. منظورت از اجماع چیست؟ گفت منظورم فقهای مشهور در فتوی در مسائل حلال و حرام از تمام بلاد است.

گفتم این سخن نیز محمل است. آیا آل محمد علیهم‌السلام جزء این فقها هستند یا آنها را خارج می‌کنی از اجماع؟ گفت آنها را در صدر اجماع قرار می‌دهم اگر روایت صحیحی رسیده باشد برخلاف ما.



گفتم این مذهبی است که در مورد تو و فقهایی که نام بردی سابقه ندارد زیرا این فقهاء تمامشان رأی به خلاف امیرالمؤمنین علیه‌السلام که سرور اهل بیت است می‌دهند در مورد مسائل کثیری که به صحت از آن جناب نقل شده. چگونه وحشت دارند از مخالفت با فرزندانش و بر خود لازم می‌شمارید قبول قول آنها را در هر حال.

گفت به خدا پناه می‌برم، ما چنین عقیده‌ای نداریم و نه هیچ یک از فقهاء. این یک عیبجویی است از تو در مقابل این رؤساء نسبت به این فقهاء. گفتم من بدون دلیل حرف نمی‌زنم و چیزی را می‌گویم که چنان شهرت دارد که هیچ یک از اهل علم نمی‌توانند آن را رد کنند، اما تو می‌خواهی پیش این آقایان تظاهر برخلاف مذهب خویش بنمائی.

بعد روی به جانب حاضرین نموده، گفتم اختلافی بین اساتید این مرد و ائمه و فقهای او نیست که امیرالمؤمنین علیه‌السلام ممکن است اشتباه کند در چیزی که عمروبن عاص اشتباه نمی‌کند. این سخنم را خیلی بزرگ شمرده، اظهار برائت و بیزاری نمودند از چنین اعتقادی و خود او هم انکار زیاد کرد، به او گفتم مگر تو عقیده نداری و همچنین این فقهاء که علی معصوم نیست، مانند عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله. گفت چرا. گفتم پس چرا اشتباه نکند در بعضی از احکام؟ سکوت کرد.

سپس گفتم مگر شما معتقد نیستید که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بیشتر از احکام اجتهاد می‌کرد در رأی خود؟ و اباموسی و عمروبن‌عاص و مغیرة‌بن شعبه نیز از مجتهدین بودند؟ گفت چرا. گفتم پس چه چیز مانع می‌شود از اینکه اینها در رأی خود به واقعیت برسند و صحیح بپندارند در مواردی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به آن نرسیده باشد، چون شما معتقدید که معصوم هم نیست و اینها هم اهل اجتهادند. گفت مانعی از این پیش آمد وجود ندارد. گفتم اینک اقرار کردی به آنچه قبلاً انکار می‌کردی. مضافاً بر اینکه تو معتقد نیستی که پس از درگذشت پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تمام اشخاص بعضی از گفتارشان را پیروی می‌کنیم و بعضی از

گفتارشان را رها می‌کنیم. مگر همان گفتاری که اجماع بر اتخاذ آنها برقرار شده؟! گفت چرا. گفتم مگر همین اصل موجب نمی‌شود که در بیشتر از گفتار امیرالمؤمنین علیه‌السلام با او مخالفت کنید آن احکامی که اجماع بر آنها نشده؟! از اینها گذشته من احتیاجی به اینهمه استدلال و زحمت ندارم و نیازی به آنچه گفتم نیست زیرا کسی از فقهاء نیست مگر اینکه با امیرالمؤمنین در بعضی از احکامش مخالفت کرده و متمایل به رأی خلاف آنجناب شده و یک نفر پیدا نمی‌شود که با ایشان در تمام احکام حلال و حرام موافقت داشته باشد و من تعجب می‌کنم از انکار تو که امام تو شافعی مخالف امیرالمؤمنین علیه‌السلام است در میراث و مکاتب و در این دو حکم رأی زید را می‌گیرد و نقل شده که او برای مس قرآن وضو را لازم نمی‌شمارد با اینکه امیرالمؤمنین وضو برای مس قرآن را واجب می‌داند و در این حکم امیرالمؤمنین با او مخالف است.

ربیع از او نقل می‌کند در کتاب مشهورش که، اشکال ندارد نماز جمعه و عیدین را پشت سر هر امین و غیرامین و متغلب بخوانند چون علی علیه‌السلام نماز خواند بر امت در حالی که عثمان در حصار و محاصره ما بود. دلیل بر جواز نماز پشت سر متغلب بر امر امت را نماز خواندن علی بر مردم هنگام محاصره عثمان قرار داده. پس تصریح کرد که علی علیه‌السلام متغلب بوده با اینکه متغلب بر امر امت فاسق و گمراه است و گفته است اشکال ندارد نمازخواندن پشت سر خوارج زیرا آنها در عقاید خود تأویل می‌کنند و گرچه فسق باشند. پس کسی که چنین مذهبی داشته باشد و این حرف‌ها را امامش بزند، آیا در صورتی که روایت صحیحی از آن مولا یا فرزندانش برسد، به آن ولایت معتقد می‌شود؟ مگر منظورش از این اظهار اعتقاد ظاهرسازی و تلبیس باشد و در میان فقها جز شافعی نیست که او هم در بسیاری از احکام برخلاف امیرالمؤمنین علیه‌السلام رأی داده و بر آنجناب خورده گرفته، به طوری که تصریح می‌کنند آنچه امیرالمؤمنین در احکام ذکر می‌کند معتبر است. اگر استناد به قول پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله کرد، قبول می‌کنند به ظاهر عدالت چنانچه از ابوموسی اشعری و ابی‌هریره و مغیرة‌بن شعبه می‌پذیرند احکامی را که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

نقل می‌کنند، بلکه از یک حمّال بازاری هم به ظاهر عدالت می‌پذیرند. آنچه مستند به قول پیامبر اکرم بنماید. اما آنچه امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدون اسناد به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بفرماید بنا به نظر آنها باید دقت کرد و موقوف است اگر درستی آن واضح بود به آن معتقد می‌شوند از باب نظر نه از جهت اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده، اما اگر متوجه اشتباهش شدند از آن اجتناب می‌کنند. و رد می‌نمایند بر امیرالمؤمنین و پیروانش در این حکم. چنین عقیده دارند که معیار رأی خود آنها است نه فرموده امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

این چنین اعتقادی را هرکس که مقداری محبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حق واجب آن مولی داشته باشد و او رابه واسطه دستور خدا تعظیم نماید نخواهد داشت و چنین عقیده‌ای ندارد مگر کسی که فرمایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را رد نماید که فرمود «علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیثما دار» و فرمود «انا مدینة العلم و علی بابها» و فرمود «علی اقضاکم» و این فرموده خود امیرالمؤمنین که فرمود: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دست بر سینه من گذاشت و فرمود: خدایا قلبش را هدایت فرما و زبانش را ثابت بدار. دیگر هرگز در مورد قضاوت بین دو نفر تردید در خودم نیافتم. صحبت که به اینجا رسید متحیر شد و گفت این تهمت است که بر فقها می‌زنید. آنها دلیل دارند در مورد مطالبی که از ایشان نقل کردی.

بعضی از حاضرین روی به جانب او کرده گفتند ما از این حرفها بیزاریم و هر کس معتقد به چنین حرفی باشد. دیگری به او گفت اگر آنها دلیلی بر آنچه شیخ مفید از آنها نقل کرد داشته باشند، آن دلیل خود کافی است بر ابطال آنچه را که تو اول مدعی شدی که فقها هرگز مخالفت با امیرالمؤمنین نمی‌کنند. ما تو را به خدا می‌سپاریم از اعتقاد به چنین قولی زیرا هر چه را تو دلیلی برخلاف امیرالمؤمنین بدانی همان دلیلی است بر ابطال نبوت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله. آن مرد از خجالت سکوت کرد و مردم متفرق شدند.

مناظره‌ای دیگر از شیخ مفید رحمةالله‌علیه

شیخ مفید فرمود: روزی یکی از معتزلیان به من گفت اگر این فقهی که شما نسبت به جعفربن‌محمد و پدر و پسرش می‌دهید واقعیت داشته باشد و در این نسبت شما راست می‌گوئید، باید برای ما که مخالف شما هستیم علم ضروری به صحت آن پیدا شود به طوری که شکی در آن نداشته باشیم چنانچه برای شما بوجود آمد. در صحت حکایت از ابو حنیفه و مالک و شافعی و داود و غیر آنها از فقهای شهرها بوسیله روایت پیروان آنها.

چون ما چنین علمی بر صحت ادعای شما نداریم. با شنیدن اخبارتان و مجالست زیادی که با شما داریم این خود دلیل است بر آنکه مطالب شما، من درآوردی است. از اینها گذشته چه شد که فقهای نامبرده (یعنی ابوحنیفه و شافعی و مالک و...) فتوی‌هاشان به ثبوت رسیده بطوری که شکی در آن نیست ولی ائمه شما با اینکه از آنها مقامشان بالاتر است و برتر از ایشانند مخصوصاً با اعتقادی که شما دارید به آنها از عصمت و مقام عالی و برتری از تمام مردم و فرقی که با دیگران دارند در مورد معجزه و امتیازی که به آنها اختصاص داده شده از خلافت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و وجوب اطاعت آنها بر جن و انس. این مطلب عجیبی است. فتوی آنها به ثبوت نرسیده.

شیخ فرمود: در جوابش گفتم جواب این اعتراض خیلی ساده است اما من همین مطلب را به تو برمی‌گردانم که نتوانی از آن فرار نمائی مگر به خارج نمودن این فقهائی که نام بردی از جمله علما و معرفت نداشتن آنها و رد کردن گفتار کسانی را که معتقد هستی اهل فتوی هستند و علم ضروری حاصل است برای کسی که توجه به اخبار خلاف و ضد آن داشته باشد و متوجه است که ائمه علیهم‌السلام بزرگترین فتوی دهندگان بوده‌اند.

دلیل بر مدعای من این است که این ائمه، علیهم‌السلام اگر چه ما به دروغ به آنها نسبت داده باشیم لابد فتوائی داشته‌اند که ما بعضی از آنها را نقل می‌کنیم پس چرا ما



شیعیان بلکه شما ناصبیان مذهب واقعی آنها را به علم ضروری نمی‌دانید آنطوری که مذاهب اهل حجاز و عراق و فقهائی که ذکر کردی می‌دانید اگر بگوئی تو مذهب آنها را می‌دانی ولی برخلاف نسبت‌هائی است که ما به آنها می‌دهیم با اینکه ما عقیده داریم این حرف دروغ است، دیگر فرقی بین ما و تو نیست زیرا ما ادعا داریم صحت آنچه حکایت می‌کنیم از ائمه علیهم‌السلام به علم ضروری تو و پیروانت نیز همان را می‌دانید اما مکاره آشکار می‌کنید و این جای فرق نیست.

گفت ما مذهب ائمه شما را به اضطرار می‌دانیم چون عقاید آنها در بین مذاهب فقها پراکنده است زیرا آنها انتخاب کرده‌اند گفتار صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و تابعین را. پس مجموع اخبار ائمه شما در فتوی‌های فقهاء ما هست.

گفتم همین دلیل عیناً در مذهب مالک و ابوحنیفه و شافعی موجود است زیرا آنها نیز انتخاب اقوال صحابه و تابعین را کرده‌اند. باید ما هم مذهب آنها را به اضطرار ندانیم. با اینکه اگر تو به این دلیل خود را قانع سازی در جوابت می‌گوئیم ما علم ضروری به مذهب ائمه علیهم‌السلام نداریم‌به واسطه اینکه فقهاء نظر و مذهب آنها را در بین مذاهب خود تقسیم کرده‌اند و معتقد به آنها از روی اخبار و انتخاب شده‌اند زیرا گفتار ائمه ما متفرق شده در عقاید فقهاء. به همین جهت علم ضروری برای ما پیدا نشده.

گفت بسیار خوب، آن طوری که تو گفتی باشد. پس چرا ما اطلاع نداریم به علم ضروری از مطالبی که شما روایت می‌کنید از ائمه خود که برخلاف جمیع فقها است؟ گفتم آنچه تو به آن اشاره می‌کنی نیست مگر اینکه یا از صحابه و یا تابعین نقل شده. گرچه فقهائی که نام بردی حالا برخلاف آن فتوی داده باشند به همان دلیلی که قبلاً خودت پذیرفتی. برای ما علم ضروری بوجود نیامده [1] با اینکه تو مدعی هستی که گفتار ائمه علیهم‌السلام در این ابواب برخلاف دیگران است، و آن

---

۱ - آن دلیل این بود که چون در بین فتوی فقهاء مندرج و مخلوط است، ما علم ضروری نمی‌توانیم پیدا کنیم.

مجموع عقاید فقها است که از صحابه و تابعین گرفته‌اند پس چرا ما گفتار آنها را به علم ضروری نمی‌توانیم دریابیم و این از چیزهائی نیست که مذاهب فقها آن را بوجود آورده باشد و کسی در اسلام راجع به آن اختلاف ندارد. هر جوابی در این مورد به ما دادند همان جواب را به تو خواهیم داد تا سؤال تو را باطل نماید. خداوند راهنمای راه درست است. نتوانست حرفی بزند و سخن قابل ذکری نداشت.

سید مرتضی رحمةالله‌علیه گفت بعد از این حکایت به شیخ گفتم اگر آنها خود را وادار نمایند به اینکه بگویند جعفربن‌محمد و پدرش امام باقر علیه‌السلام و فرزندش موسی‌بن‌جعفر اهل فتوی نبودند ولی اهل زهد و صلاح بودند.

شیخ در جواب گفت بسیار خوب، ما در این مکابره مسامحه می‌کنیم و می‌پذیریم. به آنها می‌گوئیم مگر خود شما و هر مسلمان اهل کتاب و دشمن علی علیه‌السلام و دوست آن جناب معتقد نیست که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از اهل فتوی بود. چاره‌ای ندارند جز اینکه بپذیرند. می‌گوئیم پس چرا تمام نظرات آن جناب را نمی‌دانیم آن طوری که مذاهب فقها را مطلع هستیم بلکه نظرات صحابه مانند زید و ابن‌مسعود و عمربن‌خطاب؟

اگر آنها بگویند شما علم ضروری به آن دارید می‌گوئیم به آنها، این علم ضروری یا همان مطالبی است که شما نقل می‌کنید یا آنچه ما نقل می‌کنیم که مطابق فرمایش فرزندان امیرالمؤمنین علیه‌السلام؟ اگر بگویند مطالبی است که ما نقل می‌کنیم نه آنچه شما نقل می‌کنید به آنها می‌گوئیم ما همان دلیلی که شما آوردید می‌گوئیم و با شما مکابره می‌کنیم که چرا ما نباید علم ضروری به گفتار و فتوی آنها داشته باشیم. اگر قبول کنند می‌گوئیم به آنها پس علم برای شما حاصل است و در مورد آنچه ما از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کنیم ولی شما از روی عناد انکار می‌کنید و هیچ جای فرق نیست و همین نیز رد می‌کند دلیلی را که آوردند برای نداشتن علم ضروری به مذاهب اولاد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که چون بین مذاهب فقها متفرق شده است زیرا امیرالمؤمنین علیه‌السلام قبل از این فقها بوده و او صاحب نظر خاصی بوده است. اگر باز عذر خواستند با اینکه مذاهب او در گفتار صحابه

متفرق شده است، باز ما می‌گوئیم شما خودتان منکر این مطلب هستید. چرا که روایت کرده‌اید از امیرالمؤمنین برخلاف آنها با اینکه باید مذهب عمر و ابن‌مسعود را هم ندانیم زیرا مذهب آنها هم پراکنده شده در مذاهب صحابه و این مطلب ناستوده و ناصحیح است.

بحثی دیگر

شیخ مفید رحمةالله‌علیه گفت ابوالحسن علی‌بن‌نصر در مسجد عکبرا (دهی است در ده فرسخی بغداد) که عازم سامرا بودم. پرسید از من مگر برای ما ثابت نشده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام داناترین صحابه و عارفترین آنها به عالم دین بوده که پیوسته از آن جناب فتوی می‌خواستند چون به او نیازمند بودند و آن جناب بی‌نیاز از ایشان بود. به هیچ کدام مراجعه نداشت در علم و استفاده از آنها نمی‌کرد. گفتم چرا، این عقیده ما است که آشکار است و کسی نمی‌تواند انکار آن را بنماید مگر اهل مکابره و لجبازی باشد.

ابوالحسن گفت بعضی از مخالفین بر رد آن گفته‌اند که روایت رسیده از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرموده است: هر کس برای من حدیثی نقل کرد او را قسم دادم ولی ابوبکر حدیثی برایم نقل کرد او راست می‌گفت.

اگر امیرالمؤمنین تمام مسائل دینی را می‌دانست و احتیاج به دیگری نداشت لازم نبود که کسی را قسم بدهد برای حدیثش و نباید از قسم کمک بگیرد برای صحت حدیث. روایت دیگری نقل شده که آن جناب در موردی حکم کرد جوانی از میان مردم گفت اشتباه حکم کردی یا امیرالمؤمنین. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود راست می‌گوئی اشتباه کردم. جواب این استدلال چیست و چگونه باید آن را حل کرد؟

گفتم اول جوابی که به آن باید داد این است که اخبار نمی‌توانند با هم تقابل داشته باشند و حاکم بر هم باشند مگر اینکه در صفات با یکدیگر مساوی باشند.

خبر ظاهر مستفیض متقابل با خبری شبیه خود است و خبر متواتر متقابل با خبر متواتر. شاذ می‌تواند با خبر شاذ مقابله کند. آنچه ما در مورد امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کنیم مستفیض است و خبر بطور متواتر در موردش نقل شده بنا به تحقیق. اما آن دو خبری که آن مرد نقل کرد یکی شاذ است و از طریق آحاد رسیده، سند خوبی هم ندارد و دیگری معلوم است که باطل است چون سند آن قطع شده و از ثقات کسی آن را نقل نکرده. این دو خبر دارای چنین مشخصاتی است که نمی‌تواند با مثل اخبار متواتر مقابله کند بلکه اخبار ظاهر خبر شاذ را رد می‌کند و اخبار متواتر اخبار آحاد خلاف خود را باطل می‌نماید. در مرتبه دوم حدیث اولی که نقل کرد می‌توان چند وجه برای آن توجیه نمود که سازگار با عقیده ما باشد. در مورد امیرالمؤمنین علیه‌السلام که افضل از همه مردم است در علم:

۱- آن جناب قسم می‌دارد برای اینکه کسی جرئت نکند اضافه نماید بر حدیثی که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده، اطلاع داشت ولی به وسیله خبر هم مطلع می‌شد.

۲- آن جناب قسم می‌داد با این که می‌دانست خبردهنده راست می‌گوید تا شنونده‌ها به صحت خبر بیشتر اعتماد نمایند و شک و تردیدی نداشته باشند.

۳- این قسم دادن در مورد چیزهائی که خودش به یقین اطلاع داشت برای آن بود که حجت و دلیل باشد وقتی حکمی نمود در مقابل اهل عناد و مخالفین و کسی نگوید. وقتی حکمی کرد علی علیه‌السلام حکم شاذی نموده.

۴- ممکن است قسم دادن در مورد چیزهائی باشد که ارتباط به حکم دینی نداشته. ارتباط به یک مسئله ادبی و موعظه و پند و حکمت یا ستایش فردی یا مذمت از انسانی باشد اشکالی ندارد که در این مسائل از دیگری اطلاع کسب کند. در حالی که آن دیگری در علم دین به ایشان نیازمند است و رتبه‌اش از او در علم پائین‌تر است. با اینکه لفظ حدیث چنین است (ما حدثنی احدٌ بحدیث الّا استحلفته) هیچ کس برایم حدیثی نقل نکرد مگر این که او را قسم دادم. خود این حدیث شاهد است که قسم می‌داده بر چیزی که خودش اطلاع داشته، زیرا محال است که هرکس

برای ایشان حدیثی نقل می‌کرده علی علیه‌السلام آن را قبلاً اطلاع نداشته. وقتی ثابت شده که قسم می‌داده با اینکه خودش علم داشته به واسطه یکی از علل چهارگانه که ذکر کردیم بوده یا به علت دیگری، دلیل خصم باطل می‌شود با این تقریب. اما حدیث دوم، باطل بودن آن واضح‌تر است از اینکه مخفی باشد. با این توضیح که در حدیث است که جوانی گفت حکم، آن طوری که شما کردید نیست. امیرالمؤمنین علیه‌السلام بنا به ادعای آن شخص فرمود تو راست می‌گوئی، من خطا کردم. این مطلب معلوم است که باطل است. طبق توضیحی که دادیم زیرا از دو صورت خارج نیست. یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام حکم به خلاف داده با اینکه می‌دانسته این حکم اشتباه است و یا حکم به اشتباه داده به خیال اینکه درست است. اگر به اشتباه حکم کرده با اینکه می‌دانسته در دین خدا معانده و دشمنی کرده و با این اقدام که حکم خدا را تغییر داده، گمراه شده با اینکه مقام ایشان اجل از چنین نسبتی است و چنین گمانی را درباره مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام خوارج نمی‌برند چه رسد به دیگران که دشمنی آنها کمتر است.

اما اگر حکم به اشتباه داده به خیال این که درست است، چگونه نظر می‌دهد با گفتار یک فرد بدون دلیل و برهانی؟ چنین چیزی را هیچ یک از متدینین نمی‌پذیرند مضافاً بر این که اگر این حدیث ریشه‌ای داشت یا معروف بود در نزد اهل خبر باید راوی آن مشهور و معروف می‌بود از نظر نژاد و قبیله و مکان و نیز حکمی که کرده بود در نزد فقهاء شهرت پیدا می‌کرد و اهل اخبار آن را می‌دانستند. همین شناخته نشدن آن مرد و تعیین نکردن حکم دلیلی است بر بطلان حدیث مضافاً بر اینکه امت اتفاق دارند بر اینکه نقل شده از آن جناب که فرموده: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است «علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیثما دار» کسی که چنین امتیازی داشته باشد نباید در دین خطا کند یا در حکم شک داشته باشد و اجماع دارند بر اینکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره‌اش فرمود «علی اقضاکم» کسی که از همه مردم در قضاوت داناتر باشد نباید در احکام خطا کند و نباید دیگری از او در حکمی واردتر باشد. اینها همه دلیل است بر رد ادعای خصم و بطلان آن را آشکار می‌نماید. از خدای

متعال تقاضای توفیق دارم و از او می‌خواهم ما را هدایت به راه راست نماید.

مناظره‌ای دیگر در مسجد کوفه

سید مرتضی فرمود: شیخ مفید در مسجد کوفه وارد شد. از اهالی کوفه و دیگران قریب پانصد نفر در آنجا جمع شدند. یکی از زیدی مذهبان که منظورش فتنه و آشوب بود گفت به چه دلیل تو به خود اجازه می‌دهی که امامت زیدبن‌علی را انکار کنی؟ شیخ در جواب او گفت تو بدگمانی درباره من بر وی. اعتقاد من درباره زید مخالف هیچ یک از زیدیه نیست. نباید اعتقاد مرا به خلاف نسبت دهی.

گفت تو درباره امامت زید چه عقیده‌ای داری؟ شیخ گفت من درباره امامت زید رحمةالله‌علیه اثبات می‌کنم آنچه را زیدیه معتقدند و نفی می‌کنم آنچه را آنها نفی می‌کنند می‌گویم زید رحمةالله‌علیه امام بود در علم و زهد و امر به معروف و نهی از منکر و از او نفی می‌کنم امامتی را که موجب عصمت و نص و معجزه باشد. این حرفی است که هیچ زیدی مذهبی مخالف آن نیست، هرجا که بگویم. تمام حاضران از مذهب زیدیه شروع به تشکر کردند و دعا نمودند و آشوب طلبی و حیله‌بازی آن مرد، در هم کوبیده شد.

استدلالی در مورد مناظره

سید مرتضی می‌گوید به شیخ مفید گفتم معتزله و حشویه می‌گویند مناظره‌ای که شیعیان می‌کنند مخالف اصول امامیه است و خارج از اجماع آنها است زیرا مذهب امامیه مخالف مناظره است و از آن نهی کرده‌اند و از ائمه خود نقل کرده‌اند که نسبت به بدعت داده‌اند مناظره را و انجام دهنده آن را سرزنش نموده‌اند. آیا روایتی از اهل بیت در صحت مناظره داری که تکیه بر دلیل عقلی داشته باشد و نه توجه مخالفت آن، گرچه برخلاف اجماع آنها باشد؟ فرمود: معتزلی‌ها و حشویها در ادعای خود که



ما بر خلاف اجماع عمل می‌کنیم اشتباه کرده‌اند و هر کس چنین ادعائی را بکند خطا کرده و تجاهل نموده زیرا فقهای امامیه و رؤسای دینی، اهل مناظره بودند و معتقد به صحت آن و پیوسته از معتقدین این کار به آیندگان سپرده می‌شد و جزء دین آنها بود. من کاملاً در این مورد توضیح داده‌ام و مناظره کنندگان معروف وکتابهای آنها و مدح اهل بیت علیهم‌السلام را نسبت به ایشان در کتاب کامل در علوم دین وکتاب ارکان در دعائم دین نقل کرده‌ام و من اکنون یک حدیث از آنچه در آن کتاب نقل کرده‌ایم برایت روایت می‌کنم ان‌شاءالله.

ابوجعفر محمدبن‌نعمان از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرد که آن جناب به من فرمود «خاصموهم و بینوا لهم الهدی الذی انتم علیه، و بینوا لهم ضلالتهم وباهلوهم فی علی علیه‌السلام» با آنها به مخاصمه پردازید و هدایت را بر ایشان آشکار کنید و ضلالت وگمراهی خودشان را توضیح دهید و در مورد امامت حضرت علی علیه‌السلام با آنها مباهله کنید (یعنی نفرین نمائید).

گفتم من هم پیوسته از معتزلیان شنیده‌ام که نسبت به اسلاف وگذشتگان ما می‌دهند که ما مشبهه هستیم و مشبهه از عامه را نیز می‌شنوم که همین حرف را می‌زنند وگروهی از اهل حدیث شیعه را نیز می‌بینم که مطابق همین عقیده دارند و می‌گویند ما نفی تشبیه را از معتزله فراگرفته‌ایم. مایلم حدیثی در رد این مطلب برایم نقل بفرمائید.

فرمود: این حرف هم مثل اولی است و هیچ یک از اسلاف ما معتقد به تشبیه نبوده‌اند و از طریق معنی هشام و پیروان او مخالفت نموده‌اند با جماعتی از اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام در مورد جسم او گمان کرده خدا جسمی است نه مثل اجسام. روایت شده که از این عقیده بعدها برگشته. به اختلاف از او نقل شده و جز آنچه من برایت نقل کردم به صحت نرسیده اما رد بر هشام و اعتقاد به نفی تشبیه از شماره بیرون روایت از آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیده.

محمدبن‌زیاد گفت از یونس بن ظبیان شنیدم می‌گفت خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسیدم وگفتم هشام‌بن‌حکم درباره خداوند اعتقاد عظیمی دارد جز اینکه



من چند کلمه از آن اعتقاد را مختصر عرض می‌کنم. او می‌گوید خدا جسم است زیرا اشیاء دو نوع هستند:

۱- جسم ۲- فعل جسم. پس جایز نیست خدا به معنی فعل باشد. باید به معنی فاعل باشد. امام صادق علیه‌السلام فرمود: وای بر او. مگر نمی‌داند جسم محدود و متناهی است و قابل زیاد و کم شدن است و هرچه این قابلیت را داشت مخلوق است. اگر خدا جسم باشد بین خالق و مخلوق فرقی نیست. این استدلال حضرت صادق علیه‌السلام در رد هشام و عقیده‌ای که ابراز داشته چگونه ما از معتزله گرفته‌ایم. مگر آدم دین نداشته باشد چنین نسبتی را بدهد.

گفتم آنها مدعی هستند که جماعت شیعه قائل به جبر و دیدن خدا بوده‌اند تا آنجا که گروهی از متأخرین نیز این‌نقل را کرده‌اند که معتزلیان نیز از آنهایند. آیا روایتی داریم بر خلاف ادعای آنها؟

فرمود: این هم مانند اولی است. هرگز دانشمندان ما قائل به جبر نشده‌اند مگر یک عامی و بیسوادی باشد که تأویل اخبار را نداند یا فرد نادری از فقها و اهل نظر و روایت آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد دیده نشدن خدا و عدالت بیشتر از حد شماره است.

حجاج بن عبدالله گفت از پدرم شنیدم می‌گفت شنیدم از حضرت صادق علیه‌السلام که باشخصیت‌ترین دانشمندان و اهل فضل بود. از افعال عباد پرسیدند فرمود: هرچه را خداوند وعده ثواب یا تهدید به عقاب کرده از افعال بندگان است.

و فرمود: پدرم از پدر خود علی‌بن‌الحسین نقل کرد که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود در ضمن فرمایش خود آنها اعمال شما است که بازگشتش به سوی خود شما است. هرکس به خوبی رسید خدا را سپاسگزار باشد و اگر چیز دیگری یافت جز خود را ملامت نکند.

اما دیده نشدن خدا بوسیله چشم که اجماع فقها و متکلمین از تمام شیعه است جز آنچه از هشام بر خلاف آن نقل شد و دلائل زیادی در این مورد از حضرت صادق و باقر علیهماالسلام نقل شده. نامه‌ای به حضرت هادی علیه‌السلام نوشتند و از دیده



شدن خدا سؤال کردند.

در جواب نوشت دیدن امکان ندارد مگر بین بیننده و چیزی که دیده می‌شود هوائی فاصله شود که چشم در آن نفوذ نماید. اگر هواء و نور نباشد دیدن امکان ندارد و در وجود اتصال بین رائی و مرئی اشتباه لازم می‌آید و خداوند منزه است از داشتن شبیه. پس ثابت می‌شود که با چشم نمی‌توان خدا را دید.

این دلیل حضرت هادی است بر نفی رؤیت و به همین دلیل تمام متکلمین اعتماد نموده‌اند و همچنین خبری که از حضرت رضا علیه‌السلام نقل شد و این دو خبر را در کتاب نام برده قبلی نوشته‌ام، لازم نیست اینجا تکرار کنم.

توضیح احتجاجات اصحاب و مناظره ایشان با مخالفین بیشتر از حد شماره است. در این جلد بهمین مقدار اکتفا نمودیم.

این کتاب به دست مؤلف آن در ماه ربیع‌الاول سال ۱۰۸۰ هجری پایان یافت. حمد خدا را از اول تا آخر و درود بر خاتم انبیاء اشرف المرسلین محمد و عترت طاهرین آنجناب. و ترجمه آن به دست این حقیر سراپا تقصیر در تاریخ ۱۴ شعبان سال ۱۴۰۵ تمام شد. به امید هزاران، بلکه بی‌پایان لطف ائمه طاهرین علیهم‌السلام.

موسی - خسروی



فهرست عناوین کتاب احتجاجات بحارالانوار

جلد دوم

عنوان صفحه

بخش چهارم

بخش پنجم

بخش ششم

بخش هفتم



عنوان — صفحه

بخش هشتم

بخش نهم

بخش دهم

بخش یازدهم

بخش دوازدهم



عنوان صفحه

بخش سیزدهم

بخش چهاردهم

بخش پانزدهم

بخش شانزدهم



عنوان صفحه

بخش هفدهم

بخش هجدهم

بخش نوزدهم

عنوان صفحه

بخش بیستم

بخش بیست و یکم



عنوان صفحه

بخش بیست و دوم

بخش بیست و سوم

بخش بیست و چهارم

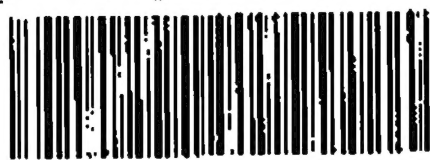
بخش بیست و پنجم

بخش بیست و ششم



عنوان	صفحه
✪ احتجاج سید مرتضی	۳۹۵
✪ مناظره شیخ مفید رحمةاللهعلیه	۳۹۷
✪ استدلال دیگری از شیخ مفید رحمةاللهعلیه	۴۰۳
✪ استدلال دیگر شیخ مفید	۴۰۴
✪ استدلال دیگر از شیخ	۴۰۸
✪ استدلال دیگر از شیخ مفید	۴۰۹
✪ مناظرهای از شیخ مفید	۴۱۵
✪ استدلال شیخ رحمةاللهعلیه بر اینکه امیرالمؤمنین علیهالسلام با ابابکر بیعت نکرد	۴۱۸
✪ استدلال در مورد شفاعت	۴۱۹
✪ دلیل بر فضیلت علیعلیهالسلام بر تمام صحابه	۴۲۲
✪ استدلال در شجاعت امیرالمؤمنین علیهالسلام	۴۲۸
✪ استدلال دیگری از شیخ مفید رحمةاللهعلیه	۴۳۱
✪ بحثی دیگر از شیخ مفید علیهالرحمة	۴۳۵
✪ مناظرهای دیگر از شیخ مفید رحمةاللهعلیه	۴۳۹
✪ بحثی دیگر	۴۴۲
✪ مناظرهای دیگر درمسجدکوفه	۴۴۵
✪ استدلالی دیگر در مورد مناظره	۴۴۵



مرکز تحقیقات کامپیوتري علوم اسلامي

۱۲۱۰۰۱-۱۸۰۰۵